۱۰۷۱۷

بازدید شد
۱۳۸۴

نن-۱۱۳۴۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مجموعه ۳۰ رساله ۱- ترجمه جواهر القرآن ۲- رساله در فضیلت [illegible]
مؤلف ربیع الاول ۳- مذاهب اهل التصوف ۴- [illegible] ۵- [illegible]
موضوع ۶- رساله در [illegible] و غیره ۲۰- [illegible]
شماره قفسه
از [illegible] محمد بن محمد الغزالی [illegible]
کاتب غیاث الدین المحمد الحسینی در ۱۰۵۳

شماره ثبت کتاب
۸۷۸۳۰

۱۰۷۱۷

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۰۷۱۷

۱۰۷۱۷

بازدید شد
۱۳۸۴

ن-۱۱۳۴۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مجموعه ۲۰ رساله ۱ـ ترجمه جواهر القرآن ۲ـ رساله در فضیلت شهر
مؤلف ربیع الاول ۳ـ مذاهب اهل التصوف ۴ـ اهل الحرام ۵ـ بدایة المرام
موضوع ۶ـ رساله در کیفیت قیامت و غیره ۲۰ـ در بیان عشر بشطرنج
شماره قفسه
از ... تعالی محمد بن محمد الخوارزمی ... زین الدین خانه و ...
کاتب غیاث الدین المجید الحسینی در ۱۰۵۳

شماره ثبت کتاب
۸۷۸۳۰

۱۰۷۱۷

كتاب جواهر القرآن و درره از مصنفات ملك الكلام حجة الاسلام محمد الغزالي قدس الله روحه در فريخه

١

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد حمد الله تعالى الذي هو فاتحة كل كتاب والصلوة على رسوله الذي هو
خاتمة كل خطاب بيدار شو از خواب اى خواننده قرآن كه مقصود
از قرآن همين خواندن دانسته و از معانی وی بظاهری بسنده
کرده تا چند بر لب این دریای محیط طواف کنی چشم فراز کرده و بغرایب
و عجایب وی نظر نمیکنی گاه آن نیامد که خود را در میانه دریا اندازی
و عجایب وی را مطالعه کنی و در جزیره ها وی سفر کنی و چیزها طرفه بدست
آری یا در قعر دریا غواصی کنی جواهر و درر بدست آری تا بدان استغنا
کردی محرومی خود چرا روا میداری ازین نفایس و درر و بسنده کردن
بظاهر وی و ندانسته که قرآن بحری محیط است که علم اولین و آخرین از وی
بیرون می آید چنانکه اندر دریا بظاهر جویها و جویها بر خیزد آخر شک نمیبری
جماعتی را که در میانه موجها این دریا در آمدند و کبریت احمر بدست آوردند
و در قعر دریا فرو رفتند و یاقوت احمر و در از هر و زبرجد اخضر بیرون آوردند
و بر ساحلها وی سیاحت کردند و عنبر اشهب و عود تازه بر چیدند و در
جزیره های وی رفتند و از حیوانات وی تریاق اکبر و مسک اذفر گرفتند
و من ترا ارشاد کنم از بهر حق برادری ترا در اسلام باميد بركه دعا تو كه چگونه
سیاحت کنی بر اطراف این دریا و چگونه سیاحت کنی در میانه این دریا

فصل

بدانکه سر قرآن و عنصر و گزیده ترین وی و مقصود بزرگترین وی خواندن بندگانست
بحضرت خداوند تعالى كه پروردگار آخرت و دنیاست و آفریدگار آسمانها
و زمینهاست و آنچه در میان ایشانست پس آیات قرآن محصور آمد
در شش نوع سه از وی اصول مهم است و سه از وی تبع و تمام کننده وی است

اما آنچه اصول مهم است تعریف ذات خداوند تعالى و صفات وی و افعال وی که آن
بندگان بوی خوانده شده اند و تعریف صراط مستقیم که ملازمت وی
واجب است در رفتن راه خدای و تعریف آن حال که بوی رسی اما آن سه که
تبع است که مقصود بوی تمام میشود تعریف حال آنهاست که دعوت را اجابت
کردند و لطایف صنع خدای تعالى در حق ایشان و سر وی و مقصود وی تشویق
و ترغیب است و تعریف احوال آنهاست که از راه بگشتند و دعوت را
اجابت نکرده اند و آنچه قمع خداوند تعالى بر ایشان و عقوبت کردن ایشان
و مقصود از وی اعتبار و ترسانیدن بود و حکایت احوال منکران و کشف
فضایح ایشان و بیرون آمدن ایشان بمجادله و حجت گفتن بر حق و مقصود از وی
در جانب باطل باز داشت خلقان بود از میل آن و در جانب حق قرار دادن ایشان
بود بر ایمان و تعریف عمارت منازل طریق و بیان چگونگی برداشتن زاد راه
و ساز کردن

فصل

این جمله شش قسم است قسم اول تعریف
ذات خداوند تعالى و صفات و افعال وی است و این کبریت احمر است که عبارت
از کیمیاست و معرفت این سه یواقیت است که خاصیت کیمیاست و چنانکه یاقوتها
بر تفاوت است سرخ بود و کبود و زرد و بعضی از بعضی نفیس تر بود و معرفت
خداوند تعالى و صفات و افعال وی نیز از یک مرتبت نیست بل که بر تفاوت است و عالی
همه عالی تر معرفت ذات است و این معرفت یاقوت احمر است و بار معرفت صفات
است و این یاقوت کبود است و بار معرفت افعال حق تعالى است و این یاقوت
... نفیس ترین این یاقوتها عزیز تر بود و جز اندکی از وی
نیابد و جز ملک بر وی تا در نشوند پس همچنین معرفت ذات خداوند تعالى طریق او
از همه تنگ تر است و سخن گفتن در وی از همه دشوار تر و فکرت را در وی مجال نیست و
قرآن در بیان ذات جز بطریق رمز و اشارت نیست و بیشتر ذکر تقدیس مطلق
چنانکه ليس كمثله شيء و همچو سورة اخلاص و تعظیم مطلق است چنانکه سبحانه و تعالى
عما يصفون بديع السموات والارض اما در بیان صفات حق تعالى معرفت در وی فراخ
تر است و سخن در وی فراخ تر از نیست که آیات قرآن در بیان علم و قدرت و حیوة

وکلام و حکمت و سمع و بصر و غیر آن بسیارست اما معرفت افعال بحری عظیم فراخ است که
استقصا را باطراف او راه نیست و تحقیق در وجود خدا و نیز تعالی افعال وی آنست
که هر چه جز وی است همه آثار فعل وی است لکن قرآن در بیان افعال روشن پیدا آمد
که در عالم شهادت بود و همچو ذکر آسمانها و زمینها و ستارگان و کوهها و جمیع نبات و دریاها
و نباتها و فرستادن آب از آسمان و اسباب حاصل آمدن نبات و آنچه اندر آنست
حیوان و ریاحین و شریفترین افعال و عجب ترین و قوی تر در دلالت بر جلال
و عظمت خداوند تعالی آن افعالی است که در حس نیاید بلکه از عالم ملکوت بود و آن
فرشتگان و روحانیان و روح و قلب است و مراد از قلب آن چیزی است که شناسای
حق تعالی است آن جمله اجزای آدمی است چیزی از عالم ملکوت نه از عالم شهادت و از این
جمله فرشتگان زمینی اند که موکل اند بر آدمیان و ایشان آنها اند که مر آدم را سجده
کردند علیه السلام و از این جمله شیاطین اند که مسلط اند بر جنس آدمی ملازم ایشان
آنها اند که مر آدم را علیه السلام سجده نیاوردند و از این جمله فرشتگان آسمانی برترین
ایشان کروبیان اند و ایشان آنند که در حضرت قدس معتکف اند و ایشان را بغیر حق
التفات نیست که ایشان مستغرق اند بملاحظه جمال حضرت ربوبیت و جلال وی یسبحون
اللیل والنهار لا یفترون تسبیح حق میگویند شب و روز که ایشان را هیچ سستی و ماندگی
نیست و دور نیست که از بندگان خداوند تعالی جماعتی بوند که مطالعه جمال و جلال خداوند تعالی
چنان مستغرق کرده است که ایشان را از آدم و ذریت وی التفات نبود و از غیر او التفات
نبود رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی زمینی سپید آفریده است که فراخای
چندانی است که بمقدار رفتن آفتاب سی روز که هر روزی برابر ایام دنیا بود و سی بار
چند عمر دنیا بود و این زمین پر از خلق خدای است عز و جل که ایشان ندانند که کسی در
خدای عاصی شود و هرگز نشنیده اند که خدای تعالی آدم و ابلیس را بیافریده است همچنین روا
کرد عبد الله بن عباس رضی الله عنهما این حدیث این مملکت خدای تعالی عز و جل فراوان
و بدانکه شریف افعال خدای تعالی را و شریفترین افعال او را بیشتر خلق ندانند که نظر ایشان
مقصور است بر محسوسات و متخیلات و آن از فروع نتیجه است از عالم ملکوت و این دورترین
پوستی است از مغز صافی و هر که از این درجه در نگذشته بود چنان بود که از انار جز پوست

ندیده بود و از انجمله عجائب آدمی مطالعه نکرده بود و جز قالب وی را و این بیان کلی است اسم از قرآن اول
در وی اصناف یواقیت است آیاتی که در وی آمده است خاصه بر تو خوانده آید که
آن مغز قرآن است و سر وی و قسم دوم تعریف طریق رفتن است بخدای تعالی و آن
بمنقطع شدن حاصل آید از غیر حق چنانکه فرمود و تبتل الیه تبتیلا یعنی بوی منقطع
شو از همه یعنی روی از همه بگردان و بوی آر و این ترجمه قول لا اله الا الله است و راه
بخدای آوردن بملازمت ذکر وی حاصل آید یاد وی کردن و از غیر وی و اعراض از غیر
بمخالفت هوی و پاک از تیرگی دنیا و پاک کردن دل از دوستی وی و رستگاری نتیجه این
است چنانکه حق تعالی فرمود قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی پس آنرا رستگاری یافت
کسی که خود را پاک کرد و نام خداوند یاد کرد و نماز کرد پس راه خدای به دو چیز رفته شود
ملازمت و مخالفت ملازمت ذکر خدای و مخالفت آنچه مشغول کننده است از خدای و هر
آدمی است و در این سفر حرکتی نیست از جانب مسافر نه از جانب آنکه سفر بوی میکند و در دو
[illegible] است حق تعالی میفرماید و نحن اقرب الیه من حبل الورید ما بوی از رگ جان
نزدیک تریم بلکه مثل طالب و مطلوب مثال صورتی است که در آینه پدید آید چون بر روی آینه
زنگی بود صورت در وی پدید نیاید چون زنگ برداشته شود صورت در وی پدید آید
نه چنانکه صورت از جانب صاحب صورت برود و در آینه نشیند و نه از آینه بصورت آید
لکن به آنکه حق تعالی محتاجست حجابی بر آدمی است چون حجاب برخیزد حق تعالی با بنده
تماشا میکند که وی بذات خود متجلی است که اختفاء وی روا نیست که اختفای نور
محال است و در دل نیز در وی همه پوشیده تا ظاهر شود و الله نور السموات والارض لکن پدید نا
آمد بر دیده هر روحی را بود اما بحکم تیرگی در حدقه دیده یا بحکم ضعیف بینائی دیده مر نور
عظیم را احتمال نکند چنانکه چشم شپرک طاقت نور آفتاب ندارد بحکم ضعف بینائی وی
پس بر تو آن بود که تیرگی را از دیده دل خود دور کنی و حدقه دیده دل را تقویت کنی
جمال حضرت ربوبیت را مشاهده توانی کردن چنانکه صورت در آینه تا چون ناگاه
تجلی افتد و خویشتن شناختن او را اندر داشتن نبود گوید که صورت در وی است و از این گفتن
انا الحق منصور حلاج و سبحانی ما اعظم شانی گفتن بایزید از ناگاه از تجلی بود
مگر که حق تعالی بلطف خود بنده را تثبیت کند تا بدانند حقیقت تجلی او را و اند که خدای

بنده نبود چنانکه صورت در آینه نبود که اگر صورت در آینه فرود آمدی از صاحب صورت
بر خاستی و زحمت پذیر بودی و یک صورت در نظر همه نیامدی و تجلی دیدار حق تعالی از
مرجمله اهل دیدار را بیک لحظت بود که هیچ یکدیگر را حجاب نکنند و زحمت نی هرچند که
در دیدار تفاوت بود چنانکه در دیدار صورت که در آینه بود در دید بعضی راست تر
بود و در دید بعضی کژتر و یکی ظاهرتر نماید و یکی پوشیده تر و این نیز بسبب تفاوت صفاء
آینه بود و استقامت وی و ازین گفت سید عالم صلوات الله علیه ان الله یتجلی للناس
عامة ولابی بکر خاصة دیدار حق تعالی جمله مومنانرا عام بود مر ابو بکر رضی الله عنه
خاص بود و معرفت رفتن این راه تا بخدای رسی بخودی عالیست که جمله او را دید
از بکار قرآن و آیاتی که راه نماینده است برفتن آن راه بر تو خوانده آید تا بر تو
گشاده گردد و این قسم دراز است قسم سوم تعریف حال رسیده است و نیست
رسیدن بخدای عزوجل و آن مشتمل است بر ذکر راحت و آسایش ... رسیدگان
رسد و عبادتی که جامع است مر انواع روح و راحت را بهشت است و لذتی که از آن
لذت نیست لذت دیدار الهی چون حق است تعالی و این قسم نیز مشتمل است بر بیان
عذاب کسانی که محجوب بوند از دیدار حق تعالی بسب آنکه راه خدای رفته بوند و عبادتی
جامع مر انواع عقوبت بها دوزخ است و هیچ عقوبتی سخت تر از الم حجاب است و زین
... تعالی عقوبت حجاب را پیش از عذاب دوزخ یاد کرد و درین آیت که کلا انهم عن
ربهم لمحجوبون ثم انهم لصالوا الجحیم و در وی ذکر مقدمات احوال هر دو فریق است از حشر
و نشر و حساب و میزان و صراط و مرین جنس با را نظایری است پیدا که همچو علامت
عموم خلق را در ... پوشیده که همچون میوه است ...
که بسیار از آن قرآن در تفصیل آنست و ما آنرا جمع کرده ایم که بسیار است و در حصر نیاید مگر
تکرار را در وی مجالی فراخ است و این قسم زهر و سبز است قسم چهارم در بیان
احوال روندگان و احوال گسسته گان از راه اما احوال روندگان راه همچو قصها
انبیا و اولیاست چون قصه آدم و نوح و ابراهیم و موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی و
مریم و داود و سلیمان و یونس و ادریس و خضر و شعیب و الیاس و جبرئیل و میکائیل و غیر ایشان
صلوات الله علیهم اجمعین و اما احوال منکران چون قصه نمرود و فرعون و عاد و قوم لوط و

و قوم تبع و اصحاب ایکه و کفار مکه و عبده اوثان و ابلیس و دیوان و غیر ایشان و فایده این
قسم رغبت آوردن و ترسانیدن است و بیدار کردن و عبرت آوردن و این
قسم مشتمل است بر اسرار و رموز و اشارات که بفکرت آرد و درین قسم عود و تازه
است و بعضی شبه و آیات در بیان این قسم بسیار است جمع کردیم و قسم پنجم در بیان
حجت گفتن کفار و مجادله ایشان است و پیدا کردن خواری و رسوایی ایشان به
برهان حقیقی و پیدا کردن مجتهدان باطل ایشان و جهالات فاسد ایشان و اظهار
ایشان سه نوع است یکی صفت کردن ایشان است مر خدای عزوجل بچیزی که
لایق نیست چنانکه فرشتگان را دختران خدای گفتند و مر خدای را عزوجل فرزند
و شریک گفتند و دوم رسول را صلی الله علیه السلام جادو و دروغ گوی گفتند و پیغامبری
او را منکر شدند و گفتند که وی آدمیست همچو آدمیان دیگر و در اتباع وی چرا کنیم
و سیوم روز قیامت را منکر شدند و بعث و نشر را منکر شدند و بهشت و
دوزخ را منکر شدند و گفتند طاعت و معصیت را عاقبتی و اثری نخواهد بودن
و برهانها که خداوند تعالی بر ایشان اقامت کرده است لطایف حقایق
است و بر روی تریاق اکبر است و آیات در روی نیز بسیار است و نظایر و قسم
ششم در پیدا کردن عمارت منزلها طریق است ... آدمی کردن
زاد و آماده کردن سلاح که بدان دفع راه زنان این راه ... و بیان
آنکه دنیا منزلی است از منزلها روندگان راه خدای و بیان آنکه
بادیه مرگ وی است و هر که غافل شود از نه پیروی کند و منزل ...
نشود و که روندگان منتظم نشود و چون کار روندگان بر دست ... انتظام نشود و کار
تمام نشود و آن روی آوردن است بخدای عزوجل و از همه بریدن و بوی
آرمیدن و آن بدان بود که تن بسلامت شود و نسلش دایم بود و این
هر دو بدان ممکن بود که اسباب تن ایشان را محافظت کنی و اسباب
هلاک را از ایشان دور کنی اما اسباب نگاه داشت ایشان همچو خوردن
نان و آب و چیزها که بقاء تن آدمی بدان است و نکاح کردن از بهر آنکه
نسل را داند و از هر دو سبب قانونی نهاده و اختصاص ثابت کرد تا اگر این

قوام ... عدل ... و از اسباب ...
کرده اند و ...
از بهر جنس ... از اسباب بقاء ...

قانون واختصاص شود مقصود حاصل باید که هرکه بر حرمی قادر شود بگیرد و
اگر ازبی بحکم نکاح اختصاص شود مقصود نسل حاصل نیاید و یکدیگر را هلاک کنند
پس قرآن شرح آن قانون کرد برما الها چنانکه آیات روا و ناروا
شبههاست و احکام ربا و دوام دادن و ستدن و قسمت میراث و تقدیر نفقات
و قسمت غنیمتها و صدقها و احکام مباحات و ارادوی و کتابت و بردگی و بیع
آن اختصاص را تعریف کرد بهر وقتی پوشیده شود بگواه و اقرار [illegible] و اختصاص
بزنان بیان کرد با آیات نکاح و احکام وی و طلاق و رجعت و عدت و خلع
و کابین و ایلا و ظهار و لعان و آیات حرام کنند بعضی زنان بحکم نسب
و شیر و نکاح روا اما اسبابی که بوی تباه بسیار را دفع کند عقوبات است که
باز دارنده است همچو محاربت کردن با کفار و اهل بغی و حدها و غرامتها
و تعزیرها و کفارتها و قصاص و دیتها اما قصاص از بهر دفع کشتن با قصد
قصد کشتن بکشند نفس وی و آن الکس زنده ماند و قصاص [illegible] اطراف آدمی
نیز از بهر این را و اما حد دزدی و زدن راه از بهر دفع هلاک مالها که اسباب
معاش آدمیان است و اما حد زنا و لواطه و قذف از بهر دفع مفسدات منسوبات
نسل است تا نسبها مشتبه نشود و طریق نسل بسته نشود و اما جهاد کردن با کفار
از بهر دفع منکران دین است تا اسباب معیشت و دیانت را بر مسلمانان بزیان
نیارند تا [illegible] راهها بر مسلمانان بسته نشود و کارزار کردن با کسانی که
بر سلطان حق بیرون آمده بوند از بهر آنست تا کار ریاست که سبب تسکین فتنه
و شورش است بر نظام بود که سلطان آنست که کار ریاست را تولا کرده است بر نیابت
[illegible] نام چون خلیفه و نایبان و چون سلاطین دیگر و آیاتی که در بیان
این نوع است پوشیده نیست و در وی [illegible] و حکمتها ربا راست و این قسم
است بر بیان حلال و حرام و حدود و احکام و مسکرات [illegible] شود و نیست
جمله آن که آیات قرآن از آن فراز میگیرد اگر بنگری جمله اقسام را [illegible]
بجای در یک سلک آید این جمله بر ده نوع است ذکر ذات حق تعالی و ذکر صفات و ذکر
افعال و ذکر معاد که جای بازگشت است و ذکر صراط مستقیم که راه است و آن پاکی د[ادن]

خود است از خصلتهای بد و آراسته کردن خود بخصلتهای نیک پاکی کردن را از کبت خوانند
و آراسته کردن را تحلیت و ذکر احوال انبیا و اولیا و ذکر احوال دشمنان و حجت گفتن
ایشان و ذکر [illegible] و احکام **فصل** گمان می برم که بتو اکنون پیدا شد که
جمله علوم ازین ده قسم چگونه بر می آید و مراتب این علوم چگونه است در دوری
از مقصود و نزدیکی بمقصود بدانکه حقایقی که بوی اشارت کردیم جواهرست و درین
جواهر نفیسه نفاست بعضی بر بعضی صدف اول ظاهرست و بعضی بصدف رسیدند
و صدف را بشکافتند و در را مطالعه کردند پس صدف جواهر قرآن لغت عربیت است
و وی بر پنج نوع است ما الفاظ قرآن علم لغت خیزد و از اعراب الفاظ وی علم نحو
و از وجوه اعراب علم قرآتها و از گردانیدن دهان و حلق و مانند آن در ادا
حروف علم مخارج این حروف اول صوت بود که کف او از وی خیزد آن صوت بحرف نماید
و از جمع حروف کلمه شود و تعیین کردن بعضی حروف لغة عربی شود و دیگر از گردانیدن
کلمه با اعراب شود و تعیین کردن بعضی از وجوه اعراب قراءة شود که نسبت وی
بقرآن است و آن جماعت کسانی اند که علم قرآت بایشان منسوب است و چون کلمه درست شد
با اعراب شد اکنون دلیل شود بر معنی آنگاه آن را تفسیر بود [illegible] ظاهر و این نیز علم
صدفست و این علم مقدم است و صدف و پوست [illegible] را
یک روی سوی باطن که در است و آن روی صدف که سوی درست بحکم مجاورت
در در مانندگی گرفته است بدر و دیگر روی بیرونیست و آن مانده است بسنگی را
از بهر آنکه آن جواهر در دریا افتاده است پس همچنین نیز صدف قرآن را دو روی
برونیست و آن آواز است و گردانیدن وی و آن علم مخارج است و آن پوست
برونی است و در راز قرآن جهل طایفه چنان غالب گشت که گمان بردند که قرآن
صوت و حرف است و گفتند که مخلوق نیست که حروف و صوتها مخلوق است این
طایفه بیعقل اند و احمق [illegible] ایشان اند و با ایشان درشتی نباید کرد که ایشان مصیبت زده اند
که از عالم قرآن جز پوستی با ایشان نرسید و آن پوست برونی است و برابر این
منزلت و درجه مقری و معلم شود و برتر از وی در منزلت و رتبت علم لغت قرآن
کرد از ترجمان است و علم غرایب [illegible] برتر از وی در رتبت علم اعراب است و از وجوه [illegible] شود

[illegible] علم قرآن [illegible] علم [illegible]

وی است از آن وجه که حاجت بوی بهر درستی لغت بود پس وی تبع بود از این روی و از
بعد آن علم قرائتست و آن تعیین وجوه اعراب است و گردانیدن حروف و صوت در الفاظ
و این بقرآن اختصاص بیش دارد لکن از جملهٔ زواید است که بعد حاجت بعلم
لغت و اعراب حاجت است پس کسی که علم لغت و نحو دانند منزلت وی رفیع تر بود از
کسی که علم قرائت دانند و این جمله علم صدف و پوست است و از علم تفسیر ظاهر است و این
نیز از صدف است لکن بمغز نزدیکست و طبقهٔ آخرین است از صدف و از این روی
بدریا مانند شده است تا بعضی گمان برده اند که مغز در وی […] و از گذشت وی هیچ
از وی نیست و بیشتر خلق بدین قناعت کرده اند و در جوانی و زبانی بزرگ افتاده اند
که گمان برده اند که ورای این مرتبتی نیست لکن ایشان نسبت با آنها که پیش از ایشان
یاد کرده ایم از اصحاب علم صدف رتبت ایشان شریفتر و عالی تر است که علم ایشان
درست در جنب علوم آنها که این مقصود است و آنها وسیلت بوی که هر کسی […]
چون علم خود قیام نمایند و شروط او بجای آرند و آن علم را نگاه دارند […]
ایشان را مشکور کرده اند و جزای خیر ایشان کرامت کند و فردا […] ایشان را […]
[…] اگر […] اند چنانکه رسول علیه السلام خبر داد و نضر الله امرأ سمع مقالتی
فوعاها و اداها […] فرب حامل فقه الی غیر فقیه و رب حامل فقه الی من هو افقه منه و گفت
تازه کرداناد خدای تعالی روی آن کس را که سخن من شنود و یاد گیرد و دریابد و بدیگران
چنانکه شنوده است […] بسیار بردارندهٔ فقه که بسوی کسی برد که فقیه تر بود و بس بردارنده
[…] کسی برد که فقیه تر از وی بود و این طایفه را شنودند یا دگر […]
چنانکه شنودند پس همه مستحق این کرامت بودند و مفسر آنکه اقتصار کرده بود بر سماع
[…] نیز شنوده و رسانیده است وی نیز مستحق این کرامت است و ناقل
اخبار نیز همچنین بود بدین اقسام که یاد کردیم چهار از علم قرآنها و علم مخارج حروف
و درجهٔ نقل کننده […] درجهٔ معلم قرآن است و درجهٔ آنکه تا معانی وی داند […] درجهٔ
مفسر است و درجهٔ آنکه تا اخبار و احادیث داند همچو درجهٔ اهل نحو است و لغت و این همه علوم
صدف است و نوع دوم علم مغز قرآن است و این بر دو طبقه است طبقهٔ فروتر علم
آن نه قسم است که ما از آن […] نام کنند و نام کردیم قسم اول دانستن قصصهاست که

6 مذکران

در قرآنست و آنچه با انبیا تعلق دارد و آنچه بمنکران و دشمنان تعلق دارد و این علم
[…] کرده اند و بعضی از محدثان و دوم قسم حجت گفتن است با کفار و مجادله
[…] و از وی علم کلام خیزد که مقصود از وی رد ضلالتها و بدعتهاست و زایل کردن
شبهتهای ایشان و این علم را متکلمان تکفل کرده اند و مقصود از این علم نگاه داشت
عقیدهٔ عوام خلق است از تشویش مبتدعان و این علم را نامها نهاده اند […]
شایق و ما در این نوع تصنیفها کرده ایم و طریقهای مجادله و حجت آوردن کردن
برهان حقیقی در کتب محک النظر و معیار علم یاد کرده ایم و قسم سوم دانستن حدود است
که شریعت نهاده است از بهر اختصاص را با اما و زمان که آن سبب بقاست این نوع
علم را فقها تکفل کرده اند و شرح اختصاص های ربع معاملات است در فقه و شرح اختصاص
زنان ربع نکاح است و شرح زاجرها از اسباب مفسد این نوع ربع جنایات است
و حاجت بدین نوع علم بیشتر از همه است که تعلق با صلاح کار دنیا میدارد و در رتبت
[…] آخرت میدارد و هر کسی که این نوع علم داند و میان
خلق مشهور […] تعظیم خلق او را بیشتر است و رتبت وی برتر از رتبت واعظان
و قصه گویان و متکلمان و این نوع علم مختص است بزیادتی بحث کردن و سخن
دراز کردن زیادت […] حاجت تا در وی تصانیف بسیار کردند […]
با آنکه خلاف در وی نزدیکست و خطا در وی چندان […] صواب […] مجتهد
در وی خطا بکند او را یک مزد است و اگر صواب میکند دو مزد […] بسبب
وی عظیم کند و دواعی متوفر گشت در بسیاری تفریع کردن وی و […]
و ما یک نیمه عمر در وی ضایع کردیم و سلف رضوان الله علیهم در مسایل فتوی الاولی
بود در حفظ ایشان صور مسایل بسی نبودی و فتوی ایشان بصواب نزدیک تر بودی […]
بگفتندی که ندانیم و همه علم را در این علم صرف نکردندی بلکه بنفس خود مشغول
بودندی و فتوی را بر دیگران حواله کردندی و از علم فقه و قرآن و احادیث علمی دیگر
خیزد که آنرا علم اصول فقه میخوانند و آن دانستن قانون فقه است و کیفیت دلیل
گرفتن از قرآن و اخبار و درجهٔ متکلم بفقیه نزدیکست لکن حاجت بفقیه علام تر
[…] است و متکلم حاجت قوی تر است و حاجت […] بصالح دنیا است اما حاجت

بفقیه از بهر نگاه داشت احکام اختصاص بهر یکی بخوردنی و نکاح کردنی و احکام آن
و تشویش متبدعان را بحجت گفتن و مجادله کردن تا شر ایشان بیفکند [illegible]
امانت ایشان تا بدانچه مقصود است بپردازند همچو عمارت کننده کاروانسراها
و چاهها در راه که از بهر حاجت حجاجان است متکلمان چو بدرقه راه حج است تا
حجاج بسلامت بروند و این هر دو طایفه اگر بعلم خود راه خداوند بروند و عقبات
نفس را بگذارند و از دنیا اعراض کنند و روی بخدای آرند فضل ایشان بر
دیگران چون فضل آفتاب بود بر ستارگان [illegible] و اگر بدان علم خود اختصار کنند
درجه ایشان نیک نازل باشد اما طبقه برتر از همه که بمغز رسیده اند آنهااند که
علم اصول کرده اند [illegible] دانند و شریفتر از همه علم خدای شناسی است و صفات [illegible] وی
و دانستن روز قیامت و احوال وی و آن علم مقصود ذات و فرود [illegible]
صراط مستقیم است و کیفیت رفتن در آن راه و آن دانستن پاک کردن نفس است و
قطع عقبات و صفات بد خود و آراسته کردن [illegible] است [illegible] نجات
است و این نوع علم در کتاب احیاء علوم دین بیان کرده ام و این کتاب مشتمل است بر
چهل کتاب هر کتابی اشارت بعقبه از عقبات نفس و کیفیت گذاشتن وی و این علم
[illegible] است و آن علم دیگر که پیش از ایشان است از بهر آنکه این علم رفتن راه است
[illegible] علم آلت رفتن و نیکو کردن منزلها و دفع آفات راه و علمی که پیش از آن
علم فریضه است معرفت خدای است تعالی و تقدس که مقصود از همه علمها این است و
[illegible] است و وی از بهر غیر وی نیست بل که وی از ذات خود مقصود است و طریق
معرفت [illegible] ترقی کرده است از معرفت افعال بمعرفت صفات و از معرفت صفات
بمعرفت ذات [illegible] و هیبت فهمها این احتمال نکند و از این بود
که [illegible] صلوات الله علیه که فکرت در آفریدهای خدای کنید نه در ذات
خدای تعالی [illegible] بدین تدریج ترقی کرد اول در [illegible] بفعل [illegible] گفت اعوذ
بعفوک من عقابک [illegible] از عقاب تو در ملاحظه فعل ترقی کرد و بشاهد
صفات آمد گفت اعوذ برضاک من سخطک برضا تو می اندیشم از سخط تو و باز ز دیدار
صفت ترقی کرد بدید ذات [illegible] گفت اعوذ بک منک از تو بتو پناه می جویم چون ترقی

بنهایت رسید بعجز خود اعتراف کرد گفت لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک یعنی
[illegible] پاک تو برای تو نتوانم گفتن تو چنانکه [illegible] تو خود ثنا گفتی و این علم شریفترین
علوم است و [illegible] در شرف علم آخرت [illegible] و آن علم جای [illegible] گشت آدمی [illegible]
علم [illegible] است یا علم معرفت و حقیقت معرفت نسبت بنده است بخداوند تعالی آن
و این چهار نوع علم یعنی معرفت ذات و صفات و افعال و علم روز قیامت و احوال وی
بقدری که [illegible] خدای تعالی روزی کرد با کوتاهی عمر و بسیاری شغلها در بعضی تصنیفها خود
یاد کردیم لیکن ظاهر کردم که بیشتر فهمها از ادراک آن [illegible] ضعفا را آن زیان دارد و آن
کسانی اند که دعوی علم کنند پس آن علم کسانی دریابند که ایشان علم ظاهر را [illegible]
و در پاک کردن صفات بد خود بجا آورده بوند و صفات بد را پاک کرده تا نفوس ایشان
راست شده باشد براه راست و از دنیا و [illegible] بریده مانده بود و او را مطلوب جز حق نبود
و با آن همه [illegible] علم هست بر هرکسان
[illegible] هر کسی جز بر کسی که بدین خصال آراسته بود پس این

فصل [illegible] علوم است که از قرآن پدید می آید

و دیگر گوی [illegible]
و این علوم علوم دیگر است چون علم طب و نجوم و علم هیات عالم و علم [illegible]
و تشریح اعضاء وی و علم سحر و طلسمات و مانند آن [illegible] آنچه [illegible]
[illegible] خواستیم که جان [illegible] خدای رفته شود و این علمها [illegible]
و معاش [illegible] از بهر این یاد نکردیم و درآنچه تو یاد کردی علوم دیگر است که علم از
دانایان وی خالی نیست ولکن [illegible] آن حاجت نیست [illegible]
گشته است که در امکان آدمی انواع علوم است که پدید نیامده [illegible] علوم [illegible]
که آن آدمی پدید آمده است و مندرس گشته است [illegible]
[illegible] است در [illegible] وی و بعضی از ملائکه مقرب [illegible] مخصوص [illegible]
آدمی تا بجایی است و در حق فرشته نیز تا بجایی [illegible]
بود اما علم خدای است که نهایت ندارد [illegible]
حق نهایت ندارد و علم ما متناهی است [illegible]
[illegible] که هرچه در امکان [illegible] اوصاف کمال است [illegible] و این علوم که بر شمردیم

اصول وی از قرآن بیرون می‌آید که همه از بحر محیط قرآن مغترف است و این همه از بحر معرفت
خداوند تعالی پدید می‌آید و آن معرفت افعال است و یاد کردیم که بحر افعال کرانه ندارد و اگر [illegible]
دریا مداد شوند و آن بیان کلمات قرآن نوشته آید همه بسر نشوند و اگر خواهی آن [illegible]
بسر [illegible] بگیر در بیان نرسد و یکی از افعال حق تعالی بیماری و شفا است چنانکه خداوند
تعالی خبر داد از ابراهیم خلیل صلوات الله علیه که گفت و اذا مرضت فهو یشفین این یک فصل
[illegible] اند مگر کسی که علم طب بر وجه کمال داند که طب بیش از این نیست که بیماری [illegible] اند و علاج
وی بدانند و شفا و اسباب وی [illegible] و از افعال حق تعالی یکی تقدیر سیر قمر و شمس است
و منازل ایشان چنانکه حق تعالی فرمود والشمس والقمر بحسبان و فرمود والقمر قدرناه
منازل و فرمود وجمع الشمس والقمر و فرمود یولج اللیل فی النهار و آنگاه فرمود ذلک تقدیر العزیز
العلیم آن همه تقدیر خداوند عزیز علیم است و حقیقت [illegible] آفتاب و ماه و احتجاب و گرفته
شدن ایشان را و در آمدن چیزی از شب در روز نداند مگر کسی که حقیقت هیئت عالم و
ترکیب آسمانها و زمینها بداند و این علمی علی حده است و همچنین معنی این آیه که یا ایها الانسان
ما غرک بربک الکریم الذی خلقک فسویک فعدلک فی ای صورة ما شاء رکبک ندانند مگر
که علم تشریح آدمی از روی ظاهر و باطن بداند و عدد وی و انواع وی و حکمتها و منافع وی
[illegible] اشارت بوی و این از علمهاء [illegible] است و در قرآن
[illegible] است و همچنین کمال معنی این آیه که فاذا سویته و نفخت فیه
من روحی نداند مگر کسی که حقیقت تسویه و نفخ و روح را نداند و [illegible]
[illegible] خلق غافل اند و اگر حدیث وی شنوند فهم نکنند و اگر تفاصیل افعال
حق تعالی [illegible] که در قرآن ذکر وی است [illegible]
[illegible] چنانکه گفتیم که از جمله معارف یکی معرفت افعال حق تعالی است
این اشارتست بجمله تفاصیل بعضی از وی اشارت کرده شد هر که در دریای قرآن [illegible]
[illegible] والله الموفق

فصل

[illegible]
[illegible]
و اشارتست پوشیده [illegible] نزد اهل بصیرت [illegible]

وی رمزی است و اشارتی بمعنی پوشیده [illegible] آن معنی را کسی دریابد که معوازنه و مناسبت بداند
میان عالم شهادت و میان عالم ملکوت [illegible] عالم حس است آن مثالی است مر عالم
[illegible] عالم ملکوت است [illegible] صورت [illegible] معنی [illegible] آن حقیقت وی است
عالم حس نزد بان عالم معنی و عالم روحانی است و از بهر این است که دنیا منزلی از منازل راه
خدای است بضرورت [illegible] حق آدمیان چنانکه رسیدن [illegible] بود [illegible]
[illegible] راه [illegible] نتوان رسیدن [illegible] عالم [illegible] نتوان رسیدن
جز بمثال عالم اجسام و این برابری را جز مثالی نتوان دانست [illegible]
[illegible] کشف میشود در خواب و [illegible] از [illegible] مثال
[illegible] در خواب چنین بیند که در گردن خوک می‌بندد و یکی
بخواب دید که [illegible] مهر می‌نهد بر فرجهای زنان و بر دهان مردان
[illegible] در رمضان پیش از صبح بانگ نماز [illegible] گفت
همچنین [illegible] و دیگری [illegible] می‌ریزد [illegible]
[illegible] ماه [illegible] بگرده اند و آورده اند [illegible]
[illegible] آنچه بانگ بگوید که چگونه موازنه کرد در بانگ نماز در رمضان
پیش از صبح با مهر کردن بر فرجهای زنان و دهان مردان و [illegible]
بازداشتن است از صحبت و خوردن و اگر چه در صورت هر دو مخالف یکدیگرند [illegible]
[illegible] قیاس می‌کن و بدانکه قرآن و اخبار بدین جنس بسیار آمده است چنانکه
رسول علیه السلام فرمود قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن [illegible]
[illegible] چیزی در دل مؤمن [illegible] فرشتگان [illegible]
[illegible] و یکی [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] هر دو که تو چیزی [illegible] انگشت [illegible] روح [illegible]
[illegible] این معنی این حدیث [illegible] خدا تعالی
خلق آدم علی صورته و امثال این از آیات و اخبار [illegible]
[illegible] مثال [illegible] بسیاری [illegible]
[illegible] ترقی کن [illegible] و روحانی

نهم گرفتن جسمانی و بدانکه روح قلم و حقیقت وی کتابت که بوی چیز نوشته آید
چیزی بود که بواسطه وی علوم نوشته اید در لوح دل آدم قلم روی سزاوار
حق تعالی تعلیم بندگان بقلم کرد چنانکه فرمود علم بالقلم علم الانسان
روحانی است و صورت قلم از حقیقت وی نیست که از چوب بالا نی در صفت
نیست و روح چیزی حقیقت وی بود و چون ان روح را شناختی روحانی شدی و
ملکوت بر تو گشاده شد و تو اهل گشتی مر انفت ملا اعلی را و این ان
نیکو اند و عجب مدار که در قرآن اشارت بود بدین جنس اگر تو قوت ان بدانک
پذیری الا انکه تو ازان باز بسته شود و اهل تفسیر انکه تقلید بر تو غالب است پس
تفسیر این ایه که انزل من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها فاحتمل السیل زبدا رابیا
یوقدون علیه فی النار ابتغاء حلیة او متاع زبد مثله کذلک یضرب الله الحق
الآیه بنگر که چگونه علم را تمثیل باب کرده و دل را بجوی و چشمه و کمر ... باید انچه
از کف و خاشاک و در اخر آیت تنبیه فرمود که این تمثیل حق و باطل است و
نوع بسنده بود که خاطر تو جنس این احتمال کند و بدانکه هر چه فهم تو از آن احتمال
آن را تیر چنان نماید که اگر در خواب بود وی و جانب مطالعه لوح المحفوظ کردی
ربستی و آن مثالی بود که مناسب تعبیر بود و تاویل بیچو تعبیر است و ازین گفته که
کرده پوست کرده که کسی که بر سی خاتم و فروج دا افواه بداند چو انگشتری که در
معنیش بانگ نماز کردن است پیش از صبح در ماه رمضان فصل اگر
این حقایق را درین مثالها چرا باید کردی و صریح کشف نکردی تا مردمان
بیفتند بدانکه این سر اتو انکاه دانی که بدانی که چون خفته را حقایق از مطالعه
المحفوظ در صورت مثال چرا کشف افتاد و صریح کشف نگشت و انکه
پوشیده که میان عالم ملک و میان عالم ملکوت است بدانند و چون آن بدانی
تو درین عالم خفته و اگرچه بصورت بیداری که الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا
مکشوف شود بوقت بیداری بمرگ حقایق چیزها و انکه معلوم شود که آن مثالها
بوده است مر ان ارواح را که ایشان را اشاره شود بعد از مرگ ... و صدق
قرآن و اخبار رسول علیه السلام بدانند چنانکه آن موذن در حق کیفیت این

۷ در بیان آنکه ... [illegible]

واین همه بمرگ مکشوف شود و بعضی در سکرات مرگ معلوم کردد و بدان وقت بسکرد غافل
چنین که یدیا لیتنا اطعنا الله واطعنا الرسولا ای کاشکی طاعت خدای و رسول
بشنیدیمی یا لیتنا نرد فنعمل غیر الذی کنا نعمل ای کاشکی ما را باز بدنیا بردی تا کار دیگر
کنیمی بخلاف آن که کردیم یا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا ای کاشکی فلان را بدوستی نگرفتمی
یا لیتنی کنت ترابا ای کاشکی من خاک بودمی یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله ای
حسرتا بر تقصیر که کردم در کار خدای ربنا ابصرنا وسمعنا فارجعنا نعمل صالحا غیر الذی
کنا نعمل ای پروردگار ما دیدیم و شنیدیم باز گردان ما را بدنیا تا کار نیکو کنیم که تا بر
تعیین ... کردد در بیان احوال قیامت است زیر چه بسر است و بدانکه تو در
خوابی درین زندگانی دنیا و بیداری تو پس مرگ است و بدان وقت تو اهل آن شوی
مشاهده حق را بمعاینه و پیش از مرگ اهل آن نباشی مر مشاهده حقایق را جز در
مثال خیالی و چون نظر تو بر محسوس است پندار که جز آنچه در خیال آید معنی
ندارد ... روح جز ... نباشد ... از روح خود بی‌خبر و از خود بی‌خبر غالب ندانی
فصل پس اگر گوی وجه تعلق این عالم بآن عالم بدانستی و وجه آنکه
خواب در صورت مثال است صحیح و وجه آنکه رسول علیه السلام جبرئیل را ای دیده
جز در صورت وی و در صورت وی جز دو بار ندیده بدانکه تو گمان می بری که این
یابی بی سابقه استعدادی بمجاهدت و ریاضت و رو گردانیدن از دنیا بیکبارگی
و از خلق گریختن و در محبت خالق سوخته شدن و مطلب این ... کاه
واین غلط است و در شرح تو بیان این نشاید ... کردن ... این
تکمیل از راه شنیدن و خواندن و جز از راه مجاهده و تقوی مطلب که چه باید
مجاهدت است چنانکه فرمود حق تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا
و رسول علیه السلام فرمود که هر که بدانچه بداند عمل کند حق تعالی بر او ... بدانچه
نداند و شیخ بدانکه اسرار ملکوت در ... از ... دنیا ... است
... مصروف بطلب لذت عالی واین قدر که ما درین کتاب یاد کردیم از بهر تشویق
و ترغیب یاد کردیم تا بر سری از اسرار قرآن واقف کردی تا اگر ... صادق بود
جهد کنی در طلب اسرار او و با اهل بصیرت صحبت گیری و از ایشان ... جوی که اگر ...

۸ در بیان تعلق این عالم بآن عالم و ... [illegible]

خورش قناعت کنی فلاح نیابی و چگونه دریابی و تو از زبان حال سخن فهم نکنی بل گمان
می‌بری که سخن جز بزبان قال نیست پس چگونه فهم سر این آیت کنی که و ان
من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم و این آیه که قالتا اتینا طائعین
تا تقدیر جواب در زبان نکنی فهم آن نکنی و قول قایل انیز که گفت قال الجدار للوتد
لم تشقنی قال سل من یدقنی لم یترکنی ورائی الحجر الذی ورائی گفت دیوار
میخ را گفت که مرا چرا می‌شکافی گفت بپرس از انکه مرا می‌کوبد که آن سنگ که
در پس منست مرا برای سر نمی‌ماند و زبان حال دلالت تر و راست تر است از زبان قال
چون تو این را فهم نکنی ما ورا این را چگونه فهم کنی از اسرار

فصل

روا بود که طمع داری که آگاهی یابی از رمزها و اشارتها که در تحت آن جواهر است یاد کرده
شده در قرآن بدانکه کبریت احمر نزد خلق در عالم شهادت عبارت از کیمیاست که
بواسطه وی چیزها جنس را شریف کنند تا سنگ می‌یا قوت سرخ شود و مس
زر خالص شود تا بواسطه وی نعمتهای دنیا … منغص … حاصل …
کنند و پس این چیز که جوهر دل را از خساست بهیمی و جهالت حیوانی به ملکیت
و روحانیت آرد تا از اسفل السافلین با علی علیین رسد و لذت قرب
العالمین یابد و لذت لقاء خداوند عز و جل یابد ابد الابد سرمدی پس نام کبریت احمر
برای او اولیتر بود انصاف بده که نام کبریت احمر بر چنین چیزی سزاوارتر بود
یا بر … چیزی که از کیمیا حاصل آید یاقوت احمر است پس از بهر این معنی …
ذات … یاقوت احمر نام کردم و اما تریاق اکبر نزد خلق عبارت از چیزی
است که در وی شفا بود از زهر زهرها که کننده که در معده افتد که هلاک در دنیا …
است که چون آینه بخواهد بودن پس بنگر زهر بدعتها و هواها و … که در دل
کند بدی هلاک ابدی حاصل آید و محروم از نعیم و لذت ابدی پس … برهانی که شفا
بود از چنین زهرها و چنین ضرری نام تریاق اکبر بروی اولیتر بود یا نی و مسک ازو عبارة
است در عالم شهادت از چیزی که چون با خویشتن دارد بوی خوش بمشام وی رسد تا اگر
خواهد که آن بوی را پوشد نتواند و … آید و منتشر شود پس علم نیز چون حاصل شود
مرد را نام وی بنیکی در جهان منتشر شود که اگر خواهد که پوشیده کند نتواند و منتشر شود

نام وی بنام … بدی لایق تر بود و دانسته که علم فقه دوستی احکام …
نیک نامی آرد و ذکر وی منتشر شود و جاه وی بزرگ شود و آن لذت و راحت که از نعم
ملک و صحبت جاه بدل رسد قوی تر از آن بود که از بوی مشک بمشام رسد و عود …
خلق عبارت از چیزی است که چون او را بر آتش نهی از وی دودی بر آید بوی خوش
از وی بمشام رسد و دماغ آدمی از آن بوی معطر شود و خوش گردد و یا قوت پس
همچنین جماعت منافقان و آن دشمنان خدای اند چوب خشک اند که هیچ در ایشان
منفعتی نیست چون در عذاب خدای تعالی گرفتار کردند چون حلقه دوزخ در آتش
و میخ گشتی تا چون بدان عقوبت سوخته شوند از ان بوی خوشی بمشام ابرار رسد
وی عظیم … این سبب که … شود از ضلالت و غفلت و متابعت هوا و سبب زیادتی
جد و اجتهاد کرده و در طلب آنچه ساینده است برضا حق تعالی و فردوس اعلی و قرب
حق تعالی پس نام عود بر چنین چیز درست تر بود و … این قلب پس … اعلی
علما … از خود بیرون … لقد اسمعت اذ نادیت حیا ولکن لا حیاة
لمن تنادی … شنوانیدم … ولکن چنین شی نیست در انکس که او را
خاطبکم

فصل

پس اگر گوئی مراد درستی این رمزها معلوم گشت چه
از این در وی فایده است بدانکه فایده تمامست پس از این جهت که این نمود در وی بود
تا راه شناخت معانی از عالم روحانی بدانی بالفاظ … تا … معانی …
کشف شود و در بحر قرآن غواصی کنی و در در معانی بدست آری که بسیار کس …
که خود را زیرک می دانستند که معانی ظاهر بر ایشان … گشت و اعتراضات ایشان
بخاطر آمد و اعتقاد ایشان بسبب آن خیالها تباه گشت و … من المخذولان
تا حشر و نشر را منکر گشتند و بهشت و دوزخ را … کلی از بیم قضا با ظاهر
نکردند و پوشیده داشتند در اعتقاد خود تا بدان سبب لگام تقوی از سر …
و خود را در بیابان هوا … داشتند و در طلب حطام حرام … جمع
و شهوتها کردند و همت بر طلب مال و جاه دنیا مقصور کردند و … برگزیدند …
ورع و دیانت بچشم استخفاف و خواری نظر کردند و ایشان را احمقان شمردند و اگر
ورع و تقوی … مقصود … از ان …

وپوشیده کردن کار بر مردمان تا ایشان از الغر سبعه ودر اظهار ایشان از آسیب کنند
خلق را بسوی خود آرد پس شاید کردن تقوی و ورع از اهل دین ایشان
را جز زیادتی ضلالت و ظلمت نیفزاید و با آنکه آن شاید و در سبیل
بیست تاکید عقیدت مسلمانی و این غایت که نظر ایشان مقصور است بر صور
و نظر ایشان با ارواح و معانی نرسید و موازنت را در نیافتند میان عالم شهادت و عالم
ملکوت و فشا اسرار ایشان پوشیده گشت از راه بگشتند و دیگر ... را یکدیگر
دقیق از عالم ارواح چیزی در نیافتند چنانکه خواص بندگان خدای دریافتند
عوام مومنان نیز غیب ایمان بیاوردند پس آن زیرکی ایشان سبب بلا گشت ایشان
و جهل کلاص نزدیکتر بود از زیرکی ناقص نعوذ بالله من البغضا و الحمد لله اذ الحفظ
ایشان **فصل** پس اگر گویی در این تنبیهات که تو کردی آن تقاضا می کند
که بعضی قرآن را بر بعضی فضل بود و چون همه کلام خداوندست بعضی را بر بعضی
چگونه فضل بود و بعضی از بعضی چگونه شریفتر بود بدانکه اگر نور بصیرت آن تو
بنمود که فرق توانی کردن میان آیة الکرسی و میان مداینه و میان سورة اخلاص
و سوره تبت و نفس تو مشغول است بتقلید پس بدانکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین
فرموده است که قرآن بروی نازل گشته است که بعضی آیات را بر بعضی فضل است که
صلی الله علیه و سلم که فاتحه فاضلترین قرآن است و فرمود که آیة الکرسی مهتر آیات
قرآن است و فرمود که یس دل قرآن است و فرمود که قل هو الله احد برابر ثلث
از قرآن و اخبار در فضایل بعضی آیات و سور بسیارست و لکن بر این بسنده کنیم در جمعی
چهار خبر که یاد کردیم در تفضیل این سورها اگر چه از آن عده که ما یاد کردیم در
قرآن تا ایشان راه نمایند اگر در وی فکرت کنی **فصل**
چون فکرت کنی در آن ده قسم که قرآن را نهادیم هشت قسم در آن بیانی که از ...
ذات حق تعالی خبر میدهد الرحمن الرحیم از صفات خاص حق تعالی ... صفتی
و تعلق نیست کاین دو صفت بجمیع صفات دیگر تقاضا کند از علم و قدرت و دیگر صفات
این دو صفت بخلق تعلق دارد و در طلب انس و تشویق و ترغیب انسان است در طاعت
بخلاف غضب که آن قبض آرد و دل نه و ترغیب و خوف والحمد لله رب العالمین بر دو اصل

در بیان آنکه چگونه بعضی از آیات قرآن را بر بعضی فضل است و حال آنکه همه کلام خداوندست

در بیان آنکه ... قرآن ... ده قسم ...

مشتمل است یکی بر حمد که شکرست و حمد اول و آخرست است و شکر یک نیمه ایمان
عملی است چنانکه در خبر آمده است که نیمی از ایمان شکرست و یک نیمه صبر و فضل
شکر بر صبر همچو فضل رحمت است بر غضب که آن از محبت و شوق خیزد و صبر از خوف
و هیبت و آن از رنجی و تنگی حالی نبود و سلوک راه خدای بمحبت و شوق اولیتر بود
که بخوف و رنج و سر این تر از کتاب محبت معلوم شود در احیاء العلوم و این بود که
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که اول کسی که به بهشت خوانند ستایندگان خدای شکر
کنندگان نعمتهای خدای تعالی باشند بهر حالی و در رب العالمین اشارة است بهمه افعال حق
تعالی و لفظی کوتاه تر و در دلالت تمامتر در فراز گرفتن جمله افعال از لفظ رب العالمین
و فاضلترین نسبتها نسبت ربوبیت است که آن کاملترست و تمامتر از همه است در تعظیم
از آنکه گویی فاعل العالمین است یا خالق العالمین و اعلات الرحمن الرحیم اشاره
است بصفت باری و دیگر از مهمست که در قرآن تکرار بی فایده نبود و باید آرد الرحمن
الرحیم از بعد که رب العالمین ... از ذکر مالک یوم الدین مشتمل است بر دو فایده عظیم
یکی آنکه معلوم شود از صفت رحمت که آفرینش خلقان بر تمامترین و کاملترین انواع
که بهر چه در بایست ایشان داده است که یکی از آن عالم بهایم است و خردترین ایشان
است و مگس و عنکبوت و زنبور عسل بنگر به پشه که اعضاء او را چگونه آفریده است بر مخصوص
که مثل آنها آفریده است بر پشه بیافریده است چنانکه پیل را خرطوم است در این پشه خرطوم
است دراز سرتیز آفریده است و هر او را هدایت داده تا بغذای خود و آن خون آدمی
است تا آن خرطوم سرتیز خود را در اندام آدمی فرو برد و میان دو وی کاواک آفریده
تا بدان کاواکی خون آدمی بمکد و میخورد و مرا او را دو پر آفریده است تا چون
قصد وی کند وی زود آگاه کرد و بگریزد و بپرد و نگاه کن بمگس که اعضا او را
چگونه آفریده ... آفریده که سر وی خرد بود و بویش حشم آفا ...
نبود و چون آن با مهار چشم نبود و هر که فراز کردی تا غبار او باز نیسی و در دو
دست زیادتی آفریده تا هر کسی که چون بجای نشیند زود بدان دو دست زیادتی
هر چه تباه خود را پاک میکند از گرد و غبار و بنگر بدان عنکبوت را که اطراف او را حق تعالی
چگونه آفریده و مرا او را چگونه حیلت صید کردن آموخته بی آنکه در پرداختن آنکه او را

آب دهان جعل و اوند بدان لعاب خود خود را از کنج خانه آونگ کند و نگاه میدارد
مگس را تا چون نزدیکی وی رسد در وی خود را بیندازد و در ابگیرد و در لعاب خود بپیچد و
همه ابدان رشته لعاب خود می بندد تا مگس شش نتواند بریدن انگاه از وی [...]
و مر او را می مکد تا جمله رطوبات و را مکد و پوستی ماند و بنگر بدان تنیدن عنکبوت که
حق تعالی ورا چگونه هدایت داده است که از لعاب خود بر مناسبت هندسی تار و پود او را
چگونه می دربافد و بنگر بزنبور عسل و عجایبی که حق تعالی در وی نهاده است یکی آنکه
چگونه جمع کرده است میان شهد و موم و دیگر که او را چه راست داده است در بنا خانه
خود بر شکل مسدس شش سو تا جائی بریاران وی تنگ نشود و اگر گرد کردی خانها
از بیرون خانه فرجها ضایع ماندی که چون همه خانه مدور بود همه با یکدیگر مشعه شنید
و اشکال دیگر نیز همچنین در شکل مربع با آنکه یکدیگر [...] فرجه نه خنید و لکن شکل این حیوان
گرد است پس در اندرون خانه کنجها خالی ماند و آن ضایع بود پس هیچ شکلی از اشکال
نیست نزدیک بود بگردی و با یکدیگر شمعه بخشید جز شکل شش سو و این برهان هندسی
معلوم است بنگر که حق تعالی او را چگونه راه نمود بدین شکل خاص [...] از عجایب
عجایب صنعها خداوند تعالی و لطف و رحمت وی با خلق و آنچه آدمی را کشف شده [...]
عجایب صنع خداوند تعالی در عجایب [...] در از اضافت بدانچه کشف نشده بود و نیک [...]
نیست به آنچه در علم خداوند تعالی بود و در علم ملائکه چه باشد و [...]
بنگر و کتابت [...] سالی اگر طلب کنی تو اهل آن باشی و اگر اهل باشی مر ان [...]
نیز [...] از مطالعه آثار رحمت ای که در میدان معرفت صنع خداوند تعالی تراجولان
نیست و در و با شعار متنبی و غرایب نحو سیبویه و فروع ابن الحداد و نوادر طلاق و حیلها
مجادله در فن کلام مشغول شو که آن نه بدان لایق تر است و همت تو تقدیر همت تست [...]
بعضی از این [...] گران [...] رسیدن ان [...]
راه گمراه کند نصیحت [...] که کسی سود دارد و ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها
و ما یمسک فلا مرسل له من بعده چون خداوند تعالی در رحمت بر کسی بگشاید کس نتواند [...]
چون بر بنده در رحمت [...] مقصود خود باز کردیم که غرض از این نمودار [...] رحمت
خداوند در خلق عالم و ما تعلق الرحمن الرحیم با ملک یوم الدین اشارت می کند به رحمت

١٢

کردن بندگان در روز جزا و دادن ملک ابدی در مقابله کلمه توحید و عبادت و نیز آن
در ازلست و مقصود آنست که بدانی که در قرآن تکرار نیست و اگر از روی ظاهر تکرار [...]
بر ابی [...] وی نگاه کن تا از مزید فایده [...] شود و القصه تعالی الرحمن الرحیم
الدین اشارت است به آخرت و یکی از اقسام اصول است و در وی نیز اشارت است
بملک و ملک و آن از صفات جلال است و [...] ایاک نعبد در وی بیان [...] عظمت
یکی عبادت به اخلاص و آن روح صراط مستقیم است و دوم اعتقاد آنکه مستحق عبادت
جز او نیست و این [...] است و ایاک نستعین اصلی دیگر است در معرفت توحید و ان
نیز تبرای است از حول و قوت خویش و دانستن آنکه حق تعالی متفرد است بهر افعال
و بنده هیچ کار نتواند کردن بی معونت و توفیق وی و ایاک نعبد اشارت است تا راستن
نفس بعبادت وی با خلوص عبادت و ایاک نستعین اشارت است به پاک کردن نفس از
شرک و التفات کردن بنده بحول و قوت خود و مدار صراط مستقیم بر دو قسم است پاک کردن
نفس از صفات ناشایسته و [...] آراسته کردن به خصال شایسته و این دو کلمه دلیل است بر این
دو کار از جمله فاتحه و اهدنا الصراط المستقیم سوال و دعا است و این مغز عبادات است و
در وی تنبیه است بر حاجت آدمی بزاری کردن بحضرت خدای تعالی و این روح
بندگی است و این دلیل است بر آنکه مهمترین حاجتها بنده راه راست یافتن است
و بر وی ناشتابیدن که حق تعالی بر رفتن این راه [...] و قوله تعالی صراط الذین
انعمت علیهم تا آخر سوره یاد داد و نعمتها خود است که را داد انبیا [...] و یاد
کرد [...] با دشمنان خود کرده است تا رغبت [...] آنچه او انبیا خود را داده است [...]
در دلها و ترس [...] آنچه بر دشمنان خود کرده است به پیه آید نیز در دلها و یاد کردیم که ذکر
حال انبیا صلوات الله علیهم و ذکر حال دشمنان دو قسم از اقسام قرآن است پس معلوم
شد که فاتحه از ده قسم قرآن مشتمل است بر هشت قسم و از وی جز دو قسم بیرون
نماند محاجه کفار و احکام فقه [...] محاجه کفار علم کلام خیزد و از احکام علم فقه و فتاوی و بدین
معلوم میشود که این دو نوع علم در رتبت آخر علوم افتاده است از مراتب علوم و آدمیان
از [...] تقدیم از بهر آن میکنند که وسیلت جاه و مال است و در سعی بال و علما [...]
داشت که این دو علم را بر دیگرها تقدیم کردند و اقبال بر وی کردند
فصل

[illegible]
١٣

در دقیقه تر آنیه کنم بدانکه این سوره فاتحة الکتاب است و مفتاح بهشت و کلید
بهشت از بهر آن آمد که درهای بهشت هشت است و معانی فاتحه هشت قسم هر قسم
کلید دری است از درهای بهشت و اشارت بدین معنی وارد است و بدین سر شناسد و اگر [illegible]
خود بتقلید تصدیق نمی‌یابی پس عالم بهشت را بدان و بدانکه هر قسمی از اقسام فاتحه
کشاینده درِ بستانی است از بوستانهای بهشت چنانکه بوی اشارت کرده آمد در بیان
آثار رحمت خدای عز و جل و عجایب صنع وی و کار [illegible] که آسایش جان عارف [illegible]
در بوستان معرفت کم از آسایش کسی بود که در بهشت [illegible] که در وی قضای شهوت
شکم و فرج بود بلکه آن لذت معرفت هیچ نسبت ندارد و رغبت عارف در گشادن
دری از معرفت تا بملکوت نظر کند و در وی جلال و عظمت آفریدگار را مشاهده کند
از آن بود ده هزار بار که رغبت بقضا شهوت شکم و فرج که شارکت است با ملایکه
مقرب در فردوس اعلی از بهر آنکه ملایکه را نصیب در خوردن و شهوت راندن [illegible]
گرفتن ستوران از خوردن و شهوت فرج راندن و لذت گرفتن [illegible]
پس تو اگر شارکت ستوران را از شارکت فرشتگان بهینه [illegible] چون جاهل کسی
و زبان کار و خسیس همت بی همت و همت تو بقدر همت تو است پس در درجه
ستوران باشی اما چون عارف [illegible] اندر را معرفت گشاده شود در وی [illegible]
شود و بهشت محسوس که جای ابلهان است التفات نکند چنانکه صاحب شرع [illegible]
علیه السلم که اکثر اهل الجنة البله و العلیون لذوی الالباب [illegible] اهل بهشت ابلهان
رو قرب حضرت مولی جل جلاله که عبارت از وی علیون آمده است [illegible]
[illegible] است یعنی عقلا [illegible] گفته اند که هر که به بهشت جسمانی قناعت کند ابله بود
و هر که در بهشت مقصور بود بر لذت حلق و فرج اگر در دنیا طلبد ستور است و اگر در بهشت
می طلبد ابله است عارف بوستان معرفت است و درجات قرب [illegible]
عارف [illegible] چیز دیگر در وی لذت معرفت بود [illegible] بهشت سزاوارتر بود و دیگر
وی بهشت [illegible] پس مفتاح جنت بود [illegible]
بهشت [illegible] معرفت است پس ای کلید [illegible] بهشت [illegible] درهای بهشت بوی
گشاده شود **فصل** در آیت الکرسی فکرت کن در این آیه که چرا او سید آیهاست

[illegible]

قرآن گفت اگر عاجز آیی از بیرون آوردن حقیقت وی بدان اقسام که بنهادیم باز کرد
و آن مراتب را نگاه دار تا معلوم شود و یاد کردیم که معرفت ذات خداوند تعالی
و معرفت صفات وی از همه شریفتر است و غایت مقصود [illegible]
است و آن اقسام دیگر مقصود است [illegible] وی است و وی در نفس خود مطلوب است
نه از بهر چیزی دیگر پس وی اصل [illegible] و سر بود و دیگر تابع وی بود و نام سیدی
کسی است به کرد وی مقصود بود و دیگران تبع وی بوند و از بهر وی بوند
و بهر وی بوی [illegible] از بهر وی یابنده آنکه در ذات خود مقصود باشد و
آیة الکرسی مشتمل است بر ذکر ذات حق و صفات وی و افعال وی و در وی ذکر
دیگر اقسام نیست [illegible] الله لا اله الا هو اشارت است بتوحید ذات الحی القیوم اشارت است
بصفت ذات بزرگی که قیوم آن بود که وی بخود خود قایم بود و هر چه جز وی است
بوی قایم بوند که هیچ چیز را بقا نبود بی داشت وی همه را وی آفریده و همه را وی
میدارد و این غایت جلال و عظمت است و لا تاخذه سنة و لا نوم تنزیه و تقدیس است
یعنی پاکی یاد کردن حق تعالی است از صفات حدث آنچه لایق [illegible] و تقدیس یک قسم است
از اقسام معرفت و قوله عز و جل له ما فی السموات و ما فی الارض اشارت است به افعال
حق تعالی و بیان آنکه همه از وی است و بازگشت همه بوی است و قوله تعالی من ذا الذی
یشفع عنده الا باذنه بیان آنست که متفردست در ملک و حکم که هیچ کس شفاعت نتواند
کرد دیگری را جز بدستوری وی و این بیان آنست که ملک و حکم وی راست جز وی را نیست
و کس را در وی شرکت نیست و قوله عز و جل یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء
من علمه الا بما شاء اشارت است بصفت علم و تفصیل بعضی از معلومات بیان آنکه علم
بحقیقت جز ورا نیست و هر که اعلم است داده وی است و از ذات کس [illegible]
عطا روا نیست و موهبت وی و بدان [illegible] است که احوال است و قوله وسع
کرسیه السموات و الارض اشارت است بعظمت ملک وی و کمال قدرت وی و در وی
سری است که حال کشف آن سر او را [illegible] که آن معرفت کرسی است [illegible]
وی آسمانها و زمینها را با همه [illegible] در آید موضعی شریف است و دوستی [illegible]
بر بسیار عقلها و بسیار علوم بوی باز بسته است و قوله عز و جل و لا یؤده حفظهما اشاره

است بصفت قدرت و کمال وی و پاکی وی از ضعف و نقصان و قوله و هو العلی العظیم
اشاره است بدو اصل عظیم از صفات خداوند جل جلاله و شرح آن در آیت و
العدد نتوانستیم شرح این دو صفت در کتاب مقصد اقصی گفته ایم و چون تامل
کنی این جمله معانی را و در جمله آیات قرآن نظر کنی این جمله معانی در هیچ آیت جمع
نیابی از توحید و تقدیس و شرح صفات [illegible] اینها همچنین او را سید آیات قرآن
خواندند زیرا که در شهد الله جز بیان توحید نیست و در قل هو الله احد جز بیان توحید و
تقدیس است و در قل اللهم مالک الملک جز بیان کمال افعال خداوند و کمال قدرت وی نیست
و در فاتحه رمز رمز اشارت است بدین صفات بی شرح و بلند و آیة الکرسی شرح است و
آنچه که با آیت الکرسی نزدیک است در همه معانی آخر سوره الحشر است و اول سوره حدید
ولکن آنها آیتها اند نه یک آیت و آیت الکرسی یک آیه است پس چون در این مقابله
کنی با یکی آیت از آن آیات این معانی جمله در وی یابی نه در آن آیتها پس استحقاق
اسم سیادت مر او را آمد و چگونه سید آیتها نبود و در وی [illegible] که خداوند است که در
خبر آمده است که نام بزرگ خدای در آیت الکرسی است و در اول سوره آل عمران

فصل اینکه پیغامبر علیه السلام فرموده که قل هو الله احد برابر است با یکی
از قرآن چنین می دانیم که تو وجه آن را فهم کنی یا گوئی از بهر ترغیب را فرموده است تا
تو اندر وی رغبت کنند نه آنکه مراد از وی حقیقت تقدیر بود به یکی از قرآن و دور
از منصب نبوت این گمان که رسول علیه السلام حق گوید که در حقیقت چنانکه [illegible]
و اگر گوئی که آیات قرآن زیادت از شش هزار است و سوره قل هو الله احد چهار
آیت است پس چگونه برابر بود با یکی از قرآن و این دور داشتن تو از آن است که تو
بحقایق قرآن معرفتی نیست و نظر تو بظاهر الفاظ وی است [illegible] این
و این چنان بود که کسی [illegible] که با یکی که هر چگونه برابر بود که این بسیار
است و آن یکی پس بدانکه سوره اخلاص [illegible] است با یکی قرآن [illegible] و باز کرده آن
سه قسم کرده ایم [illegible] مهمات قرآن و آن معرفت خداوند است تعالی و معرفت آخرت و
معرفت صراط مستقیم که این سه قسم از معارف از مهمات مقاصد قرآن است و دیگرها
قسم تبع است مر این سه قسم را [illegible] یک قسم است از این سه قسم [illegible]

بهم است م

تعالی توحید وی و تقدیس وی از شرکت جنس و نوع یعنی در وی نفی اصل و فرع
و کفو است و صفت صمدیت اشارت است که او است خداوندی که همه را حاجت بدو
بر یکدیگر [illegible] و در وی حدیث آخرت و صراط مستقیم [illegible]
برابر آمد با یکی از قرآن یعنی از سه قسم معارف که اصل مقصود است در وی
بیان یک قسم است و مقصود را از حضرت بتمام همه آن چیز گویند و چنانکه فرمود
رسول علیه السلام که الحج عرفه یعنی که عرفات ایستادن اصل است در باب حج و باقی
افعال تبع وی است

17

فصل و تو خواهی که سر قول رسول علیه السلام
جانی که فرموده است که یس قلب القرآن سوره یس دل قرآن است و من چنین
[illegible] یکی را بفهم تو گذارم تا تو بفهم خود بیرون آری بر قیاس آنکه
فرا پیش کرده ام در ماننده این تا چون تو از خود بیرون آری شادی تو بیشتر بود و
رغبت تو باستنباط معانی بیش شود و چون یکی را بفهم خود بیرون آری دیگر بو
بانگرت شوی تا به یافت لذت واقف شدن بر اسرار روحانی و رسیدن حقایق

فصل اگر گوئی چرا آیت الکرسی بتخصیص گردید با آنکه سید آیتهای
قرآن است و در وی سری است یا خود بحکم اتفاق است چنانکه کسی ثنای گوید
یکی بلفظ و بر دیگری بلفظ دیگر گوییم [illegible] و در باش از این گمان که آن [illegible]
بود و کسی [illegible] هوا از خود گوید اما کسی که از وحی سخن گوید نه هوی چنانکه فرمود حق
تعالی در بیان حال وی که و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی از وی از گزاف
گفتن لا بد نبود و گمان نشاید بردن بحق وی صلی الله علیه و سلم که هیچ کلمه از وی
پدید آمد یا هیچ فعلی که از وی در وجود آمد در حال رضا و غضب و اختلاف احوال که از
گزاف بوده است بلکه جز بر وجه صدق و صواب و حق [illegible] حق تعالی بوده [illegible] و سر
تخصیص [illegible] بوده و الله اعلم چیزی که جامع فنون فضل بود و انواع بسیار از
علوم و معارف بر وی جمع بود در افاضل گویند چو مرد دیگری زیادت از آن بود
او را افضل گویند که فضل عبارت از زیادتی است اما نام سیدی آن را حاصل کند
که معانی شرف در وی راسخ شده باشد که آن معانی این [illegible] اقتضا کند که دیگران
او را تبع باشند و وی نشاید که دیگری را تبع باشد و چون تو در فاتحه نظر کنی ذکر

کسی دانی که فنون معارف در وی جمع است پس وی مختص باشد بزیادتی تفضیل ...
در آیت الکرسی نظر کنی دانی که آنچه مقصود است از معارف در وی است ...
بیش نیست پس اسم سید آن را لایق باشد **فصل** بدانکه ...
تو شوق معرفت خداوند تعالی و جلال و عظمت او قوی تر از شوق شهوت ...
خوردن و صحبت کردن با ستی تو در [illegible] معرفت باید و تماشا کردن در بوستان ...
وی بهشت جسمانی که در عالم تقاضای شهوت شکم و فرج است بگریزی ...
مشو که در کسی این شهوت نبود که در عارف [illegible] قوی تر از آن ...
که در تو شهوتها و دیگر چنانکه در تو شهوت جاه است [illegible] دریده نی ...
وی مقصور است بر بازی چوگان و مانند آن و وی از تو تعجب میکند تو از وی
که در وی آن شهوت نیست و در تو آن نیز که در وی است پس بدانکه جاه دنیا
نزد عارف همچو بازی کودکان است و از تو تعجب میکند که در چه مانده و لذت
عارف بقدر معرفت وی بود و لذت معرفت [illegible] بالذت حسی ...
معرفت را زوال نبود و ملالت را بوی راه نبود بل که هر لحظه آن لذت ...
بود و بر دوام بود بخلاف شهوتها و دیگر الا آنکه شهوت معرفت در آدمی ...
شود که بحد بلوغ و مردی رسد و در هر که آفریده نشده است وی هنوز در درجه
کودکی است که فطرت وی قابل این شهوت نشده است یا مادر ... گشته است
شهوتش با تیرگی دوستی دنیا بنا [illegible] آورده است و چون عارف شهوت معرفت داد ...
در وی لذت نظر بجمال خداوند تعالی پدید آید و مطالعه جمال حضرت ربوبیت ...
گیرد و در بهشت آید که عرضها السموات والارض بل که [illegible] از آسمانها و زمینها ...
بهشت را میوه ها باشد نزدیک بوی که نه گسسته بود و نه باز داشته [illegible] صفت
جنت است که قطوفها دانیة لا مقطوعة و لا ممنوعة و آن میوه آثار صفات
وی اند و بهشت معرفت تنگ آید بود و عارفان با عمل شهوات جسمانی چنان نظر کنند
که عاقلان با [illegible] کودکان کنند و آن حرص ایشان بر [illegible] که عار...
مستوحش بوند از بیشترین خلق و خلوت و عزلت اختیار کنند که طاقت صحبت ...
ندارند و زوال جاه و دنیا بگزینند [illegible] آن از لذت مناجات پروردگار باز دارد

[illegible marginal note]

و از اهل و فرزند وی بگردانند که ترسند که نباید که با ایشان مشغول شوند و از خدای
باز مانند و مردمان بر ایشان می خندند و میگویند که اینها مدبر اند و دیوانه و
وسوداززده شده اند و ایشان بر مردمان می خندند که [illegible] بیکار [illegible] حقیر
خسیس دنیا قناعت کرده اند و بزبان حال ایشان [illegible] می گویند ان تسخروا منا فانا
نسخر منکم کما تسخرون فسوف تعلمون [illegible] اگر شما امروز بر ما می خندید ما نیز بر شما
۱۵ بخندیم فردا و بود که بدانیت [illegible] مشغول است با خر گشتی نجات هر
خود را و دیگران را [illegible] معلوم است پس بر اهل غفلت میخندید
چنانکه عاقلان بر کودکان چون ایشان را بینند که بچوگان زدن مشغول گشته بوند
از سلطانی تمام [illegible] مشغولی شده باشد که خواهد که شهر را غارت کند و
بعضی را بکشد و بعضی را خلعت دهد و هول عجب است از تو ای مسکین غافل مشغول
بکار حقیر چو دیگر [illegible] شخص است و جمال اندک و کم رنگ مشوش است و حسن است
که بچه گود و قناعت کرده و از مطالعه جمال حضرت ربوبیت و جلال و عظمت خداوند
[illegible] و تعالی باز مانده با روشنی و ظاهری وی و دلی که از تیرگی شهوات تاریک گشت
از مطالعه این جمال و جلال او را هیچ چیز مانع نباید مگر غایت روشنی که صدقه
دل وی ضعیف بود و طاقت مطالعه آن نور ندارد فسبحان من اختفی عن ابصار
۱۶ الخلق بنوره واحتجب عنهم لشدة ظهوره **فصل** اکنون میخواهم
قرآن را در یک سلک نظم دهیم و دُرر را در سلکی دیگر پس بدانکه نیمه اول
از فاتحه در بیان جواهر است و نیمه آخر در بیان دُرر و از این معنی است که حق تعالی
فرمود که فاتحه قسمت کرده شده است میان بنده و میان من که خداوندم
چنانکه رسول علیه السلام در حدیث [illegible] فرمود و بود آنکه مقصود از سلک
جواهر گرفتن [illegible] معرفت است و مقصود از سلک دُرر [illegible] استقامت
بر راه راست [illegible] اول قسم علمی است
و دوم عملی و اصل ایمان [illegible] است
والله اعلم

۱۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

سنه ۱۰۵۰

شد مبارک رمضان ... از مقابله

[illegible]

رساله در فضیلت شهر ربیع الاول وولادة النبی صلعم

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الفقير إلى رحمة ربه تعالى محمد بن محمد بن محمد الجزري جمع الله شمله لطف به

الحمد لله الذي جعل شهر ربيع الأول بالمولد الشريف ربيع القلوب وجلا به عن عباده

الغموم وأزال بوجوده الكروب وأطفأ به نار الشرك وصبغ به ألوان الآفاق ونزع جميع

النقائص والعيوب وأضاء بنوره مشارق الأرض ومغاربها إشارة إلى ظهوره في الذين

بها فسبحان علام الغيوب لهذا الشهر في الإسلام فضل فضل على الفضائل يفوق على الجميع

ويوم المولود فيه ربيع في ربيع في ربيع محمد على أن الناس من الله وشكره على أن

هدانا للملة ونسأله أن يميتنا على سنته ومحبته ونشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك

له شهادة مقتطف من هذا الشهر زهر الربيع مختطف ما بعد في ليالي هذا الشهر البديع ونشهد

أن محمدا عبده ورسوله ونبيه وصفيه وحبيبه ونجيه أرسله بالهدى ودين الحق ليظهره

على الدين كله ولو كره المشركون صلى الله عليه وعلى آله الطيبين الطاهرين وأصحابه المنتجبين

الأكرمين خصوصا الخلفاء الراشدين والأئمة المهديين الذين قضوا بالحق وبه كانوا

يعدلون صلاة دائمة باقية إلى يوم الدين ما ولد مولود ووجد موجود وسلم تسليما كثيرا

حتى يرث الله الأرض ومن عليها وهو خير الوارثين وبعد فهذا شهر مولد سيد الأولين

والآخرين وغاية الغر المحجلين وحبيب رب العالمين الذي أرسله الله إلى الخلق أجمعين

وفضله على جميع الأنبياء والمرسلين والملائكة المقربين وخصه بالشفاعة العظمى يوم الدين

وهو محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة

بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة

بن الياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان إلى هنا متفق عليه واختلفوا في تسمية

بقية أجداده صلى الله عليه وسلم إلى آدم عليه السلام إلى عدنان مع اتفاقهم على أن

نسب عدنان ينتهي إلى إسمعيل الذبيح ابن إبراهيم الخليل صلوات الله عليهما وسلامه أخبرنا

الشيخ المسند أبو عبد الله محمد بن محمد بن إبراهيم ... رحمه الله تعالى بقراءتي عليه

... أخبرنا أبو الحسن علي ... ابن حنبل بن عبد الله الرصافي أنا هبة الله بن محمد بن

الحصين أنا الحسن بن علي أنا أحمد بن جعفر أنا عبد الله الإمام أحمد بن حنبل حدثني أبي حدثنا

محمد بن مصعب ثنا الأوزاعي عن أبي عمار عن واثلة بن الأسقع رضي الله تعالى عنه أن النبي

صلى الله عليه وسلم قال إن الله اصطفى من ولد إبراهيم إسمعيل واصطفى من بني إسمعيل كنانة واصطفى

من بني كنانة قريشا واصطفى من قريش بني هاشم واصطفاني من بني هاشم أخرجه مسلم في

صحيحه والترمذي في جامعه وقال حسن صحيح ورواه الطبراني من حديث ابن عمر ولفظه أن النبي

صلى الله عليه وسلم قال إن الله اختار خلقه فاختار منهم بني آدم ثم اختار بني آدم فاختار منهم

العرب فاختارني من بني هاشم فأنا خيار من خيار ألا من أحب

العرب فبحبي أحبهم ومن أبغض العرب فببغضي أبغضهم فالعرب خير الناس ثم خيرهم محمد

... أن ... جاسدهم وفي براءة بيده وجه جاههم

وروينا أيضا في مسند الإمام أحمد عن العرباض بن سارية رضي الله عنه قال قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم إني عند الله لخاتم النبيين وإن آدم لمنجدل في طينته وسأخبركم

بأول ذلك دعوة أبي إبراهيم وبشارة عيسى ورؤيا أمي التي رأت حين وضعتني وقد خرج لها

نور أضاءت له قصور الشام ورواه أيضا الحاكم في مستدركه الصحيح وقوله عليه السلام

منجدل أي ... عبده أي ملقى بالأرض فالمنجدل أي الساقط ولم يزل

صلى الله عليه وسلم ينتقل من الأصلاب الطاهرات إلى الأرحام الزاكيات إلى أن وصل

إلى عبد الله بن عبد المطلب فلما آن للزواج زوجه أمه آمنة بنت وهب بن عبد

مناف بن زهرة بن كلاب فلما تزوجها ودخل بها حملت بالنبي صلى الله عليه وسلم

فيقال كان ذلك في أيام التشريق من شهر رجب وقال ابن الجزار الإمام منى في شوال ...

عند الجمرة الوسطى قال الحاكم أبو أحمد وكان سن عبد الله إذ ذاك ثلاثين سنة فحملت بالنبي

صلى الله عليه وسلم أمه آمنة وكانت تقول ما شعرت أني حملت به ولا وجدت له ثقلا كما تجد

النساء إلا أني قد أنكرت رفع حيضتي وربما كانت ترفعني وتعود وقالت أتاني آت

وأنا بين النائم واليقظان فقال هل شعرت أنك حملت فكأني أقول ما أدري فقال

إنك قد حملت بسيد هذه الأمة ونبيها ثم أمهلني حتى إذا دنت ولادتي أتاني ذلك

الآتي فقال قولي أعيذه بالواحد من شر كل حاسد فإذا وضعته فسميه محمدا وإنك

إن تحمل به نور ... قصور بصرى من أرض الشام ... ابن أبي ... الملداد

حملت به محمد صلى الله عليه وسلم في بطن أمه ... فكان في تلك ... رجب ... في

ملك القبلة رضوان خازن الجنة ... ومن ... ألا إن ... الأرض

بان النور المكنون المخزون الذي يكون منه النبي الهادي [illegible] هذه الليلة استوفى [illegible]
ثم حله وخرج الى الناس بشيرا ونذيرا ثم لما حملت امنة [illegible] عبد المطلب ابنه عبد الله [illegible]
غزة من الشام مار بهم [illegible] مع تجار من قريش [illegible] عبد الله [illegible]
تخلف عندهم [illegible] بالمدينة وله ثمانون سنة ولما بلغت [illegible]
المطلب وجد عليه وجدا شديدا والصحيح [illegible] ذلك والنبي صلى الله عليه وسلم كان حملا [illegible]
الله جارية تسمى ام ايمن بركة الحبشية [illegible] فورث ذلك رسول الله صلى الله عليه و
سلم وكانت ام ايمن تحضنه وولد النبي صلى الله عليه وسلم يوم الاثنين [illegible] في ربيع
الاول على الصحيح لليلة الثاني عشر منه على الاصح عام الفيل [illegible] وذلك في ولاية
كسرى انوشروان سنة [illegible] عشرة منها وسنة ثمان وستين [illegible]
عليها الصلوة والسلام الى السماء وسنة تسع وتسعمائة الاسكندر الرومي [illegible]
هبوط آدم عليه السلام ستة آلاف وثلاث واربعين سنة [illegible]
معه نور اضاء له ما بين المشرق والمغرب ثم وقع على الارض معتمدا على يديه جاثيا على ركبتيه
رافعا راسه الى السماء [illegible] وولد نظيفا طيبا ما به قذر [illegible] كما تولد السخل [illegible]
عن عثمان بن ابي العاص عن فاطمة بنت عبد الله [illegible] حضرت ولادة رسول الله صلى الله
عليه وسلم فرأيت البيت حين وضع قد امتلا نورا ورأيت النجوم تدنو حتى ظننت ان
تقع علي وذكر بقي بن مخلد في تفسيره ان ابليس رن اربع رنات حين لعن وحين [illegible]
وحين ولد النبي صلى الله عليه وسلم وحين نزلت فاتحة الكتاب قال [illegible]
والنخار [illegible] الشيطان وولد النبي صلى الله عليه وسلم مختونا مسرورا [illegible]
والمسرور مقطوع السرة هذا هو الاصح عندنا كما رويناه مسندا عن ابن عباس رضي
الله عنه وقيل ان جده ختنه يوم السابع وصنع مادبة وسماه محمدا وقيل ان جبريل عليه
السلام ختنه حين طهر قلبه يوم شقته الملائكة وهو صغير [illegible] خاتم النبوة [illegible]
ابن عابد [illegible] جده [illegible] بذلك [illegible]
جده ويحتمل ان يكون [illegible] وقال الامام [illegible]
السهيلي ان [illegible] عبد المطلب [illegible]
كتاب [illegible] عبد المطلب [illegible]

النسخة [illegible]

في السماء وطرف في الارض وطرف في المشرق وطرف في المغرب ثم عاد كانها شجرة
[illegible] منها نور واهل المشرق والمغرب يتعلقون بها [illegible]
[illegible] اهل المشرق والمغرب [illegible] اهل السماء والارض [illegible] النور الذي [illegible]
[illegible] اضاء ما بين المشرق والمغرب وكذا رآه جده [illegible] رحمه الله تعالى على انه
[illegible] البلاد [illegible] اقصى المشرق الى اقصى المغرب [illegible] صلى الله عليه وسلم [illegible]
[illegible] وكذا رآه خالد بن سعيد بن العاص
[illegible]
[illegible] عبد المطلب وان هذا النور يكون منهم وهذا كان السبب [illegible] الى الاسلام
[illegible] بمكة وظهورها بالمدينة يثرب وقالت امه لما ولدته خرج من فرج
[illegible] من ارض الشام [illegible] لطيفة اخرى [illegible] ان النبي
صلى الله عليه وسلم [illegible] الى ارض بصرى من الشام مرتين ولم يجاوز ذلك
وكان ذلك اشارة الى ذلك وما احسن قول العباس عمه رضي الله عنه مما انشده فيه وانت لما
ولدت اشرقت الارض وضاءت بنورك الافق فنحن في ذلك الضياء وفي النور وسبل الرشاد
نخترق ولما جاء البشير الى جده عبد المطلب بولادته امنة سر بذلك سرورا عظيما وقام هو ومن
معه من اشراف قومه حتى دخل عليها وكانت قد وضعته [illegible] يكون جده اول [illegible]
[illegible] قد انفلقت عنه واذا هو [illegible] بصره ينظر الى السماء واخبرت امه جده بما رات
[illegible] فاخذه وادخله الكعبة وقام عندها يدعو الله ويشكره على ما اعطاه وقال في
ذلك شعرا مشهورا وأتت ثويبة جارية ابي لهب عم ابيه فبشرته بانه ولد لعبد الله ابن
عبد الله غلام فاعتقها في الحال لذلك [illegible] ثم جعلها ترضعه [illegible]
[illegible] ابو لهب بعد موته في النوم فقيل له ما حالك فقال في النار الا انه يخفف عني كل ليلة
اثنين وامص [illegible]
ثويبة عند ما بشرتني بولادة النبي صلى الله عليه وسلم وبارضاعها [illegible]
[illegible] النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] اذا كان ابو لهب الكافر الذي نزل القرآن بذمه جوزي
في النار بفرحه ليلة مولد النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] فما حال المسلم الموحد من امة النبي صلى الله عليه
وسلم الذي [illegible] في محبته [illegible] انما يكون جزاؤه من الله الكريم

أن مدخله بفضله جنات النعيم وكان مولده الشريف بالشعب وهو مكان معروف عند
مكة يخرج أهل مكة كل عام يوم المولد ويحتفلون بذلك أعظم من احتفالهم يوم العيد وذلك إلى
يومنا [illegible] بركت بعام محبتي سنة اثنين وثمانين وسبعمائة ورأيت من بركته عظيما
وليلة مولده الشريف انشق إيوان كسرى حتى سمع صوته وسقطت منه أربع عشرة شرافة
ومما أخبرني بعض من رآه أن الشق [illegible] سقفه قدر ما يدخل فيه الشخص والقوي وهو
باق إلى اليوم وهو من آيات الله تعالى وخمدت نار فارس التي كانوا يعبدونها ولم تخمد
قبل ذلك بألف عام وكانت تضرم ليلا ونهارا فخمدت تلك الليلة [illegible] في أقطار [illegible]
على إخمادها وذلك أنه بأمره ومعجزة أمر ظاهر وغاضت بحيرة ساوة وكانت بحيرة
عظيمة في مملكة عراق العجم بين همدان وقم تركب فيها السفن ويسافر [illegible] إلى ما حولها من البلاد
مثل [illegible] والري وما جاوز ذلك وكانت أكثر [illegible] هذه البلدة [illegible]
فأصبحت يابسة كأنها لم يكن بها شيء من الماء واستمرت كذلك حتى بني في موضعها مدينة ساوة
الباقية إلى اليوم ورأى الموبذان وهو عالم الفرس ومفتيهم أن الإبل تقود خيلا عرابا قد
قطعت دجلة وانتشرت في بلادها وذلك إشارة إلى ملك العرب ملك الدنيا بأسرها [illegible]
الشياطين بالشهب الثواقب وكانت قبل تسترق السمع [illegible] على السماء [illegible]
كان يصعد فيسترق السمع أيضا ورواه حسان بن ثابت رضي الله عنه أنه قال إني لغلام
يفعة ابن سبع سنين أو ثمان أعقل كل ما [illegible] يهوديا يصرخ على أطم يثرب
يا معشر يهود حتى إذا اجتمعوا إليه قالوا له ويلك ما لك قال طلع الليلة نجم أحمد الذي ولد به
وروي عن عائشة أن يهوديا [illegible] من جزائر البحر [illegible] يا
أنتم [illegible] يا معشر قريش فقال الشيخ ذات يوم بعد طلع الليلة نجم لقد ولد [illegible]
نبي هذه الأمة [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم ولد تلك الليلة [illegible] صلى الله عليه وسلم
أرضعته [illegible] ثويبة مولاة أبي لهب [illegible]
أبا سلمة عبد الله بن عبد الأسد المخزومي [illegible] عمه حمزة [illegible]
أيضا وكان النبي صلى الله عليه وسلم يبعث إليها [illegible] بعد ذلك من المدينة بصلة وكسوة حتى
[illegible] في الإسلام [illegible] ثم أرضعته [illegible] حليمة بنت أبي ذؤيب السعدية
[illegible]

[illegible] حتى روي [illegible] فلما كان [illegible] شارف
ما يجده [illegible] زوجي إلى شارفنا [illegible] اللبن فحلب منها ما شربت
حتى [illegible] شبعا [illegible] بخير ليلة ببركته صلى الله عليه وسلم [illegible]
الله عليه وسلم يشب في اليوم شباب الصبي في الشهر [illegible] إلى أن [illegible] له خمس سنين وشهر على
الأصح [illegible] حليمة حتى قدمت على رسول الله صلى الله عليه وسلم بمكة وقد تزوج خديجة فشكت
إليه جدب البلاد [illegible] فكلم لها خديجة فأعطتها أربعين شاة وبعيرا فانصرفت إلى أهلها [illegible]
[illegible] إسلامها [illegible] في الإسلام [illegible] وحضنته أم أيمن بركة
الحبشية [illegible] مع أمه [illegible] وكانت تقول ما رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم
شكا جوعا ولا عطشا وكان يغدو [illegible] وأصبح [illegible] زمزم شربة [illegible]
الغداء [illegible] ولما كملت له ست سنين توجهت به أمه مع حاضنته أم أيمن إلى
المدينة لزيارة أخواله بني النجار فأقاموا شهرا ورجعوا فلما كانوا بالأبواء ماتت أمه
فدخلت به أم أيمن مكة فضمه جده عبد المطلب إليه وكان يرق عليه رقة لم يرقها على ولده ويقول إن
لابني هذا لشأنا ولما حضرته الوفاة أوصى أبا طالب بحفظ رسول الله صلى الله عليه وسلم
ومات والنبي صلى الله عليه وسلم ثمان سنين وكان عمه يحبه حبا شديدا ولما صار له صلى
الله عليه وسلم اثنتا عشرة سنة خرج مع عمه أبي طالب إلى الشام حتى بلغ بصرى فرآه بحيرا الراهب
فعرفه بصفته [illegible] هذا سيد العالمين ورسول الله فقالوا من أين علمت قال إنكم
حين أقبلتم من العقبة لم يبق حجر ولا شجر إلا خر ساجدا ولا يسجدان إلا لنبي وإنا نجده
في كتبنا [illegible] ولما بلغ خمسا وعشرين سنة خرج مرة ثانية إلى الشام مع ميسرة غلام خديجة
في تجارة لها فلما وصل إلى بصرى نزل تحت ظل شجرة قريبا من صومعة نسطور الراهب
فقال ما نزل تحت هذه الشجرة قط إلا نبي ثم قال لميسرة أفي عينيه حمرة قال نعم لا تفارقه
[illegible] وهو آخر الأنبياء [illegible] ورجع صلى الله عليه وسلم [illegible] وكان ميسرة يرى إذا اشتد
الحر ملكين يظلانه صلى الله عليه وسلم من الشمس [illegible] تجارتهم وربحوا
ضعف ما كانوا يربحون [illegible] ورجع صلى الله عليه وسلم إلى مكة [illegible] خديجة
[illegible] الملكان يظلانه [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم بالربح [illegible]
بما رأى [illegible] نسطور [illegible] فكان في ذلك [illegible] خديجة على تزويجها [illegible]

19

صلى الله عليه وسلم وله خمس وعشرون سنة ولما كمل له خمس وثلثين سنة بنت قريش الكعبة [illegible]
ان جبا كان يأتي الارض تحت البيت من خلفه فتصدع وسرق طيب الكعبة فلما انتهوا الى [illegible]
موضع الركن من البيت اختلفوا ان الركن كل قبيلة نحن احق بوضعه حتى هموا بالقتال ثم اتفقوا على
ان يحكموا بينهم اول من يدخل من باب بني شيبة فدخل منهم وكان صلى الله عليه وسلم اول داخل
رواه قالوا هذا الامين قد رضينا بقضائه [illegible] صلى الله عليه وسلم قبل النبوة يدعونه بالامين
فاخبروه فوضع صلى الله عليه وسلم رداءه وبسطه بالارض ثم وضع الركن فيه وقال لياخذ
كل قبيلة بطرف من الثوب ثم ارفعوه جميعا ففعلوا [illegible] فوضعه صلى الله عليه وسلم بيده
ولما كمل له صلى الله عليه وسلم اربعون سنة بعثه الله تعالى الى الخلق كافة واول ما بدي به [illegible]
الوحي الرؤيا الصالحة في النوم وكان لا يرى رؤيا الا جاءت مثل فلق الصبح [illegible]
وكان صلى الله عليه وسلم يخلو بغار حراء يتعبد فيه الليالي حتى جاءه [illegible]
سورة اقرأ وكانت مدة الرؤيا ستة اشهر وكان اول من آمن به من النساء خديجة ومن
الرجال ابو بكر ومن الصبيان علي وله عشر سنين ومن الموالي زيد بن حارثة ثم عثمان والزبير
وابن عوف وسعد بن ابي وقاص وطلحة بدعاء ابي بكر اياهم الى الاسلام ومات عمه ابو طالب
في السنة العاشرة من البعثة ومات خديجة بعده بثلثة ايام فنالت قريش من اذى النبي صلى
الله عليه وسلم ما لم تبلغه في حياته ثم اسري في السنة الثانية عشر من النبوة بجسده صلى الله عليه وسلم
من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى ثم عرج به الى السماء فرأى آدم في الاولى ويحيى وعيسى في الثانية
يوسف في الثالثة وادريس في الرابعة وهرون في الخامسة وموسى وابراهيم في السادسة
[illegible] في السابعة على اختلاف الروايتين ثم انتهى الى سدرة المنتهى الى مستوى سمع
صريف الاقلام وفرض عليه وعلى امته الصلاة وذلك ليلة سبع وعشرين من رجب او سبع
عشر من [illegible] رمضان على اختلاف في ذلك وله اثنتان وخمسون سنة [illegible]
[illegible] جماعة ممن كان اسلم [illegible] والمشركون [illegible]
[illegible] ذلك اليوم [illegible] الشمس [illegible]
[illegible] الشمس حتى [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم لاصحابه في [illegible]
الى المدينة [illegible] صلى الله عليه وسلم على يده [illegible] الى السنة الثالثة عشر [illegible]
واذن الله تعالى للنبي صلى الله عليه وسلم ان يهاجر [illegible] واستصحب ابا بكر الصديق

[illegible] في غار [illegible] ثلثا او [illegible] العنكبوت [illegible]
ثلثة ايام [illegible] ثم خرجا من الغار والنبي صلى الله عليه وسلم على ناقته القصواء
[illegible] سراقة بن مالك [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] قوائم فرسه بالارض
[illegible] فدخل النبي صلى الله عليه وسلم المدينة يوم الاثنين الثاني عشر من ربيع
الاول [illegible] الرابع [illegible] والعاشر [illegible]
وسلم [illegible] سنة وكان اول كلمة سمعت منه افشوا السلام واطعموا الطعام وصلوا الارحام
وصلوا بالليل والناس نيام [illegible] وفي اثني عشر [illegible] في صلوة الحضر
[illegible] وخطب صلى الله عليه وسلم الى جذع من المسجد حتى عمل له منبر
[illegible] عليه حن عنده ذلك الجذع وخار كالبقرة فنزل صلى الله عليه وسلم
[illegible] وقال لو لم التزمه لحن الى يوم القيمة وكان اتخاذ المنبر في سنة [illegible]
ورأى عبد الله بن زيد [illegible] الاذان عندما استشار النبي صلى الله عليه وسلم اصحابه فيما يجمعهم للصلاة
وفرضت الزكوة [illegible] وكذلك الجهاد [illegible] وفي يوم [illegible]
السنة الثانية من الهجرة حولت القبلة من بيت المقدس الى الكعبة وفرض الصوم في [illegible]
وكانت وقعة بدر في يوم الجمعة السابع عشر من شهر رمضان وفي [illegible] والعشرين منه فرضت
زكوة الفطر وحرمت الخمر في شوال من السنة الثالثة وولد الحسن بن علي رضي الله عنهما وفي
السنة الرابعة نزلت آية التيمم وولد الحسين رضي الله عنه وفي سنة خمس كانت صلوة [illegible]
[illegible] وكانت غزوة [illegible] في سنة ست [illegible] ذي القعدة سنة ست وكان بها
بيعة الرضوان تحت الشجرة وفي [illegible] عمرة
[illegible] ذي القعدة ايضا كان صلى الله عليه وسلم [illegible] وساق من المدينة [illegible]
واقام بمكة ثلثة ايام [illegible] ثم فتح الله تعالى مكة في رمضان سنة ثمان [illegible]
[illegible] وطاف النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] الجمعة [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل
كان زهوقا [illegible] وفرض الحج في سنة تسع [illegible] على النبي صلى
الله عليه وسلم بالاسلام [illegible] الصديق [illegible] الى [illegible]
[illegible]

تجهم ذلك العام في ذي القعدة وحج النبي صلى الله عليه وسلم بالناس حجة الوداع وسمي حجة الاسلام
فخرج من المدينة يوم السبت لخمس بقين من ذي القعدة سنة عشر ومعه سبعون الف وقال ابن
الف وكانت وقفة الجمعة ودخلت سنة احدى عشرة يوم الاربعاء اخر صفر بدا رسول الله
صلى الله عليه وسلم وجعه وصدع ثم امر ابابكر ان يصلي بالناس ويعني تلك الجمعة
والفاق يوم الاثنين الخامس من شهر ربيع الاول وفي الاحيا ثلثة وجعه وتوفي صلى
الله عليه وسلم يوم الاثنين بلا خلاف الثاني عشر من شهر ربيع الاول سنة احدى عشرة
شهيدا حين زاغت الشمس وقيل حين اشتد الضحى وله ستون سنة وعلى اله
سلامه **فصل** في صفته صلى الله عليه وسلم كان عليه افضل الصلاة والسلام احسن الناس
خلقا واجملهم ذاتا تام الملاحة نيره ربعة معتدل القامة لا بالطويل البائن ولا بالقصير
ذا بهاء وهيبة ابيض اللون ازهره مشربا بحمرة ازج الحاجبين ... دقيقه طويل
يكون فيه افلج الاسنان وهو تباعد ما بين الثنايا والرباعيات ... افلج الاسنان
الاسنان ... وقال ... خليع الفم اي عظيمه
وذلك دال على القوة والشجاعة سهل الخدين اي غير راسيين ولا كثيري اللحم ... على
... اسكلا والدعج شدة سواد العين مع سعتها والشكل حمرة في بياض
العين ... اي طويل شق العين واسع الجبين اقنى العرنين ... الحاجبين من
الانف والقنا احديداب ... وهو ... في الرجال ... عريض الصدر بعيد
ما بين المنكبين ضخم ... العضد والكتف وهو غاية في ... شثن الكفين
... والشثن ... وهو ... في الرجال دون النساء ضخم الاكراديس
... اي ... لم يجاوز شعره شحمة اذنه توفي صلى الله عليه وسلم ولم
يبلغ ... من ... خاتم النبوة مثل زر الحجلة رواه البخاري ومسلم
بين كتفيه كالقبة ... في صحيح مسلم عن جابر بن سمرة
... رسول الله صلى الله عليه وسلم قد شمط مقدم راسه ولحيته وكان اذا ادهن لم يتبين
واذا شعث راسه تبين وكان كثير شعر اللحية فقال رجل وجهه مثل السيف قال لا بل كان
مثل الشمس والقمر ... ورايت الخاتم عند كتفه مثل بيضة الحمامة يشبه جسده
... الشمط ... في الصحيحين عن انس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم

[21]
ازهر اللون كان عرقه اللؤلؤ واذا مشى تكفأه وما مسست ديباجا ولا حريرا الين من كفه
ولا شممت مسكا ولا عنبرا اطيب من رائحته تكفأ ... تمايل ... كانما ... مقبل الكعبة
يمس ... في حديث علي رضي الله عنه اذا مشى تقلع كانما ينحط من صبب وهو
الحدور **فصل** في خلقه وشيمه صلى الله عليه وسلم سئلت عائشة رضي الله عنها كيف كان
خلق رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت كان خلقه القران يرضى لرضاه ويغضب لغضبه
وكان اشجع الناس قال علي رضي الله عنه كنا اذا احمي الوطيس واتقى القوم القوم اتقينا
برسول الله صلى الله عليه وسلم وعن انس رضي الله عنه قال فضلت على الناس باربع بالسماحة
والشجاعة وكثرة الجماع وشدة البطش وعن جابر كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اكرم الناس
... وعن انس ان رجلا سال النبي صلى الله عليه وسلم غنما بين جبلين
... فقال اي قوم اسلموا فوالله ان محمدا ليعطي عطاء من لا يخاف الفقر
وكان صلى الله عليه وسلم احلم الناس ... على قوم من الكفار فقال اللهم اغفر
رحمة ولم ابعث عذابا ... رباعيته وشج وجهه قال اللهم اغفر لقومي فانهم لا يعلمون
وكان اشد حياء من العذراء في خدرها لا يثبت بصره في وجه احد قالت عائشة ما اتى احدا
من نسائه الا متقنعا ... على ... ولا اراه مني وكان لا ينتقم
لنفسه ولا يغضب لها الا ان تنتهك حرمات الله تعالى واذا غضب
وما خير في امرين الا اختار ايسرهما ما لم يكن اثما فان كان اثما كان ابعد الناس منه
قط ان اشتهاه اكله والا تركه وكان لا ياكل متكئا ولا على خوان ...
واكل البطيخ بالرطب والقثاء بالرطب وقال ... والحلوى والعسل
واحب الشراب اليه الحلو البارد وقال ابو هريرة خرج من الدنيا ولم يشبع من خبز الشعير
اهل بيته وكان ياتي عليه الشهر والشهران لا توقد في بيت من بيوته نار وكان قوته الماء والتمر
وكان اكثر الناس تواضعا يخصف نعله ويرقع ثوبه ... وكان
يجيب من دعاه من غني او فقير ويحب المساكين ويشهد جنائزهم ويعود مرضاهم ولا يحقر
فقيرا لفقره ولا يهاب ملكا لملكه ... ويقبل ... المعذرة
وكان يركب الفرس والبغلة ... وكان لا يدع احدا ...
... يوم الخندق ... على بطنه الحجر من الجوع

الله تعالى من مصابيح اهل الارض ه وكان يكثر الذكر ويقل اللغو ويطيل الصلاة ويقصر الخطبة
ولا يستنكف ان يمشي مع الارملة والعبد ويحب الطيب ويكره الريح الكريهة وكان يألف
اهل الشرف ويكرم اهل الفضل ويرى اللعب المباح ولا ينكره ويمزح ولا يقول الا حقا

فصل في ذكر شيء من معجزاته صلى الله عليه وسلم اعظمها القران كلام الله تعالى
المتلو اناء الليل والنهار وقد اعجز الجن والانس فلا يقدرون على ان ياتوا بسورة
من مثله ولا باية ه وكل معجزات الانبياء عليهم السلام انقطعت لموتهم الا معجزته صلى الله عليه وسلم
وانشق القمر كما نطق بالقران وصح من طرق وكلمه الضب كما رواه الحاكم وصححه
واخبر ان [illegible] كسرى ستنفقان في سبيل الله وان ملك كسرى والروم [illegible] وكان
كذلك وان المسلمين يقاتلون قوما صغار الاعين عراض الوجوه ذلف الانوف [illegible]
فظهر ذلك وان الشام واليمن تفتحان ه وان امته تفتح مصر [illegible]
اويس القرني [illegible] في امداد اليمن وكان به برص فبرئ الا قدر درهم ه وهاجت ريح
شديدة فقال هذه الريح لموت منافق قال جابر فقدمنا المدينة فوجدنا عظيما من المنافقين
قد مات واكل من شاة لقمة ثم قال انها تخبرني [illegible]
قال ه وتحرك الجبل فقال اسكن فانما عليك نبي او صديق او شهيدان فسكن وكان عليه
ابو بكر وعمر وعثمان صلى الله عليه وسلم ورضي عنهم ه وفي صحيح مسلم ان الله تعالى زوى
لي الارض فرايت مشارقها ومغاربها وسيبلغ ملك امتي ما زوي لي منها ه
[illegible] نبع الماء من بين اصابعه بالحديبية فتوضؤوا وشربوا وهم خمس عشرة مائة
اخرى [illegible] وهم ما بين السبعين الى الثمانين [illegible] قال عمران
شربنا [illegible] نحو الاربعين [illegible] وكذلك [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حتى [illegible] الارض حتى قامت عنده [illegible]
[illegible]
[illegible] في الارض [illegible] في الارض حتى [illegible]

[illegible] ابن النعمان
[illegible] حتى وقعت على وجنته فردها صلى الله عليه وسلم [illegible] عينيه
وكانت لا ترمد اذا رمدت الاخرى وتفل في عين علي رضي الله عنه يوم خيبر وكان ارمد
فبرئ من ساعته [illegible] وكسرت رجل عبد الله بن
عتيك فمسحها صلى الله عليه وسلم بيده فبرئت من وقته واخبر انه يقتل ابي بن خلف فكان
كما قال واخبر بمصارع المشركين ببدر هذا مصرع فلان هذا مصرع فلان ان شاء الله
تعالى فلم يعد واحد منهم مصرعه الذي سماه ه وان طوائف من امته يركبون البحر
[illegible] كالملوك على الاسرة وان ام حرام خالة انس بن مالك منهم وكان
كذلك [illegible] ان عثمان رضي الله عنه تصيبه بلوى [illegible]
وقال للحسن رضي الله عنه ان ابني هذا سيد وسيصلح الله به بين فئتين عظيمتين من
المسلمين [illegible] ه واخبر بقتل الاسود العنسي الكذاب ليلة قتله [illegible]
[illegible] وكان كذلك وقال [illegible]
[illegible] يوم القيامة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عمر بن الخطاب رضي الله عنه [illegible]
[illegible] ابي هريرة رضي الله عنه حتى شبعوا [illegible]
في [illegible] بالبركة [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] ابي بكر وعمر وعثمان
رضي الله عنهم فلما قتل عثمان [illegible]
زينب بنت جحش رضي الله عنها [illegible]
[illegible] الله تعالى [illegible]
[illegible]
[illegible]

الدين ودفع الأكر دعوة النصر والتأييد بالملائكة ونزول السكينة فإنما والكتاب [illegible]
والسبع الثاني إجابة دعوته والقسم باسمه ورد الشمس [illegible] الأعيان [illegible]
من الآلام والعصمة له من الاطلاع على الغيب وصلاة الله عليه والملائكة [illegible]
والمعجزات وما أعده الله تعالى له في الدار الآخرة صلى الله عليه وسلم كلما ذكره
الذاكرون وغفل عن ذكره الغافلون **فصل** أحيي ربيع القلب [illegible] المولد

كل الأنام به كمولد أحمد • جاءت بمولده الشريف بشاير • وخوارق العادات [illegible]
شرف الزمان وأهله بوجوده • شرفا يبيح على الزمان تعبده • وأتى وليل الجهل [illegible]
فبدى الصباح بنوره المتوقد • فهدى ضلال الحائرين [illegible] • حتى استبان [illegible]
أبدى لنا سبل الرشاد وعلم • منهاجا سبيلا فهو أكرم مرشد • قد [illegible]
عذبا لذيذا لو رد سهل المورد • آياته والمعجزات كثيرة • شهدت بصحتها عقول [illegible]
البدر شق بأمره والشمس لو • غربت له ردت بغير تردد • والوحش والأشجار [illegible]
وعليه قد سلمن بعد تشهد • ومن اليسير سقى الخميس [illegible] • حتى اكتفوا [illegible]
وسرى وقد أسرى به سبحانه • [illegible] الأعلى [illegible] • وعلا على الأفلاك [illegible]
مسراه يشهد ثم تم المشهد • ودنى [illegible] ربه • ما شئت من قرب [illegible]
وله الوسيلة والفضيلة والعلى • ومقامه المحمود يوم الموعد • أوصافه لا ينتهي تعداد [illegible]
فالمدح يقصر عن بلوغ المقصد • فعليه منا كل وقت دائما • أزكى الصلاة مع السلام [illegible]
وعلى صحابته الكرام وآله • والتابعين لهم بخير [illegible] • هذا سماع حديث مولده [illegible]
والحمد لله المليك المسعد • بركاته يرجو بها في [illegible] • الدنيا المصالح والشفاعة [illegible]
يا ربنا أصلح سرائرنا [illegible] • باسم النبي محمد • واغفر لنا وارحم ووفقنا [illegible]
• واللطف والحب الرشاد وسدد •

آمين آمين آمين يا رب العالمين وكتبه ومؤلفه محمد بن محمد الجزري في [illegible]
الحادي عشر من شهر ربيع الأول سنة ١٥ [illegible] ما وراء النهر [illegible]
وفرغ من تحريره [illegible] العبد [illegible] علاء [illegible] الحسن الإمامي الحسيني [illegible]
وفرغ من تحريره العبد الضعيف المحتاج إلى الله الغني [illegible] محمود الحسيني [illegible]
السابع من شهر ربيع الأول سنة [illegible] بجيده دار السلطنة هرات [illegible]

رساله نجم الدين عمر النسفي در بيان مذاهب اهل تصوف

بسم الله الرحمن الرحيم

این کتاب فی بیان مذاهب اهل التصوف من تصنیف الشیخ العالم الکامل الصمدانی الربانی [illegible] الفقه والنظر تاج المحققین منهاج المدرسین علامة العالم ناصر [illegible] ظهیر السنة قامع البدعة قطب الملة والدین سلطان الأتقیاء العاملین قدوة المتقین مولانا نجم الملة والدین عمر النسفی رحمه الله [illegible]
بدانکه باید دانستن که تصوف چیست و اهل تصوف کیست و چه کرده اند بدانکه تصوف پاکیزه کردن دلست از دوستی غیر خدا [illegible] و آراستن ذات خود بسنتهای خاتم المرسلین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم اکنون بدانکه اهل تصوف [illegible] راه سنت مصطفی صلی الله علیه وسلم [illegible] و از جمله افعال که منهیات شریعت است از صغایر و کبایر [illegible] ضلالت [illegible] طبیعت و در تیه ضلالت گشته و حیران [illegible] شیطان گرده [illegible] اکنون بدان [illegible] در این زمانه این جماعت دوازده فریق گشته اند یازده فریق در راه بد [illegible] و گمراهی [illegible] اما باید دانستن که آن یازده فریق کیانند
[illegible] حبیه اولیائیه شمراخیه اباحیه حالیه حلولیه [illegible] واقفیه متجاهلیه متکاسلیه الهامیه پس بباید دانست که [illegible] هر گروهی [illegible] اما مذهب حبیه آنست که گویند چون بنده [illegible] خدای تعالی رسید و خدا او را دوستی گرفت و از [illegible] تکلیف از وی برخاست و خطاب عبادت از وی برخیزد و حرام حلال کرده شود این گروه [illegible] و این گفتار ایشان کفر محض است [illegible] صحبت این طایفه [illegible] تا در ورطه کفر [illegible] حج دلست • [illegible] صحبت [illegible] • [illegible] مذهب اولیائیه آنست [illegible]

التصوف ترك [illegible] القلب [illegible]

که گویند چون بنده بجایی ولایت رسید خطاب امر و نهی از وی برخاست و نیز منکر بنده ...
فاضلتر است از نبی و این نیز کفرست و ضلالت نعوذ بالله منها اما مذهب
... آنست که گویند چون صحبت قوم ... امر و نهی برخیزد و چون ...
طبل و سماع خوش کنند و نا مباح دارند گویند که ریاحین اند و بوییدن ...
و این قوم عباد الله شمرده اند که بصورت صلاح در اطراف عالم میگردند و ...
میکنند و خون ایشان مباحست و قاتل ایشان بکار ثوابست اما مذهب اباحیه
آنست که گویند چون بنده را ولایت باز داشتن از معصیت نیست مرد دیگر را ...
معروف و نهی منکر بکار نباید و گویند که نهی منکر کفرست و امر معروف ...
و آن را تکلیف ... راه است و این جماعت امر معروف و نهی منکر را منکر اند و ...
مردمان و فروج ایشان را حلال دارند و گویند خاطر ... آوردن و مرا ...
طلبیدن طاعت است و این جماعه نیز بدترین قوم اند و چون این جماعت
نیز مباحست اگر بریزند و اما مذهب حالیه آنست که ایشان رقص کردن و
سماع کردن و دست بر هم زدن حلال دارند و این افعال را کنند و ...
و در میان سماع چنانکه حرکت ایشان را نماند و آنها که مرید وی باشند گویند
شیخ را حالت است و این روش خلاف رسول الله است صلی الله علیه و سلم
و این جماعت نیز بر ضلالت و بدعت اند و زنهار از این جماعت ... باشد
بر باد دهی و خون این جماعت نیز مباحست اما مذهب حلوائیه
که گویند نظر بر روی زن صاحب جمال ... حلال است و در آن ...
تماشا دادن از شادی این جماعت رقص کنند و سماع و دست زنند و گویند
که صفتی از صفات خداوند تعالی بما فرود آمده و این افعال و اعمال ...
است و خون این جماعت نیز ریختن مباحست اما مذهب حوریه ...
مذهب حالیه است ... ایشان گویند که در حال بیهوشی سماع حوران ...
... آیند و ما را با ایشان جماع و وطی ... خفتن ... هیچ جا که مرد ...
حاضر ... در حال بیهوشی ... ایشان ... غسل ... دارند و گویند ...
ناخفته ... با حوران ... کردیم اما مذهب واقفیه آنست که گویند ...

المعرفه چون شناخت و بنده از صفت آن عاجز است و گویند ... تو دانی و ترا
نداند بمجلس پس این جماعت نیز از اهل ضلالت محض اند ... و حق سبحانه عز و جل
اما مذهب ... آنست که ایشان قوم ... بر کنند که بگفته اند و در
بدر ... آورده و روی از کعبه گردانیده و زکوة و اموال مردمان و
صدقات و حوران ایشان ... این جماعت نیز از محدود ... اند و ...
ایشان نیز خلاف سنت رسول الله است علیه السلام اما مذهب ... آنست
که ایشان لباس فاسقان پوشیده و گویند که مراد ما دفع خویش است و این
جماعت نیز گمراه اند و اهل ضلالت اند علیه ما یستحق اما مذهب الهامیه
آنست که ایشان قومی اند از ... و دهریان و ... خواندن
قرآن و آموختن علم روی گردانیده اند و متابعت حکما کرده اند و گویند قرآن
حجاب راه است و روی بخواندن منطق و اشعار و ابیات آرند و گویند که
قرآنست و خود را ... نام نهاده اند و ... آموختن ... کنند و این جماعت
نیز از جمله گمراهان اند و اهل بدعت و ضلالت اند و روش ایشان نیز باطل است
و اما مذهب این فرقه که بر حق اند آنست که متابعت کنند سنتهای رسول را علیه السلام
و ... کنند و از عشرت و رقص و سماع و شرب و تماشای امردان
... حرام ... پرهیز کنند و حلال نیز بسیار نخورند و بکسب مشغول باشند و صحبت
با اهل سنت و جماعت دارند و از صحبت بدان پرهیز کنند و کردار ...
بر مسلمانان رحم کنند و ... ایشان ... کنند و گناهان ایشان از خدای تعالی
خواهند و مسلمانان را غیبت نکنند و در دنیا از آزار کس نجویند و بصورت نیک
مردان و صالحان و صحابه و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین ...
بر حق اند و دوستی ایشان دوستی خداست عز و جل و دوستی رسول علیه السلام
و دشمنی ایشان دشمنی خداست عز و جل و دشمنی رسول علیه السلام ...
... صفت ایشان ... ذلک الفضل ... [illegible]
... مغفره و اجر عظیم ... [illegible]
یک فرقه که بر حق اند ... و باز ایشان صحبت داری و از آن ... فرق

بر اهل بدعت و ضلالت اند پرهیزی و در اهانت ایشان سعی بلیغ نمائی تا [illegible]
صاحب شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم برسی چنانکه پیغمبر [illegible]
من اهان صاحب بدعة آمنه الله تعالی یوم القیمة من الفزع الاکبر و [illegible]
الله تعالی سبیل الرشاد و در خبر دیگر آمده است از رسول علیه السلام
که گفت من وقر مبتدعا فکانما اعان علی هدم الاسلام معنی [illegible]
چنان باشد هر که مبتدعی را گرامی دارد و یا حرمت دارد چنانستی که [illegible]
کردن دین اسلام یاری کرده است و در خبر آمده است از پیغمبر علیه السلام
رجلان من امتی لا ینالان من شفاعتی امام جایر و رجل غلو فی الدین
حتی یخرج من السنة معنی وی چنان بود دو مرد که از شفاعت [illegible]
من نخواهند یافت یکی امیر که بر رعیت ظلم کند و دیگر مردی که در دین غلو
کند تا بیرون آید از سنت و مبتدع گردد و در خبر دیگر آمده از مصطفی علیه
السلام من تعلم العلم لیبین به الضلالة من الهوی او یرد صاحبا الی الحق
فله اجر سبعین نبیا معنی وی چنین باشد که هر که علم بخواند که
بدعت و ضلالت را جدا کند از راه راست یا اگر گمراهی را با راه [illegible]
آورد ایزد تعالی او را ثواب هفتاد پیغمبر صلوات الله علیهم اجمعین [illegible]

تمت

ام

٢٥

الجام العوام عن علم الكلام للغزالي

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي [illegible] صفاته واسمائه [illegible] الطالبين في مبدأ
كبريائه [illegible] الافكار [illegible] تعالى [illegible] [illegible] حقيقة
[illegible] وخاصته [illegible] حتى [illegible] ودهو [illegible]
[illegible] على جمال حضرة الالهية [illegible]
[illegible] محمد [illegible] صلى الله عليه وسلم وعلى اصحابه وعترته اما بعد فقد سالني
[illegible] الاخبار الموهمة للتشبيه عند الرعاع والجهال من الحشوية الضلال [illegible] اعتقدوا
[illegible] تعالى [illegible] عن الصورة واليد والقدم والنزول والانتقال
والجلوس [illegible] والاستقرار وما يجري مجراه مما اخذوه من ظواهر الاخبار وصورها
[illegible] معتقد السلف واردت ان اشرح لك اعتقاد السلف وان [illegible]
[illegible] على عموم الخلق ان يعتقدوه في هذه الاخبار واكشف فيه الغطاء عن الحق [illegible]
[illegible] البحث عنه وما يجب الامساك عنه والكف عن الخوض فيه فاجبتك الى طلبتك متقربا الى الله
سبحانه بما يظهر الحق الصريح من غير مداهنة ومراقبة جانب ومحافظة على تعصب لمذهب [illegible]
فالحق اولى بالمراقبة والصدق والانصاف اولى بالمحافظة عليه واسال الله تعالى التسديد و
التوفيق وهو بالاجابة دعية حقيق وما التوفيق الا من عند الله ورتبت الكتاب على ثلثة ابواب الباب الاول في
بيان حقيقة مذهب السلف في هذه الاخبار [illegible] البرهان على ان الحق فيه مذهب السلف
وان من خالفهم فهو مبتدع [illegible] فضل [illegible] في هذا الفن

الباب الاول

في شرح اعتقاد السلف [illegible] اعلم ان الحق الصحيح الذي لا مراء فيه عند اهل البصائر
[illegible] السلف اعني مذهب الصحابة والتابعين [illegible] [illegible]
حقيقة مذهب السلف وهو الحق عندنا ان كل من بلغه حديث من هذه [illegible] عوام
الخلق يجب عليه [illegible] التقديس ثم التصديق ثم الاعتراف [illegible] ثم
[illegible] ثم الامساك ثم التسليم لاهل المعرفة اما التقديس [illegible]
الجسمية [illegible] واما التصديق فهو الايمان بما [illegible] وان ما ذكره
حق وهو فيما قاله صادق [illegible] الذي قاله واراده واما الاعتراف بالعجز

فهو ان يتحقق بان معرفة مراده ليس على قدر طاقته وان ذلك ليس من شانه وحرفته واما السكوت
بان لا يسال عن معناه ولا يخوض فيه ويعلم ان سواله عنه بدعة وانه في خوضه فيه مخاطر
بدينه وانه يوشك ان يكفر لو خاض فيه من حيث لا يشعر واما الامساك بان لا يتصرف في تلك
الالفاظ بالتصريف والتبديل بلغة اخرى والزيادة فيه والنقصان منه والجمع والتفريق بل
لا ينطق الا بذلك اللفظ وعلى ذلك الوجه من الايراد والاعراب والتصريف والصيغة
واما الكف بان يكف باطنه عن البحث عنه والتفكر فيه واما التسليم لاهله فان لا يعتقد
ان ذلك ان خفي عليه لعجزه فقد خفي على الرسول او على الانبياء او على الصديقين والاولياء
فهذه ستة وظايف اعتقد كافة السلف وجوبها على كافة العوام لا ينبغي ان يظن بالسلف الخلاف
في شي منها فلنشرحها وظيفة وظيفة **الوظيفة الاولى** التقديس ومعناه انه اذا سمع اليد
والاصبع في قوله عليه السلام ان الله تعالى خمر طينة آدم بيده وان قلب المؤمن بين اصبعين من
اصابع الرحمن فينبغي ان يعلم ان اليد تطلق لمعنيين احدهما هو الوضع الاصلي وهو عضو
مركب من لحم وعظم وعصب واللحم والعظم والعصب جسم مخصوص وصفات مخصوصة واعني بالجسم عبارة عن
مقدار له طول وعرض وعمق الذي يمنع غيره من ان يوجد بحيث هو الا بان يتنحى عن ذلك
المكان وقد يستعار هذا اللفظ اعني اليد لمعنى آخر ليس ذلك المعنى بجسم اصلا كما يقال
البلدة في يد الامير فان ذلك مفهوم وان كان الامير مقطوع اليد فعلى العامي وغير العامي
ان يتحقق قطعا ويقينا ان الرسول عليه السلام لم يرد بذلك جسما هو عضو مركب من
لحم ودم وعظم وان ذلك على الله تعالى محال وهو عنه مقدس فان خطر بباله ان الله تعالى جسم
مركب من اعضاء فهو عابد صنم فان كل جسم فهو مخلوق وعبادة المخلوق كفر وعبادة الصنم
كان كفرا لانه مخلوق وكان مخلوقا لانه جسم فمن عبد جسما فهو كافر باجماع الائمة السلف منهم
والخلف سواء كان ذلك الجسم كثيفا كالجبال الصم الصلاب او لطيفا كالهواء والماء وسواء
كان مظلما كالارض او مشرقا كالشمس والقمر والكواكب او مشفا لا لون له كالهواء او عظيما
كالعرش والكرسي والسماء او صغيرا كالذرة والهباء او جمادا كالحجارة او حيوانا
كالانسان فالجسم صنم فبان تقدر حسنه وجماله او عظمه او صغره او صلابته وبقاؤه
لا يخرج عن كونه صنما ومن نفى الجسمية عنه وعن يده واصبعه فقد نفى العضو واللحم والعصب
وقدس الرب تعالى عما يوجب الحدوث وليعتقد بعده انه عبارة عن معنى من المعاني

ليس بجسم ولا عرض في جسم يليق ذلك المعنى ولا يعلم كنه حقيقته فليس عليه في التكليف ان يعرف تاويله
ومعناه وليس عليه فيه خوض اصلا بل واجب عليه ان لا يخوض فيه كما سياتي فاذا سمع الصورة في قوله
ان الله خلق آدم على صورته واني رايت ربي في احسن صورة فينبغي ان يعلم ان الصورة اسم
مشترك قد يطلق ويراد به الهيئة الحاصلة في اجسام مؤلفة مرتبة ترتيبا مخصوصا
مثل الانف والعين والفم والخد التي هي اجسام هي لحوم وعظام وقد يطلق ويراد به ما ليس
بجسم ولا هيئة في جسم ولا هو ترتيب في اجسام كقولك عرفت صورة هذه المسالة وصورة
هذه الواقعة وصورة هذه المسالة ... فلان ... تنتظم في احسن صورة وما يجري مجراه فليتحقق
كل مؤمن ان الصورة في حق الله تعالى لم تطلق لارادة المعنى الاول الذي هو جسم لحمي وعظمي
مركب من انف وفم وخد فان جميع ذلك اجسام وهيئات في اجسام وخالق الاجسام كلها
منزه عن مشابهتها وصفاتها واذا علم هذا يقينا فهو مؤمن فان خطر له انه لم يرد هذا المعنى
فما الذي اراده فينبغي ان يعلم ان ذلك لم يؤمر به بل امر بان لا يخوض فيه فانه ليس على قدر طاقته
لكن ينبغي ان يعتقد انه اريد به معنى يليق بجلال الله وعظمته مما ليس بجسم ولا عرض في جسم وكذلك اذا
قرع سمعه النزول في قوله عليه السلام ينزل الله تعالى كل ليلة الى السماء الدنيا فالواجب عليه ان يعلم ان النزول
اسم مشترك قد يطلق اطلاقا يفتقر فيه الى ثلاثة اجسام جسم عال هو مكان لساكنه وجسم سافل و
جسم منتقل من السافل الى العالي ومن العالي الى السافل فان كان من السفل الى العلو
سمي صعودا وعروجا ورقيا وقد يطلق على معنى آخر ولا يفتقر فيه الى تقدير انتقال
وحركة في جسم كما قال الله تعالى وانزل لكم من الانعام ثمانية ازواج وما رئي البعير والبقر
نازلا من السماء بالانتقال بل هي مخلوقة في الارحام ولانزالها معنى لا محالة كما قال الشافعي
رحمه الله دخلت مصر فلم يفهموا كلامي فنزلت ثم نزلت ثم نزلت ولم يرد به انتقال جسده الى اسفل
فليتحقق المؤمن ان النزول في حق الله تعالى ليس بالمعنى الاول وهو انتقال شخص وجسد من علو الى
سفل فان الشخص والجسد اجسام والرب تعالى ليس بجسم فان خطر له انه لم يرد هذا فما الذي اراد
فيقال له انت اذا عجزت عن فهم نزول البعير من السماء فانت عن فهم نزول الله تعالى اعجز فليس هذا بعشك فادرجي
واشتغل بعبادتك او حرفتك واسكت واعلم انه اريد به معنى من المعاني التي يجوز ان يراد بالنزول في
لغة العرب ويليق ذلك المعنى بجلال الله تعالى وعظمته وان كنت لا تعلم حقيقته وكيفيته
واذا سمع لفظ الفوق في قوله تعالى وهو القاهر فوق عباده وفي قوله يخافون ربهم من فوقهم فليعلم ان الفوق

اسم مشترك يطلق لمعنيين احدهما نسبة جسم الى جسم بان يكون احدهما اعلى والآخر اسفل يعني ان الاعلى
من جانب راس الاسفل وقد يطلق لفوقية الرتبة وبهذا المعنى يقال الخليفة فوق السلطان والسلطان فوق
الوزير وكما يقال دخل فلان الى الامير فجلس فوق فلان وكما يقال العلم فوق العمل والفضائل
فوق الدباغة والاول يستدعي جسما حتى ينسب الى جسم والثاني لا يستدعيه فليعتقد المؤمن قطعا
ان الاول غير مراد وانه على الله محال فانه من لوازم الاجسام او لوازم اعراض الاجسام
ولو عرف نفي هذا المحال فلا عليه ان لم يعرف انه لماذا اطلق وماذا اريد به
فقس على هذه الكلمة ما اشبهها بل اكثرها فقس على ما ذكرناه ما لم نذكر. **الوظيفة الثانية** الايمان
والتصديق وهو ان يعلم قطعا ان هذه الالفاظ اريد بها معنى يليق بجلال الله تعالى وان
رسول الله صلى الله عليه وسلم صادق في وصف الله به فليؤمن بذلك وليوقن بان ما
قاله صدق وما اخبر عنه حق لا ريب فيه وليقل آمنا وصدقنا وان ما وصف الله تعالى به نفسه
او وصفه به رسوله فهو كما وصفه وحق بالمعنى الذي اراده وعلى الوجه الذي قاله وان
كنت لا تقف على حقيقته فان قلت التصديق انما يكون بعد التصور والايمان انما يكون بعد التفهم
فهذه الالفاظ اذا لم يفهم العبد معانيها كيف يعتقد صدق قائلها فيها فجوابك ان التصديق
بالامور الجملية ليس بمحال وكل عاقل يعلم انه اريد بهذه الالفاظ معاني وان كل اسم فله مسمى
اذا نطق به من اراد مخاطبة قوم قصد ذلك المسمى فيمكنه ان يعتقد كونه صادقا مخبرا عنه على
ما هو عليه فهذا معقول على سبيل الاجمال بل يمكن ان يفهم من هذه الالفاظ امور جملية غير مفصلة
ويمكن التصديق به كما لو قال في هذا البيت حيوان امكن ان يصدق دون ان يعرف انه
انسان او فرس او غيره بل لو قال فيه شيء امكن تصديقه وان لم يعرف ما ذلك الشيء فكذلك
من سمع الاستواء على العرش فهم على الجملة انه اريد بذلك نسبة خاصة الى العرش فيمكنه
التصديق قبل ان يعرف ان تلك النسبة هي نسبة الاستقرار عليه او الاقبال على خلقه او
الاستيلاء عليه او معنى آخر من معاني النسبة فامكن التصديق به فان قلت فاي فائدة
في مخاطبة الخلق بما لا يفهمون فجوابك انه قصد بهذا الخطاب تفهيم من هو اهله
والراسخون في العلم وقد فهموه وليس من شرط من يخاطب العقلاء بكلام ان يخاطبهم بما يفهم الصبيان
والعوام بالاضافة الى البالغين ولكن على الصبيان ان يسألوا البالغين عما يفهمونه
وعلى البالغين ان يجيبوا الصبيان بان هذا ليس من شانكم ولستم من اهله فخوضوا في حديث

غيره فقد قال تعالى فاسألوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون واذا سألوا اهل الذكر فان كانوا
يطيقون فهمه فهموهم والا قالوا لهم وما اوتيتم من العلم الا قليلا فلا تسألوا عن اشياء
ان تبد لكم تسؤكم فما لكم ولهذا السؤال هذه معاني الايمان بها واجب والكيفية مجهولة
اي مجهولة لكم والسؤال عنه بدعة كما قال مالك الاستواء معلوم والكيفية مجهولة والايمان به واجب
والسؤال عنه بدعة فالايمان بالكلمات التي ليست مفصلة في الذهن ممكن
لكن تقديسه الذي هو نفي المحال عنه ينبغي ان يكون مفصلا فان المنفي هي الجسمية ولوازمها و
نعني بالجسم ههنا الشخص المقدر الطويل العريض العميق الذي يمنع غيره من ان
يوجد بحيث هو الذي يدفع ما يطلب مكانه ان كان قويا ويندفع ويتنحى عن مكانه بقوة دافعة
ان كان ضعيفا وانما شرحنا هذا اللفظ مع ظهوره لان العامي ربما لا يفهم المراد به. **الوظيفة الثالثة**
الاعتراف بالعجز وهو ان يجب على كل من لا يقف على كنه هذه المعاني وحقيقتها ولم
يعرف تاويلها والمعنى المراد بها ان يقر بالعجز فان التصديق واجب وهو عن دركه عاجز فان
ادعى المعرفة فقد كذب وهذا معنى قول مالك الكيفية مجهولة يعني تفصيل المراد به غير معلوم
بل الراسخون في العلم والعارفون من الاولياء ان جاوزوا في المعرفة حدود العوام
وجاوزوا في ميدان المعرفة وقطعوا اجزاء من بواديها اشياء كثيرة فما بقي لهم مما لم يبلغوه
من امامهم اكثر بل لا نسبة لما طوي عنهم الى ما كشف لهم وكثرة المطوي وقلة المكشوف
بالاضافة اليه وبالاضافة الى المطوي المستور قال سيد الانبياء صلوات الله عليه لا احصي
ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك وبالاضافة الى المكشوف قال اعلمكم بالله واخوفكم بالله
واذا اعرفكم بالله [illegible] لاجل كون العجز والقصور ضروريا في آخر الامر بالاضافة الى منتهى الحال
قال سيد الصديقين العجز عن درك الادراك ادراك فاوائل حقائق هذه المعاني بالاضافة
الى عوام الخلق كاواخرها بالاضافة الى خواص الخلق فكيف لا يجب عليهم الاعتراف بالعجز. **الوظيفة الرابعة**
السكوت عن السؤال وذلك واجب على العوام لانه بالسؤال متعرض لما لا يطيقه وخائض فيما ليس
هو اهله فان سأل جاهلا زاده جوابه جهلا وربما ورطه في الكفر من حيث لا يشعر وان سأل
عارفا عجز العارف عن تفهيمه بل عجز الوالد عن تفهيم ولده الصبي مصلحة جسمه [illegible] بل
عن تفهيمه مصلحته في خروجه الى المكتب بل عجز الصائغ عن تفهيم النجار دقائق صياغته فان
النجار وان كان بصيرا بصناعته فهو عاجز عن دقائق الصياغة لانه انما يفهم دقائق النجارة لاستغراقه

وكذلك الامر

العوام في تعلمه وممارسته فكذلك تعظيم الصياغة اذ صرف العوام الى تعلمه وممارسته
فالمشغولون بالدنيا او العلوم التي ليست من قبيل معرفة الله عز وجل عاجزون عن
معرفة الامور الالهية عجز كافة المرضى عن الغذاء عن فهمها بل عجز الصبي الرضيع
عن الاغتذاء بالخبز واللحم لقصور في فطرته لا لعدم الخبز واللحم ولا لانه تناوله لا يضر
لكن طبع الضعفاء قاصر عن التغذي به فمن اطعم الصبي الرضيع اللحم والخبز فقد اهلكه
فكذلك العامي اذا طالب بالسؤال عن هذه المعاني وجب زجرهم ومنعهم وضربهم
بالدرة كما كان يفعله عمر رضي الله عنه بكل من سأل عن الآيات المتشابهة وكما فعل
صلى الله عليه وسلم في الانكار على قوم رآهم خاضوا في مسألة القدر وسألوا عنه فقال
ابهذا امرتم وقال انما هلك من كان قبلكم بكثرة السؤال او لفظ هذا معناه كما
في الخبر ولهذا اقول يحرم على الوعاظ على رؤس المنابر الجواب عن هذه الاسولة بالخوض
في التأويل والتفصيل بل الواجب عليهم الاقتصار على ما ذكرناه وذكره السلف
وهو المبالغة في التقديس والتنزيه ونفي التشبيه وانه تعالى منزه عن الجسمية وعوارضها و
وله المبالغة في هذا بما اراد حتى يقول كل ما خطر ببالكم وهجس في ضميركم وتصور في
خاطركم فانه خالقها وهو منزه عنها وعن مشابهتها وانه ليس المراد بالاخبار مثل ذلك
واما حقيقة المراد فلستم من اهل معرفتها والسؤال عنها فاشتغلوا بالتقوى فما امركم
الله به فافعلوه وما نهاكم عنه فاجتنبوه وهذا قد نهيتم عنه فلا تسألوا عنه ومهما
سمعتم شيئا من ذلك فاسكتوا وقولوا آمنا وصدقنا وما اوتينا من العلم الا قليلا وليس هذا
مما اوتيناه

الوظيفة الخامسة

الامساك عن التصرف في الالفاظ الواردة يجب
على عموم الخلق الجمود على الفاظ هذه الاخبار والامساك عن التصرف فيها من ستة وجوه
التفسير والتأويل والتصريف والتفريع والجمع والتفريق الاول التفسير اعني تبديل
اللفظ بلغة اخرى يقوم مقامها في العربية او معناها بالفارسية او التركية بل لا يجوز النطق
الا باللفظ الوارد لان من الالفاظ العربية ما لا يوجد لها فارسية تطابقها ومنها ما يوجد
لها فارسية تطابقها لكن ما جرت عادة الفرس باستعارتها للمعاني التي جرت عادة العرب
باستعارتها منها ومنها ما يكون مشتركا في العربية ولا يكون في العجمية اما الاول فمثل لفظ
الاستواء فانه ليس في الفارسية لفظ مطابق يؤدي بين الفرس المعنى الذي يؤديه لفظه

لفظان

بين العرب بحيث لا يشتمل على مزيد ابهام اذ فارسيته ان يقال راست بايستاد وهذان
الاول ينبئ عن انتصاب واستقامة فيما يتصور ان ينحني ويعوج والثاني ينبئ عن
سكون وثبات فيما يتصور ان يتحرك ويضطرب واشعاره بهذه المعاني واشارته
اليها في العجمية اظهر من اشعار لفظ الاستواء واشارته اليها فاذا تفاوت في الدلالة
والاشعار لم يكن هذا مثل الاول وانما يجوز تبديل اللفظ بمرادفه الذي يماثله من
جميع الوجوه لا بما يباينه ويخالفه ولو بادنى شيء وادقه واخفاه ومثال الثاني ان
الاصبع يستعار في لسان العرب للنعمة يقال لفلان عند فلان اصبع اي نعمة ومعناه
انگشت وما جرت عادة العجم بهذه الاستعارة وتوسع العرب في التجوز والاستعارة
اكثر من توسع العجم بل لا نسبة لتوسع العرب الى جمود العجم فاذا حسن ايراد المعنى
المستعار في العرب وسمج ذلك في العجم نفر القلب عما سمج ولم يمل
اليه فاذا تفاوت لم يكن التغيير تبديلا بالمثل بل بالخلاف ولا يجوز التبديل الا بالمثل
ومثال الثالث لفظ العين فان من يفسره انما يفسره باظهر معانيه فيقول چشم وهو مشترك
في لغة العرب بين العضو الباصر وبين الماء والذهب والشمس والميزان وليس في الاشتراك و
كذلك لفظ الجنب والوجه يعرف مثله [illegible] ما يؤدي المنع من التبديل الا الاقتصار على
العربية فان قيل هذا التفاوت ان ادعيتموه في جميع الالفاظ فهو غير صحيح اذ لا فرق
بين قوله خبز ونان وبين قوله لحم وگوشت وان اعترفتم بان ذلك في
البعض فامنعوا التبديل عند التفاوت لا عند التماثل والجواب ان الحق ان هذا
التفاوت وقع في البعض لا في الكل لفظا اليه والفاصل بين القسمين تتفاوت فيه الافهام في اللغتين
في الاشتراك والاستعارة وسائر الامور ولكن لو قسم الى ما يجوز وليس الى العامي التمييز
منه فالتوقف في دقائق التفاوت صعب سهل يسير على كافة الخلق لكن يكثر فيه الاشكال
تمييز محل التفاوت عن محل التماثل فنحن نرى ان نحسم الباب احتياطا اذ لا حاجة ولا ضرورة
الى التبديل ومن ان يفتح الباب ثم تقع عموم الخلق في ورطة الخطر فشبيه ما لم
احزم واحوط والتحصن فيه [illegible] ذات الاله وصفاته ما عندي الحق ولا استدلال الا توهم
بل الاولى يحفظه فان الخطر في الصفات الالهية يجب اجتنابها كيف وقد اوجب الشرع على
الموطوءة العدة لمراعاة الرحم والحذر من خلط الانساب احتياطا لحكم الولاية والوراثة و

والى ما لا يجوز

والمؤمنون وكذلك الذين سبقت لهم منا الحسنى فهم الفائزون ربك اعلم بما تكن صدورهم
وما يعلنون والتصرف الثالث تاويل العارف مع نفسه في سر قلبه بينه وبين ربه وهو على ثلثة
اوجه فان الذي انقدح في سره ان المراد به من لفظ الاستواء والفوق مثلا ان يكون
مقطوعا به او مشكوكا فيه او مظنونا ظنا غالبا فان كان قطعيا فليعتقده وان كان
مشكوكا فليجتنبه ولا يحكم على مراد الله ومراد رسوله بكلامه باحتمال يعارضه مثله من غير ترجيح
بل الواجب على الشاك التوقف وان كان مظنونا فاعلم ان للظن متعلقين احدهما ان المعنى
الذي انقدح عنده هل هو جائز في حق الله تعالى ام هو محال والثاني ان يعلم قطعا جوازه
ولكن تردد في انه هل هو مراد باللفظ ام لا مثاله تاويل لفظ الفوق بالعلو المعنوي الذي
هو المراد بقولنا السلطان فوق الوزير فانه لا شك في ثبوت معناه لله تعالى لكنه ربما تردد
في ان لفظ الفوق في قوله تعالى يخافون ربهم من فوقهم هل اريد به العلو المعنوي ام اريد
به معنى اخر يليق بجلال الله دون العلو المكاني الذي هو محال على كل ما ليس بجسم ولا هو في جسم
ومثال الثاني تاويل لفظ الاستواء على العرش بانه اريد به النسبة الخاصة الى العرش
ونسبته ان الله تعالى يتصرف في جميع العالم ويدبر الامر من السماء الى الارض بواسطة العرش
فانه لا يحدث في العالم صورة ما لم يحدث في العرش كما لا يحدث النقاش والكاتب
صورة وكلمة على البياض ما لم يحدثه في الدماغ بل لا يحدث البناء صورة الابنية
ما لم يحدث صورتها في الدماغ فبواسطة الدماغ يدبر القلب امر عالمه الذي هو بدنه فربما
يتردد في ان اثبات هذه النسبة للعرش الى الله تعالى هل هو جائز اما بوجوده في نفسه
واما على سبيل ان الله تعالى اجرى به سنته وعادته وان لم يكن خلافه محالا كما اجرى عادته في
حق قلب الانسان بان لا يمكنه التدبير الا بواسطة الدماغ وان كان في قدرة الله تمكينه
منه دون الدماغ لو سبقت به الارادة الازلية وحقت به الكلمة القديمة التي هي عبارة عن العلم
فصار خلافه ممتنعا لا لقصور في ذات القدرة لكن لاستحالة ما يخالف الارادة
القديمة والعلم السابق الازلي ولذلك قال ولن تجد لسنة الله تبديلا وانما لا يجوز تبديلها
لوجوبها دائما ووجوبها لصدورها عن ارادة ازلية واجبة ونقيض الواجب محال في نفسه
محال وان امكن لا محالا في ذاته ولكنه محال لغيره وهو افضاؤه الى ان ينقلب العلم الازلي جهلا
والممتنع نفوذ المشية الالهية فاذن اثبات هذه النسبة لله تعالى مع العرش في تدبير المملكة بواسطته

وما يترتب على النسب فلولا ذلك لما وجب العدة على العقيم والايسة والصغيرة عند النزول لان
باطن الارحام انما يطلع عليها علام الغيوب فانه يعلم ما في الارحام فلو فتحنا باب النظر
الى التفصيل كنا راكبين متن خطر فايجاب العدة حيث لا يحتاج اليه اهون من
ركوب هذا الخطر وكما ان ايجاب العدة حكم شرعي فتحريم تبديل العبارة حكم شرعي
يثبت بالاجتهاد وترجيح طريق الاولى فنعلم ان الاحتياط في الحجر على عباد الله وعن
ومما اراده بالفاظ القران اهم واولى من الاحتياط في العدة ومعظم احتياطات
الفقهاء من هذا القبيل التصرف الثاني التاويل وهو بيان معناه بعد ازالة
ظاهره وهذا اما ان يقع من العامي او من العارف مع نفسه او بينه وبين ربه وهو في ثلثة
مواضع الاول تاويل العامي على سبيل الاستقلال بنفسه وهو حرام يشبه خوض البحر
المغرق ممن لا يحسن السباحة ولا شك في تحريمه وبحر معرفة الله تعالى ابعد غورا واكثر
المعاطب والمهالك من بحر الماء لان هلاك بحر الماء لا حيوة بعده وهلاك بحر الدنيا لا يزيل
الا الحيوة الزايلة وذلك يزيل الحيوة الابدية فشتان بين الخطرين الموضع الثاني
ان يكون ذلك من العالم مع العامي ومثاله ممنوع ومثاله ان يجر السباح الغواص في البحر
مع نفسه عاجزا عن السباحة مضطرب القلب والبدن فذلك حرام لانه عرضه لخطر الهلاك
فانه لا يقوى على حفظه في لجة البحر وان قدر على حفظه في القرب من الساحل ولو امره
بالوقوف بقرب الساحل لا يطيعه ولو امره بالسكون عند تلاطم الامواج واقبال التماسيح
وقد فغرت فاها للالتقام اضطرب قلبه وبدنه ولم يسكن على حسب مراده
لقصور طاقته وهذا هو المثال الحق للعالم اذا فتح للعامي باب التاويل والتصرف
في خلاف الظواهر وفي معنى العوام الاديب والنحوي والمحدث والمفسر والفقيه والمتكلم
بل كل عالم سوى المتجردين لتعلم السباحة في بحار المعرفة القاصرين اعمارهم عليه الصارفين
وجوههم عن الدنيا والشهوات المعرضين عن المال والجاه والخلق وسائر اللذات المخلصين
لله تعالى في العلوم والاعمال العاملين بجميع حدود الشريعة وادابها في القيام بالطاعات
وترك المنكرات المفرغين قلوبهم بالجملة عن غير الله المستحقرين للدنيا بل للاخرة والفردوس
الاعلى في جنب محبة الله تعالى فهولاء هم اهل الغوص في بحر المعرفة وهم مع ذلك كله
على خطر عظيم يهلك من العشرة تسعة الى ان يسعد واحد منهم بالدر المكنون

ان كان جايزا عقلا فهل هو واقع وجودا بما يتردد فيه الناظر بالظن وجوده
باشتمال اللفظ في نفس المعنى والاول اشتمال اللفظ في كون المعنى مرادا باللفظ وكون
المعنى في نفسه صحيحا جايزا وبينهما فرقان لكن كل واحدة من الظنين اذا انقدح في
النفس وحاك في الصدر فلا يدخل تحت الاختيار دفعه عن النفس ولا يمكنه ان لا يظن فان
للظن اسبابا ضرورية لا يمكن دفعها ولا يكلف الله نفسا الا وسعها لكن عليه وظيفتان
احدهما ان لا يدع نفسه يطمئن اليه جزما من غير شعور بامكان الغلط فيه ولا يحكم
نفسه بموجب ظنه حكما جازما والثاني انه ان ذكره لم يطلق القول بان المراد بالاستواء كذا
او المراد بالفوق كذا لانه حكم بما لا يعلم وقد قال ولا تقف ما ليس لك به علم لكن يقول
اذا ظن انه كذا فيكون صادقا في خبره عن نفسه وعن ضميره ولا يكون حاكما على صفة الله
ولا على مراده بكلامه بل حاكيا عن نفسه وبناء ضميره فان قيل فهل يجوز ذكر هذا الظن
مع كافة الخلق والتحدث به كما اشتمل عليه ضميره وكذلك لو كان قاطعا فهل له ان يتحدث
به قلنا تحدثه اما ان يكون على اربعة اوجه فانه اما ان يكون مع نفسه او مع من هو مثله
في الاستبصار او مع من هو مستعد للاستبصار بذكائه وفطنته وتجرده لطلب معرفة
الله او مع العامي فان كان قاطعا فله ان يحدث به نفسه ويحدث من هو مثله في الاستبصار
او من هو متجرد لطلب المعرفة مستعد لها خال عن الميل الى الدنيا والشهوات والتعصبات
للمذاهب وطلب المباهات بالمعارف والتظاهر بذكرها مع العوام فمن اتصف بهذه
الصفات فلا باس بالتحدث معه لان الفطن المتعطش الى المعرفة للمعرفة لا حرص
اذا يختلج في صدره اشكال الظواهر وربما يلقيه في تاويلات فاسدة لشدة شرهه
على الفرار عن مقتضى الظواهر ومنع العلم عن اهله ظلم كبثه الى غير اهله واما العامي فلا ينبغي
ان يحدث به في معنى العامي كل من لا يتصف بالصفات المذكورة بل مثاله ما ذكرناه من
اطعام الرضيع الاطعمة القوية التي لا يطيقها واما الظنون فتحدثه بها مع نفسه
اضطرار فان ما ينطوي عليه الذهن من ظن او شك او قطع لا تزال النفس تحدث به
ولا قدرة على الخلاص منه فلا منع منه ولا شك في منع التحدث به مع العوام بل هو اولى
بالمنع من المقطوع اما تحدثه به مع من هو مثله في درجته ومعرفته او مع المستعد له ففيه نظر
ان يقال هو جايز اذ لا يزيد على ان يقول الظن كذا وهو صادق ويحتمل المنع لانه قادر على

ترك ذكره وتصرف الظن في صفة الله او في مراده من كلامه فيه خطر واباحته يعرف بنص او
اجماع او قياس على منصوص ولم يرد شيء من ذلك بل ورد قوله ولا تقف ما ليس لك به علم
فان قيل حل ما ... امور الاول الدليل الذي دل على اباحة الصدق
وهو صادق فانه ليس يخبر الا عن ظنه وهو ظان الثاني تاويل المفسرين في
القران بالحدس والظن اذ كل ما قالوه غير مسموع من الرسول بل هو مستنبط بالاجتهاد
ولذلك كثرت الاقاويل وتعارضت والثالث اجماع التابعين على نقل الاخبار
المتشابهة التي نقلها احاد الصحابة ولم يتواتر وما اشتمل على الصحاح التي نقلها العدل
عن العدل فانهم جوزوا روايته ولا يحصل بقول العدل الا الظن والجواب عن الاول ان
المباح صدق لا يخشى فيه ضرر وبث هذه الظنون لا يخلو عن ضرر فقد يسمعه من يسكن
اليه ويعتقده جزما فيحكم في صفات الله تعالى بغير علم وهو خطر والنفوس نافرة
عن اشكال الظواهر فاذا وجد مستروحا من المعنى ولو مظنونا سكن اليه واعتقده
جزما وربما يكون غلطا فيكون قد اعتقد في صفات الله ما هو باطل او حكم عليه بحكم في
ما لم يرد به واما الثاني وهو تاويل المفسرين بالظن فلا نسلم به وذلك فيما هو
من صفات الله كالاستواء والفوق وغيره بل نقل ذلك في الاحكام الفقهية او في
حكايات احوال الانبياء والكفار والمواعظ والامثال وما لا يعظم خطر الخطأ فيه واما
الذي نقل ... لا يجوز ان يتهم في هذا الباب الا ما ورد في القران او تواتر
عن الرسول عليه السلم تواترا يفيد العلم واما اخبار الاحاد فلا يقبل فيه ولا يستقل
بتاويله عند من يميل الى التاويل ولا برواية عند من يقتصر على الرواية لان ذلك
حكم بالظن واعتماد عليه وما ذكروه ليس بصحيح لكن يخالف للظاهر ويدرج عن
السلف فانهم قبلوا هذه الاخبار من العدول ورددوه وصححوه والجواب من وجهين
احدهما ان التابعين كانوا قد عرفوا من ادلة الشرع انه لا يجوز بهام العدل الى الكذب لا
سيما في صفات الله فاذا روى الصديق خبرا فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول كذا او رواية تكذيبه نسبه الى الوضع او الى السهو فقبلوه وقالوا اما ابو بكر
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال انس قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
وكذا كان في تابع التابعين فالان اذا ثبت عندهم بادلة الشرع انه لا سبيل الى اتهام

العدل الثقة من الصحابي فهم ان يكذب لا يتهم بظنون الآحاد ولان نزل الظن منزلة العلم
العدول فان بعض الظن اثم فاذا قال الشارع ما اخبركم العدل بضده فاقبلوه
واظهروه فلا يلزم منه ان يقال ما حدثتكم به نفوسكم من ظنونكم فاقبلوه واظهروه
وارووا عن ظنونكم وضمايركم ونفوسكم ما قال ابليس لعنه الله اني [illegible]
يقول ما رواه غير العدل من جنس الجنس ينبغي ان يعرض عنه ولا يروى ويحفظ [illegible]
مما يحتاط في المواعظ والامثال وما يجري مجراه والجواب الثاني ان تلك الاخبار
رواها الصحابة لانهم سمعوه يقينا فما نقلوا الا ما تيقنوه والتابعين قبلوه
ورووه وما قالوا قال رسول الله كذا بل قالوا قال فلان قال رسول الله
كذا فكانوا صادقين وما اهملوا روايته لاشتمال كل حديث على فوايد سوى اللفظ
الموهم ولافادة اللفظ الموهم عند العارف معنى حقيقيا يفهمه منه [illegible]
في حقه مثاله رواية الصحابي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قوله ينزل الله
كل ليلة الى السماء الدنيا فيقول هل من داعي فاجيب وهل من مستغفر فاغفر له [illegible]
فهذا الحديث سبق لتنبيه الى فضل قيام الليل وله تاثير عظيم في تحريك الدواعي للتهجد
الذي هو افضل العبادات ولو ترك هذا الحديث لبطلت هذه الفايدة العظيمة ولا
سبيل الى اهمالها وليس فيه الا ايهام لفظ النزول عند الصبي وعند العامي الجاري مجرى
الصبي وما اهون على البصير ان يغرس في قلب العامي التنزيه والتقديس عن صورة
النزول بان يقول له ان كان نزوله الى السماء الدنيا ليسمعنا نداءه وقوله فما اسمعنا
فاي فايدة في نزوله ولقد كان يمكنه ان ينادينا كذلك وهو على العرش او على السماء
الاعلى فهذا القدر يعرف العامي ان ظاهر النزول باطل بل مثاله ان يريد من
في المشرق اسماع شخص في المغرب ومناداته فيتقدم الى جهة المغرب باقدام معدودة واخذ
ينادي وهو يعلم انه لا يسمعه فيكون نقله الاقدام عملا باطلا وفعلا كفعل المجانين فكيف
يستقر مثل هذا في قلب عاقل بل يضطر بهذا القدر كل عامي الى ان ينفي
صورة النزول وكيف وقد علم استحالة الجسمية عليه واستحالة النزول من غير انتقال
فان الفايدة في نقل هذه الاخبار عظيمة والضرر يسير فانى يساوي هذا [illegible]
المقصود عن الانفس فهذه سبيل تجاذب طرفي الاعتقاد في اباحة كلمات وقال

المعقول [illegible] الشئ لا يبعد ذكره وجه ثالث وهو ان ينظر الى قرائن حال السائل والمستمع فان علم
انه ينتفع بذكره وان تضرر بتركه وان ظن اصحاب القرائن كان حقيقته كالعلم في اباحة
الذكر وكم من شخص يعلم ان لا يتحرك له داعية باطنة الى معرفة المعاني ولا يحيك في نفسه اشكال
من ظواهر الفاظ القرآن وكم من انسان يحتك في نفسه اشكال الظواهر حتى
يكاد ان يسوء اعتقاده في الرسول صلى الله عليه وسلم وينكر قوله الموهم فمن علم انه لو ذكر
معه الاحتمال المقصود او الاحتمال الذي لا ينبو عنه اللفظ ينتفع به فلا باس
بذكره معه فانه دواء لدائه وان كان ضرا في حق غيره ولكن لا ينبغي ان يذكر على رؤوس
المنابر لان ذلك يحرك الدواعي الساكنة من اكثر المستمعين وقد كانوا عنها غافلين
وعن اشكالها منفكين وما كان زمان السلف الاول زمان سكون القلوب فالغوا في الكف
عن التاويل خيفة من تحريك الدواعي وتشويش القلوب فمن خالفهم في ذلك الزمان الذي
حرك الفتنة والقى هذه الشكوك في القلوب مع الاستغناء عنه فهو الآثم واما الآن فقد فشى
ذلك في بعض البلاد فالعذر في اظهار شيء من ذلك رجاء لاماطة الاوهام الباطلة عن القلوب
اظهر واللوم على قائله اقل فان قيل فقد قدمتم من التاويل المقطوع به والمظنون فما
منتهى حصول القطع بصحة التاويل قلنا امران احدهما ان يكون المعنى مقطوعا بثبوته لله تعالى
كفوقية الرتبة والثاني ان لا يكون اللفظ الا محتملا لامرين وقد بطل احدهما وتعين الثاني
مثاله قوله وهو القاهر فوق عباده فانه ان ظهر في وضع اللسان ان الفوق لا يحتمل
الا فوقية المكان او فوقية الرتبة وقد بطل فوقية المكان لمعرفة التقديس لم يبق
الا فوقية الرتبة كما يقال السيد فوق العبد والزوج فوق الزوجة والسلطان فوق
الوزير فالله فوق عباده بهذا المعنى وهذا كالمقطوع به في لفظ الفوق وانه لا يستعمل في
لسان العرب الا في هذين المعنيين اما لفظ الاستواء الى السماء وعلى العرش ربما لا ينحصر مفهومه في
لغة العرب هذا الاعتبار فاذا تردد بين ثلثة معاني معنيان جائزان على الله ومعنى واحد هو الباطل
فتنزيله على احد المعنيين الجائزين بمجرد الظن وبالاحتمال المجرد هذا تمام النظر في الكف
عن التاويل والخوض فيه والتصرف الرابع الذي يجب الامساك عنه التصريف وبيانه انه اذا
ورد قوله استوى فلا ينبغي ان يقال مستوي ومستقر لان المعنى يجوز ان يختلف لان دلالة قوله
هو مستوي على العرش على الاستقرار اظهر من قوله رفع السموات بغير عمد ترونها ثم استوى على

العرش بل هو كقوله خلق لكم ما في الارض جميعا ثم استوى الى السماء فان هذا يدل على
تدل التقصي عن الاقبال على خلقه او على تدبير المملكة بواسطة ففي تغيير التصاريف
في تغيير الدلالات والاحتمال فليجتنب التصريف كما يجتنب الزيادة وان التصريف
نقصان وزيادة التصرف الرابع الذي يجب الامساك عنه القياس والتفريع مثل ان
اليد فلا يجوز اثبات الساعد والاصبع والكف مصيرا الى ان هذا من لوازم اليد
وورد الاصبع لم يجز ذكر الانملة كما لا يجوز ذكر الجسم واللحم والعصب وان كان الاصبع المشهور
لا ينفك عنه وابعد من هذه الزيادة اثبات الرجل عند ورود اليد واثبات الفم عند ورود
العين او عند ورود الضحك واثبات الاذن والعين عند ورود السمع والبصر فكل ذلك محال
وكذب وزيادة وقد تجاسر عليه بعض الحمقى من المشبهة الحشوية فلذلك كثر ازدياد
الجمع بين المتفرقات ولقد بعد عن التوفيق من صنف كتابا في جمع هذه الاخبار خاصة ورسم
في كل عضو بابا فقال باب في اثبات الراس وباب في اثبات اليد وباب في اثبات العين
الى غير ذلك فان هذه كلمات متفرقة صدرت من رسول الله صلى الله عليه وسلم في اوقات
متفرقة متباعدة اعتمادا على قرائن مختلفة تفهم السامعين معاني صحيحة فاذا ذكرت مجموعة
على مثال خلق الانسان صار جمع تلك المتفرقات في السمع دفعة واحدة قرينة عظيمة في
الظاهر وايهام التشبيه وصار الاشكال في ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
لم ينطق بما توهم خلاف الحق اعظم في النفس واوقع بل الكلمة الواحدة الفرد يتطرق
اليها الاحتمال فاذا اتصل بها ثانية وثالثة ورابعة من جنسها صار متواليا ضعف
الاحتمال بالاضافة الى الجملة ولذلك يحصل من الظن بقول مخبرين وثلاثة ما لا يحصل
بقول الواحد بل يحصل من العلم القطعي بخبر التواتر ما لا يحصل بالآحاد ويحصل العلم القطعي
باجتماع القرائن ما لا يحصل بالآحاد وكل ذلك نتيجة الاجتماع اذ يتطرق الاحتمال الى
قول كل واحد والى كل واحدة من القرائن فاذا اجتمع انقطع الاحتمال او ضعف فلذلك لا
يجوز جمع المتفرقات التصرف السادس التفريق بين المجتمعات فكما لا يجمع بين متفرق فلا يفرق
بين مجتمع فان كل كلمة سابقة على كلمة او لاحقة لها مؤثرة في تفهيم معناها ومرجحة الاحتمال الضعيف
فيه فاذا فرقت وفصلت سقطت دلالتها مثاله قوله وهو القاهر فوق عباده لا يسلط على
ان يقول القائل هو فوق مطلقا لانه اذا ذكر القاهر قبله ظهر دلالة الفوق على الفوقية التي للقاهر مع

٣٢

جميع المقهورين وهو فوقية الرتبة ولفظ القاهر يدل عليه بل لا يجوز ان يقول وهو القاهر فوق
غيره بل ينبغي ان يقول فوق عباده لان ذكر العبودية في وصف من الله فوقه يؤكد
احتمال فوقية السيادة اذ يحسن ان يقول السيد فوق عبده وان كان لا يحسن ان يقول
زيد فوق عمرو قبل ان يتبين تفاوتهما في معنى السيادة والعبودية او غلبة القهر
او نفاذ الامر او الزوجية فهذه دقائق يغفل عنها العلماء فضلا عن العوام فكيف يسلط العوام
في مثل ذلك على التصرف بالجمع والتفريق والتأويل والتغيير وانواع التغيير والتبديل فلهذه
الدقائق بالغ السلف في الجمود والاقتصار على موارد التوقيف كما ورد على الوجه الذي
ورد وباللفظ الذي ورد والحق ما قالوه والصواب ما رأوه فاهم المواضع بالاحتياط هو
تصرفه في ذات الله تعالى وصفاته واحق المواضع بالجام اللسان وتقييده عن الجريان
ما يعظم فيه الخطر واي خطر اعظم من الكفر **الوظيفة السادسة** في الكف بعد الامساك
وهو ان يكف الباطن عن التفكر في هذه الامور فذلك واجب عليه كما وجب على اللسان الكف عن
السؤال والتصرف فهذا اثقل الوظائف واشدها وهو واجب كما وجب على العاجز الزمن
ان لا يخوض غمرة البحر وان كان يتقاضاه طبعه ان يغوص في البحر ويخرج دررها وجواهرها
ولكن ما ينبغي ان يغره نفاسة جواهرها مع عجزه عن نيلها بل ينبغي ان ينظر الى عجزه وكثرة
معاطبها ومهالكها ويتفكر انه ان فاته نفائس البحر فما فاته الا زيادات وتوسعات في
المعيشة وهو مستغن عنها وان غرق او التقمه تمساح فاته اصل الحياة فان قلت ان
لم ينصرف قلبه عن التفكر والتشوف الى البحث فما طريقه قلت طريقه ان يشغل نفسه بعبادة الله سبحانه
وبالصلاة وقراءة القرآن والذكر فان لم يقدر فبعلم آخر لا يناسب هذا الجنس من لغة
او نحو او خط او حساب او طب او فقه فان لم يمكنه فبحرفة او صناعة ولو بالحراثة والحياكة فان لم
يقدر فبلعب ولهو وكل ذلك خير له من الخوض في هذا البحر البعيد غوره العظيم خطره وضرره
بل لو اشتغل العامي بالمعاصي البدنية ربما كان اسلم له من ان يخوض في البحث عن معرفة الله
تعالى فان ذلك غايته الفسق وهذا عاقبته الشرك وان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون
ذلك لمن يشاء فان قيل العامي اذا لم يسكن نفسه الا الى الاعتقاد بالدليل فهل يجوز
ان نذكر له الدليل فان جوزت ذلك فقد رخصت له في التفكر والنظر واي فرق بينه وبين
النظر وبين غيره وان منعته فكيف يمنعه ولا يتم ايمانه الا به فالجواب اني اجوز له ان يسمع

الدليل على معرفة الخالق ووحدانيته وعلى صدق الرسل وعلى اليوم الآخر ولكن [illegible]
انك لا تراه مع على الادلة التي في القرآن والآخر ان لا يجاري فيه الامر ان [illegible]
فيه الا تفكرا سهلا جليا ولا يلتفت الى التفكر ولا يوغل غاية الا يعالج البحث ادلة [illegible]
الاربعة ما ذكر في القرآن اما الدليل على معرفة الخالق مثل قوله قل من يرزقكم من السماء
ام من يملك السمع والابصار ومن يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي ومن يدبر الامر فسيقولون
الله وقوله افلم ينظروا الى السماء فوقهم كيف بنيناها وزيناها وما لها من فروج والارض
مددناها والقينا فيها رواسي وانبتنا فيها من كل زوج بهيج تبصرة وذكرى لكل عبد
منيب ونزلنا من السماء ماء مباركا فانبتنا به جنات وحب الحصيد والنخل باسقات
لها طلع نضيد رزقا للعباد وكقوله فلينظر الانسان الى طعامه انا صببنا الماء صبا
الى قوله متاعا لكم ولانعامكم وقوله الم نجعل الارض مهادا والجبال اوتادا الى قوله
الفافا وامثال ذلك وهو قريب من خمسمائة آية جمعناها في جواهر القرآن ينبغي
[illegible] جلال الخالق وعظمته لا بقول المتكلمين ان الاعراض حادثة وان الجواهر لا تخلو من
الاعراض الحادثة فهو حادث ثم الحادث يفتقر الى محدث فان تلك التقسيمات والمقدمات
واثباتها بادلتها الرسمية يشوش قلوب العوام والدلالات الظاهرة القريبة
الى الافهام على ما في القرآن تنفعهم ويمكن نفوسهم وتوسع علومهم الاعتقادات الحقة
الدليل على الوحدانية فيقنع فيه بما في القرآن من قوله لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا وقوله
[illegible] لو كان معه آلهة كما يقولون اذا لابتغوا
الى ذي العرش سبيلا وقوله تعالى وما كان معه من اله اذا لذهب كل اله بما خلق ولعلا بعضهم
على بعض واما صدق الرسول فيستدل عليه بعجزه بقوله قل لئن اجتمعت الجن والانس على
ان يأتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا وقوله قل فاتوا بسورة
مثله وقوله قل فاتوا بعشر سور مثله مفتريات وامثاله واما اليوم الآخر فيستدل
بقوله قال من يحيي العظام وهي رميم قل يحييها الذي انشأها اول مرة وقوله ايحسب
الانسان ان يترك سدى الم يك نطفة من مني يمنى الى قوله أليس ذلك بقادر على ان
يحيي الموتى وبقوله يا ايها الناس ان كنتم في ريب من البعث فانا خلقناكم من تراب الى
فاذا انزلنا عليها الماء اهتزت وربت الى قوله ان الذي احياها لمحيي الموتى [illegible]

[illegible] فان قيل فهذه هي الادلة التي اعتمدها المتكلمون وقرروا وجه دلالتها فلم
بالهم يمنعون عن غير هذه الادلة ولا يمنعون عنها وكل ذلك مما يحرك نظر العقل فان تحرك
[illegible] اعتقادا وليسد عليه طريق النظر ابتداء وليكلف التقليد عن
[illegible] الادلة ينقسم الى ما يحتاج فيه الى تفكر ودقيق خارج عن طاقة العامي
[illegible] والى ما هو جلي سابق الى الافهام ببادي الرأي واول النظر مما يدركه كافة
الناس بسهولة فلا خطر فيه وما يفتقر الى التدقيق فليس على حد وسعه فادلة القرآن
مثل الغذاء ينتفع به كل انسان وادلة المتكلمين مثل الدواء ينتفع به الآحاد ويستضر
به الاكثرون بل ادلة القرآن كالماء الذي ينتفع به الصبي الرضيع والرجل القوي وسائر الادلة
كالاطعمة التي ينتفع بها الاقوياء مرة ويمرضون اخرى ولا ينتفع بها الصبيان اصلا و
[illegible] ادلة القرآن ايضا [illegible] اليها اصغا الى كلام جلي لا يجاري فيه الا الظاهر
[illegible] مما فيه من تدقيق الفكر وتحقيق النظر فمن الجلي ان من قدر على الابتداء فهو على الاعادة
اقدر كما قال وهو الذي يبدأ الخلق ثم يعيده وهو اهون عليه وان التدبير لا ينتظم
في دار واحدة بمدبرين فكيف ينتظم في كلية العالم وان من خلق علم كما قال الله تعالى
الا يعلم من خلق فهذه ادلة تجري للعوام مجرى الماء الذي جعل الله منه كل شيء حي
وما احدثه المتكلمون وراء ذلك من مزيد تحقيق وسؤال وتوجيه اشكال ثم اشتغال بحله فهو
بدعة وضرره في حق عموم الخلق ظاهر فهو الذي ينبغي ان يتوقى والدليل على تضرر الخلق به المشاهدة
والتجربة وما ثار من الفتن بين الخلق منذ نبغ المتكلمون وفشت صناعة الكلام مع سلامة العصر
الاول من الصحابة عن مثل ذلك ويدل عليه ايضا ان رسول الله عليه السلام والصحابة باجمعهم
ما سلكوا في المحاجة مسلك المتكلمين في تقسيماتهم وتدقيقاتهم لا لعجز منهم عن ذلك
فلو علموا ان ذلك نافع لاطنبوا فيه ولخاضوا في تحرير الادلة خوضا يزيد على خوضهم
في مسائل الفرائض فان قيل انما امسكوا لعدم الحاجة فان البدعة انما نبغت بعدهم
فعظمت حاجة المتأخرين وعلم الكلام راجع الى علم معالجة المرضى بالبدع فلما قلت في
زمانهم امراض البدع قلت عنايتهم بجمع طرق المعالجة فالجواب من وجهين احدهما انهم
في مسائل الفرائض ما اقتصروا على بيان احكام الوقائع بل وضعوا المسائل وفرضوا
فيها ما تنقضي الدهور ولا يقع مثلها لان ذلك مما يمكن وقوعه فصنفوا علمه ورتبوه قبل

وقد وجد قبل ذلك الخوض فيه وفي بيان حكم الواقعة قبل وقوعها
البدع وجعلهم المتنفسين لهم فلا تجدوا ذلك صناعة لهم عرفوا
بالخوض فيه أكثر من الاستعاذة ولولا أنهم كانوا أخذوا من ذلك
فيه الجواب الثاني أنهم كانوا محتاجين إلى محاجة اليهود والنصارى
نبوة محمد صلى الله عليه وسلم وإلى إثبات الآخرة مع عبدة الأصنام
مع منكريه ثم ما زادوا في هذه القواعد التي هي أمهات العقائد على أدلة
ذلك فمن قبله ومن لم يقنع به قتلوه وعدلوا إلى السيف والسنان بعد إفشاء
وما ركبوا ظهر اللجاج في وضع المقاييس العقلية وترتيب المقدمات وتحرير طريق
المجادلة وتذليل طرقها ومنهاجها كل ذلك لعلمهم بأن ذلك مثار الفتن ومنبع التشويش
وأن من لا يقنعه أدلة القرآن لا يقمعه إلا السيف والسنان فما بعد بيان الله بيان
فإن قيل ينصف ولا ينكر أن حاجة المعالجة تزيد بزيادة المرض وأن لطول الزمان والبعد
عن عصر النبوة تأثيرا في إثارة الإشكالات وأن للعلاج طريقين أحدهما الخوض
في البيان والبرهان إلى أن يصلح واحد ويفسد اثنان فإن صلاحه بالإضافة إلى
وفساده بالإضافة إلى البليد وما أقل الأكياس وما أكثر البلداء الغافلين
والطريق الثاني طريق السلف في الكف والسكوت والعدول إلى الدرة والسوط والسيف
وذلك مما يقنع الأكثرين وإن كان لا يقنع الأقلين فإن أتباعهم مسترقون في أكثر الأعصار
والأمارة أنهم مسلمون تحت ظلال السيوف ثم يستمرون عليه حتى يصير طوعا ما كان في
البداية كرها ويصير اعتقادا جزما ما كان في الابتداء أمرا وشكا وذلك بمشاهدة أهل
الدين والمؤانسة بهم وسماع كلام الله وحديث الصالحين وقرائن من هذا الجنس
تناسب طباعهم مناسبة أشد من مناسبة الجدل والدليل وإذا كان كل واحد من العلاجين
يناسب قوما دون قوم وجب ترجيح الأنفع في الأكثر فالمعاصر من الطريق الأول
المؤيد بروح القدس الكاشف في الحضرة الإلهية الموحى إليه الخبير البصير بأسرار عباد الله
وهو أعرف بما هو الأصلح قطعا فسلوك سبيله لا محالة أولى

الوظيفة السابعة

التسليم لأهل المعرفة وبيانه أنه يجب على العامي أن يعتقد أن ما انطوى عنه من معاني هذه الظواهر
وأسرارها ليس منطويا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا عن الصديق ولا عن أكابر الصحابة

٣٤

تفاوت
والعقلاء والعارفين وأنه إنما انطوى عنه لعجزه وقصوره فلا ينبغي أن يقيس غيره بنفسه فلا
الملائكة بالحدادين وليس ما يخلو عنه مخادع التجار يلزم أن يخلو عنه خزائن الملوك فقد خلق
الناس متفاوتين كمعادن الذهب والفضة وسائر الجواهر فانظر إلى تفاوتها وتباين ما
بينها صورة ولونا وخاصية ونفاسة فكذلك القلوب معادن لجواهر المعارف فبعضها معدن
النبوة والولاية والعلم ومعرفة الله تعالى وبعضها معدن الشهوات البهيمية والأخلاق الشيطانية
بل ترى الناس يتفاوتون في الحرف والصناعات فقد يقدر الواحد بخفة يده وصنعته
على أمور لا يطمع الآخر في بلوغ أوائله فضلا على غايته ولو اشتغل بتعلمه جميع
عمره فكذلك معرفة الله بل كما ينقسم الناس إلى جبان لا يطيق النظر إلى النظام من البحر
وإن كان على ساحله وإلى من يطيق أن يرفع الرجل عن الأرض اعتمادا على الساحة الى
الساحة إلى سابح يطيق أن يسبح قريبا من الشط ولا يطيق غوص لجة البحر إلى المواضع المغرقة المخوفة
وإلى من يطيق ذلك ولكن لا يطيق الغوص في عمق البحر إلى مستقره الذي فيه نفائس جواهره
فهكذا أمثال بحر المعرفة تتفاوت الناس فيه شبه هذه الدرجات من غير فرق فإن
قيل فالعارفون يحيطون بكمال معرفة الله سبحانه وتعالى حتى لا ينطوي عنهم شيء قلنا هيهات
فقد بينا في كتاب المقصد الأقصى من معاني أسماء الله الحسنى أنه لا يعرف الله
كنه معرفته إلا الله وأن الخلائق وإن اتسعت معرفتهم وغزر علمهم فإذا أضيف ذلك
إلى علم الله سبحانه فما أوتوا من العلم إلا قليلا لكن ينبغي أن يعلم أن الحضرة الإلهية محيطة
بكل ما في الوجود إذ ليس في الوجود إلا الله وأفعاله فالكل من الحضرة الإلهية كما أن جميع
أرباب الولايات في العسكر حتى الحراس هم من العسكر من جملة الحضرة السلطانية فإن لم تفهم
الحضرة الإلهية إلا بالتمثيل بالحضرة السلطانية فاعلم أن لكل ملك حضرة خاصة في فناء
حضرته ميدان واسع ولذلك الميدان عتبة يجتمع عليها جميع الرعايا ولا يمكنون من
مجاوزة العتبة ولا طرف الميدان ثم يؤذن لخواص المملكة في مجاوزة العتبة ودخول
الميدان والجلوس فيه على تفاوت في القرب والبعد بحسب مناصبهم وربما لم يطرق إلى الصفة
الخاص الا الوزير وحده ثم إن الملك يطلع الوزير من أسرار ملكه على ما يريد ويستأثر
عنه بأمور لا يطلعه عليه فكذلك فافهم على هذا المثال تفاوت الخلق في القرب من الحضرة الإلهية
فالعتبة التي هي آخر الميدان موقف جميع العوام ومردهم لا سبيل لهم إلى مجاوزتها فإن جاوزوا

ذلك ولكن لا يطيق الخوض في أطرافه وإن كان
قائما في الماء على رجليه وإلى من يطيق ذلك ولكن لا يطيق

احدهم استوجبوا الرجز والتنكيل واما العارفون فقد جاوزوا العقبة وتسرحوا في الميدان
ولهم فيه جولان على حدود مختلفة في القرب والبعد وتفاوت ما بينهم كثير وان اشرفوا على
مجاوزة العتبة فتقدموا على العوام المحجوبين على الباب الى حظيرة القدس صدور في
الميدان نوحى على ان يطأها اقدام العارفين وارفع من ان يمتد اليها ابصار الناظرين
بل اللمح ذلك الجناب الرفيع صغيره والكبير الاغض الدهشة واكثره طرفه فانقلب اليه
البصر خاسئا وهو حسير فهذا ما يجب على العامي ان يؤمن به جملة وان لم يحط به تفصيلا
فهذه هي الوظايف السبعة الواجبة على عوام الخلق في هذه الاخبار التي
منها هي حقيقة مذهب السلف والان فنشتغل باقامة الدليل على ان الحق مذهب السلف

الباب الثاني في اقامة البرهان على ان الحق مذهب السلف وكشفه بتسليم
اصول هي مسلمة عند كل عاقل الاصل الاول ان اعرف الخلق بصلاح احوال العباد في
الى حسن المعاد هو النبي صلى الله عليه وسلم فان ما ينتفع في الاخرة او يضر لا سبيل الى
معرفته بالتجربة كما عرف الطب اذ لا مجال للعلوم التجريبية الا فيما يتكرر على سبيل التكرار و
من الذي رجع من ذلك العالم فادرك بالمشاهدة ما نفع وضر واخبر عنه ولا يدرك بقياس
العقل فان العقول قاصرة عن ذلك والعقلاء باجمعهم معترفون بان العقل لا يهتدي الى
ما بعد الموت ولا يرشد الى وجه ضرر المعاصي ونفع الطاعات سيما على سبيل
والتجويز كما وردت به الشرايع فاقروا بجملتهم ان ذلك لا يدرك الا بنور النبوة وهي قوة
وراء قوة العقل يدرك بها من امر الغيب في الماضي والمستقبل امور على طريق التعرف
بالاسباب العقلية وهذا مما اتفق عليه الاوايل من الحكما فضلا من حضرة النبوة المقرين
بقصور كل قوة سوى هذه القوة الاصل الثاني انه صلى الله عليه وسلم افاض الى الخلق
ما اوحي اليه من صلاح العباد في معادهم ومعاشهم فانه ما كتم شيئا من الوحي ولا اخفاه
وطواه عن الخلق فانه لم يبعث الا لذلك ولذلك كان رحمة للعالمين فلم يكن متهما فيه
ومن عرف هذا ضرورة من قراين احواله في حرصه على اصلاح الخلق وشغفه بارشادهم
الى صلاح معاشهم ومعادهم فما ترك شيئا مما يقرب الخلق الى الجنة ورضا الله الا ودلهم
عليه وامرهم به وحثهم عليه ولا شيئا مما يقربهم الى النار والى سخط الله تعالى الا حذرهم
ونهاهم عنه وذلك في العلم والعمل جميعا الاصل الثالث ان اعرف الناس بمعاني كلامه واحراهم

٣٥

بالوقوف كنهه ودرك اسراره الذين شاهدوا الوحي والتنزيل وعاصروه وصحبوه بل لازموه
آناء الليل والنهار متشمرين لفهم معاني كلامه وتلقيه بالقبول للعمل به اولا وللنقل الى من
بعدهم ثانيا وللتقرب الى الله سبحانه بسماعه وفهمه وحفظه ونشره وهم الذين حثهم رسول
الله صلى الله عليه وسلم على السماع والفهم والحفظ والاداء فقال نضر الله امرأ سمع مقالتي
فوعاها فاداها كما سمعها الحديث فليت شعري ايتهم رسول الله باخفائه وكتمانه عنهم
حاشا منصب النبوة عن ذلك ام يتهم اوليك الاكابر في فهم كلامه وادراك مقاصده
او يتهمون في اخفائه وستره بعد الفهم او يتهمون في معاندته من حيث العمل ومخالفته
على سبيل المكابرة مع الاعتراف بتفهيمه وتكليفه فهذه امور لا يتسع لتقديرها عاقل
الاصل الرابع انهم في طول عصرهم الى آخر اعمارهم ما دعوا الخلق الى البحث و
التفتيش والتفسير والتاويل والتعرض لمثل هذه الامور بل بالغوا في زجر من خاض فيه
وسال عنه وتكلم فيه على ما سنحكيه عنهم فلو كان ذلك من الدين او كان من مدارك علم الدين
لاقبلوا عليه ليلا ونهارا ودعوا اليه اهليهم واولادهم وليشمروا عن ساق الجد في تاسيس اصوله
تشميرهم في تمهيد قواعد الفرايض والمواريث فيعلم بالضرورة من هذه
ان الحق ما قالوه والصواب ما راوه لا سيما وقد اثنى عليهم رسول الله صلى الله عليه و
سلم وقال خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم وقال ستفترق امتي على
نيف وسبعين فرقة الناجي منهم واحدة فقيل ومن هم فقال اهل السنة والجماعة فقيل ومن
اهل السنة والجماعة فقال ما انا عليه الآن واصحابي البرهان الثاني وهو التفصيلي فنقول
ادعينا ان الحق مذهب السلف وهو توظيف الوظايف السبعة على عوام الخلق في ظواهر الاخبار المتشابهة
وقد ذكرنا برهان كل وظيفة معها فهو برهان كونه حقا فمن خالف ليت شعري في
اي وظيفة الاول انه يجب على العامي التقديس للحق عن الجسمية ومشابهة الاجسام او في قوله الثاني
انه يجب عليه التصديق والايمان بما قاله الرسول عليه السلام بالمعنى الذي اراده
الثالث انه يجب عليه الاعتراف بالعجز عن درك حقيقة تلك المعاني او في قوله
الرابع السكوت عن السؤال والخوض فيما هو وراء طاقته او في قوله الخامس امساك
اللسان عن تغيير الظواهر بالزيادة والنقصان والجمع والتفريق السادس
انه يجب عليه كف الباطن عن الفكر فيه مع عجزه عنه وقد قيل لم تفكروا في خلق الله ولا تفكروا

٣٥

في ذات الله تعالى ادى قولنا السابع انه يجب عليه السلام لا بل المعجزة من الانبياء والاولياء
والعقلاء الى السحق فهذه امور بيانها بانها ولا يقدر احد على جحدها وانكارها
ان كان من اهل السمعة فضلا من العقلاء والعلماء فهذه هي البراهين العقلية اليقينية
السمعي على ذلك بطريقه ان يقول الدليل على ان الحق مذهب السلف ان نقيضه بدعة
البدعة مذمومة وضلالة والخوض من جهة العوام في التاويل والخوض بهم فيه من
العلماء بدعة فكان نقيضه وهو الكف عن ذلك سنة محمودة فهاهنا ثلاثة اصول احدها ان
البحث والتفتيش والسؤال عن هذه الامور بدعة والثاني ان كل بدعة فهي [illegible]
الثالث ان البدعة كان نقيضها وهي السنة القديمة محمودة ولا يمكن النزاع في شيء من
الاصول اذا وسلم ذلك انتج ان الحق مذهب السلف فان قيل [illegible] ينكرون على من [illegible]
البدعة مذمومة او يمنع كون البحث والتفتيش بدعة فينازع في الاصلين الاولين وان لم
ينازع في الثالث لظهوره فنقول الدليل على اثبات الاصل الاول من كون البدعة مذمومة
اتفاق الامة قاطبة على ذم البدعة وزجر المبتدع وتعيير من يعرف بالبدعة وهذا
على الضرورة من الشرع وذلك غير واقع في محل الظن وذم رسول الله عليه السلام المبتدعة
علم بالتواتر بمجموع اخبار يفيد العلم القطعي مجموعها وان كان الاحتمال يتطرق الى احادها
وذلك كعلمنا بشجاعة علي رضي الله عنه وسخاوة حاتم وحب رسول الله عليه السلام عائشة
رضي الله عنها وما يجري مجراه فانه علم قطعي باخبار احاد بلغت في الكثرة مبلغا [illegible]
لا احادها وان لم يكن احادها ولم تكن الاخبار متواترة وذلك مثل ما روي عن رسول الله صلى الله
عليه وسلم انه قال عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين من بعدي عضوا عليها بالنواجذ
واياكم ومحدثات الامور فان كل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار وقال
عليه السلام اتبعوا ولا تبتدعوا فانما هلك من كان قبلكم لما ابتدعوا في دينهم وتركوا سنن
انبيائهم وقالوا بارائهم فضلوا واضلوا وقال عليه السلام اذا مات صاحب بدعة فقد فتح على
الاسلام فتح وقال عليه الصلوة والتحية من مشى الى صاحب البدعة ليوقره فقد اعان على
هدم الاسلام [illegible] وقال عليه السلام من اعرض عن صاحب
بدعة بغضا له في الله ملا الله قلبه امنا وايمانا ومن انتهر صاحب بدعة رفع الله له مائة
درجة ومن سلم على صاحب بدعة او لقيه بالبشر او استقبله بما يسره فقد استخف بما انزل على [illegible]

٣٦

محمد صلى الله عليه وسلم وقال عليه السلام ان الله تعالى لا يقبل لصاحب بدعة صوما ولا صلوة
ولا زكوة ولا [illegible] ولا حجا ولا جهادا ولا صرفا ولا عدلا ويخرج من الاسلام كما يخرج
[illegible] الشعرة من العجين فهذا وامثاله مما يجاوز حد الحصر افاد علما
ضروريا بكون البدعة مذمومة فان قيل سلمنا ان البدعة مذمومة ولكن ما دليل الاصل
الثاني وهو ان هذه بدعة فان البدعة ان كانت عبارة عن كل محدث فلم قال
ان عمر الجماعة في التراويح بدعة وهي بدعة حسنة وخوض الفقهاء في تفاريع الفقه
[illegible] من نقض وكسر وفساد ووضع وتركيب ونقض فنون
مجادلة والزام من [illegible] مبتدع لم يؤثر من الصحابة شيء من ذلك قلنا ان البدعة مذمومة
ما رفع سنة ماثورة ولا نسلم ان هذا [illegible] ما خاض فيه الاولون
[illegible] ما هو اهم منه واما لسنه انهم اعرض عن البحث [illegible] عن السكوت التردد
فاستغنوا عن الخوض فيه وخاض فيه من بعدهم لما حدث لاهواء المبتدع وحرصهم
الى ابطالها تنفيرهم والجواب ان ما ذكرتموه من ان البدعة المذمومة كل محدث رفع سنة
قديمة هو الحق وهذه بدعة رفعت سنة قديمة اذ كان سنة الصحابة المنع من الخوض فيه وزجر
من سال عنه والمبالغة في تاديبه ومن فتح باب السؤال عن هذه المسائل الخوض والغوص
عنه هذه المشكلات على خلاف ما تواتر عنهم وصح ذلك عن الصحابة رضوان الله
عليهم بتواتر النقل عن التابعين من نقلة الاثار وعلماء السلف صحيحا لا يتطرق اليه ارتياب
وذلك كما تواتر خوضهم في مسائل الفرائض ومشاورتهم في احكام الوقائع الفقهية و
حسب العلوم اليقينية باخبار احاد ولا يتطرق الشك الى مجموعها وان تطرق الاحتمال الى احادها
كما ذكرنا في فهم البدعة كما نقل عن عمر رضي الله عنه انه سال سائل عن ايتين متشابهتين
فعلاه بالدرة وكما روي انه سال سائل عن القرآن اهو مخلوق ام لا فتعجب عمر
رضي الله عنه كيف جاءت هذه [illegible] عن ذلك ومعه امير المؤمنين [illegible]
رضي الله عنه [illegible] ماخذه وبيده حتى جاء به الى علي رضي الله عنه فقال يا ابا الحسن اسمع
ما يقول هذا الرجل قال وما يقول يا امير المؤمنين فقال الرجل سالته عن القرآن مخلوق هو
ام غير مخلوق فوجم لها علي رضي الله عنه وطاطا راسه ثم رفع راسه وقال سيكون لهذا الكلام
نتاج في اخر الزمان لو وليت منه ما وليت لضربت عنقه وقد روي احمد بن حنبل

في الحديث عن ابي هريرة وهذا قول علي رضي الله عنه في هذا السؤال المخصوص على ابي بكر
ثم لم يقولاه ولا احد ممن بلغه ذلك من الصحابة ولا عرف على نفسه انه [illegible] السؤال عن
ونعرف بحكم كلام الله تعالى [illegible] معرفة بصفة القران الذي هو المعجز الدال على
صدق الرسول وهذا الدليل المعرف لاحكام التكليف فلم يستوجب طلب المعرفة وانما
هذا التشديد والنظر الى صدق فراسته رضي الله عنه واشرافه على ان ذلك [illegible]
الفتنة وان ذلك سينتشر اخر الزمان الذي هو موسم الفتن ونطقها [illegible]
صلى الله عليه وسلم والنظر الى تشديده وقوله ولو وليت لضربت عنقه فمثل
الاكابر الذين شاهدوا الوحي والتنزيل واطلعوا على اسرار الدين وحقائقه [illegible]
السلم في اصحابه لم يبعث ليبحث [illegible] الشافعي انا من هذا العلم وعلى [illegible]
السائل عن مثل هذا السؤال ثم يزعم من بعدهم من المشغوفين بالكلام والجدال [illegible]
ما في الارض جميعا ما بلغ مد احدهم ولا نصيفه ان الحق والصواب [illegible] هذا السؤال
في الجواب وفتح هذا الباب ثم يعتقد فيه انه محق وفي عمر وعلي رضي الله عنهما انهما [illegible]
هيهات ما ابعد عن التحصيل [illegible] على الخلق [illegible] بالحداد [illegible]
على الائمة الراشدين والسلف الصالحين فاذن قد عرفت على القطع ان [illegible]
السلف لا تخوض الفقهاء في التفاريع والتصاريف فان ذلك ان كان محدثا
فليس مخالفة السلف كما نقل عنهم اجرءهم الخوض فيه بل امعانهم في الخوض
في مسائل الفرائض عرض جواز الخوض لا ما ابدع في فنون المجادلات [illegible] بعد
عند اهل التحصيل ذكرناه وجه ذمها في كتاب قواعد العقائد من كتب احياء [illegible]
مناظراتهم ان كان القصد بها التعاون على البحث عن ماخذ الشرع [illegible] ذكر
نفي سنة السلف ولقد كانوا يتشاورون ويتناظرون في المسائل الفقهية كما نقل
الجد وميراث الام مع الزوج ومسائل [illegible] لم يبدعوا الالفاظ وعبارات للفرق [illegible]
مقاصدهم الصحيحة فلا حرج فالعبارات لا حرج فيها بل هي مباحة لمن يستعيرها او يستعمل
كان مقصدهم الافهام دون الاعلام والالزام دون [illegible] التعلم [illegible]
على خلاف السنة الماثورة الباب الثالث في فصول متفرقة [illegible] والسؤال
نافعة في هذا الفن فصل ان قال قائل ما الذي حمل رسول الله عليه السلام الى اطلاق الالفاظ

الموهمة مع الاستغناء عنها كان لا يدري انه يوهم التشبيه ويغلط الخلق ويسوقهم الى اعتقاد
الباطل في ذات الله وصفاته وحاشا منصب النبوة ان يخفى عليه ذلك او عرف لكنه
لم يبال بجهل الجهال وضلال الضلال وهذا ابعد واشنع لانه بعث شارعا مبينا لا
مبهما ملغزا فهذا اشكال له وقع في القلوب حتى جر بعض الخلق الى سوء الاعتقاد
فيه فقالوا لو كان نبيا لعرف الله ولو عرف لما وصفه بما يستحيل في ذاته وصفاته وجاد
طائفة اخرى الى اعتقاد الظواهر فقالوا لو لم يكن حقا لما ذكره كذلك مطلقا و
لعدل عنه الى الالفاظ الى غيرها او قرنها بما يزيل الايهام فما سبيل حل هذا الاشكال
العظيم وقمعه في القلوب الذي تحكمه حسيكته في الصدور والجواب ان هذا الاشكال
ينحل عند اهل البصيرة وبيانه ان هذه الكلمات ما جمعها رسول الله عليه السلام وما ذكرها
دفعة واحدة وانما جمعها المشبهة [illegible] الى التشبيه وقد بينا ان لجمعها من التاثير في الايهام
والتلبيس على الافهام ليس للاحاد المفرقة وانما هي كلمات [illegible] رسول الله عليه السلام
في جميع عمره في اوقات متباعدة واذا اقتصر منها على ما في القران وفي الاخبار المتواترة
رجعت الى كلمات يسيرة معدودة وان اضيف اليها الاخبار الصحيحة فهي ايضا قليلة
وانما كثر بالروايات الشاذة الضعيفة التي لا يجوز الالتفات اليها بما تواتر منها [illegible]
نقلها من الصدور في [illegible] ذكر صلى الله عليه وسلم كلمة منها الا مع قرائن
ورموز يزيل عنها ايهام التشبيه ادركها الحاضرون المشاهدون فاذا نقلت الالفاظ مجردة
عن تلك القرائن ظهر الايهام واعظم القرائن في زوال الايهام المعرفة السابقة
بتقديس الله تعالى عن قبول [illegible] هذه الظواهر ومن سبقت معرفته بذلك كانت تلك المعرفة
ذخيرة له راسخة في نفسه مقارنة لكل ما يسمع فينمحي معه الايهام انمحاء لا يشك فيه ويعرف
هذا بامثلة الاول انه صلى الله عليه وسلم سمى الكعبة بيت الله واطلاق هذا يوهم الصبيان
وعند من قرب من [illegible] الكعبة وطنه ومثواه ومستقره ولكن العوام الذين اعتقدوا
انه في السماء وان استقراره على العرش ينمحي في حقهم هذا الايهام على وجه لا يشكون
فيه فلو قيل لهم ما الذي دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم الى اطلاق هذا اللفظ الموهم
المخيل الى السامع ان الكعبة مسكنه ووطنه لبادروا بجمعهم وقالوا هذا انما يوهم في حق
الصبيان والحمقى اما من تقرر عنده ان الله مستقر على العرش فلا يشك عند سماع

اللفظ انه ليس المراد به ان البيت مسكنه ومأواه بل يعلم على البديهة ان المراد به
تشريف البيت او معنى اخر سواه سوى ما وضع البيت له من المسكن والماوى وسكونه
اليس كان اعتقاده انه على العرش قرينة افاده علما قطعيا بانه ليس سكون الجسم
وماواه وان هذا انما يتوهم في حق من لم يسبق الى هذه العقيدة فكذلك رسول الله صلى
الله عليه وسلم خاطب بهذه الالفاظ جماعة سبقوا الى علم التقديس ونفي التشبيه
عن الجسمية وعوارضها فكان ذلك قرينة قطعية مزيلة للايهام لا يبقى معها شك
وان جاز ان يبقى لبعضهم تردد في تاويله وتعيين المراد به من جملة ما يليق
بجلال الله تعالى مثال الثاني اذا ورد والتقريب كلامه لفظ الصورة بين يدي الصبي
او العامي فقال صورة هذه المسئلة كذا وصورة هذه الواقعة كذا وقد تصورت للمسئلة
صورة في غاية الحسن ربما توهم الصبي والعامي الذي لا يفهم معنى المسئلة ان المسئلة
صورة في تلك الصورة انف وفم وعين على ما عرفه واشتهر عنده من معنى الصورة
المعروفة اما من عرف حقيقة المسئلة وانها عبارة عن علوم مرتبة ترتيبا مخصوصا
فهل تصوران يتوهم للمسئلة عينا وانفا وفما وصورة من جنس صور الاجسام
هيهات بل كفى معرفته بان المسئلة منزهة عن الجسمية وعوارضها وكذلك معرفة
الجسمية عن عصبة الالباب وتقدسها عنها قرينة في باب كلما استمع منه معنى الصورة
في قوله خلق ادم على صورته تعجب العارف تقدسه عن الجسمية ممن يتوهم تعالى عن
الجسمانية كما تتعجب ممن توهم المسئلة والواقعة صورة جسمانية مثال الثالث اذا قال
قائل من هي الصبي ببغداد في يد الخليفة ربما ظن وتوهم ان بغداد في يده
وانه قد احتوى عليها كما احتوى على حجره وكذلك كل عامي لم يفهم
لفظ بغداد اما من علم ان بغداد عبارة عن بلدة كبيرة واسعة لا تكفي بل
ان يخطر له ذلك او يتوهمه وهل تصوران يعترض على قائله ويقول لم تقلب بغداد في
يد الخليفة وهل ينسب الى الجهل وتوهم خلاف الحق حتى يعتقد ان بغداد بين اصابع
ولو اعترض قيل له يا سليم القلب انما هذا اذا توهم الجهل عند من لا يعرف حقيقة
اما من يعلم بالضرورة علم انما اريد بهذه اليد العضو المشتمل على الكف بل
معنى آخر ولا يحتاج في فهمه الى قرينة سوى هذه المعرفة فكذلك جميع الالفاظ الموهمة

٣٨

في الحال يكفي في رفع ايهامها قرينة واحدة وهي معرفة الله تعالى معرفة انه ليس بجسم
مثال الاول الخبر قول رسول الله صلى الله عليه وسلم في ... بل التعلق
بيده ... مثال الرابع قال صلى الله عليه وسلم في نسائه اطولكن يدا اسرعكن بي لحاقا فكان
كان بعض نسوته يتعرف الطول بالمساحة ووضع اليد حتى ذكر انه اراد به كثرة السماحة
والجود دون طول العضو وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر هذا اللفظ مع قرينة
افهم بها اراده الجود والتعبير بطول اليد عنه فلما نقل اللفظ مجردا عن قرينة حصل منه الايهام
فان قيل كان لا يخلو ان يعرض على رسول الله عليه السلام في اطلاقه لفظا جهل بعضهم معناه انما
وذلك لانه اطلقها فاما فهمها في حق الحاضرين مقرونا بالقرائن ولكن الناقل ربما نقل
ينقل اللفظ كما سمعه ولا ينقل القرينة او كان بحيث لا يمكن نقلها او ظن انه لا حاجة الى نقلها
او ان من يسمع يفهمه كما هو فهمه وربما لا يتفطن ان فهمه انما كان بسبب القرينة فاقتصر على
نقل اللفظ فحصل بهذه الاسباب ان بقيت الالفاظ مجردة عن قرائنها فقصرت عن
التفهيم نعم ان قرينة معرفة التقديس بمجردها كافية عن نفي الايهام وان كانت ربما لا تكفي
في تعيين المعنى المراد به فهذه الدقائق لا بد من التنبيه لها مثال خامس اذا قال القائل
الصبي ... قريب درجته ممن لم يمارس الاحوال ولا عرف العادات في المجالس فلان جلس
الجمع وجلس فوق فلان توهم السامع الغبي انه جلس على راسه وعلى مكان فوق راسه ومن عرف
العادات وعلم ان ما هو اقرب الى الصدر اعلى في الرتبة وان الفوق عبارة عن العلو فهم
منه انه جلس بجنبه لا فوق راسه لكنه جلس اقرب الى الصدر فالاعتراض على ان ...
... الكلام او اهل المعرفة بالعادات من حيث انه يجهل الصبيان او الاغبياء اعتراض باطل
لا اصل له ... فكذلك حال الانبياء ... من لا يقنع بالدليل لا يزيده التكبير الا تحيرا ...
على القطع ... ان ... هذه الالفاظ الصريحة ...
بمجرد ... رجعت تلك القرائن الى معارف سابقة ومقترنة بها ...
... عن الايهام بسبب تلك ... اكثره الى بعضها المعرفة الواحدة وهي ...
... العبادة والاصنام وان من عبد جسما فقد عبد صنما كان الجسم صغيرا او كبيرا
او جميلا سافلا او عاليا على الارض او على العرش فكان نفي الجسمية ونفي لوازمها ...
لما فهم بالضرورة قاعدة رسول الله عليه السلام ومبالغته في التنزيه بقوله ليس كمثله شيء

على اليد

ولقوله لم يكن له كفوا احد ولقوله فلا تجعلوا لله اندادا وبالفاظ كثيرة لا حصر لها ومن المعلوم
لا يكن حكاه بها وعلم ذلك علما لا ريب فيه فكان ذلك كافيا في تعريف استحالة ان يكون هي عضو
مركب من لحم وعظم او من جسم آخر غيره وكذلك سائر الالفاظ الموهمة لا بد ان يحمل
لو اطلق على غير الجسم على ضرورة انه ما اريد به ظاهره بل معنى آخر مما يجوز على الله تعالى
ذلك المعنى وربما لا يتعين فهذا ما يزيل عنه الاشكال فان قيل لم ذكرها بالفاظ ناصة على المعنى
بحيث لا يتوهم ظاهرها جهلاء الا في حق العامي الغبي قلنا لانه انما كلم الناس بلغة العرب وليس في
لغة العرب الفاظ ناصة على تلك المعاني وكيف تكون في اللغة الفاظ ناصة وهو
لم يفهم تلك المعاني فكيف وضع لها النصوص بل هي معاني ادركها
العقل بعد طول النظر والبحث وذلك ايضا في بعض تلك الامور فلم يكن لها عبارات
موضوعة فكان استعارة الالفاظ من موضوعات اللغة ضرورة
كما ان لا معنى صورة هذه المسئلة كذي ومن يخالف صورة المسئلة الاخرى وهي استعارة
من الصور الجسمانية ولكن واضع اللغة لم يضع لهذه المسئلة وخصوص ترتيبها اسما خاصا
اما لانه لا يفهم المسئلة وحقيقتها او فهمها لكنه لم يحضره او حضره لكنه لم يضع لها لفظا خاصا
اعتمادا على امكان الاستعارة ولانه علم انه عاجز ان يضع لكل معنى لفظا خاصا لان
المعاني غير متناهية العدد والموضوعات بالضرورة يجب ان يتناهى فيبقى معاني لا نهاية لها
يجب ان يستعار لها من الموضوع واكتفى بوضع البعض وسائر اللغات اشد قصورا من
لغة العرب فهذا واشباهه من الضرورة يدعو الى الاستعارة من يكلم بلغة قوم اذ لا يمكنه
ان يخرج عن لغتهم كيف ويجوز الاستعارة حيث لا ضرورة اعتمادا على القرائن
فانه لا فرق بين ان تقول القائل جلس زيد فوق عمرو وبين ان تقول جلس الامير منه
الى الصدر وان بغداد في ولاية الخليفة او في يده اذ كان الكلام مع العقلاء وليس في
الامكان حفظ الالفاظ عن اوهام الصبيان والجهال فالاشتغال بالاحتراز ركاكة في
الكلام وسخافة في العقل وتقريع في اللفظ فان قيل فلم لم يكشف الغطاء عن المراد بان
قال لم يقل انه موجود ليس بجسم ولا جوهر ولا عرض ولا هو داخل العالم ولا خارجه ولا متصل ولا
منفصل ولا هو في مكان ولا هو في جهة بل الجهات كلها خالية عنه فهذا هو الحق عند
قوم والافصاح عنه كذلك كما افصح عنه المتكلمون ممكن ولم يكن في عبارته صلوات الله عليه

ولذا الطلق

قصور ولا في رغبته في كشف الحق فتور ولا في معرفته نقصان قلنا من اراد بهذا حقيقة الحق
اعتذر بان هذا لو ذكره لنفر الناس عن قبوله ولبادروا بالانكار وقالوا هذا عين المحال
ووقعوا في التعطيل فلا خير في المبالغة في تنزيه ينتج التعطيل في حق الكافة الا الاقلين
وقد بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم داعيا الخلق الى سعادة الآخرة رحمة للعالمين
كيف ينطق بما فيه هلاك الاكثرين بل امر ان لا يكلم الناس الا على قدر عقولهم وقال
صلى الله عليه وسلم من حدث الناس بحديث لا يفهمونه كان فتنة على بعضهم او لفظ هذا
وان كان في المبالغة في التنزيه خوف التعطيل بالاضافة الى البعض
ففي استعمال [illegible] هذه الموهمة خوف التشبيه بالاضافة الى البعض قلنا بينهما فرق
من وجهين احدهما ان ذلك يدعو الى التعطيل في حق الاكثرين وهذا يدعو الى التشبيه
في حق الاقلين واهون الضررين اولى بالاحتمال واعم الضررين اولى بالاجتناب
الثاني ان علاج وهم التشبيه اسهل من علاج التعطيل اذ يكفي ان يقال مع هذه الظواهر
ليس كمثله شيء وانه ليس بجسم ولا هو مثل الاجسام واما اثبات موجود في الاعتقاد
على ما ذكرناه من المبالغة في التنزيه شديد جدا بل لا يقبله واحد من الالف لا سيما الامة
العربية فان قيل عجز الناس عن الفهم بل همه فهذا الانبياء في ان يثبتوا في اعتقادهم
امرا على خلاف ما هو عليه بما يثبت في اعتقادهم اصل الالهية حتى توهموا عنهم مثل
ان الله مستقر على العرش وانه ساكن في السماء وانه فوقهم فوقية المكان لا فوقية
الرتبة فما ساغ له ان يطلق ذلك او يستديم في [illegible] حادق ان يصف الله بغير ما
يتصف به وان يحكي ذلك في اعتقاد الخلق بل تأثير قصور الخلق في ان يذكر لهم ما
يطيقون فهمه ويكف عنهم ما لا يفهمونه فمن يعرض على [illegible] عنهم والاحتياط به مع
نطقه [illegible] ذلك علاج عجز الخلق وقصورهم ولا ضرورة في تفهيم خلاف الحق
[illegible] في صفات الله تعالى نعم ضرورة في استعمال الفاظ مستعارة ربما يغلط الاغبياء
في فهمها وذلك لقصور اللغات وضرورة المحاورات فاما تفهيم خلاف الحق قصدا الى
التجهيل فمحال [illegible] ولم يعرض فان قيل ولقد قصد اهل التشبيه جهلا
يستند الى الفاظه وعلم ان الفاظه في الظواهر يفضي الى جهلهم وسكت عنه مع ماحاه
بلفظ محتمل [illegible] ولم يفرق الحال بين ان [illegible] بمجرد قصده الى التجهيل

وبين ان لا تقصد التجهيل بما حصل التجهيل وهو عالم به وانفي به تقنا لانسلم ان التجهيل حصل
باعاظم تقصيرهم في طلب معرفة التقديس وتقدمه على النطق في الفاظ لا يحصل العلم
التي كلفوا بها وقد موها على البحث عن الالفاظ لما جهلوا كما ان من حصل العلم بالتقديس
لم يجهل عند سماعه الكلمة ... ومن حصل العلم بحقيقة المسئلة لم يجهل عند سماعه الحق
المسئلة كذلك بل الواجب عليهم تحصيل ذلك العلم ثم مراجعة العلماء واذا اشكل اذن لك كف
النفس عن التاويل والزامها التقديس بسم الله العلي. ذلك فاذا لم يفعلوا واشتغلوا بما هم
الشارع بان الناس في طباعهم الكسل والتقصير والفضول الخوض فيما ليس شانه لم
رضا بذلك ولا تسعيا في تحصيل الجهل لكن رضا بالقضاء الله في تقسيمه وتقديره حيث قال
وتمت كلمة ربك لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعين وقال ولو شاء ربك لجعل الناس
امة واحدة ولا يزالون مختلفين الا من رحم ربك ولذلك خلقهم وقال ولو شاء ربك
لآمن من في الارض كلهم جميعا افانت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين وما كان لنفس ان
تؤمن الا باذن الله وهذا هو العدل الالهي في فطرة الخلق ولا تقدير للانبياء في تغيير
سنة الله التي لا تبديل لها فصل لعلك تقول الكف عن السؤال الا ممكن والجواب ان
نعني وقد شاع في البلاد هذه الاختلافات وظهرت التعصبات فكيف سبيل الجواب
اذا سئل قلنا الجواب ما قاله مالك في مسئلة الاستواء اذ قال الاستواء معلوم والكيفية مجهول
والايمان به واجب والسؤال عنه بدعة فنذكر هذا الجواب في كل مسئلة ليسئل عنها العوام ليحسم
الفتنة ولا نهيج العوام ونرفع الخطر فان قيل فاذا قال القائل ما قولكم في الاستواء والوجه
واليد والاصبع فيما ذا نجيب قلنا سبيل الجواب ان نقال الحق فيه ما قاله الرسول صلى
الله وقد صدق حيث قال الرحمن على العرش استوى ونعلم قطعا انه ما اراد الجلوس
والاستقرار الذي هو وصف الاجسام ولا ندري ما الذي اراده ولم نكلف معرفته وقد صدق
حيث قال وهو القاهر فوق عباده وفوقية المكان محال فانه كان قبل المكان وهو الآن
على ما عليه كان واذا لم يرد به انما الذي اراده قطعا هو معرفة ليس علينا وعليك ايضا
معرفته وكذلك نقول لا يجوز اثبات اليد والاصبع مطلقا بل يجوز النطق بما نطق به رسول
صلى الله عليه وسلم على الوجه الذي نطق به من غير زيادة ونقصان وجمع وتفريق وتاويل
كما سبق نقول صدق حيث قال خمرت طينة آدم بيدي وحيث قال قلب المؤمن بين اصبعين من

اصبعا

بذلك لا لانه لا ينقص ونقل كما روى ويقطع من العضو المركب من اللحم والعصب
والدم وسائر الاجسام واذا قيل القرآن قديم او مخلوق قلنا هو غير مخلوق نعني الصفة القديمة
وسلم القرآن كلام الله غير مخلوق فان قيل فالحروف قديمة ام لا قلنا في الجواب المسئلة بدعة
لم يذكرها الصحابة ولم يخوضوا فيها فالخوض فيها بدعة فلا تسألوا عنها فان بلي الانسان
بهم في بلدة غلبت الحشوية وكفروا من لا يقول بقدم الحروف فنقول المضطر الى الجواب
ان عنيت بالحروف نفس القرآن فالقرآن قديم وان اردت به غير القرآن صفات الله
وصفاته محدث ولا نزيد عليه لانه تفهيم العوام حقيقة هذه المسائل عسر
النبي صلى الله عليه وسلم من قرأ حرفا من القرآن فله كذا فاثبت الحروف واحد
القرآن ووصف القرآن بانه غير مخلوق فيلزم منه ان الحرف قديم قلنا لا نزيد على ما قاله
وهو ان القرآن غير مخلوق وهذه مسئلة وان في القرآن حروفا هذه مسئلة ثانية
ان الحروف قديمة وهذه مسئلة ثالثة ولم يرد فلن نقول به ولا نزيد على ما قاله الرسول عليه السلام
فان زعم انه يلزم من المسئلتين السابقتين هذه المسئلة الثالثة قلنا هذا قياس وتفريع وقد
بينا انه لا سبيل الى القياس والتفريع بل يجب الاقتصار على ما ورد من غير تفريع و
كذلك اذا قال اعربية القرآن قديمة لانه قال القرآن قديم وقال انا انزلناه قرآنا عربيا
قديم فنقول اما ان القرآن عربي حق اذ نطق به القرآن وان القرآن قديم حق نطق
به الرسول واما ان عربية القرآن قديم فهذه مسئلة ثالثة لم يرد فيها ... بل العقول
بها محكمة الوجه ليحجم العوام والحشوية عن التصرف فيه وردهم عن ... بالالوازم
بل تبعد في التضييق على هذا ونقول اذا قال القرآن كلام الله غير مخلوق هذا اللفظ
ان معرفة القرآن ... ما لم يرد لفظ القديم ... فرق بين غير المخلوق والقديم ...
الكلام ... غير مخلوق ... [illegible]
... فبينهما فرق ونحن نعتقد قدم القرآن ... اللفظ
... الحرف ... [illegible]
... الحرف بانه غير مخلوق من غير نقل نص فيه ... [illegible]
السلف وجاء فصل فان قيل ... المسئلة المعروفة ... [illegible]
يجب قلنا ان ... على السائل ... هذا الكلام ... [illegible]

يعلم ان هذا بدعة وان كل مبتدع في بلادهم فيخيب ونقول اما الذي اردنا لا يمكن ان
اردت به شيئا من القران او من صفات الله تعالى مجموع صفات الله تعالى وان اردنا
من معارف الخلق وصفاتهم مجموع صفات الخلق مخلوقة فان اردت كل صفة من صفات الله تعالى
فهو غير مفهوم ولا متصور بما لا يفهم ولا يتصور ذاته كيف يفهم حكمه في القدم والحدوث الاول
زجر السائل والسكوت عن الجواب هذا صفة مذهب السلف فلا عدول عنه الا لضرورة
وسبيل المضطر ما ذكرناه فان وجدنا ذكيا مستعدا لفهم الحقائق كشفنا الغطاء عن
المسئلة وخلصناه عن الاشكال في القران فقلنا اعلم ان لكل شيء في الوجود اربع
وجود في الاعيان ووجود في الاذهان ووجود في اللسان ووجود في البياض المكتوب
عليه كالنار مثلا فان لها وجودا في التنور ولها وجود في الخيال والذهن اعني بهذا
الوجود العلم بصورة النار وحقيقته ولها وجود في اللسان وهي الكلمة الدالة عليه اعني لفظ
النار ولها وجود في البياض المكتوب عليه بالرقوم والاحراق صفة خاصة بالنار كالقدم
للقران والكلام لله تعالى والمحرق من هذه الجملة الذي في التنور دون الذي في الاذهان
وفي اللسان وعلى البياض اذ اللسان لا تحترق ولكن لو قيل لنا النار محرقة قلنا نعم فان قيل
كلمة النار محرقة قلنا لا فان قيل حروف كلمة النار محرقة وهي النون والالف والراء قلنا لا فان
قيل رقوم هذه الحروف على البياض محرقة قلنا لا نعم لان المذكور والمكتوب بهذه الكلمة
في التنور وما في التنور محرق وكذلك القدم وصف كلام الله تعالى كالاحراق وصف
النار وما يطلق اسم القران وجوده على اربع مراتب اولها وهو الاصل وجوده قائما
بذات الله تعالى يضاهي وجود النار في التنور ولله المثل الاعلى فلا بد من هذه الامثلة
لتفهيم العجز والقدم وصف خاص لهذا الوجود الثاني وجوده العلمي في اذهاننا عند التعليم
قبل ان ننطق بلساننا ثم وجوده في لساننا بتقطيع اصواتنا ثم وجوده في الاوراق
بالكتابة فاذا [illegible] اذا [illegible] علم القران قبل النطق به فقد علمنا صفتنا وهي مخلوقة
ولكن المعلوم به قديم كما ان علمنا بالنار وثبوت صورتها في خيالنا غير محرق لكن المعلوم
به محرق واذا اشتغلنا بصوتنا وحركة لساننا ونطقنا فذلك صفة لساننا ولساننا حادث
فصفته توجد بهذه الاصوات الحادثة قديمة كما اذا ذكرنا حروف النار بلساننا كان
المذكور النار بهذه الحروف محرقا واصواتنا وتقطيع اصواتنا غير محرق والا ان [illegible] حروف

41

النار عبارة عن بعض المقروء فهو قديم وكذلك ما يفهم النار والمكتوب محرقة لان المكتوب بعض
النار اما الرقم الذي هو صورة النار غير محرق في الاوراق من غير احراق لها [illegible]
اربع درجات الوجود [illegible] على العوام ولا يمكنهم ادراك تفاصيلها وخاصية كل واحد منها
فلذلك لا نخوض بهم فيها لا يحصل تحقيقه هذه الامور وانه تفاصيلها ان النار من حيث انها
في التنور يوصف بانها محرقة وجامدة ومشتعلة ومن حيث انها في اللسان يوصف بانه عجمي
وتركي وعربي وكثير الحروف وقليلها وما في التنور لا ينقسم الى العربي والتركي وما في اللسان
لا يوصف بالحمرة والاشتعال وان ما كان مكتوبا على البياض يوصف بانه احمر واخضر
واسود وانه بقلم المحقق او الثلث او الرقاع او بقلم النسخ وهو في اللسان يمكن ان يوصف
بذلك [illegible] على ما في التنور وما في العلم وما في اللسان وما على القرطاس
لكن بالاشتراك لان الاسم ما اطلق على ما في التنور حقيقة وعلى ما في الذهن من العلم لا بالحقيقة
لكن تسمية صورة محاكية للنار كما ان ما يرى في المراة يسمى انسانا ونارا لا بالحقيقة
ولكن بمعنى انها صورة محاكية للنار الحقيقي والانسان وما في اللسان من الكلمة يسمى [illegible] باسم
بمعنى ثالث وهو انه دلالة دالة على ما في الذهن فهذه تختلف اصطلاحات والدلالة والاول
لا اختلاف فيه وما في القرطاس يسمى نارا بمعنى رابع وهو انها رقوم تدل بالاصطلاح على ما
في اللسان ومهما فهم اشتراك اسم القران والنار وكل شيء من هذه الامور الاربعة فاذا ورد
في الخبر ان القران في قلب العبد وانه في المصحف وانه في لسان القارئ وانه صفة
الله تعالى صدق الجميع وفهم المعنى الجميع ولم يتناقض عنده الاخبار وصدق الجميع الا حاطة
بحقيقة المراد فهذه امور جلية دقيقة لا اجلى منها عند الفطن الذكي ولا ادق ولا اغمض
منها عند البليد [illegible] البليد ان يمنع من الخوض فيه فيقال له [illegible] وقيل القران
غير مخلوق [illegible] ولا [illegible] عليه ولا تنقص ولا تفتش عنه ولا تبحث [illegible]
[illegible] الاشكال [illegible] ويوصى بان لا يحدث [illegible]
[illegible] الاشكالات في الظواهر فيها [illegible] ارباب البصائر [illegible]
[illegible] العوام ولا يمنع ان ينطق الاكابر السلف تحرجهم عن [illegible]
[illegible] ولكنهم [illegible] العوام [illegible]
فذلك غلبة [illegible] الصور [illegible] اكابر السلف الاكابر [illegible] والاشتهار [illegible]

حيث الغوص في المعاني والاطلاع على الاسرار وعند هذا ربما انقلب الامر في حق العوام و اعتقدوا في
الاشهر انه الاكثر وذلك سبب آخر من اسباب الضلال يحصل لمن قال الحكم الا اذا امنع من البحث والنظر
لم يعرف الدليل ومن لم يعرف كان جاهلا بالمدلول وقد امر الله سبحانه وتعالى كافة عباده بمعرفته
اي بالايمان به والتصديق بوجوده اولا وتقديسه عن سمات الحوادث ومشابهة غيره ثانيا
وبوحدانيته ثالثا وبصفاته من العلم والقدرة ونفوذ المشيئة وغيرها رابعا وهذه الامور
ليست ضرورية فهي اذن مطلوبة وكل مطلوب فلا سبيل الى اقتناصه وتحصيله الا بشبكة الادلة ولا بد من
النظر في الادلة والتفطن لوجه دلالتها على المطلوب وكيفية انتاجها
بالمعرفة بشروط البراهين وكيفية ترتيب المقدمات واستنتاج [illegible]
بالضرورة شيئا فشيئا الى تمام البحث واستيفاء علم الكلام الى آخر النظر في المعقولات وكذلك
يجب على العامي ان يصدق الرسول صلى الله عليه وسلم في كل ما جاء به وصدقه ليس بضروري بل هو بشر من
الخلق فلا بد من دليل يميزه عن غيره ممن تحدى بالنبوة كاذبا
ولا يمكن ذلك الا بالنظر في المعجزة ومعرفة حقيقة المعجزة وشروطها الى آخر النظر في
النبوات وهو لب علم الكلام قلنا الواجب على الخلق الايمان بهذه الامور والايمان
عبارة عن تصديق جازم لا تردد فيه ولا يشعر صاحبه بامكان وقوع الخطأ فيه وهذا
التصديق الجازم يحصل على ست مراتب الاول وهو اقصاها ما يحصل بالبرهان المستقصى المستوفى
شروطه المحرر اصوله ومقدماته درجة درجة وكلمة كلمة حتى لا يبقى مجال احتمال وتمكن التباس وذلك
هو الغاية القصوى وربما يتفق في كل عصر واحد او اثنان ممن ينتهي الى تلك الرتبة وقد يخلو
العصر عنه ولو كانت النجاة مقصورة على مثل تلك المعرفة لقلت النجاة وقل الناجون الثاني ان
يحصل بالادلة الوهمية الكلامية المبنية على امور مسلمة مصدق بها لاشتهارها بين اكابر
العلماء وشناعة انكارها ونفرة النفوس عن ابداء المراء فيها وهذا الجنس ايضا يفيد في بعض
الامور وفي حق بعض الناس تصديقا جازما بحيث لا يشعر صاحبه بامكان خلافه اصلا الثالث ان يحصل
التصديق بالادلة الخطابية اعني القدر الذي جرت العادة باستعماله في المحاورات والمخاطبات
الجارية في العادات وذلك يفيد في حق الاكثرين تصديقا بادي الرأي وسابق الفهم ان لم
يكن الباطن مشحونا بتعصب وبرسوخ اعتقاد على خلاف مقتضى الدليل ولم يكن المستمع مشغوفا
بتكلف المماراة والتشكك ومتحذلقا بتحذلق المجادلين في العقائد واكثر ادلة القرآن من هذا الجنس

[illegible]

تمت كتاب الجام العوام
ناقص الآخر

المتعقلون بالصنعة الكبرى وهي ... ان كل ما تطرق اليه الكثرة فهو باطل [illegible] مرجح
من يراد [illegible] الاجوبة الكثيرة [illegible] عن المقدمة الصادقة [illegible] احدهما كونه تحت قضية
والآخر ان يكون في واقعة واحدة [illegible] الاجوبة الكثيرة باطلة منقوض [illegible] الذي
ضربوه مثلا [illegible] واحد [illegible] وثلثه [illegible] وربعه
عشرة [illegible] كثيرة ولا تناقض فيها وانما المقدمة الصغرى
[illegible] الحق [illegible] وهذا احكم [illegible] الاكبر فان الجواب [illegible] كثرة الاجوبة
[illegible] دون بعض [illegible] العقل [illegible] واحد وجواب [illegible] كان
قوم [illegible] التعليم [illegible] جواب واحد اذ لا يتصور ان يحصل [illegible] القول [illegible]
لا [illegible] المسئلة ليس فيها الاجوبة [illegible] واحد
والآخرون [illegible] الكثرة [illegible]
فيه [illegible] ان يكون [illegible] الكثرة [illegible] سبيل [illegible]
كالقول في ان العالم قديم او حادث وللعالم صانع ام لا صانع [illegible] العقل [illegible]
مرة [illegible] الاشكال [illegible]
[illegible] مدرك الاشكال وهو البصر [illegible] واحد
[illegible] الشخص [illegible]
[illegible] الكثرة [illegible] الجواب [illegible] في مسئلة اخرى [illegible]
[illegible] الجواب [illegible] بعض الاحوال [illegible] العقل [illegible]
كثيرة [illegible] الاشكال والمقادير [illegible] الاختلاف [illegible]
[illegible] بعض [illegible]
في السماء فقال [illegible] السماء واحدة وقال الآخر السماء سبع سماوات [illegible] وقال
الحق [illegible] ان السماء واحدة [illegible] الباطل [illegible] ان السماء [illegible]
[illegible] علامة الحق [illegible] الواحدة [illegible] الباطل [illegible] الكثرة [illegible]
السماء سبع [illegible] السماء [illegible]
[illegible] واحد [illegible] الكثرة في السماء [illegible]
[illegible] الجواب [illegible] والعمل [illegible]

مدرك الفرق بين خبر المخبر فعلى الكثرة في الخبر كثرة في المخبر فكذلك قولنا مدرك الحق العقل والكثرة
في الخبر الجواب من حيث انه خبر والا في الخبر ايضا لان الخبر مستند العقل ومعتقد احدهم ان
الكثرة ابعد عن قولنا بدا منه عن قول من يقول السابعة اذ لا كثرة في خبرنا ولا خبرنا
بل الناظرون بعين العقل قد ينقص بعضهم لضعف في بصيرة في بعض المسائل النظرية
كحدوث العالم وثبوت الصانع وغيرهما وقد يدرك بعضهم فينفي احدهم ويثبت الآخر فاذا اجتمع
من احدهما الى الآخر حصلت الكثرة من جانب شخص في مسالة اخرى سوى المسالة التي
فيها فان سكت هاهنا مدرك الحق الرأي والتعليم وتلك المسالة هي ان العالم قديم او حادث
قلبت الكثرة في تلك المسالة كثرة في هذه وان زعموا ان القول بانه حادث باطل
كما ان القول بقدمه باطل لان مجموع القولين كثير فليكن قولهم مدرك الحق هو التعليم في
واحد فقولنا مدرك العقل ايضا في نفسه واحد وان زعموا ان القول بهذا يفضي الى
الكثرة في مسالة اخرى اذا اختلفوا فيها بالنظر فليكن كذلك وحتى ثبت لهم ان
علامة القول الباطل ان يكون بحيث يفضي قائله الى جماعة مخالفة الطباع افضى بهم ذلك
الى اختلاف وكثرة فهذا الكلام بعينه فقط وانما الذي اجتنبوه ما اورده في الجواب
الحجة فانه نسعة وستة ومائة وهذه الاقاويل من عندهما كثيرة متناقضة وكلها
باطلة لهذا الان القول بها يجر الناس الى الاختلاف في مسالة اخرى لان الخلق عقولهم
في الضعف والقوة مما هو مسلم في هذه المسالة لم يقيموا الدليل على انه علامة البطلان
ان يقيموا ابدا وان اقاموا عليه دليل البطلان لم يخف قبحه وفي مسلك من [illegible]
الغباوة والجهل القاصم الرابعة هي ان يقول لهم انكم ان كل مستدل مستمع على حق او باطل
وهذه مسالة يحصل الاذن على حق باطل من كل مركب من حجتين يكليس من الشكل
الاول من اشكال القياس الحملي ثم قولكم هذه كلها الحوالة ثم قولكم واما قولنا لكن هو كلكم
باطل فاذا قولنا صحيح هو قياس تسميه المنطقيون الشرطي المنفصل وقولكم الكثرة علامة
الباطل فان كان قولكم يفضي الى الكثرة فهو باطل لكنه يفضي الى الكثرة فهو اذا باطل هذا
القياس تسميه المنطقيون الشرطي المتصل ومن قال القياس مع الاثر المقدمات اذا كانت
صادقة يقينية ورتبت على شكل القياس الحملي او الشرطي المتصل او الشرطي المنفصل
صحيح منتج نتيجة يقينية اذا حصل الشروط التي هذه الثلاثة من جميع المقاييس العقلية فانتم لم

تعارضوا اصلا في الاحتجاج بالقياس فانكم احتججتم بترتيب المقدمات فزعمتم ان النتيجة الحاصلة منها
صحيحة عندكم فاسدة [illegible] فيها شروط القياس وظننتم الكثرة في الخبر كثرة
في المخبر وظننتم ان الموجبة الكلية تنعكس فهذه الاقيسة التي قد زعمتموها ان عرفتم
لزوم النتيجة ام لا فان تعرفوا فاعرفتم صدق المعلم فيها قال وان عرفتم وجه لزوم النتيجة
فبماذا عرفتم وهل عرفتم ذلك بشيء سوى العقل فاذا فهمتموه بالعقل فمهما اقمتم الغلط
على انفسكم فلعلكم غلطتم فكم من ذي فكر ونظر تأمل بعقله ثم غلط وبالجملة فلا بد من فهم
وجه الدليل من المعلم واذا اعرض المعلم هذه الاقيسة التي ذكرتموها على جماعة فينقسمون
لا محالة الى من يعرف صحتها كما عرفت لكم والى من يخطر له وجه فسادها فيتنبه لموضع
التلبيس فيما ذكرتموه والى من لا يتنبه لوجه التلبيس ولكن يعلم ان فيه على الجملة تلبيسا فلا يقع
الكلام منه موقع القبول وهو اكثر من عرضتم عليه الادلة فانهم انقسموا الى قائلين و
جاحدين لانه ليس يدرك صحته بالضرورة بل [illegible] الدليل والنظر
والناس يتفاوتون في النظر كما ترى فقد حصلت الكثرة في مذهبكم مهما اعترفتم بانه لا بد
من النظر وان امل الادراك وجه الدليل بعد سماعه من المعلم المعصوم ان زعمتم ان صحة الدليل
تعلم بالضرورة من غير نظر فقد رضيتم لانفسكم بالبهت الذي [illegible] وهو [illegible]
ان زعمتم ان المتأملين فيه لا يختلفون بل يتفقون فقد كذبتم [illegible]
[illegible] هذه الادلة [illegible] منكم وتحكيه منها ولم تقع منا موقعا فلعلكم تقولون صورة
[illegible] الطول فاذا سمعتموه لم تشكوا فيه وانما تشككم [illegible]
كذلك [illegible] لو انه لا يجب قبول [illegible] الاعتراف [illegible] هذه المعلم ثم ان كان [illegible]
الشك في هذه الادلة [illegible] بهذه صورة المعلم [illegible] على رسول الله
صلى الله عليه وسلم فان اليهود والنصارى [illegible] الادلة [illegible] كانوا يرون
صورته ويسمعون منه حجج القرآن ثم اختلفوا وانقسموا الى من قبل والى من قصر فانكر
كما اختلف الذين سمعوه من غيرهم فلعل حجج معلمكم اقوى من حجج القرآن او ابرز معلمكم
احسن منه او اراد رسول الله صلى الله عليه وسلم فانه عليه السلام لم يقدر على دفع الكثرة
والاختلاف بين الخلق لما شق عليه ذلك نزل القرآن بالانكار عليه وقال تعالى فلعلك
باخع نفسك على آثارهم ان لم يؤمنوا بهذا الحديث اسفا وقال انك لا تهدي من احببت

وقال المحجوب ان اكثرهم يسمعون او يعقلون ان هم الا كالانعام بل هم اضل سبيلا فما علمكم
اذ قدر على دفع الشكوك والاختلاف بقي في هذه المسألة بعد السماع من المعلم بعد تعلمه
الادلة الحجة وتيمنها فاذا ما ادركتم على الرق شيئا فلا ارى بعد التعلم من المعلم الكامل فائدة
فايدة فيه فان قلتم يجب ان يصدق في كل ما يقول ولا يخالف [illegible] ثم صدقه بنظر العقل
ومعجزة وجهلوا لم يعلم بالضرورة والبديهة لم بالقياس والنظر فان علم بالضرورة فما
ذلك وصدق رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يعلم بالضرورة بل شك فيه اكثر الخلق وان علم
بالنظر ومقاييس العقل فقضاء العقل بصحة الدليل الدال على صدقه فقضاء العقل يحتمل التفصيل
فقد يقضي عقل انسان بصدقه ويقضي عقل غيره بكذبه فكيف يوثق بالعقل فان كان
يوثق بالعقل مع تطرق الاختلاف اليه فلم لا يجوز ان يحتاج الى معلم مخصوص [illegible] ان يعلم
الدليل من اي معلم كان ثم ينظر العقل في صحته ووجه دلالته كما يتعلم من الحساب اي
معلم كان ثم ينظر في صحة البرهان ووجه دلالته ولا يحتاج الحساب الى معلم معصوم ولكن
لا نقول العلوم ولا يحتاج الى معلم في سائر العلوم العقلية كالعلوم الحسابية يتعلم من المعلم ثم
يعرف من العقل وجه صحته فان قيل كل ما يؤدي الى الاختلاف والاراء فذلك يوجد [illegible]
ضروري ما دامت العقول تختلف في الضعف والقوة وما دامت العقول مختلفة في الكلال و
الخفاء فذلك لازم ابدا ولا يزالون مختلفين الا من رحم ربك ولذلك خلقهم كما ان
امكان الغلط لا ينقطع عن نظر البصر ما دام الناس يختلفون في الضعف والقوة و
المبصرات مختلفة في البعد والقرب والدقة والغلظ ومع ذلك فقد يتحقق الحال الى ان يوثق
به ويعلم انه لا غلط فيه فكذلك الغلط ممكن في المسائل الحسابية ولكن الحاذق يكرر النظر
ويعود اليه وينتهي الى حد لا يشك في الصواب فلا فرق من المسائل الحسابية والعقلية و
المبصرات والمعقولات الا ان بعضها ربما يكون اغمض وادق من بعض فهذا القدر كاف
في قصم الخصم ومن اراد مزيد تفاريق الشبهات ففي الكتاب المستظهري كفاية واما
استشهادهم بظواهر القرآن على صحة مذهبهم في طرائق الاستدلال فقد انتهى الخزي
بقوم غيروا النصوص الصريحة وزعموا ان لها بواطن تخالف ظواهرها ثم تمسكوا بظواهر
المحتملة فيكفيك عن استشهادهم بحديث وآية ان يتعلق الامر بوجه كان اللفظ
محتمل باطنا بخلاف ما اقتضيه ظاهره فلا يتمسك به فانه لا وثوق به ومن كان يحتج بالعوام ثم

١٩ ورق

الا حاد من الاصول كثيرة كقول المعتزلي والاشعري والجهمي والمشبهي وفي الفروع كقول
ابي حنيفة والشافعي ومالك رضي الله عنهم وكل يدعي الحق فبم عرفت الحق فان قيل
بالعقل فخصمك ايضا يدعي العقل فالجواب الصحيح عنه ان تقال انت تدعي معرفة
الحق في هذه المسائل فان قال او تقول المعلم المعصوم فيقال وبماذا تعرف صدق
المعلم بضرورة العقل او بنظره فان ادعيت انك تعرفه بالضرورة فلم لا يدركه
الناس والضروريات لا يتصور الاختلاف فيها ثم كيف لم يعرف صدق الرسول
عليه السلام بالضرورة وعلم صدق المعلم بالضرورة فان قال عرفته بنظر العقل
والتأمل في الدليل الدال على صدقه فيقال وخصمك الذي عرف كذبه بعقل [illegible]
فبم تميز عنه فاذن كما جاز لك ان تعرف بنظر العقل صدقه وان كان لك مخالف
جاز لي ان اعرف هذه المسائل بغير معلم معصوم وان كان لي فيها مخالف

والله اعلم تمت . قواصم الباطنية

والحمد لله حق حمده والصلوه

على نبيه محمد وعترته

م

قد فرغ عن تسويد هذه الرسائل للامام ملك الكلام حجة الاسلام محمد الغزالي قدس
الله روحه العزيز بيد [illegible] المحتاج الى الله الغني [illegible] الدين محمد [illegible] غفر الله له ولوالديه
واحسن اليهما واليه تمت في اواسط الشهر الصفر
ختم الله بالخير والظفر سنه [illegible]

[illegible]

اختلف في صفة القبور الثلثة للنبي صلى الله عليه وآله وسلم وصاحبيه ... كما كانوا الاكثرون على انه
قبر ابي بكر وراء قبر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقبر عمر وراء قبر ابي بكر وقيل ان قبره صلى الله عليه وآله
وسلم مقدم الى القبلة وقبر ابي بكر حذاء منكبيه وقبر عمر حذاء منكبي ابي بكر وقيل قبر ابي بكر عند رأس النبي صلى
الله عليه وسلم وقبر عمر عند رجليه وقيل قبر ابي بكر عند رجلي النبي صلى الله عليه وآله وسلم وقبر عمر عند رجلي ابي بكر
وقيل غير ذلك نقلته من فتح الباري في شرح صحيح البخاري

هكذا الصورة الاول

هكذا الصورة القول الثاني

هكذا الصورة القول الثالث

تصوير القول الثالث

تصوير القول الرابع

اصاب الله العلماء ونفع بهم ... رضي الله عنهم ان فتنة القبر من خواص هذه الامة
صاحب العباب فاذا قلتم بخصوصيته فاي فضيلة تكون في ذلك مع انهم خير الامم افتونا اجاب الشيخ
العلامة وجيه الدين عبد الرحمن بن عبد الكريم ابن زياد نفع الله به آمين بما صورته الحمد لله و
التوفيق والعصمة اعلم ايها السائل ارشدنا الله واياك الى الصواب ان السوال في القبر من
خواص هذه الامة قال الحكيم الترمذي قال وانما لم يكن لامة قبلها لانهم معدود من خواصه صلى الله عليه
وسلم لقوله صلى الله عليه وسلم فاما فتنة القبر فبي تفتنون وعني تسألون الحديث اخرجه احمد والبيهقي
من حديث عائشة رضي الله عنها بسند صحيح وحديث زيد بن ثابت مرفوعا ان هذه الامة تبتلى في
قبورها الحديث اخرجه مسلم قال الترمذي الحكيم كانت الامم قبل هذه الامة تاتيهم الرسل فان اطاعوا فذاك
وان ابوا عذبوا وعوجلوا بالعذاب فلما بعث الله محمدا صلى الله عليه وآله وسلم رحمة للعالمين امسك عنهم العذاب
وقبل منهم الاسلام ممن اظهره سواء اسر الكفر ام لا فلما ماتوا قيض الله لهم فتاني القبر ليستخرج سرائرهم
بالسوال وليميز الله الخبيث من الطيب ويثبت الله الذين آمنوا ويضل الله الظالمين انتهى وقال جماعة بعموم
السوال منهم ابن القيم وتوقف آخرون في ذلك والصحيح انه من خواص هذه الامة والحكمة فيه كما قال بعض
العلماء ما فيه من اظهار ايمان المومن وتمحيصه من ذنوبه وتشديده لما اراد من هول ضغطة الملكين وصفتهما
كما سيأتي وجاء انهما ينهران المسئول وقد ورد تكريرهم السوال وهو من تمام الرحمة بالمومن ليعظم
تكفيره بهول السوال ومبالغة الاعظام للكافر والتعذيب له وقال بعضهم من فعل سيئة فالعقوبة
مدفوعة عنه بعشرة اشياء ان يتوب فيتوب الله عليه او يستغفر فيغفر له او يعمل حسنات فيمحوها
او يبتلى في الدنيا بالمصائب فيكفر عنه او في البرزخ بالضغطة والفتنة فيكفر عنه او يدعو له اخوانه
من المومنين ويستغفرون له او يهدون له من ثواب العمل ما ينفعه او يبتلى في عرصات القيامة باهوالها
ما يكفر عنه او يدركه شفاعة نبيه او رحمة ربه انتهى فليعلم بما ذكرنا معنى الحكمة في اختصاص هذه
الامة بفتنة القبر والله تعالى اعلم نقله من خطه الشيخ عبد الرحمن بن زياد رحمه الله تعالى آمين آمين

مجلس شوراي ملي

عدد الرسائل اثنى عشر في هذه المجموعة

١ بداية الهداية ~~الادب في التصوف~~
٢ رسالة في معاني الذكر
٣ رسالة في ... الصلاة مع حلال الخوض

٤ فاتحة العلوم للغزالي
٥ الدرة الفاخرة للغزالي
٦ رسالة في ... الامام / والد ... للغزالي

٧ الجام العوام عن علم الكلام للغزالي
٨ رسالة في آداب التصوف للسنجي
٩ الرسالة ... للقشيري

١٠ رسالة شيخ الاكبر / آداب الامام الرازي
١١ رسالة شيخ شهاب الدين / آداب ... [illegible]
١٢ رسالة ابي الوفا ... / في الدين المحتوى

١٣ رسالة في فضل ... / ... [illegible]
١٤ اوراد الشيخ ... السهروردي
١٥ رسالة ... / عمر ... السهروردي

مجلس شورای ملی
کتابخانه

... ورق

٤٧

مجموعهٔ رسائل ابن [illegible] و غیره

ع

بیشتر [illegible]

[illegible] جان [illegible]

[illegible] دل [illegible] بسیار

خون [illegible] زود [illegible]

[illegible] داشت

بسیار بکوشید [illegible]

[illegible]

---

۱۶ رسالهٔ للشیخ [illegible] الکبری

۱۷ رسالهٔ [illegible] مقامات الاولیاء

شرح [illegible]

۱۸ فصول اجزاء الله

۱۹ رسالهٔ [illegible] للشیخ [illegible]

۲۰ [illegible]

۲۱ رسالهٔ [illegible] فصول

۲۲ جواهر القرآن [illegible]

۲۳ [illegible] رسالهٔ [illegible]

والحی

ان نفعلها ستا عشرة سنة وثلث والحمد عند النوم سوا الكلمة [illegible] على
[illegible] على القيام قبل الصبح ركعتان في جوف الليل كنز ان [illegible] فاستكثر
كنوزك ليوم فقرك فلن تغني عنك كنوز الدنيا اذا اهلت وقل عند نومك باسمك
رب وضعت جنبي وباسمك وبك ارفعه فاغفر لي ذنبي اللهم قني عذابك يوم تجمع عبادك
اللهم باسمك احيى واموت واعوذ بك من شر كل ذي شر ومن شر كل دابة انت
آخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم انت الاول فليس قبلك شيء وانت الآخر
فليس بعدك شيء [illegible] خلقت نفسي وانت تتوفاها لك مماتها ومحياها ان احييتها
فاغفر لها [illegible] ان امتها فاحفظها اللهم اني اسألك العافية اللهم ايقظني

اوراق متفرقه ۱۳۰

٤٧

قال الله تبارك وتعالى انما مثل الحيوة الدنيا كماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات
الارض الآية [illegible] التشبيه المركب شبهت حال الدنيا في سرعة تقضيها و
انقراض نعيمها بعد الاقبال بحال نبات الارض في جفافه وذهابه حطاما بعد ما التف
وتكاثف وزين الارض بخضرته ورفيفه والتنبيه على حكم التشبيه ان الحيوة
صفوها بشبيبتها وكدرها بشيبتها كما ان صفو الماء في اعلى الاناء فعالم [illegible] ان العمر
كاس سلافته فاوله صفو واخره كدر وحقيقته تربة [illegible] الطين بمصالح الدنيا
والدين كاختلاف النبات على اختلاف التكوين فالطينة الطيبة تنبت
بساتين الانس ورياحين الروح وزهرة الراحة وكروم الكرم وحبوب الحب
وحدائق الحقيقة وشقائق الطريقة والخبيثة تخرج خلاف الخلف وثمام
الاثم وشوك الشرك وشيح الشح وحطب العطب ونوع اللعب ثم يعود
معاده كما يكون للحرث حصاده فتزايل الحيوة [illegible] فيصبح النبات
مصفرا فتنسف خشبه في الامس كان لم تغن بالامس الى ان يعود ربيع
البعث وموعد العرض والبحث وكذلك مال الدنيا كالماء ان نفع قليله واهلك
كثيره ولا بد من ترك [illegible] وواحد المال لا يصفو من زلة
كما ان الماء لا يخلو من رنقه وجمعه وامساكه تلف صاحبه وابلاكه [illegible] و
المضار [illegible] ما يجاوز بلا احتمام والنصاب كنهر حايل بين الجبار
والجواز الى المفاز لا تمكن الا بقنطرة وهي الزكوة وعمارتها بذل الصلات
فمتى اختلت القنطرة غرقته امواج القناطير المقنطرة وعن هذا قال النبي
صلى الله عليه وسلم الزكوة قنطرة الاسلام وكذا المال ليس [illegible] دون
الاشجار كما ان الماء يجتمع في الوهاد دون النجاد وكذلك المال لا يجتمع الا عند
البخيل كما ان الماء لا يجتمع الا بسبب الميل ثم يفني ويتلف ولا يبقى كالماء
في الكف ه مدارك

لا تحبه وتحبّب تحرّ الآخر وعند الصباح يحمد القوم السرى وتعلمن نبأه بعد حين وا[illegible]
ارشدناك الى ترتيب الاوراد فلنذكر كيفية الصلوة والصوم وادابها وآداب [illegible]
والجمعة **اداب الصلوة** فاذا فرغت عن طهارة الحدث وعن طهارة الخبث [illegible]
البدن والثياب والمكان ومن ستر العورة من السرة الى الركبة فاستقبل القبلة [illegible]
مزاوجا بين قدميك بحيث لا تضمهما واستو قائما واقرأ قل اعوذ برب الناس تحصنا
من الشيطان الرجيم واحضر قلبك وفرّغه عن الوساوس وانظر بين يدي من تقوم ومن
تناجي واستحي ان تناجي مولاك بقلب غافل وصدر مشحون [illegible]
الشهوات واعلم انه مطلع على سريرتك وناظر الى قلبك [illegible]
وتواضعك وتضرعك واعبده في صلوتك كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك
[illegible] فهذا القصور معرفتك بجلال الله تعالى فقدر ان [illegible] وجوه
[illegible] ينظر [illegible]

[illegible] واقبض بها على كوعها وقل الله اكبر كبيرا والحمد لله كثيرا وسبحان الله بكرة واصيلا
ثم اقرأ وجهت وجهي للذي الى آخره ثم قل اعوذ بالله من الشيطان الرجيم ثم اقرأ
الفاتحة بتشديداتها واجتهد في الفرق بين الضاد والظاء وقل آمين ولا تصلها بقوله
ولا الضالين وصلا واجهر بالقراءة في الصبح والمغرب والعشاء اعني في الركعتين
الاوليين [illegible] واجهر بالتأمين واقرأ في الصبح من السور بعد الفاتحة
[illegible] المفصل وفي المغرب قصاره وفي الظهر والعصر والعشاء نحو والسماء ذات
البروج [illegible] الصبح في السفر قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد [illegible]
السورة وتكبيرة الركوع [illegible] لكن افصل بينهما بقدر قولك سبحان الله [illegible]
[illegible] نظرك على مصلاك فذلك اجمع لهمّك واجدر لحضور قلبك [illegible]
[illegible] الا في صلوتك ثم كبر للركوع وارفع يديك كما سبق ومدّ التكبير الى الى
الركوع ثم ضع راحتيك على ركبتيك واصابعك منشورة وانصب ركبتيك ومدّ ظهرك
وعنقك ورأسك مستويا كالصفيحة الواحدة وجاف مرفقيك عن جنبيك والمرأة
لا تفعل ذلك وقل سبحان ربي العظيم ثلثا وان كنت منفردا فالزيادة [illegible]

ثم تكبر وتجلس هذه الجلسة جلسة مختطفة خفيفة ثم تصلي الركعة الثانية كالأولى وأعد التعوذ في الابتداء
ثم تجلس في الركعة الثانية للتشهد الأول وضع اليد اليمنى في جلوس التشهد على الفخذ اليمنى مقبوضة
الأصابع إلا المسبحة والإبهام فترسلهما وأشر بمسبحة يمناك عند قولك إلا الله لا عند
قولك لا إله وضع اليد اليسرى منشورة الأصابع على الفخذ اليسرى واجلس على رجلك
اليسرى في هذا التشهد كما بين السجدتين وفي التشهد الأخير تستكمل الدعاء المعروف
المأثور بعد الصلوة على رسول الله صلى الله عليه وسلم واجلس فيه على وركك الأيسر و
تضع رجلك اليسرى خارجة من تحتك وتنصب القدم اليمنى ثم تقول السلام
عليكم ورحمة الله مرتين من جانبين وتلتفت بحيث يرى خداك من جانبيك وانو
من على جانبيك من الملائكة والمسلمين هذه هيئة صلوة المنفرد وعماد الصلوة
الخشوع وحضور القلب مع القراءة والذكر بالفهم قال الحسن البصري رحمه الله كل صلوة لا يحضر فيها
القلب فهي إلى العقوبة أسرع وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن العبد ليصلي الصلوة
فلا يكتب له سدسها ولا عشرها وإنما يكتب للعبد من صلوته ما عقل منها **آداب الإمامة
والقدوة** ينبغي للإمام أن يخفف الصلوة قال أنس رضي الله عنه ما صليت خلف أحد
صلوة أخف ولا أتم من رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا يكبر حتى يفرغ المؤذن منه من الإقامة وتستوي
الصفوف ويرفع صوته بالتكبيرات ولا يرفع المأموم صوته إلا بقدر ما يسمع نفسه
... صحت صلوة القوم إذا نووا الاقتداء ونالوا فضل
... والسورة في جميع الصبح

ينصرف عن السلام ويقبل على الناس بوجهه ولا يثب إن كان خلفه النساء لينصرفن أولاً ولا يقوم
أحد من القوم حتى يقوم الإمام وينصرف الإمام حيث شاء عن يمينه وشماله واليمين أحب
ولا يخص الإمام نفسه بالدعاء في قنوت الصبح بل يقول اللهم اهدنا ويجهر به ويؤمن القوم ولا
يرفعون الأيدي فلم يثبت ذلك في الأخبار ويقرأ المأموم بقية القنوت من قوله إنك
تقضي ولا يقضى عليك ولا يقف المأموم وحده بل يدخل الصف أو يجر إلى نفسه غيره ولا
ينبغي للمأموم أن يتقدم على الإمام في أفعاله أو يساويه بل ينبغي أن يتأخر ولا يهوي
للركوع إلا إذا انتهى الإمام إلى حد الركوع ولا يهوي للسجود ما لم يصل جبهة الإمام إلى
الأرض **آداب الجمعة** اعلم أن الجمعة عيد المؤمنين وهو يوم شريف خص
الله تعالى به هذه الأمة وفيها ساعة مبهمة لا يوافقها عبد مسلم يسأل الله تعالى فيها حاجة
إلا أعطاه إياها فاستعد لها يوم الخميس بتنظيف الثياب وبكثرة التسبيح والاستغفار
عشية الخميس فإنها ساعة توازي في الفضل ساعة يوم الجمعة وانو صوم يوم الجمعة لكن
مع السبت أو الخميس إذ في إفراده نهي فإذا طلع عليك الصبح فاغتسل فإن غسل الجمعة
واجب على كل محتلم أي ثابت مؤكد ثم تزين بالثياب البيض فإنها أحب الثياب
إلى الله تعالى واستعمل من الطيب أطيب ما عندك وبالغ في تنظيف بدنك بالحلق
والقص والتقليم والسواك وسائر أنواع النظافة وتطييب الرائحة ثم بكر إلى
الجامع وامش إليها على الهينة والسكينة فقد قال صلى الله عليه وسلم من راح إلى
الجمعة في الساعة الأولى فكأنما قرب بدنة ومن راح في الساعة الثانية فكأنما قرب بقرة
ومن راح في الساعة الثالثة فكأنما قرب كبشا ومن راح في الرابعة فكأنما أهدى دجاجة
ومن راح في الخامسة فكأنما أهدى بيضة فإذا خرج الإمام طويت الصحف ورفعت الأقلام
واجتمعت الملائكة عند المنبر يستمعون الذكر ويقال إن الناس في قربهم عند النظر
إلى وجه الله تعالى على قدر بكورهم إلى الجمعة ثم إذا دخلت الجامع فاطلب الصف الأول
فإن اجتمع الناس فلا تتخط رقابهم ولا تمر بين أيديهم واجلس بقرب حائط أو أسطوانة
حتى لا يمروا بين يديك ولا تقعد حتى تصلي التحية وحسن أن تصلي أربع ركعات تقرأ في
كل واحدة خمسين مرة سورة الإخلاص ففي الخبر أن من فعل ذلك لم يمت حتى يرى
مقعده من الجنة أو يرى له ولا تترك التحية وإن كان الإمام يخطب والسنة أن تقرأ في

بسمه

اربع ركعات سورة الانعام والكهف وطه ويس فان لم تقدر فسورة يس والسجدة لقمن
والدخان وسورة الملك ولا تدع قراءة هذه السور ليلة الجمعة ففيه فضل كثير ومن لم
يحسن ذلك فليكثر قراءة سورة الاخلاص واكثر الصلوة على رسول الله صلى الله عليه وسلم
في هذا اليوم خاصة ومهما خرج الامام فاقطع الصلوة والكلام واشتغل بجواب المؤذن
ثم باستماع الخطبة والاتعاظ بها ودع الكلام راسا في الخطبة ففي الخبر من قال لصاحبه
والامام يخطب انصت او صه فقد لغى ومن لغى فلا جمعة له اي لانه انصت كلام فينبغي ان
ينهى غيره بالاشارة لا باللفظ ثم اقتد بالامام كما سبق فاذا فرغت وسلمت فاقرا
الفاتحة قبل ان تتكلم سبع مرات والاخلاص سبعا والمعوذتين سبعا سبعا فذلك
يعصمك من الجمعة الى الجمعة ويكون حرزا لك من الشيطان وقل بعد ذلك اللهم يا غني يا حميد
يا مبدئ يا معيد يا رحيم يا ودود اغنني بحلالك عن حرامك وبطاعتك عن معصيتك
وبفضلك عمن سواك ثم صل بعد الجمعة ركعتين او اربعا او ستا فكل ذلك مروي في احوال
مختلفة ثم لازم المسجد الى المغرب او الى العصر وكن حسن المراقبة للساعة الشريفة فانها
مبهمة في جميع اليوم فعساك تدركها وانت خاشع متضرع ولا تحضر في الجامع حلق
القصاص بل مجلس العلم النافع وهو الذي يزيد في خوفك وينقص من رغبتك
في الدنيا فكل علم لا يدعوك من الدنيا الى الآخرة فالجهل اعود عليك منه فاستعذ بالله
من علم لا ينفع واكثر الدعاء عند طلوع الشمس وعند الزوال وعند الغروب وعند الاقامة
وعند صعود الخطيب المنبر وعند قيام الناس الى الصلوة فيوشك ان تكون الساعة
الشريفة في بعض هذه الاوقات واجتهد ان تتصدق في هذا اليوم بما تقدر عليه وان
قل فتجمع بين الصلوة والصوم والصدقة والقراءة والذكر والاعتكاف واجعل هذا اليوم
من الاسبوع خاصة لآخرتك فعساه يكون كفارة لبقية الاسبوع

آداب الصيام

لا ينبغي ان تقتصر على صوم رمضان فتترك التجارة بالنوافل وكسب الدرجات العالية في
الفردوس فتتحسر اذا نظرت الى الصائمين كما تنظر الى الكواكب الدري وهم في اعلى
عليين والايام الفاضلة التي شهدت الاخبار بشرفها وبجزالة الثواب في صيامها
عرفة ويوم عاشوراء والعشر الاول من ذي الحجة والعشر الاول من محرم ورجب وشعبان وصوم
الاشهر الحرم من الفضائل وهي ذو القعدة وذو الحجة والمحرم ورجب واحد فرد وثلث سرد

في السنة واما في الشهر فاول الشهر واوسطه وآخره والايام البيض وهي الثالث عشر
والرابع عشر والخامس عشر واما في الاسبوع فالاثنين والخميس والجمعة فتكفر ذنوب الاسبوع
بصوم الاثنين والخميس والجمعة وتكفر ذنوب الشهر بالصوم اليوم الاول من الشهر واليوم الاوسط واليوم الاخر
والايام البيض وتكفر ذنوب السنة بصيام هذه الايام والاشهر المذكورة ولا تظنن
اذا صمت ان الصوم هو ترك الطعام والشراب والوقاع فقد قال صلى الله عليه وسلم
كم من صائم ليس له من صيامه الا الجوع والعطش بل تمام الصيام بكف الجوارح
كلها عما كره الله تعالى بل ينبغي ان تحفظ العين عن النظر الى المكاره واللسان عن
النطق بما لا يعنيك والاذن عن الاستماع الى ما حرمه الله تعالى فان المستمع شريك
القائل وكذلك تكف جميع الجوارح كما تكف البطن والفرج ففي الخبر خمس يفطرن الصائم
وينقضن الوضوء الكذب والغيبة والنميمة واليمين الكاذبة والنظر بشهوة وقال رسول
الله صلى الله عليه وسلم انما الصوم جنة فاذا كان احدكم صائما فلا يرفث ولا يجهل
وان امرؤ قاتله او شاتمه فليقل اني صائم ثم اجتهد ان تفطر على طعام حلال ولا تستكثر
منه فتزيد على ما تأكله كل ليلة فلا فرق اذا استوفيت ما تعتاده ان تأكله دفعة او
دفعتين وانما المقصود كسر شهوتك وتضعيف قوتك لتقوى بها على التقوى
فاذا اكلت عشية ما تداركت به ما فاتك ضحوة فلا فائدة في صومك وقد ثقلت عليك معدتك
وما وعاء ابغض الى الله من بطن ملئ من حلال فاذا عرفت معنى الصوم فاستكثر منه ما
استطعت فانه اساس العبادات ومفتاح القربات قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال الله تعالى كل حسنة بعشر امثالها الى سبعمائة ضعف الا الصوم فانه لي وانا
اجزي به وقال صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده لخلوف فم الصائم اطيب عند الله
من ريح المسك يقول الله عز وجل انما يذر شهوته وطعامه وشرابه لاجلي فالصيام
لي وانا اجزي به وقال صلى الله عليه وسلم للجنة باب يقال له الريان لا يدخله الا
الصائمون فهذا القدر من شرح الطاعات يكفيك في بداية الهداية فان احتجت الى
الزكوة والحج او الى مزيد شرح الصلوة والصيام فاطلبه مما اوردناه في كتاب احياء
علوم الدين

القول في اجتناب المعاصي

اعلم ان الدين شطران احدهما
ترك المناهي والآخر فعل الطاعات وترك المناهي هو الاشد فان الطاعة يقدر عليها كل

وترك الشهوات لا يقدر عليه الا الصديقون ولذلك قال صلى الله عليه وسلم المهاجر من
هجر السوء والمجاهد من جاهد هواه واعلم انك انما تعصي الله بجوارحك وهي نعمة من
الله تعالى عليك وامانة لديك فاستعانتك بنعمة الله على معصيته غاية الكفران وخيانتك
في امانة اودعكها الله تعالى غاية الطغيان فاعضاؤك رعاياك فانظر كيف
ترعاها وكلكم راع وكلكم مسؤول عن رعيته واعلم ان جميع اعضائك ستشهد عليك في
القيمة بلسان ذلق تفضحك به على ملأ الخلق قال الله تعالى يوم تشهد عليهم السنتهم وايديهم
وارجلهم بما كانوا يعملون وقال الله تعالى اليوم نختم على افواههم وتكلمنا ايديهم وتشهد ارجلهم
بما كانوا يكسبون فاحفظ جميع بدنك وخصوصا اعضائك السبعة فان جهنم لها سبعة ابواب
لكل باب منهم جزء مقسوم ولا يتعين لتلك الابواب الا من عصى الله تعالى بهذه الاعضاء
وهي العين والاذن واللسان والبطن والفرج واليد والرجل اما العين فانما
خلقت لتهتدي بها في الظلمات وتستعين بها في الحاجات وتنظر بها الى عجائب ملكوت الارض
والسموات وتعتبر بما فيها من الآيات فاحفظها عن ثلث ان تنظر بها الى غير محرم او الى
صورة مليحة بشهوة نفس او تنظر بها الى مسلم بعين الاحتقار او تطلع بها الى عيب مسلم
واما الاذن فاحفظها عن ان تصغي بها الى البدعة او الغيبة او الفحش او الخوض في الباطل
او ذكر مساوي الناس فانما خلقت لك لتسمع بها كلام الله عز وجل وسنة رسول الله صلى
الله عليه وسلم وحكمة اوليائه وتتوصل باستفادة العلم بها الى الملك المقيم والنعيم الدائم
فاذا اصغيت بها الى شيء من المكاره صار ما كان لك عليك وانقلب ما كان سبب فوزك
سبب هلاكك وهذا غاية الخسران ولا تظنن ان الاثم يختص به القائل دون
المستمع ففي الخبر ان المستمع شريك القائل وان المستمع احد المغتابين واما اللسان فانما خلق
لك لتكثر به ذكر الله تعالى وتلاوة القرآن وترشد به خلق الله الى طريقه وتظهر
ما في ضميرك من حاجات دينك ودنياك فاذا استعملته في غير ما خلق له فقد كفرت نعمة الله تعالى
فيه وهو اغلب اعضائك عليك وعلى سائر الخلق فلا يكب الناس في النار على مناخرهم
الا حصائد السنتهم فاستظهر عليه بغاية قوتك حتى لا يكبك في قعر جهنم ففي الحديث ان
الرجل ليتكلم بالكلمة فيهوي بها في جهنم سبعين خريفا وقتل شهيد في المعركة على
عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال قائل هنيئا له الجنة فقال صلى الله عليه وسلم ما يدريك

عن المعصية هـ

بعد ما كان يتكلم فيما لا يعنيه ويبخل بما لا يغنيه فاحفظ لسانك من ثمانية الاول الكذب فاحفظ
لسانك منه في الجد والهزل ولا تعود نفسك الكذب هزلا فيدعوك الى الجد والكذب من
امهات الكبائر ثم انك اذا عرفت بذلك سقطت الثقة بقولك وتزدريك الاعين وتحتقرك
واذا اردت ان تعرف قبح الكذب فانظر الى كذب غيرك والى نفرة نفسك عنه و
استحقارك لصاحبه واستقباحك له وكذلك فافعل في جميع عيوب نفسك فانك لا تدري
قبح عيوبك من نفسك بل من غيرك فما استقبحته من غيرك فاستقبحه غيرك لا محالة منك
فلا ترضه لنفسك الثاني الخلف في الوعد فاياك ان تعد بشيء ولا تفي به بل ينبغي ان يكون
احسانك الى الناس فعلا بلا قول فان اضطررت الى الوعد فاياك ان تخلف الا لعجز
او ضرورة فان ذلك من امارات النفاق وخبائث الاخلاق قال النبي صلى الله عليه وسلم
ثلث من كن فيه فهو منافق وان صام وصلى من اذا حدث كذب واذا وعد اخلف واذا
ائتمن خان الثالث حفظ اللسان من الغيبة فالغيبة اشد من ثلثين زنية
في الاسلام كذلك في الخبر ومعنى الغيبة ان تذكر انسانا بما يكرهه لو سمعه فانت مغتاب
ظالم وان كنت صادقا واياك وغيبة القراء المرائين وهو ان تفهم المقصود من غير
تصريح فتقول اصلحه الله فقد ساءني وغمني ما جرى عليه فنسأل الله تعالى ان يصلحنا
فان هذا جمع بين خبثين احدهما الغيبة اذ حصل به التفهيم والآخر تزكية النفس و
الثناء عليها بالتحرج والصلاح لكن ان كان مقصودك من قولك اصلحه الله الدعاء
فادع له في السر وان اغتممت بسببه فعلامته انك لا تريد فضاحه واظهار عيبه
وفي اظهارك الغم بعيبه تعييبه ويكفيك زاجرا عن الغيبة قوله تعالى ولا يغتب بعضكم بعضا
ايحب احدكم ان يأكل لحم اخيه ميتا فكرهتموه فقد شبهك الله تعالى بآكل لحم الميتة فما
اجدرك ان تحترز منه ويمنعك عن غيبة المسلمين امر لو تفكرت فيه وهو ان تنظر
في نفسك هل فيك عيب ظاهرا او باطنا وهل انت مقارف معصية سرا او جهرا فان
عرفت ذلك من نفسك فاعلم ان عجزه عن التنزه عما نسبته اليه كعجزك وعذره كعذرك
وكما تكره ان تفتضح وتذكر عيوبك فهو ايضا يكرهه فان سترته ستر الله عليك وان
فضحته سلط الله عليك السنة حدادا يمزقون عرضك في الدنيا ثم يفضحك الله
في الآخرة على الملا وان نظرت الى ظاهرك وباطنك فلم تطلع فيهما على عيب ونقص
على

اظهار العيب هـ

دين ودنيا فاعلم ان جهلك بعيوب نفسك اقبح انواع الحماقة ولا عيب اعظم من الحمق ولو اراد
الله بك خيرا لبصرك بعيوب نفسك فرؤيتك نفسك بعين الرضا غاية غباوتك الثالث المراء
والجدال ثم ان كنت صادقا فيما تظنه فاشكر الله تعالى عليه ولا تفسده بثلب
الناس والتمضمض باعراضهم فان ذلك من اعظم العيوب الرابع المراء والجدال ومناقشة
الناس في الكلام فذلك فيه ايذاء للمخاطب وتجهيل له وطعن فيه وفيه ثناء على النفس
وتزكية لها بمزيد الفطنة والعلم ثم هو مشوش للعيش فانك لا تماري سفيها الا
ويؤذيك ولا تماري حليما الا ويقليك ويحقد عليك وقد قال صلى الله عليه وسلم
من ترك المراء وهو مبطل بنى الله له بيتا في ربض الجنة ومن ترك المراء وهو محق بنى الله له
بيتا في اعلى الجنة ولا ينبغي ان يخدعك الشيطان ويقول لك اظهر الحق ولا تداهن
فيه فان الشيطان ابدا يستجر الحمقى الى الشر في معرض الخير فلا تكن ضحكة للشيطان
فيسخر منك فاظهار الحق حسن مع من يقبل منك وذلك بطريق النصيحة
في الخفية لا بطريق المماراة وللنصيحة صيغة وهيئة ويحتاج فيها الى تلطف والا صارت
فضيحة وكان فسادها اكثر من صلاحها ومن خالط متفقهة العصر غلب على طبعه المراء والجدال وعسر عليه
الصمت اذ القى اليهم علماء السوء ان ذلك هو الفضل والقدرة على المحاجة والمناقشة
هو الذي يتمدح به ففر منهم فرارك من الاسد واعلم ان المراء سبب المقت عند الله تعالى و
عند الخلق الخامس تزكية النفس قال الله تعالى فلا تزكوا انفسكم هو اعلم بمن اتقى
وقيل لبعض الحكماء ما الصدق القبيح قال ثناء المرء على نفسه فاياك ان تتعود ذلك و
اعلم ان ذلك ينقص من قدرك عند الناس ويوجب مقتك عند الله تعالى فان اردت
ان تعرف ان ثناءك على نفسك لا يزيد في قدرك عند غيرك فانظر الى اقرانك اذا اثنوا
على انفسهم بالفضل والجاه والمال كيف يستنكره قلبك ويستثقله طبعك وكيف تذمهم
عليه اذا فارقتهم فاعلم انهم ايضا في حال تزكيتك نفسك يذمونك في قلوبهم ناجزا وسيظهرونه
بالسنتهم اذا فارقتهم السادس اللعن فاياك ان تلعن شيئا مما خلقه الله تعالى من حيوان
او طعام او انسان بعينه ولا تقطع بشهادتك على احد من اهل القبلة بشرك او كفر او نفاق
فان المطلع على السرائر هو الله تعالى فلا تدخل بين العباد وبين الله تعالى واعلم انك يوم
القيامة لا يقال لك لم لم تلعن فلانا ولم سكت عنه بل لو لم تلعن ابليس طول عمرك ولم تشغل لسانك

بذكره لم يسأل عنه واذا لعنت طولبت به وسئلت عنه فلا تذم من الاشياء مما خلق الله تعالى كان النبي
صلى الله عليه وسلم لا يذم الطعام الردي قط كان ان اشتهى شيئا اكله والا تركه
السابع احفظ لسانك من الدعاء على احد من خلق الله وان ظلمك فكل امره الى الله
ففي الحديث ان المظلوم ليدعو على ظالمه حتى يكافيه ثم يبقى للظالم فضل عنده يطالبه
به يوم القيامة وطول بعض الناس لسانه في الحجاج فقال بعض السلف ان الله تعالى
لينتقم للحجاج ممن تعرض له بلسانه كما ينتقم من الحجاج لمن ظلمه الثامن المزاح والسخرية
والاستهزاء بالناس فاحفظ لسانك منه فانه يريق ماء الوجه ويسقط المهابة ويستجر
الوحشة ويؤذي القلوب وهو مبدأ اللجاج والغضب والتضارب ويغرس الحقد في
القلوب فلا تمازح احدا وان مازحك غيرك فلا تجبه واعرض عنهم حتى يخوضوا في
حديث غيره وكن من الذين اذا مروا باللغو مروا كراما فهذه مجامع آفات اللسان
ولا يعينك عليها الا العزلة او ملازمة الصمت الا بقدر الضرورة وقد كان
الصديق رضي الله عنه يضع حجرة في فيه ليمنعه ذلك عن الكلام بغير ضرورة ويشير
الى لسانه ويقول هذا الذي اوردني الموارد فاحترز منه فانه اقوى اسباب هلاكك
في الدنيا والآخرة واما البطن فاحفظه عن تناول الحرام والشبهة واحرص على طلب
الحلال فاذا وجدته فاحرص على ان تقتصر على دون الشبع فان الشبع يقسي القلب
ويفسد الذهن ويبطل الحفظ ويثقل الاعضاء عن العبادة والعلم ويقوي
الشهوات وينصر جنود الشيطان والشبع من الحلال مبدأ كل شر فكيف من
الحرام وطلب الحلال فريضة على كل مسلم والعبادة والعلم مع اكل الحرام كالبناء
على السرجين واذا قنعت في السنة بقميص خشن وفي اليوم برغيفين من
الخشكار وتركت التلذذ باطيب الادم لم يعوزك من الحلال ما يكفيك
فالحلال كثير وليس عليك ان تتيقن باطن الامور بل عليك ان تحترز مما
تعلم انه حرام او تظن انه حرام ظنا حصل من علامة ناجزة مقرونة بالمال
اما المعلوم فظاهر واما المظنون بعلامة فهو مال السلطان وعماله ومال من لا
كسب له الا من النياحة او بيع الخمر او الربا او المزامير حتى علمت ان اكثر ماله
حرام قطعا فلا تاخذه من يده وان امكن ان يكون حلالا نادرا فهو حرام لانه الغالب

حصاة

على البطن ومن الحرام المحض ما يؤكل من الاوقاف من غير شرط الواقف فمن لم يشتغل
بالفقه فما يأخذه من المدارس حرام ومن ارتكب معصية ترد بها الشهادة فما يأخذه
باسم الصوفية من وقف او غيره حرام وقد ذكرنا مداخل الشبهات والحلال والحرام في
كتاب مفرد من كتب احياء علوم الدين فعليك بطلبه فان معرفة الحلال وطلبه
فريضة على كل مسلم كالصلوات الخمس واما الفرج فاحفظه عن كل ما حرمه الله تعالى وكن
كما قال الله تعالى والذين هم لفروجهم حافظون الا على ازواجهم الآية ولا تصل الى حفظ
الفرج الا بحفظ العين عن النظر وحفظ القلب عن الفكر وحفظ البطن عن الشبهة
وعن الشبع فان هذه هي محركات الشهوات ومغارسها واما اليدان فاحفظهما عن
ان تضرب بهما مسلما او تتناول بهما مالا حراما او تؤذي بهما احدا من الخلق او تخون بهما
في امانة او وديعة او تكتب بهما ما لا يجوز النطق به فان القلم احد اللسانين فاحفظ القلم
عما يجب حفظ اللسان منه واما الرجلان فاحفظهما عن ان تمشي بهما الى حرام او تسعى
بهما الى باب سلطان ظالم فالمشي الى السلاطين الظلمة من غير ضرورة وارهاق معصية
فانه تواضع واكرام لهم وقد امر الله تعالى بالاعراض عنهم وهو تكثير لسوادهم واعانة
لهم على ظلمهم وان كان ذلك بسبب طلب مالهم فهو سعي الى حرام وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم
من تواضع لغني لغناه ذهب ثلثا دينه هذا في غني صالح فما ظنك بالغني الظالم وعلى
الجملة فحركاتك وسكناتك باعضائك نعمة من نعم الله عليك فلا تحرك شيئا منها في معصية
الله تعالى اصلا واستعملها في طاعة الله تعالى واعلم انك ان قصرت فعليك يرجع وباله
وان شمرت فاليك تعود ثمرته والله تعالى غني عنك وعن عملك وانما كل نفس بما كسبت رهينة
واياك ان تقول ان الله كريم رحيم يغفر ذنوب العصاة فان هذه كلمة حق
اريد بها باطل وصاحبها اذا قيل من غير حقيقة حاله ملقب بالحماقة بتلقيب
رسول الله صلى الله عليه وسلم حيث قال الكيس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت و
الاحمق من اتبع نفسه هواها وتمنى على الله الاماني واعلم ان قولك هذا يضاهي قول من
يريد ان يصير فقيها في علوم الدين فاشتغل بالبطالة وقال ان الله تعالى كريم قادر على
ان يفيض على قلبي من العلوم ما افاضه على قلوب انبيائه من غير جهد وتكرار و
تعليق وهو كقول من يريد مالا فترك الاشتغال بالحراثة والتجارة والكسب وتعطل وقال ان الله

الارهاق
نعمة من نعم الله تعالى
اريد بها باطل
الحماقة
رهينة

تعالى كريم وبيده خزائن السموات والارض وهو قادر على ان يطلعني على كنز من الكنوز فاستغني
عن الكسب فقد يفعل ذلك لبعض عباده فانت اذا سمعت كلام هذين الرجلين استحمقتهما
وسخرت بهما وان كان ما وصفاه من كرم الله تعالى وقدرته صدقا وحقا فكذلك يضحك
عليك ارباب البصائر في الدين اذا طلبت المغفرة بغير سعي لها والله تعالى يقول وان
ليس للانسان الا ما سعى ويقول انما تجزون ما كنتم تعملون ويقول ان الابرار لفي
نعيم وان الفجار لفي جحيم فاذا لم تترك السعي في طلب العلم والمال اعتمادا على كرمه فكذلك
لا تترك التزود للآخرة ولا تغتر فان رب الدنيا والآخرة واحد وهو فيهما كريم رحيم ليس يزيد له كرمه
بطاعتك وانما كرمه ان ييسر لك طريق الوصول الى الملك المقيم المخلد بالصبر على ترك
الشهوات اياما قلائل وهذا نهاية الكرم فلا تحدث نفسك بهوسات البطالين واقتد
باولي الحزم والنهى من الانبياء والصالحين ولا تطمع في ان تحصد ما لم تزرع وليت من
صام وصلى وجاهد واتقى غفر له فهذه جمل مما ينبغي ان تحفظ عنه جوارحك الظاهرة
واعمال هذه الجوارح انما تترشح من صفات القلب فان اردت حفظ الجوارح
فعليك بتطهير القلب فهو تقوى الباطن والقلب هو المضغة التي اذا صلحت صلح بها سائر
الجسد واذا فسدت فسد بها سائر الجسد فاشتغل باصلاحه لتصلح به جوارحك واعلم
ان الصفات المذمومة في القلب كثيرة وطرق تطهير القلب من رذائلها طويلة وسبيل
العلاج فيها غامض وقد اندرس بالكلية علمه وعمله لغفلة الخلق عن انفسهم واشتغالهم
بزخارف الدنيا وقد استقصينا ذلك في كتاب احياء علوم الدين في ربع المهلكات
وربع المنجيات ولكنا نحذرك الان ثلاثا من خبائث القلب وهي الغالبة على متفقهة العصر
لتأخذ منها حذرك فانها مهلكات في انفسها وهي امهات لجملة من الخبائث سواها وهي الحسد
والرياء والعجب فاجتهد في تطهير قلبك منها فان قدرت عليها فتعلم كيفية الحذر من بقيتها
من ربع المهلكات فان عجزت عن هذا فانت عن غيره اعجز ولا تظنن انك تسلم بنية صالحة
في تعلم العلم وفي قلبك شيء من الحسد والرياء والعجب وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم ثلاث
مهلكات وثلاث منجيات فاما المهلكات فشح مطاع وهوى متبع واعجاب المرء بنفسه
واما الحسد فهو متشعب من الشح فان البخيل هو الذي يبخل بما في يده على غيره والشحيح هو الذي يبخل
بنعمة الله تعالى وهي في خزائن قدرة الله تعالى لا في خزائنه على عباد الله تعالى فشحه اعظم

واحد
صلاح
القول في معاصي القلب
تمت
طريق

والحسود هو الذي يشق عليه انعام الله تعالى من خزائن قدرته على عبد من عباده بمال او علم
او محبة في قلوب الناس او حظ من الحظوظ حتى انه ليحب زوالها عنه وان لم يحصل له بزوالها
شيء وهذا منتهى الخبث ولذلك قال صلى الله عليه وسلم الحسد يأكل الحسنات كما تأكل النار
الحطب والحسود هو المعذب الذي لا يرحم ولا يزال في عذاب دائم فان الدنيا لا
تخلو قط عن خلق كثير من اقرانه ومعارفه ممن انعم الله عليهم بعلم او مال او جاه فلا يزال
في عذاب دائم في الدنيا الى موته ولعذاب الآخرة اشد واكبر بل لا يصل العبد الى
حقيقة الايمان ما لم يحب لسائر المسلمين ما يحب لنفسه بل ينبغي ان يساهم المسلمين في السراء و
الضراء فالمسلمون كالبنيان الواحد يشد بعضه بعضا وكالجسد الواحد اذا اشتكى منه
عضو اشتكى سائر البدن فان كنت لا تصادف هذا من قلبك فاشتغل بطلب الخلاص
عن الهلاك اهم من اشتغالك بنوادر الفروع وعلم الخصومات واما الرياء فهو الشرك الخفي
وهو احد الشركين وذلك طلبك المنزلة في قلوب الخلق لتنال بها الجاه والحشمة وحب الجاه
من الهوى المتبع المهلك وفيه هلك اكثر الناس فما اهلك الناس الا الناس ولو انصف
اكثر الناس لعلموا ان اكثر ما هم فيه من العلوم والعبادات فضلا عن اعمال العادات ليس
يحملهم عليها الا مراءاة الناس وهي محبطة للاعمال حتى ورد في الاخبار ان الشهيد
يؤمر به يوم القيامة الى النار فيقول يا رب استشهدت في سبيلك فيقول الله تعالى بل
اردت ان يقال انك شجاع فقد قيل وذلك اجرك وكذلك يقال للعالم والحاج
والقارئ واما العجب والكبر والفخر فهي الداء العضال وهو نظر العبد الى نفسه بعين
العز والاستعظام ونظره الى غيره بعين الاحتقار وثمرته على اللسان ان يقول انا وانا
كما قال ابليس اللعين انا خير منه خلقتني من نار وخلقته من طين وثمرته في المجالس
الترفع والتقدم وطلب التصدر وفي المحاورة الاستنكاف من ان يرد كلامه عليه و
المتكبر هو الذي ان وعظ انف وان وعظ عنف وكل من رأى نفسه خيرا من احد من خلق الله
فهو متكبر بل ينبغي ان تعلم ان الخير من هو خير عند الله في الدار الآخرة وذلك غيب وهو
موقوف على الخاتمة فاعتقادك في نفسك انك خير من غيرك جهل محض بل ينبغي ان لا تنظر
الى احد الا وترى انه خير منك وان الفضل له على نفسك فان رأيت صغيرا قلت هذا لم يعص الله
وانا عصيته فلا شك انه خير مني وان رأيت كبيرا قلت هذا قد عبد الله تعالى قبلي وان كان

عالما

عالما قلت هذا قد اعطي ما لم اعط وبلغ ما لم ابلغ وعلم ما جهلت فكيف اكون مثله وان
كان جاهلا قلت هذا عصى الله تعالى بجهل وانا عصيته بعلم فحجة الله تعالى علي آكد
وان كان كافرا قلت لا ادري عسى ان يسلم ويختم له
بخير العمل وبإسلامه ينسل من الذنوب كما تنسل الشعرة من العجين واما انا فعسى ان
يضلني الله تعالى فاكفر ويختم لي بشر العمل فيكون غدا هو من المقربين وانا من
المبعدين فلا يخرج الكبر من قلبك الا بان تعرف ان الكبير من هو كبير عند الله تعالى
وذلك موقوف على الخاتمة وهو مشكوك فيه فيشغلك خوف الخاتمة عن ان تتكبر مع
الشك فيها على عباد الله فيقينك وايمانك في الحال لا يناقض تجويزك التغير في
الاستقبال فان الله مقلب القلوب يهدي من يشاء ويضل من يشاء والاخبار في الحسد
والكبر والرياء كثيرة ويكفيك فيها حديث واحد جامع فقد روى ابن المبارك باسناده
عن رجل انه قال لمعاذ يا معاذ حدثني حديثا سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال فبكى معاذ حتى ظننت انه لا يسكت ثم سكت ثم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال لي يا معاذ اني محدثك بحديث ان انت حفظته نفعك وان انت ضيعته ولم تحفظه
انقطعت حجتك عند الله يوم القيامة يا معاذ ان الله تعالى خلق سبعة املاك قبل ان يخلق
السموات والارض فجعل لكل سماء من السبعة ملكا بوابا عليها فتصعد الحفظة بعمل العبد
من حين اصبح الى حين امسى له نور كنور الشمس حتى اذا طلعت به الى السماء الدنيا زكته
وكثرته فيقول الملك للحفظة اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا صاحب الغيبة امرني ربي ان
لا ادع عمل من اغتاب الناس يجاوزني الى غيري قال ثم تأتي الحفظة بعمل صالح من اعمال العبد
فتزكيه وتكثره حتى تبلغ به الى السماء الثانية فيقول لهم الملك الموكل بالسماء الثانية قفوا
واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انه اراد بعمله عرض الدنيا امرني ربي ان لا ادع عمله
يجاوزني الى غيري انه كان يفتخر على الناس في مجالسهم قال وتصعد الحفظة بعمل العبد يبتهج نورا من صدقة
وصيام وصلاة قد اعجب الحفظة فيجاوزون به الى السماء الثالثة فيقول لهم الملك الموكل بها قفوا
واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه واجلوه على قلبه انا ملك الكبر امرني ربي ان لا ادع عمله
يجاوزني الى غيري انه كان يتكبر على الناس في مجالسهم قال وتصعد الحفظة بعمل العبد يزهر كما يزهر الكوكب الدري
ان لا ادع عمله يجاوزني الى غيري وتصعد الحفظة بعمل العبد من صلاة وزكاة وحج وعمرة

هذه الخصال المتقدمة يتهاونون لها وهم مستعرضون للهلاك بسببها فإياك أن تنظر إليهم
وكن ممن يتعلم كيف ينبغي أن يحذر المهلكات ويشتغل بإصلاح قلبك وعمارة آخرتك
... من العلم ما هو سبب زيادة الكبر
والرياء والحسد حتى تهلك مع الهالكين واعلم أن هذه الخصال الثلاث
من أمهات خبائث القلب ولها مغرس واحد وهو حب الدنيا ولذلك قال
النبي صلى الله عليه وسلم حب الدنيا رأس كل خطيئة ومع هذا فالدنيا مزرعة
الآخرة فمن أخذ من الدنيا بقدر الضرورة ليستعين بها على الآخرة فالدنيا
مزرعته ومن أراد الدنيا ليتنعم بها فالدنيا مهلكته فهذه نبذة يسيرة من ظاهر
علم التقوى وهي بداية الهداية فإن جربت بها نفسك وطاوعتك عليها فعليك
بكتاب إحياء علوم الدين لتعرف كيفية الوصول إلى باطن التقوى فإذا
عمرت بالتقوى باطن قلبك فعند ذلك ترتفع الحجب بينك وبين ربك
وتنكشف لك أنوار المعارف وتتفجر من قلبك ينابيع الحكمة وتتضح لك أسرار
الملك والملكوت وتتيسر لك من العلوم ما تستحقر به هذه العلوم المحدثة التي لم
يكن لها ذكر في زمن الصحابة والتابعين وإن كنت تطلب العلم من القيل
والقال والمراء والجدال فما أعظم مصيبتك وما أطول تعبك وأعظم حرمانك وخسرانك
فاعمل ما شئت فإن الدنيا التي تطلبها بالدين لا تسلم لك والآخرة تسلب منك فمن
طلب الدنيا بالدين خسرهما جميعا ومن ترك الدنيا للدين ربحهما جميعا فهذه
جمل الهداية إلى بداية الطريق في معاملتك مع الله تعالى بأداء أوامره واجتناب
نواهيه وأشير الآن عليك بجمل من الآداب لتؤاخذ نفسك بها في مخالطتك
مع عباد الله وصحبتهم في الدنيا **القول في آداب الصحبة والمعاشرة
مع الخالق والخلق** اعلم أن صاحبك الذي لا يفارقك في حضرك وسفرك و
نومك ويقظتك بل في حياتك وموتك هو ربك ومولاك وسيدك و
خالقك ومهما ذكرته فهو جليسك إذ قال تعالى أنا جليس من ذكرني ومهما
انكسر قلبك حزنا على تقصيرك في حق دينك فهو صاحبك وملازمك إذ قال
الله تعالى أنا عند المنكسرة قلوبهم لأجلي فلو عرفته حق معرفته لاتخذته صاحبا وتركت

وصيام فيجاوزون إلى السماء السادسة فيقول لهم الملك الموكل قفوا واضربوا بهذا
العمل وجه صاحبه إنه كان لا يرحم إنسانا قط من عباد الله أصابه بلاء أو ضر بل
كان يشمت به أنا ملك الرحمة أمرني ربي أن لا أدع عمله يجاوزني إلى غيري قال و
تصعد الحفظة بعمل العبد إلى السماء السابعة من صوم وصلاة ونفقة وجهاد وورع
له دوي كدوي النحل وضوء كضوء الشمس معه ثلاثة آلاف ملك فيجاوزون به إلى السماء
السابعة فيقول لهم الملك قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه واضربوا جوارحه
واقفلوا على قلبه إني أحجب عن ربي كل عمل لم يرد به ربي إنه أراد بعمله غير الله إنه أراد
رفعة عند الفقهاء وذكرا عند العلماء وصيتا في المدائن أمرني ربي أن لا أدع عمله
يجاوزني إلى غيري فكل عمل لم يكن لله خالصا فهو رياء ولا يقبل الله تعالى عمل المرائي
قال وتصعد الحفظة بعمل العبد من صلاة وزكاة وصيام وحج وعمرة وخلق حسن وصمت و
ذكر الله فتشيعه ملائكة السماوات والأرضين السبع يقطعون الحجب كلها إلى الله عز وجل
فيقفون بين يديه يشهدون له بالعمل الصالح المخلص لله تعالى فيقول لهم أنتم الحفظة
على عمل عبدي وأنا الرقيب على قلبه إنه لم يردني بهذا العمل وأراد به غيري فعليه لعنتي
فتقول الملائكة كلها عليه لعنتك ولعنتنا وتقول السماوات كلها عليه لعنة الله ولعنتنا وتلعنه
السماوات السبع ومن فيهن قال معاذ قلت يا رسول الله أنت رسول الله وأنا معاذ قال
اقتد بي وإن كان في عملك نقص يا معاذ حافظ على لسانك من الوقيعة في إخوانك من حملة
القرآن واحمل ذنوبك عليك ولا تحملها عليهم ولا تزك نفسك بذمهم ولا ترفع نفسك عليهم
ولا تدخل عمل الدنيا في عمل الآخرة ولا تتكبر في مجلسك لكي يحذر الناس من سوء خلقك ولا
تناج رجلا وعندك آخر ولا تتعظم على الناس ولا تمزق الناس فتمزقك كلاب
النار يوم القيامة في النار قال الله تعالى والناشطات نشطا هل تدري ما هن يا معاذ
قلت ما هي بأبي أنت وأمي يا رسول الله قال كلاب في النار تنشط اللحم والعظم
قلت بأبي أنت وأمي يا رسول الله فمن يطيق هذه الخصال ومن ينجو منها قال يا معاذ
إنه ليسير على من يسره الله تعالى عليه قال فما رأيت أحدا أكثر تلاوة للقرآن من معاذ
لهذا الحديث فتأمل أيها الراغب في العلم هذه الخصال واعلم أن أعظم الأسباب في
رسوخ هذه الخبائث في القلب طلب العلم لأجل المباهاة والمنافسة فالعامي بمعزل عن أكثر

واجتهاد

يجاوز به الملك الموكل

ربي

صمت

الناس جانبا فان لم تقدر على ذلك في جميع اوقاتك فاملك ان تخلي
ليلك ونهارك عن وقت تخلو فيه بمولاك وتتلذذ بمعرفتك بمناجاته وعند
ذلك فعليك ان تتعلم آداب الصحبة ... وآدابها اطراق الطرف وجمع
الهم ودوام الصمت وسكون الجوارح ومبادرة الامر واجتناب النهي وقلة
الاعتراض على القدر ودوام الذكر وملازمة الفكر وايثار الحق والاياس من الخلق
والخضوع تحت الهيبة والانكسار تحت الحياء والسكون عن حيل الكسب ثقة بالضمان
والتوكل على فضل الله معرفة بحسن الاختيار وهذا كله ينبغي ان يكون شعارك و
دثارك في جميع ليلك ونهارك فانها آداب الصحبة مع صاحب لا يفارقك و
الخلق يفارقونك في بعض اوقاتك وان كنت عالما فادب العالم ... الاحتمال
ولزوم الحلم والجلوس بالهيبة على سمت الوقار مع اطراق الراس وترك التكبر
على جميع العباد الا على الظلمة زجرا لهم عن الظلم والتواضع في المحافل والمجالس
وترك الهزل والدعابة والرفق بالمتعلم والتأني بالمتعجرف واصلاح البليد
بحسن الارشاد وترك الحرد عليه وترك الانفة من قول لا ادري وصرف [الهمة]
الى السائل وتفهم سؤاله وقبول الحجة والانقياد للحق بالرجوع اليه عند الهفوة
ومنع المتعلم من كل علم يضره وزجره عن ان يشتغل بفرض الكفاية قبل الفراغ
من فرض العين وفرض عينه اصلاح ظاهره وباطنه بالتقوى ومؤاخذة
نفسه اولا بالتقوى ليقتدي المتعلم ... باعماله ويستفيد ثانيا من
اقواله وان كنت متعلما فادب المتعلم مع العالم ...
وان يقلل بين يديه الكلام ولا يتكلم ما لم يسأله ...
اولا ولا يقول في معارضة قوله قال فلان بخلاف ما قلت ولا يشير ...
رايه فيرى انه اعلم بالصواب من استاذه ولا يسأل جليسه في مجلسه ولا يلتفت
الى الجوانب بل يجلس مطرقا ساكنا متأدبا كانه في الصلوة ولا يكثر عليه عند ملاله و
اذا قام قام له ولا يتبعه بكلامه وسؤاله في طريقه الى ان يبلغ الى منزله ولا
يسيء الظن به في افعال ظاهرها منكرة عنده فهو اعلم باسراره وليذكر عند ذلك
قول موسى للخضر عليهما السلام اخرقتها لتغرق اهلها لقد جئت شيئا امرا وكونه

التمام

اشاره

...ره اعتمادا على الظاهر وان كان لك والدان فادب الولد مع الوالدين
ان يسمع كلامهما ويقوم لقيامهما ويمتثل لامرهما ولا يمشي امامهما ولا يرفع صوته فوق
... ويخفض لهما الجناح ولا يمن عليهما
بالبر لهما ولا بالقيام لامرهما ولا ينظر اليهما شزرا ولا يقطب وجهه في وجههما ولا يسافر
الا باذنهما واعلم ان الناس بعد هؤلاء في حقك ثلثة اما اصدقاء واما معارف واما
مجاهيل فان ابتليت بالعوام المجهولين فادب مجالسة العامة ترك الخوض في حديثهم
وقلة الاصغاء الى اراجيفهم والتغافل عما يجري منهم من سوء الفاظهم والاحتراز عن كثرة
لقائهم والحاجة اليهم والتنبيه على منكراتهم باللطف والنصح عند رجاء القبول منهم و
اما الاخوة والاصدقاء فعليك في حقهم وظيفتان احديهما ان تطلب اولا شروط
الصحبة والصداقة فلا تواخ الا من يصلح للاخوة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
المرء على دين خليله فلينظر احدكم من يخالل فاذا طلبت رفيقا ليكون شريكك
في التعلم وصاحبك في امر دينك ودنياك فراع فيه خمس خصال الاولى العقل فلا
... الاحمق فالى الوحشة والقطيعة يرجع آخرها واحسن احواله ان يضرك
وهو يريد ان ينفعك والعدو العاقل خير من الصديق الاحمق قال علي كرم الله
وجهه فلا تصحب اخا الجهل واياك واياه فكم من جاهل اردى حليما حين آخاه
يقاس المرء بالمرء اذا ما هو ماشاه وللشيء من الشيء مقاييس واشباه وللقلب
على القلب دليل حين يلقاه الثانية حسن الخلق فلا تصحب من ساء خلقه
وهو الذي لا يملك نفسه عند الغضب والشهوة وقد جمعه علقمة العطاردي رحمه الله
في وصيته لابنه لما حضرته الوفاة فقال يا بني اذا اردت صحبة انسان
فاصحب من اذا خدمته صانك وان صحبته زانك وان قعدت بك مؤنة
مانك اصحب من اذا مددت يدك بخير مدها وان رأى منك حسنة عدها
وان رأى منك سيئة سدها اصحب من اذا سألته اعطاك وان سكت ابتداك
وان نزلت بك نازلة واساك اصحب من اذا قلت صدق قولك وان حاولتما امرا امرك
وان تنازعتما آثرك وقال علي رضي الله عنه ان اخاك الحق من كان معك
ومن يضر نفسه لينفعك ومن اذا ريب الزمان صدعك شتت فيه شمله ليجمعك

٥٨

الصلاح فلا تصحب فاسقا مصرا على معصية كبيرة لأن من يخاف الله تعالى لا يصر على كبيرة ومن
لا يخاف الله لا تؤمن غائلته بل يتغير بتغير الأغراض قال الله تعالى لنبيه صلى الله عليه وسلم
ولا تطع من أغفلنا قلبه عن ذكرنا واتبع هواه فاحذر صحبة الفاسق فإن مشاهدة
الفسق والمعصية على الدوام تزيل عن قلبك كراهية المعصية ويهون عليك أمرها
ولذلك هان على القلوب معصية الغيبة لإلفهم لها ولو رأوا خاتما من ذهب أو ملبوسا
من إبريسم على فقيه لاشتد إنكارهم عليه والغيبة أشد من ذلك وأما الحريص على
الدنيا فصحبته سم قاتل لأن الطباع مجبولة على التشبه والاقتداء بل
الطبع يسرق من الطبع من حيث لا يدري فمجالسة الحريص تزيد في حرصك ومجالسة الزاهد
تزيد في الزهد وأما الكذاب فلا تصحبه فإنما هو مثل السراب
يقرب منك البعيد ويبعد منك القريب ولعلك تعدم هذه الخصال في سكان المدارس والمساجد
فعليك بأحد الأمرين إما العزلة والانفراد ففيها سلامتك وإما أن تكون مخالطتك مع
شركائك بقدر خصالهم بأن تعلم أن الإخوة ثلاثة أخ لآخرتك فلا تراع فيه إلا الدين
وأخ لدنياك فلا تراع فيه إلا الخلق الحسن وأخ لتأنس به فلا تراع فيه إلا السلامة من شره وفتنته
وخبثه والناس ثلاثة أحدهم مثله مثل الغذاء لا يستغنى عنه والآخر مثله مثل الدواء
يحتاج إليه في وقت دون وقت والثالث مثله مثل الداء لا يحتاج إليه قط ولكن العبد قد
يبتلى به وهو الذي لا أنس فيه ولا نفع فتجب مداراته إلى الخلاص منه وفي مشاهدته فائدة
عظيمة إن وفقت لها وهو أن تشاهد من خبائث أحواله وأفعاله ما تستقبحه فتجتنبه فالسعيد من
وعظ بغيره والمؤمن مرآة المؤمن وقيل لعيسى صلوات الله عليه من أدبك قال ما أدبني
أحد رأيت جهل الجاهل فاجتنبته ولقد صدق على نبينا وعليه الصلاة والسلام فلو اجتنب الناس ما يكرهونه
من غيرهم لكملت آدابهم واستغنوا عن المؤدبين الوظيفة الثالثة آداب حقوق
الصحبة فمهما عقدت الأخوة واستطبت صحبة شريك الصحبة فعليك حقوق
يوجبها عقد الصحبة وفي القيام بها آداب وقد قال صلى الله عليه وسلم مثل الأخوين مثل
اليدين تغسل إحداهما الأخرى ودخل صلى الله عليه وسلم أجمة فاجتنى منها سواكين
أحدهما معوج والآخر مستقيم وكان معه بعض الصحابة فأعطاه المستقيم وأمسك المعوج
لنفسه فقال يا رسول الله كنت أحق بالمستقيم مني فقال صلى الله عليه وسلم ما من صا

حرير

الذهب فلا تصحب

التريب

اجتماع

عليه السلام

الصحبة

احاديث

٥٨

حب يصحب صاحبا ولو ساعة من نهار إلا سئل عن صحبته هل أقام فيها حق الله تعالى أو أضاعه
وقال صلى الله عليه وسلم ما اصطحب اثنان قط إلا وكان أحبهما إلى الله تعالى أرفقهما
بصاحبه وآداب الصحبة الإيثار بالمال فإن لم يكن هذا فبذل الفضل من المال
عند الحاجة والإعانة بالنفس في الحاجات على سبيل المبادرة من غير إحواج إلى
الالتماس وكتمان السر وستر العيوب والسكوت عن تبليغ ما يسوءه من مذمة الناس
إياه وإبلاغ ما يسره من ثناء الناس عليه وحسن الإصغاء عند الحديث وترك المماراة
فيه وأن يدعوه بأحب أسمائه إليه وأن يثني عليه بما يعرفه من محاسنه وأن يشكره على
صنيعه في وجهه وأن يذب عنه في غيبته إذا تعرض لعرضه كما يذب عن نفسه وأن ينصحه
باللطف والتعريض إذا احتاج إليه وأن يعفو عن زلته وهفوته فلا يعتب عليه وأن
يدعو له في خلوته في حياته وبعد مماته وأن يحسن الوفاء مع أهله وأقاربه بعد موته
وأن يؤثر التخفيف عنه فلا يكلفه شيئا من حاجاته فيروح سره عن مهماته وأن يظهر
الفرح بجميع ما يتاح له من مساره والحزن بما يناله من مكارهه وأن يضمر في قلبه مثل ما يظهره
فيكون صادقا في وده سرا وعلانية وأن يبدأه بالسلام عند إقباله وأن يوسع له في
المجلس ويخرج له عن مكانه وأن يشيعه عند قيامه وأن يصمت عند كلامه حتى يفرغ
من خطابه ويترك المداخلة في كلامه وعلى الجملة فيعامله بما يحب أن يعامل به فمن لا
يحب لأخيه ما يحب لنفسه فأخوته نفاق وهي عليه في الدنيا والآخرة وبال
فهذا أدبك في حق العوام المجهولين وفي حق الأصدقاء المؤاخين وأما القسم الثالث وهم
المعارف فاحذر منهم فإنك لا ترى الشر إلا ممن تعرفه أما الصديق فيعينك وأما
المجهول فلا يتعرض لك وإنما الشر كله من المعارف الذين يظهرون الصداقة
بألسنتهم فأقلل من المعارف ما قدرت فإذا بليت بهم في مدرسة أو جامع أو مسجد أو
بلد أو سوق فيجب أن لا تستصغر منهم أحدا فإنك لا تدري لعله خير منك ولا تنظر إليهم بعين
التعظيم لهم في حال دنياهم فتهلك لأن الدنيا صغيرة عند الله صغير ما فيها ومهما عظم
أهل الدنيا في قلبك فقد سقطت من عين الله تعالى وإياك أن تبذل لهم دينك لتنال
من دنياهم فلم يفعل ذلك أحد إلا صغر في أعينهم ثم حرم ما عندهم وإن عادوك فلا تقابلهم
بالعداوة فإنك لا تطيق الصبر على مكافأتهم ويذهب دينك فيهم ويطول عناؤك معهم

من غيره

المجهولين

تسكن إليهم في إكرامهم إياك وثنائهم عليك في وجهك وإظهارهم المودة لك فإنك
إن طلبت حقيقة ذلك لم تجد في المائة واحدا ولا تطمع أن يكونوا لك في العلانية
والسر واحدا ولا تتعجب إن ثلبوك في الغيبة ولا تغضب منه فإنك لو أنصفت وجدت
من نفسك مثل ذلك حتى في أصدقائك وأقاربك بل في أستاذك ووالديك فإنك
تذكرهم في الغيبة بما لا تشافههم واقطع طمعك عن مالهم وجاههم ومعونتهم فإن
الطامع في الأكثر خائب في المآل وهو ذليل لا محالة في الحال وإذا سألت واحدا منهم حاجة
فقضاها فاشكره وإن قصر فلا تعاتبه ولا تشكه فتصير عداوة ويكن كالمؤمن يطلب
المعاذير ولا تكن كالمنافق يطلب العيوب فقل لعله قصر لعذر لم أطلع عليه ولا تعظن
أحدا منهم ما لم تتوسم أولا فيه مخايل القبول وإلا لم يستمع منك وصار خصما عليك
وإذا أخطؤوا في مسألة وكانوا يأنفون من التعلم من كل أحد فلا تعلمهم فإنهم يستفيدون منك
علما ويصبحون لك أعداء إلا إذا تعلق ذلك بمعصية يقارفونها عن جهل فاذكر الحق
بلطف من غير عنف فإذا رأيت منهم كرامة وخيرا فاشكر الله تعالى الذي حببك
إليهم وإذا رأيت منهم شرا فكلهم إلى الله واستعذ بالله من شرهم ولا تعاتبهم ولا تقل
لهم لم لا تعرفوا حقي وأنا فلان بن فلان وأنا الفاضل في العلوم فإن ذلك كلام الحمقى
وأشد الناس حماقة من يزكي نفسه ويثني عليها واعلم أن الله لا يسلطهم عليك إلا لذنب
سبق منك فاستغفر الله من ذنبك واعلم أن ذلك عقوبة من الله لك وكن فيما
بينهم سميعا لحقهم أصم عن باطلهم نطوقا بمحاسنهم صموتا عن مساويهم واحذر مخالطة
متفقهة الزمان لا سيما المشتغلين بالخلاف والجدال واحذر منهم فإنهم يتربصون بك لحسدهم
ريب المنون ويقطعون عليك بالظنون ويتغامزون وراءك بالعيون ويحصون
عليك عثراتك في عشرتهم حتى يجابهوك بها في غيظهم ومناظرتهم لا يقيلون لك
عثرة ولا يغفرون لك زلة ولا يسترون لك عورة يحاسبونك على النقير والقطمير
ويحسدونك على القليل والكثير ويحرضون عليك الإخوان بالنميمة والبلاغات والبهتان
إن رضوا فظاهرهم الملق وإن سخطوا فباطنهم الحنق ظاهرهم ثياب وباطنهم
ذئاب هذا ما قطع به المشاهدة في أكثرهم إلا من عصمه الله تعالى فصحبتهم خسران
ومعاشرتهم خذلان هذا حكم من يظهر لك الصداقة فكيف من يجاهرك بالعداوة فاحذر

عدوك

عدوك مرة واحذر صديقك ألف مرة فلربما انقلب الصديق وكان أعلم بالمضرة
وكذلك قيل عدوك من صديقك مستفاد فلا تستكثرن من الصحاب فإن الداء
يكون من الطعام أو الشراب وكن كما قال هلال بن العلاء الرقي
لما عفوت ولم أحقد على أحد أرحت نفسي من هم العداوات إني أحيي عدوي عند
رؤيته لأدفع الشر عني بالتحيات وأظهر البشر للإنسان أبغضه كأنه قد حشا قلبي
مسرات ولست أسلم ممن لست أعرفه فكيف أسلم من أهل المودات الناس
داء دواء الناس تركهم وفي الجفاء بهم قطع الأخوات فخالق الناس واصبر ما
بليت بهم أصم أبكم أعمى ذا تقيات وكن أيضا كما قال بعض الحكماء الق صديقك وعدوك
بوجه الرضا من غير مذلة لهم ولا هيبة منهم وتوقر من غير كبر وتواضع في غير مذلة و
كن في جميع أمورك في أوسطها وكلا طرفي قصد الأمور ذميم ولا تنظر في عطفيك
ولا تكثر الالتفات ولا تقف على الجماعات وإذا جلست فلا تستوفز وتحفظ من تشبيك
أصابعك والعبث بلحيتك وخاتمك وتخليل أسنانك وإدخال أصبعك في أنفك
وكثرة بصاقك وتنخمك وطرد الذباب من وجهك وكثرة التمطي والتثاؤب في وجوه
الناس وفي الصلاة وليكن مجلسك هاديا وحديثك منظوما مرتبا واصغ إلى
الكلام الحسن ممن حدثك من غير إظهار تعجب مفرط ولا تسأل إعادته واسكت عن
المضاحك والحكايات ولا تحدث عن إعجابك بولدك وشعرك وكلامك
وسائر ما يخصك ولا تتصنع تصنع المرأة في التزين ولا تتبذل تبذل العبد وتوق
كثرة الكحل والإسراف في الدهن ولا تلح في الحاجات ولا تشجع أحدا على الظلم ولا تعلم
أهلك وولدك فضلا عن غيرهم مقدار مالك فإنهم إن رأوه قليلا هنت عليهم و
إن كان كثيرا لم تبلغ قط رضاهم وأخفهم من غير عنف ولن لهم من غير ضعف ولا
تهازل أمتك ولا عبدك فيسقط وقارك وإذا خاصمت فتوقر وتحفظ من جهلك
وعجلتك وتفكر في حجتك ولا تكثر الإشارة بيدك ولا تكثر الالتفات إلى من وراءك
ولا تجث على ركبتيك فإذا هدأ غضبك فتكلم وإن قربك السلطان فكن منه على
حد السنان وإياك وصديق العافية فإنه أعدى الأعداء ولا تجعل مالك أكرم
من عرضك فهذا القدر يا فتى يكفيك من بداية الهداية فجرب بها نفسك فإنها ثلاثة أقسام

وقال آخر

فسالم الناس تسلم من غوائلهم وكن حريصا على كسب التقيات

قسم في اداء الطاعات وقسم في ترك المعاصي وقسم في محافظة ... في
معاملة العبد مع الخالق والخلق فاني رايتها ... نفسك ... قلبك
اليها راغبا في العمل بها فاعلم انك ... الامان ... شيخ ارشد
وتحقق ان لهذه البداية نهاية وورائها اسرارا وانوارا وعلوما ... شغافة
وقد اودعناها كتاب احياء علوم الدين فاشتغل بتحصيله وان ابت نفسك
تستثقل العمل بهذه الوظائف وتشترك بهذا الغرض من العلم وتقول اني نفعك
بهذا العلم في محافل العلماء ومتى يقدمك على الاقران والنظراء وكيف منصبك
في مجالس الامراء والوزراء وكيف يوصلك الى الصلة والادرار والولايات والاوقاف
والقضاء فاعلم ان الشيطان قد اغواك وانك تتعلق به ... مثواك ... طلب
شبكة ... انه يوصلك الى بغيتك ثم اعلم انه لا يصفو لك الملك في
محلتك فضلا من قريتك او بلدتك ثم يفوتك به الملك المقيم والنعيم الدائم
في جوار رب العالمين ه

رساله در تلقين ذكر

بسم الله الرحمن الرحيم

من شرط ... ان ياخذ بالتلقين من اهل الذكر كما اخذ الصحابة بالتلقين من رسول الله
... وسلم فمما روي ... عبادة بن الصامت قال انا لعند
... رسول الله ... هل فيكم غريب يعني اهل الكتاب قلنا لا يا رسول الله
فامر بغلق الباب قال ارفعوا ايديكم فقولوا لا اله الا الله فرفعنا ايدينا ساعة
ثم وضع رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال الحمد لله اللهم انك بعثتني بهذه
الكلمة وامرتني بها ووعدتني عليها الجنة انك لا تخلف الميعاد ثم قال ابشروا فان الله
قد غفر لكم وقد لقن الصحابة التابعين والمشايخ شيخا بعد شيخ الى زماننا هذا فكل من كان
اهل الذكر منهم كما كان الصحابة بقوله تعالى والزمهم كلمة التقوى وهي لا اله الا الله
وكانوا احق بها واهلها وان اهل الذكر ممن غرس في ارض قلبه غرس الكلمة الطيبة
وربى بالاعمال الصالحة بحقيقة المتابعة ونظر شمس الولاية في هواء الارادة
الى ان تؤتي الهام المكاشفات والمشاهدات كل حين باذن ربها والتلقين
... هذا المعنى شجرة عجيب وخاصيته عزيزه ولهذا شبه النبي صلى الله عليه
وسلم النخل بالرجل المسلم في حديث عبد الله بن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم
قال ان من الشجر شجرة لا يسقط ورقها وانها مثل المسلم حدثوني ما هي فوقع
الناس في شجر البوادي قال عبد الله فوقع في نفسي انها النخلة ثم قالوا حدثنا
يا رسول الله قال هي النخلة ... النخلة لا تثمر الشبه ما لم تركب ... الصادق
لم يلقن من شيخ كامل لا تثمر شجرة وجوده من الثمار المودعة فيها بجود موجدها

والله اعلم ه

واما ادب الذكر فاذا اراد الطالب ان يشرف بتلقين الذكر فصوم
ثلثة ايام بامر الشيخ ويكون فيها دائم الوضوء دائم الذكر قليل الطعام قليل
الكلام قليل المنام ... واخلاطهم فيغتسل وينوي غسل الاسلام
فانه يبدل الاسلام ... الاسلام الحقيقي الكلي ان اراد ... ثم
يجلس بين يدي الشيخ على ركبته ويحضر قلبه ويراقب ... شيخ مرة
فانه لا اله الا الله ... وهو ناظر بقلبه ... في نفي

لا اله الخواطر كلها وثبت باثبات الا الله استحضره الا الله يا المطلوب والمقصود
والمعبود وهو المحبوب اي لا مطلوب ولا مقصود ولا معبود ولا محبوب الا الله
ثم يقول المريد رافعا صوته مادا الفاظه جاهرا عند النفي والاثبات كما ذكره
ثم يقول الشيخ مرة ثالثة ثم يقول المريد يرفع الشيخ يديه ويدعو له ويقول
اللهم خذ منه وتقبل منه وافتح عليه ابواب كل خير كما فتحته على انبيائك واوليائك
واهل طاعتك اجمعين واهده الى صراطك المستقيم وكن له عونا ومعينا
برحمتك يا ارحم الراحمين ثم يقوم المريد ولا يكلم احدا ويدخل بيت خلوة
لا يراه احد ويقعد مربعا متوجها للقبلة واضعا يديه على فخذيه ويكرر لا اله
الا الله بقلب حاضر خافضا صوته ويخرج لا اله من صميم قلبه بقوة شديدة
ويقطع كل تعلق في قلبه نافيا جميع خواطره ويدخل الا الله بالقوة في قلبه
متوجها بقلبه الى الله الكريم جامع معنى ذكره ان لا في الوجود سوى الله
مداوما على الذكر مواظبا عليه ليلة مراقبا لقلبه فيما يرد عليه ولا ينام
الا قليلا بقدر الضرورة ه

اشارات

رساله در تحقیق قیامت از شیخ جلال الدین سیوطی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى وبعد فقد كثر السؤال عما يتحدث المشهور على
السنة الناس ان النبي صلى الله عليه وسلم لا يمكث في قبره الف سنة واجبت
بانه باطل لا اصل له ثم جاءني رجل في شهر ربيع الاول من هذه السنة وهي سنة ثمان وتسعين
وثمانمائة ومعه ورقة بخطه ذكر انه نقلها من فتيا افتى بها بعض اكابر العلماء ممن ادركته
بالسن فيها انه قد تقتضيه الاحاديث ان الذي يقع في المائة العاشرة خروج المهدي والدجال
ونزول عيسى وسائر الاشراط وينفخ في الصور النفخة الاولى ويمضي الاربعون سنة التي بين
النفختين وينفخ نفخة البعث قبل تمام الالف فاستبعدت صدور هذا الكلام من هذا العالم
المشار اليه وكرهت ان اصرح برده وبما فيه من الخلل لشيء الا لمن الح علي السائل
تحرير المقال في ذلك فلم البث ان قصدوه وقلت حولوا اي الناس جولة فان ثم من
يخرج انشاء الله وهو من يناظر في ويتكلم علي في دعواي الاجتهاد والتفرد بالعلم على راس
هذه المائة ويزعم انه يعارضني ويستنكف على الكتب ويجمع بهم ويهم في تحصيله من العجب
عليهم فيحصر وانها منشورا فقد انشار السائل على الناس اي كل ذلك فاس في تحصيل
النجدة والياس فلم يحدث عن الناس ومضى على ذلك بعض العام والسؤال يكرر
بعض احد خلفاء ... في تحقيق ... وكلما ازداد اهداء ... لو جدا تحقيقت
واستنفت بكل ... ان ... الحافظ ... طرق صحة هذا السؤال لم يحدث له
ما ينظر فيه على ان علم الناس انه لا كاشف ... واحد وهو ... في غير خفي
المقاصد ... وسالتي الواردون ان ... ان وضع ما ختم
الى سائلوا ويشرعت لم نهمل فاذا ثبتا واعلوا ... فهلوا وسمته الكشف عن مجاوزة
هذه الامة الالف فاقول الذي ... عليه ... ان مدة هذه الامة تزيد على
الف سنة ولا تبلغ الزيادة عليها خمسمائة سنة ... ان مدة الدنيا
سبعة الاف سنة وان النبي صلى الله عليه وسلم بعث في اخر الالف السادسة وورد ان
الدجال يخرج على راس مائة سنة وينزل عيسى عليه السلام فيقتله ويمكث في الارض اربعين
وان الناس يمكثون بعد طلوع الشمس من مغربها مائة وعشرين سنة وان بين النفختين اربعين سنة

فهذه مائتا سنة لا بد منها والباقي الآن من الالف مائة وستون والى الآن لم تطلع الشمس
من مغربها ولا خرج الدجال الذي خروجه قبل طلوع الشمس بعدة سنين ولا ظهر
المهدي الذي ظهوره قبل الدجال بسبع سنين ولا وقعت الاشراط التي قبل ظهور
المهدي ولا يمكن خروج الدجال عن قريب لانه انما يخرج عند راس مائة وقبله
مقدمات تكون في سنين كثيرة فاقل ما يكون ان يكون خروجه على راس الالف ان لم
يتاخر الى ما بعد الالف مع ما انهم اصدان الساعة بعد قرب تمام الالف فهذا شيء
يمكن ان يقع خروج الدجال على راس الالف وهو الذي اراه بعض الائمة
احتمالا لكن الذي اعتقده اكثر من ذلك بين المائتين انتشار الشهادة الى ان يخرج
الدجال ويطلع الشمس من مغربها ولا ادري كم بعده وان تاخر الدجال على راس الالف
بمائة اخرى كملت المائة الكبرى الا يمكن ان تكون هذه المائة وجميع ما يلي ذلك مما ادكر
الاحاديث والآثار التي تحدث عنها وذلك ذكر ما ورد ان مدة الدنيا سبعة الاف
سنة وان النبي صلى الله عليه وسلم بعث في اخر الالف السادسة قال الحكيم الترمذي في
نوادر الاصول حدثنا صالح بن محمد ثنا علي بن هلال عن ليث عن مجاهد عن ابي حرة
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما الشفاعة يوم القيامة لمن عمل الكبائر من امتي
ثم ماتوا عليها فهم في الباب الاول من جهنم لا تسود وجوههم ولا تزرق اعينهم ولا
يغلون بالاغلال ولا يقرنون مع الشياطين ولا يضربون بالمقامع ولا يطرحون
في الادراك منهم من يمكث فيها ساعة ثم يخرج ومنهم من يمكث يوما ثم يخرج ومنهم من
يمكث فيها شهرا ثم يخرج ومنهم من يمكث فيها سنة ثم يخرج واطولهم مكثا فيها
مثل الدنيا منذ يوم خلقت الى يوم افنيت وذلك سبعة الاف سنة وقال الحديث
وقال ابن عساكر انا ابو سعيد احمد بن محمد البغدادي انا ابو سهل محمد بن احمد بن عمر
الصيرفي انا ابو عبد الله محمد بن احمد بن عبيد ابو محمد انا ابو جعفر بن سادان
بن سعيد انا ابو علي الحسن بن داود البلخي بن شعيق بن ابرهيم بن ابي
هاشم الايلي عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قضى حاجة
لمسلم في الله كتب الله له عمر الدنيا سبعة الاف سنة صيام نهاره وقيام ليله
ابن عدي ثنا ابو يحيى ابرهيم بن عبد الله السلطي ثنا احمد بن محمد بن حمزة بن داود ثنا

عمرو بن يحيى ثنا العلاء بن زيد عن أنس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عمر الدنيا سبعة
أيام من أيام الآخرة قال الله تعالى وإن يوماً عند ربك كألف سنة مما تعدون وقال
الطبراني في الكبير حدثنا أحمد بن النضر العسكري وجعفر بن محمد الفريابي قالا حدثنا
الوليد بن عبد الملك بن شريح الحراني حدثنا سليمان بن عطاء القرشي الحراني عن مسلمة
ابن عبد الله الجهني عن عمه أبي مشجعة بن ربعي الجهني عن الضحاك بن زمل الجهني قال
رأيت رؤيا فقصصتها على رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر الحديث وفيه
فإذا أنا بك يا رسول الله على منبر فيه سبع درجات وأنت في أعلى درجة فقال رسول الله صلى
الله عليه وسلم أما المنبر الذي رأيت فيه سبع درجات وأنا في أعلاها درجة فالدنيا سبعة
آلاف سنة وأنا في آخرها ألفاً أخرجه البيهقي في الدلائل وأورده السهيلي في الروض
الأنف وقال هذا الحديث ضعيف الإسناد فقد روي موقوفاً على ابن عباس من طرق
صحاح أنه قال الدنيا سبعة أيام كل يوم ألف سنة وبعث رسول الله صلى الله عليه وسلم
في آخرها وصحح أبو جعفر الطبري هذا الأصل وعضده بآثار وقوله في هذا الحديث
وأنا في آخرها ألفاً أي معظم الملة في الألف السابعة ليطابق ما سيأتي أنه بعث في أواخر
الألف السادسة ولو كان بعث في الألف السابعة كانت الأشراط الكبرى كالدجال
ونزول عيسى وطلوع الشمس من مغربها وجدت قبل اليوم بأكثر من مائة سنة لتقوم
الساعة عند تمام الألف ولم يوجد شيء من ذلك فدل على أن الباقي من الألف السابعة
أكثر من ثلاثمائة سنة وقال ابن أبي حاتم في تفسيره عن ابن عباس الدنيا جمعة من جمع
الآخرة سبعة آلاف سنة فقد مضى ستة آلاف سنة وقال ابن إسحاق في المبتدأ كان
ذلك الأول حدثنا علي بن سعيد ثنا حمزة بن هشام قال قال سعيد بن جبير إنما الدنيا
جمعة من جمع الآخرة وقال عبد بن حميد في تفسيره ثنا محمد بن الفضل ثنا حماد
بن زيد عن يحيى بن عتيق عن محمد بن سيرين عن رجل من أهل الكتاب أسلم قال إن الله
تعالى خلق السماوات والأرض في ستة أيام وإن يوماً عند ربك كألف سنة مما تعدون
وجعل أجل الدنيا ستة أيام وجعل الساعة في اليوم السابع فقد مضت الستة الأيام وأنتم
في اليوم السابع وقال ابن أبي حاتم ثنا محمد بن أبي حماد [illegible] عن عكرمة أو سعيد بن جبير عن ابن
عباس أن اليهود كانوا يقولون مدة الدنيا سبعة آلاف سنة وإنما نعذب لكل ألف

أيام الدنيا يوماً واحداً في النار وإنما هي سبعة أيام معدودات ثم ينقطع فأنزل الله تعالى
في ذلك وقالوا لن تمسنا النار إلا أياماً معدودة إلى قوله تعالى فيها خالدون أخرجه
ابن جرير وابن المنذر وابن أبي حاتم وقال عبد بن حميد ثنا شبابة عن ورقاء عن ابن أبي
نجيح عن مجاهد مثله وقال الحكيم الترمذي في نوادر الأصول حدثنا محمد بن عبد العزيز الرملي قال
سمعت أبا سليمان الخواص يقول سمعت عثمان بن زائدة يقول كان كرز بن وبرة يجتهد في العبادة
فقيل له ألا تريح نفسك ساعة فقال كم عمر الدنيا قالوا سبعة آلاف سنة قال فكم
مقدار يوم القيامة قالوا خمسين ألف سنة قال فيعجز أحدكم أن يعمل سبع يومه حتى
يأمن ذلك اليوم ذكر ما ورد أن الدجال يخرج على رأس مائة سنة ونزول عيسى بن
مريم عليه السلام فيقتله ثم يمكث في الأرض أربعين سنة قال ابن أبي حاتم في العلل
حدثنا يحيى بن عبدك القزويني حدثنا خلف بن الوليد حدثنا المبارك بن فضالة
عن علي بن زيد عن عبد الرحمن بن أبي بكرة عن العريان بن الهيثم عن عبد الله بن عمرو بن
العاص قال ما كان منذ كانت الدنيا رأس مائة سنة إلا كان عند رأس المائة
أمر فإذا كان رأس مائة خرج الدجال ونزل عيسى بن مريم فيقتله وأخرج الطبراني
عن عبد الله بن سلام قال يمكث الناس بعد الدجال أربعين سنة تعمر الأسواق
ويغرس النخل وأخرج الطبراني عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ينزل عيسى ابن مريم فيمكث في الناس أربعين [illegible] وأخرج أحمد في مسنده
عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يخرج الدجال فينزل عيسى بن
مريم فيقتله ثم يمكث عيسى في الأرض أربعين سنة إماماً عادلاً وحكماً مقسطاً وأخرج
أحمد في الزهد عن أبي هريرة قال يمكث عيسى بن مريم في الأرض أربعين سنة لو
يقول للبطحاء سيلي عسلاً لسالت عسلاً وأخرج الحاكم في المستدرك عن ابن مسعود عن
النبي صلى الله عليه وسلم قال ما بين أذني الدجال أربعون ذراعاً الحديث
إلى أن قال وينزل عيسى ابن مريم فيقتله فيتمتعون أربعين سنة لا يموت أحد ولا
يمرض أحد ويقول الرجل لغنمه ولدوابه اذهبوا فارعوا وتمر الماشية بين
الزرعين لا تأكل منه سنبلة والحيات والعقارب لا تؤذي أحداً والسبع على
أبواب الدور لا تؤذي أحداً ويأخذ الرجل المد من القمح فيبذره بلا حرث فيجيء منه

سبحانه فيمكثون في ذلك حتى يكثر ياجوج وماجوج ويخرجون بعد ذلك فيبعث الله
دابة من الارض فتدخل في آذانهم فيصبحون موتى اجمعين وتنتن الارض منهم
فيؤذون الناس بنتنهم فيستغيثون بالله فيبعث الله سبحانه ريحا يمانية غبراء فـ
تكشف ما بهم بعد ثلث وقد قذفت جيفهم في البحر ولا يلبثون الا قليلا حتى تطلع
الشمس من مغربها واخرج ابو الشيخ في كتاب الفتن عن ابي هريرة قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم ينزل عيسى بن مريم فيقتل الدجال ويمكث اربعين عاما يعمل
فيهم بكتاب الله وسنتي ويموت فيستخلفون بامر عيسى رجلا من بني تميم يقال له
المقعد فاذا مات المقعد لم يات على الناس ثلث سنين حتى يرفع القرآن من صدور
الرجال ومصاحفهم واخرج مسلم والحاكم وصححه عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم يخرج الدجال فيلبث في امتي اربعين عاما ثم يبعث الله
عيسى فيطلبه حتى يهلكه ثم يبقى الناس بعده سبع سنين ليس بين اثنين عداوة
ثم يبعث الله ريحا باردة تجيء من قبل الشام فلا يبقى احد في قلبه مثقال ذرة من
ايمان الا قبضته حتى لو ان احدكم دخل في كبد جبل لدخلت عليه
حتى تقبضه ثم يبقى شرار الناس فيتمثل لهم الشيطان فيامرهم بعبادة الاصنام
فيعبدونها واخرج ابو يعلى الروياني في مسنده وابن قانع في معجمه والحاكم
في المستدرك عن الصافي المحاربي عن جده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان الله تعالى ريحا يبعثها على راس مائة سنة تقبض روح كل مؤمن ذكر مكث
الناس بعد طلوع الشمس من مغربها قال ابن ابي شيبة في المصنف حدثنا
ابو معاوية عن الاعمش عن ابي قيس عن الهيثم بن الاسود قال خرجت وافدا في زمن معاوية
فاذا عنده عبد الله بن عمرو فقال لي عبد الله ممن انت قلت من اهل العراق قال
هل تعرف ارضا قبلكم كثيرة السباخ يقال لها كوثى قلت نعم قال منها يخرج الدجال
ثم قال ان الاشرار بعد الاخيار عشرين ومائة سنة لا يدري احد من الناس متى
يدخل اولها وقال ابن ابي شيبة حدثنا وكيع عن اسمعيل عن ابي خيثمة عن عبد الله
بن عمرو قال يبقى الناس بعد طلوع الشمس من مغربها عشرين ومائة سنة ذكر
مدة ما بين النفختين اخرج البخاري ومسلم عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى

الله عليه وسلم بين النفختين اربعون عاما واخرج ابن ابي داود في البعث وابن
ابي مردويه عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال بين النفختين اربعون عاما
واخرج ابن المبارك في الزهد عن الحسن قال بين النفختين اربعون عاما
الاولى يميت الله بها كل حي والاخرى يحيي بها كل ميت ثم بعد انتهاي
في الالف لطف اني وجدت اثرا في كتاب العلل للامام احمد بن حنبل قال حدثنا
اسمعيل بن عبد الكريم ابن معقل بن منبه حدثني عبد الصمد انه سمع وهبا
يقول قد خلا من الدنيا خمسة الاف سنة وستمائة سنة اني لاعرف كل زمان
منها ما كان فيه من الملوك والانبياء وهذا يدل على ان مدة بقاء الدنيا
بعد على الالف نحو اربعمائة سنة تقريبا فصل ومما يدل على تاخر هذه
المدة ايضا ما اخرجه الحاكم في تاريخه قال حدثنا اسحق ابن ابي حاتم قال
حدثنا عبد الله بن اسحق ابن الياس حدثنا ابو عمار الحسين بن
حريث حدثنا الفضل بن موسى عن حسين بن واقد عن عبد الله بن بريدة
عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقوم الساعة حتى يعبد الله في
الارض مائة سنة قبل ذلك ومما يدل على ذلك ما اخرجه الديلمي في مسند الفردوس
قال سمعت والدي يقول سمعت سليمان الحافظ سمعت ابا عصمة نوح بن مطر
الفرغاني سمعت محمد بن احمد بن سليمان الحافظ سمعت ابا صالح خلف بن محمد سمعت
موسى بن افلح سمعت احمد بن حنبل سمعت عيسى بن موسى سمعت ابا حمزة
سمعت الاعمش سمعت مجاهدا سمعت ابن عمر سمعت رسول الله صلى الله عليه
وسلم يقول الاشرار بعد الاخيار خمسين ومائة سنة يملكون جميع اهل
الدنيا منهم الترك قال الديلمي واخبرناه عاليا ابي انا علي المداني انا ابو سعيد
بن ابي عبد الله حدثنا ابو عمرو بن مهدي حدثنا ابو مخلد حدثنا احمد بن الحجاج
النيسابوري حدثنا ايوب بن عمار حدثنا مسعر بن زائدة عن الاعمش ح
واخرج الروياني في مسنده وابن عساكر عن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم يكون بمصر رجل من بني امية اخنس يلي سلطانا ثم يغلب عليه او
ينزع منه فيفر الى الروم فياتي بهم الى الاسكندرية فيقاتل اهل الاسلام
بها فذلك اول الملاحم ٥

عشرين

مجموعه رسایل امام غزالی که هو حلال محمد
غفا الله عنه

٢	٣	٣٥
رسالة سائل الاستاد والاسلام	كتاب زاد الاخرة	فاتحة العلم

١٦	١٤	١١	١٤
رسالة جواهر ادله	رسالة مواعظ الباطنية	كتاب فيصل التفرقة بين الزندقة	الجام العوام

والله اعلم والسلام

٢ ورق

٩٧ ورق

يا الله

كتاب فاتحة العلم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي بذكره يفتتح كل كتاب والصلوة والسلام على رسوله الذي بالصلوة عليه
يختتم كل خطاب وعلى آله واصحابه الذين بانوارهم تنجلي غرة وجه الحق كل ارتياب
وينكشف كل حجاب اما بعد فقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تخلقوا باخلاق
الله تعالى فالتادب بآداب الله تعالى من اعلى مقامات المقربين وقد صدر الله تعالى
كتابه العزيز بسورة سماها فاتحة الكتاب فاحببنا الاقتداء به وصدرنا العلوم بكتاب
سميناه فاتحة العلم نذكر فيه شرايط العلم وفضايله ولوازمه ولواحقه وآفاته
وغوايله وآدابه وفرايضه وسيرة علماء السلف وعلامات علماء الدنيا وعلماء الآخرة
وننكشف ذلك في سبعة ابواب الباب الاول في فضيلة العلم الباب الثاني في ...
ية العلم الباب الثالث في علامات علماء الآخرة الباب الرابع في العلوم المحمودة
وآفاتها الباب الخامس في شروط المناظرة وآفاتها الباب السادس في آداب
العلم والمتعلم الباب السابع فيما كان اخذه من اموال السلاطين للعلماء الباب
الاول في فضل العلم ومذمة العلماء السوء وفيه اربعة فصول الفصل الاول
في فضيلة العلم قال الله تعالى شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم فبحسب
كلمة التوحيد مقصد الاثبات ثم استشهد عليها بذاته وثنى بملائكته وثلث باهل
العلم من عباده وناهيك بهذا شرفا وفضلا وجلالة ونبلا فان نظرنا الى المشهود به
كلمة التوحيد وهي اعلى الكلمات وراس السعادات واساس العبادات وقانون الطاعات
وان نظرنا الى المستشهد فهو الله تعالى وان نظرنا الى رفقائهم في الشهادة فهو الله
تعالى وملائكته ثم ان الله تعالى زاد عليه كرما وفضلا وقال ولو اسقط البين
ان الاكتفاء بحاصل المجرد والشهادتين شهادة الله تعالى وشهادة اهل العلم قال
قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم ومن عنده علم الكتاب ثم خص اهل العلم بالبدء

المطلقة فقال في قصة قارون وقال الذين اوتوا العلم ويلكم ثواب الله خير لمن آمن
وعمل صالحا والاصل الهداية والمعرفة الا الاطلاع على ان زخارف الدنيا وزينتها تلمع
الغرور وان الآخرة هي دار القرار وهذه المعرفة تختص بها اهل العلم لان هذه
المعرفة تستفاد من الآيات الدالة عليها والآيات انما تبين عند اهل العلم قال الله
تعالى بل هو آيات بينات في صدور الذين اوتوا العلم ثم خصصهم سبحانه
باستنباط الحيل عن مطلوب الحق كانه بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ولو
ردوه الى الرسول والى اولي الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم ثم خصصهم الله تعالى
بالخشية التي هي راس الحكمة فقال انما يخشى الله من عباده العلماء ولاجل هذه الخواص
اوجب الله تعالى لهم المحبة اوحى الى ابراهيم صلوات الله عليه يا ابراهيم اني عليم احب
كل عليم فخصصهم بالمحبة ونبه على سببها وهو الموافقة في الصفة وهو مراد الله من علو
الرتبة ثم خصص رسول الله عليه السلام البركة بالعلم فقال اذا اتى علي يوم لا ازداد فيه علما
يقربني الى الله زلفى فلا بورك لي في طلوع شمس ذلك اليوم وقال ايضا يستغفر
للعالم ما في السموات والارض فما حال قوم هم مشغولون بانفسهم والملائكة مشغولون
بالاستغفار لهم ثم فضل العلماء على العباد فقال فضل العالم على العابد كفضلي على ادنى
رجل من اصحابي وقال يشفع يوم القيمة الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء فاعظم برتبة هي
تلو النبوة وفوق الشهادة **الفصل الثاني** في فضيلة طلب العلم اعلم ان العالم
تختص بالرتبة والفضيلة طالب العلم وهو بعد في الطلب ولم يظفر به من الرتبة
العالية والفضل العظيم ما يعظم قدره فقد روي عن كثير بن قيس قال اتيت ابا الدرداء
وهو جالس في مسجد دمشق فقلت يا ابا الدرداء اني جئتك من مدينة النبي صلى الله عليه وسلم
في طلب حديث بلغني عنك انك تحدثه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اما جاءت
بك حاجة ولا جئت لتجارة ولا جاءت بك الا هذا الحديث قال قلت نعم قال فاني سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من سلك طريقا يطلب فيه علما سلك الله به طريقا من
طرق الجنة وان الملائكة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضا بما يصنع وان فضل العالم
على العابد كفضل القمر ليلة البدر على ساير الكواكب وان العالم يستغفر له من في السموات
ومن في الارض حتى الحيتان في جوف الماء وان العلماء ورثة الانبياء لم يورثوا دينارا ولا

ودرسها ودرس العلم فمن اخذه فقد اخذ بحظ وافر وقال عليه السلام ما عبد الله بشيء
افضل من فقه في دين ولفقيه واحد اشد على الشيطان من الف عابد ولكل شيء عماد
وعماد الدين الفقه وقال عليه السلام لان تغدو وتتعلم بابا من العلم خير لك من ان تصلي مائة
ركعة وفي حديث ابي ذر رضي الله عنه انه قال قال عليه السلام حضور مجلس علم افضل من
صلوة الف ركعة وعيادة الف مريض وشهود الف جنازة فقيل ومن قراءة القرآن
فقال وهل ينفع القرآن الا بالعلم

الفصل الثالث في فضيلة الارشاد والتعليم

تعرف الله تعالى درجة العلماء المعلمين الداعين الى الله تعالى في الجملة فقال على سبيل
الاستنطاق والتقرير ومن احسن قولا ممن دعا الى الله وعمل صالحا وقال انني من المسلمين
وقال لرسوله ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وامتن على عباده بان بعثهم
معلما فقال هو الذي بعث في الاميين رسولا منهم يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب
والحكمة ولما بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم معاذا الى اليمن فقال لان يهدي الله بك
رجلا واحدا خير لك من الدنيا وما فيها وقال عليه السلام يقال يوم القيمة للعابدين والمجاهدين
ادخلوا الجنة فيقول العلماء بفضل علمنا تعبدوا وجاهدوا فيقول الله تعالى انتم عندي
كبعض ملائكتي اشفعوا تشفعوا فيشفعون ثم يدخلون الجنة وقال عليه السلام ان الله
وملائكته واهل السموات والارض حتى النملة في جحرها وحتى الحوت في البحر ليصلون على معلم
الناس الخير وخرج عليه السلام ذات يوم فرأى مجلسين احدهما يدعون الله تعالى ويرغبون
اليه والثاني يعلمون الناس فقال عليه السلام اما هؤلاء فيسألون الله فان شاء
اعطاهم وان شاء منعهم واما هؤلاء فانهم يعلمون الناس وانما بعثت معلما وعدل
اليهم وجلس معهم ولقد خصص الله تعالى العالم المعلم المرشد باعظم الالقاب على
اشرف الابواب قال عيسى عليه السلام من علم وعمل وعلم فذلك يدعى عظيما في ملكوت
السماء وهذه نهاية الاجلال والتعظيم وقال عليه السلام من حفظ على امتي اربعين حديثا
فيما ينفعهم من امر دينهم بعث يوم القيمة من العلماء وفضل العالم على العابد سبعون درجة
الله اعلم بما بين كل درجتين هذا كله في اثبات فضيلة العلم والتعليم من حيث النقل و
لنذكر الشواهد العقلية

الفصل الرابع في بيان شرف العلم والتعليم من حيث الشواهد

العقلية فنقول كيف يخفى فضل العالم وشرفه على العاقل والفضل عبارة عن الزيادة
والزيادات توجب الى الكمال فالكمال هي الغاية المطلوبة بالزيادة والفضل والكمال
على الاطلاق لا بالاضافة فان الشيء قد يكون كمالا بالاضافة كشدة العدو
كمال في الفرس بالاضافة الى الحمار وقوة الحمل فانه كمال بالاضافة الى الجمل والسواد
يكون كمالا بالاضافة الى الشعر مثلا وهو نقصان بالاضافة الى الوجه والعلم كمال
مطلقا لا بالاضافة فانه صفة الله تعالى الذي تمدح به وصفة الملائكة وبها قرب
الملائكة من الله تعالى وكمال الآدمي في قربه من الله تعالى وقربه بالصفات لا بالمكان
وانما قربه بصفة العلم فما دام علمه اكمل واكثر فهو من الله تعالى اقرب وبالملائكة اشبه
ولا يخفى ان شدة العدو كمال في حق الفرس لا في حق الآدمي من حيث انه آدمي والعلم
كمال في حق الآدمي والبهائم جميعا حتى ان الكيس من الفرس خير من البليد وحتى ان
[illegible] العرب يوقرون بالطبع مشايخهم لاستشعار مزية علمهم بزيادة
التجربة بل تكاد البهيمة تشعر بكمال العلم فان اعظم الحيوانات شكلا وقوة اذا
رأى الآدمي هابه وكاد ذلك لشعوره بتميز الانسان بكمال يجاوز لدرجتها واما
فضيلة التعلم والتعليم فتبين وتستبين من فضيلة العلم فان العلم اذا كان افضل
الامور كان تعلمه طلبا للافضل وتعليمه افادة للافضل وبيانه ان مقاصد الخلق
مجموعة في الدين والدنيا ولا انتظام للدين الا بانتظام الدنيا فان الدنيا مزرعة الآخرة
وهي الآلة الموصلة الى الله تعالى لمن اتخذها آلة ومنزلا لمن يتخذها وطنا ومستقرا
وليس ينتظم امر الدين الا باعمال الآدميين واعمالهم وصناعاتهم تنحصر في ثلثة
اقسام احدها اصول لا قوام للعالم دونها وهي اربعة الزراعة وهي للمطعم والحياكة
وهي للملبس والبناء وهو للمسكن والسياسة وهي للتأليف والاجتماع والتعاون
على اسباب المعيشة وضبطها القسم الثاني ما هي مهيئة لكل واحد من هذه الصناعات
وخادمة لها كالحدادة فانها تخدم الزراعة وجملة من الصناعات باعداد آلاتها كالحلاجة
والغزل فانها تخدم الحياكة باعداد محلها القسم الثالث ما هي متممة للاصول ومزينة
كالطحن والخبز للزراعة وكالقصارة والخياطة للحياكة وذلك بالاضافة الى قوام
العالم الارضي مثل اجزاء الشخص الآدمي بالاضافة اليه فانها ثلثة اضرب اما اصول
كالقلب والكبد والدماغ فهي الاعضاء الرئيسة واما خادمة لها كالمعدة والعروق

والشرايين والاعصاب والاوردة واما المكملة لها والمزينة كالطحن والخبز
والجبين واشرف هذه الصناعات اصولها الاربعة واشرف الاربعة السياسة
بالتالف والاستصلاح ولذلك تستدعي هذه الصناعة من الكمال ما لا يستدعيه غيرها
ولذلك من يتكفل بها يستخدم سائر الصناع ويحكم عليهم واعني بالسياسة استصلاح
الخلق بارشادهم الى الطريق المنجي في الدنيا والآخرة وهي على اربع مراتب الاولى
وهي العليا سياسة الانبياء وحكمهم على الخاصة والعامة في ظاهرهم وباطنهم والثانية
الخلفاء والملوك والسلاطين وحكمهم على الخاصة والعامة جميعا ولكن على ظاهرهم
لا على باطنهم والثالثة العلماء بالله وبدينه الذين هم ورثة الانبياء وحكمهم على باطن
الخاصة فقط ولا يرتفع فهم العامة الى الاستفادة منهم ولا تنتهي قوتهم الى التصرف
في ظاهرهم في الالزام والمنع والرابعة سياسة الوعاظ وحكمهم على بواطن العوام
فقط واشرف هذه الصناعات بعد النبوة افادة العلم وتهذيب نفوس الناس
عن الاخلاق المذمومة المهلكة وارشادهم الى الاخلاق المحمودة المسعدة وهو
المراد بالتعليم وانما قلنا ان هذه اشرف من سائر الصناعات لان شرف
الصناعات يعرف بثلاثة امور اما بالالتفات الى الغريزة التي بها يتوصل الى
معرفتها كفضل العلوم العقلية على اللغوية اذ يدرك احدهما بالعقل والآخر بالسمع
والعقل اشرف من السمع واما بالنظر الى عموم النفع كفضل الزراعة على الصياغة
واما بملاحظة المحل الذي فيه التصرف كفضل الصياغة على الدباغة اذ محل احدهما
وهو اعز الجواهر وتصرف الآخر في جلد الميتة وهو اخسها و   يخفى ان العلوم
الدينية اعني فقه طريق الآخرة انما يدرك بكمال العقل وصفاء الذكاء والعقل اشرف
صفات الانسان اذ به تقبل امانة الله تعالى وبه يتوصل الى جوار الله تعالى واما عموم النفع
فلا يخفى فان نفعه الآخرة والدنيا اما الآخرة فثمرته السعادة الابدية
الربوبية واما في الدنيا فالعز والوقار ونفوذ الحكم على الملوك ولزوم الاحترام في الطباع
فان العالم العامل المعرض عن الدنيا واهلها ملك في الدنيا والآخرة يحكم على ملوك
الدنيا واذا علم الله تعالى صدقه في علمه واخلاصه في نيته ما له الله تعالى
اعراضه عن الخلق التي محبته في قلوب الملوك وسخرهم له حتى يخدموه وهو يتنزع عنهم

وانما العلم المشوق والمنظم هو الذي يعرف حقارة الدنيا واهلها فيه عوه من الدنيا الى
الآخرة ومن غير الله الى الله ومن الحرص الى القناعة ومن الكبر الى التواضع ومن استحقار
الفقراء الى استحقار الاغنياء ومن خدمة الدنيا الى استخدامها وهذا علم لا يوجد في
كتب الطهارة واللعان ولا في كتاب الحج والضمان ولا في جميع انواع الفقه التي تخفى
اهل الزمان بها وقصروا اسم العلم عليها فاطلبوا هذا العلم ان كنتم تطلبون ملكة الدنيا
والآخرة فهذا من حيث النظر الى عموم نفع العلم واما من حيث النظر الى المحل الذي فيه
التصرف فاشرف موجود على وجه الارض الآدمي واشرف اجزائه قلبه الذي هو محل
الايمان والمعرفة والعقل والمعلم مشتغل بتكميله وتحليته وتطهيره وسياقته الى القرب
من الله تعالى فتعليم العلم من وجه عبادة الله تعالى ومن وجه خلافة الله تعالى وهي اجل
خلافة الله تعالى قد فتح على قلب العالم العلم الذي هو اخص صفاته فهو كالخازن
لانفس خزائنه ثم هو مأذون في الانفاق على كل محتاج اليه فاية رتبة اجل من
كون العبد واسطة بين الله وبين خلقه في تقريبهم الى الله زلفى وسياقتهم الى الجنة المأوى

الفصل الخامس في ذم علماء السوء وسوء حالهم عند الله تعالى اعلم ان العالم كلما عظم
شرفه وعلت رتبته عظم ايضا خطره واشتدت آفته فخطر كل شيء على قدر رتبته فخطر
الجاهل فوق ان يتعثر عثرة في الفلتة وخطر السلطان في انتهاء مملكته بل في روحه
ومهجته فكذلك فاعلم ان العالم الذي هو اسعد السعداء هو على خطر ان يلتحق باشقى
الاشقياء وهو العالم الذي لا يعمل بعلمه ويرشد كما في هذه القصة بلعام بن باعور فانه
كان من كمال العلم في درجة وصفه الله في كتابه بآتيناه آياته فقال واتل عليهم نبأ الذي
آتيناه آياتنا ثم لما لم يعمل بعلمه نقض الآيات التي اوتيه وصفه بالانسلاخ منها
وباتباع الشيطان لما غوته وشبهه بالكلب وهو اخس الحيوانات وانجسها فقال فانسلخ
منها فاتبعه الشيطان فكان من الغاوين ثم قال فمثله كمثل الكلب ان تحمل عليه يلهث او
تتركه يلهث اي سواء آتيناه الحكمة او لم نؤته فهو يلهث الى الحرص على الدنيا ولم يذكر في غوايته
الا انه اخلد الى الارض واتبع هواه يعني ركن الى الدنيا واطمأن اليها وكان غرضه قضاء
الشهوة واتباع الهوى وشبه العالم الذي لا يعمل بعلمه بالحمار وهو اخس الحيوانات فقال تعالى
مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها اي لم يعملوا بها كمثل الحمار يحمل اسفارا

ووصف الله تعالى اياه بالعمى والضلال والختم على القلب كان جزاء اتباعه الهوى مع
العلم فقال افرأيت من اتخذ الهه هواه واضله الله على علم وختم على سمعه وقلبه و
جعل على بصره غشاوة فمن يهديه من بعد الله افلا تذكرون وقد صح ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال ان اشد الناس عذابا يوم القيامة عالم لا ينفعه الله بعلمه
وقال من ازداد علما ولم يزدد هدى لم يزدد من الله الا بعدا
وقال يؤتى بالعالم فيلقى في النار فتندلق اقتابه فيدور بها كما يدور الحمار بالرحى
فيطوف به اهل النار فيقولون ما لك فيقول كنت آمر بالخير ولا آتيه وقال عليه السلام
مررت ليلة اسري بي بقوم كان تقرض شفاههم بمقاريض من نار كلما قرضت
فقلت يا جبرئيل من هؤلاء فقال خطباء من امتك يقولون ما لا يفعلون ويقرؤون
كتاب الله ولا يعملون به ولاجل هذا اعظم رسول الله عليه السلام امرهم وشرهم بين
بلاك هذه الامة على ايديهم فقال هلاك امتي رجلان عالم فاجر وعابد جاهل
الى ان خيار العلماء وشر الاشرار شرار العلماء وقال صلى الله عليه وسلم انا من غير
الدجال اخوف عليكم من الدجال فسئل من ذلك يا رسول الله فقال الائمة المضلون وعن
عمران بن حصين قال قال رسول الله عليه السلام ان اخوف ما اخاف عليكم بعدي كل منافق
عليم اللسان وقال عليه السلام اللهم اني اعوذ بك من علم لا ينفع وقلب لا يخشع ونفس لا
تشبع ومن دعاء لا يسمع اللهم اني اعوذ بك من هؤلاء الاربع وقال عمر رضي الله عنه ان
اخوف ما اخاف على هذه الامة المنافق العليم فقيل وكيف يكون منافقا عليما قال عالم
اللسان جاهل القلب والعمل واوحى الله تعالى الى داود عليه السلام يا داود ان ادنى ما اصنع
بالعالم اذا آثر شهوته على محبتي ان احرمه لذيذ مناجاتي يا داود ولا تسأل عني عالما
اسكرته الدنيا اولئك قطاع الطريق على عبادي يا داود اذا رأيت لي طالبا فكن له
خادما يا داود من رد الي هاربا كتبته جهبذا ومن كتبته جهبذا لم اعذبه ابدا وقال عيسى
عليه السلام مثل العلماء السوء مثل صخرة وقعت على فم النهر لا هي تشرب الماء ولا هي تترك الماء
يخلص الى الزرع ومثل العلماء السوء مثل قناة الحش ظاهرها جص وباطنها نتن ومثل
القبور ظاهرها عامر وباطنها عظام الموتى

الباب الثاني في تصحيح النية

في طلب العلم وهو اول واجب على المعلم والمتعلم فان العلم عبادة بل هي افضل العبادات

الاندلاق ستر الوصل
انهدام القوم وخروج
الامعاء من البطن

واصل العبادات كلها النية قال عليه السلام انما الاعمال بالنيات وانما لكل امرئ ما نوى فمن كانت
هجرته الى الله ورسوله فهجرته الى الله ورسوله ومن كانت هجرته الى دنيا يصيبها او امرأة
يتزوجها فهجرته الى ما هاجر اليه وقال عليه السلام من غزا وهو يطلب عقالا فله ما نوى والغازي
والعالم والمقري والمصلي وكل متعبد بشيء ليس له من عمله الا ما نواه فان نوى عبادة
الله تعالى بعمله لامتثال امره وابتغاء مرضاته فله ما نواه وان نوى غرضا من اغراض
الدنيا فقد فاتته العبادة ولم يثب وحال الاعمال ... بل استوجب النار لانه
زوّر او بالعبادة التي هي لله تعالى غير الله فهو كالمستهزئ بالله وشابه من
يهدي لملك ما يأتي من عرض الخدمة وانما غرضه بها ... بعض غلمان الملك وبعض
جواريه ... فهو بالمقت والعقوبة والدليل على ان طالب العلم لغير الله تعالى مستوجب
النار ما روي عن رسول الله عليه السلام انه قال لا تتعلموا العلم لتباهوا
به العلماء ولتماروا به السفهاء ولتصرفوا به وجوه الناس اليكم فمن فعل ذلك فهو في
النار رواه في المستدرك على الصحيحين برواية هذا الخبر ولكن قال لتماروا به السفهاء ولتجتروا
به المجلس فمن فعل ذلك فالنار النار وفي خبر آخر من تعلم صرف الكلام ليصرف به وجوه الناس
اليه لم يقبل الله منه صرفا ولا عدلا فتفهم من هذا ان طالب العلم ليكتسب به الاموال
من الخلق او مرتبة وجاها ... عشيرة ... او ليحرس به
عن الاطماع ... او ليخفف عن نفسه خراج السلطان او ليدفع عن نفسه
اذى الجيران ... الاقران ومحاسدة الاقارب ومعاداة الاجانب في جميع ما يجري
مجراه من الاغراض سوى ابتغاء وجه الله سبحانه وتعالى وامتثال امره والتقرب اليه ...
دينه وشريعة نبيه فهو في تعلمه متعرض لسخط الله منخرط في سلك العلماء السوء
ومتعرض للوعيد الوارد في حقهم كما ورد في حق بلعام بن باعوراء وصفه الله تعالى بالغواية
واتباع الشيطان والانسلاخ من آيات الله تعالى وشبهه بالكلب لكونه اخلد الى
الارض واتبع هواه وروي ان بعض الحكماء صنف ثلثمائة وستين تصنيفا في الحكمة فاوحى الله
تعالى الى نبي زمانه قل له انك قد ملأت الارض نفاقا واني لا اقبل من نفاقك شيئا كأنه
كان قصد به انتشار الصيت واتساع الجاه في اطراف الارض فقد بان البرهان
القاطع من طريق النقل والقياس ان من تعلم العلم لغرض من الاغراض سوى ابتغاء

٧٠ مرضاة الله تعالى فهو عاص ظالم اما من جهة النقل فلقوله عليه السلم لا تتعلموا العلم لتباهوا
الحديث وقد روى في المستدرك على الصحيحين انه عليه السلم قال ان اول الناس يقضى
يوم القيمة عليه رجل استشهد فاتى به فعرفه نعمه فعرفها فقال ما عملت فيها قال قاتلت
في سبيلك حتى استشهدت قال كذبت انما اردت ان يقال فلان جرى فقد قيل
ثم امر به فسحب على وجهه حتى القى في النار ورجل تعلم العلم وقرأ القرآن فاتى به فعرفه
نعمه فعرفها فقال ما عملت فيها فقال تعلمت العلم وقرأت القرآن فيك قال
كذبت انما اردت ان يقال فلان عالم وفلان قارى فقد قيل ثم امر به فسحب على وجهه حتى القى
في النار ورجل آتاه الله تعالى من انواع المال فاتى به فعرفه نعمه فعرفها فقال ما عملت فيها
قال ما تركت من شىء تحب ان انفق فيه الا انفقت فيه لك قال كذبت انما اردت ان
يقال فلان جواد فقد قيل ثم امر به فسحب على وجهه حتى القى في النار واما القياس
فهو ان التعلم والتعليم عبادة ولا يصح العبادة الا بنية خالصة لله تعالى مسئلة
كما علمت ان الطالب عاص في تعلمه اذا قصد غير الله فاعلم ان معلمه اذا علم ذلك من نيته
فهو ايضا عاص في تعليمه وهو كبايع سيف من قاطع طريق فكما ان العلم يصلح لان يتقرب
به الى الله تعالى فالسيف يصلح لان يغزى به ويجاهد به في سبيل الله تعالى فيضرب رقاب
اعداء الله تعالى ولكن من علم من قصده انه يريد ان يستعمله في قطع الطريق وايذاء
المسلمين وقتالهم حرم البيع والبيع منه فكذلك العلماء السوء فهو قطاع طريق الدين
على عباد الله وهم اسوء حالا من قطاع طريق الدنيا فان غاية ضررهم نقصان المال و
هلاك الدنيا وضرر العلماء السوء نقصان الدين وهلاك الآخرة والدنيا جليل في
جنب الدين والعاجلة حقيرة في جنب الآخرة مسئلة فان قلت نية
المعلم قصد المتعلم والنية امر باطن لا يطلع عليه فما طريق الحكم بالظاهر والله يتولى
السرائر فاقول ليس كذلك فان الظاهر عنوان الباطن ورشح للاناء ويدل على الاقوال
والاعمال رشح النيات وهى اثر على السرائر فاذا رأى المتعلم مكبا على الشهوات متبعا
للهوى في المعاملات متكالبا على طلب الدنيا لا على المنهج الصالح لم يشك في ان
طلب الدنيا واتباع الهوى غالب على باطنه وتبين ذلك بالضرورة حرم اعانته [illegible]
بل ازيد عليه واقول من اشتغل بعلوم هى من فروض الكفايات قبل الفراغ عما هو فرض

العين من العلم والعمل وهو تطهير الجوارح عن الآثام وتطهير الباطن عن صفات المهلكة من الكبر
والحسد والرياء والعداوة والبغضاء وسائر الاخلاق المذمومة فقد اكب على
انه يطلب بعلمه الجاه والمال دون سعادة الآخرة فان معرفة الاخلاق الذميمة
وتمييزها عن المحمودة ومعرفة علاج التنزه منها ثم الاشتغال بالرياضة التي تطهر منها كل
ذلك من فروض الاعيان فلا يجوز الاشتغال بمذهب الفقه وخلافه واصوله قبل
الفراغ منه بل ازيد على هذا واقول المتفقه اذا ترك الصلوة بالجماعة بغير عذر ظاهر
فليس يطلب بالعلم زيادة الدين وسعادة الآخرة والا فماذا يقول مع نفسه انكر
قوله عليه السلم صلوة الجماعة تفضل صلوة الفذ بسبع وعشرين درجة فيكون كافرا [illegible]
[illegible] ولكنه لا يريد هذا الربح ويستحقره فيظهر الخلل في عقله ومن هذا حد عقله حقر
[illegible] الدين بعلمه لم يقول انا مؤمن به ومرتبة له لكن الكسل يمنعني عنه فمن هو
اسير الكسل الى هذا الحد كيف يتأتى منه العمل بالعلم وتجرع مرارة التقوى والكف عن الدنيا
واتباع الهوى وهو ثمرة العلم وما مقدار التعب الذي يزيد بان يصلي الجماعة على التعب
الذي في الانفراد فاذا كان زيادة سبع وعشرين لا تصده عن هذا القدر من الكسل فمن
يرجى خيره وتصحيح نيته وانما اوردت الصلوة بالجماعة مثالا والا فجميع السنن والآداب المؤكدة
لا يسمح نفس المتعلم هبا بالتهاون بها اصلا مسئلة فان قلت هل يجوز للاستاذ
نية المتعلم مع كل صرف جراية المتفقهة اليه فاقول لا يحل له ذلك الا اذا اشتغل
بالعلم النافع لان الجراية اعانة على الدين وهذا عاص في تعليمه ولا اعانة على المعصية فلما
صلحت نية المتعلم حل له تناول الجراية وان فسدت حرم وان كانت صالحة في الاول ثم
خطر له خاطر الرياء وطلب الجاه بالعلم واللقمة مثلا في فمه انقلب حراما ووجب عليه ان
يلقي اللقمة ولا يبتلعها او يعود الى التوبة وصلاح النية مسئلة فان قلت ان كان
المتعلم [illegible] تعلمه فليجب على المعلم منعه من التعلم لان المنع من المعصية واجب فاقول
ان كان يشتغل المتعلم بالعلم النافع الذي يعرفه فساد نيته ويخوفه عقبة امره وهلاك
دينه [illegible] فلا يمنعه منه بل يحثه عليه لان هذا مرض في قلبه وانما علاج
[illegible] العلم النافع وهو الذي اودعناه كتاب الفاتحة بل كتابنا هذا
[illegible] ومن جملته علم القرآن وعلم الاخبار وبالجملة كل علم فيه تخويف وانذار فان المرض

تنفع العلاج فاما ما عدا ذلك من العلوم فيجب المنع منه كعلم الفقه مذهبه وخلافه واصول
الكلام وكل علم خال عن التخويف والانذار وبيان آفات الاعمال وعيوب النفوس
وبيان خساسة الدنيا وبها اتباع الغرور وبيان عظم الدار الآخرة وانها
دار القرار فهذه العلوم اذا صادفت قلبا مائلا الى طلب الدنيا زاده فسادا على
فساد وهيأ له اسباب الدنيا ودعاه الى صحبة الامراء والاشتغال معهم بالمباهاة والتنافس
والرياء والمداهنة وبث فيه بذور الصفات المهلكة كالحسد والرياء والكبر والعداوة
والتعصب وساير الاخلاق الذميمة وليس الخبر كالمعاينة ولهذا اوجب الله تعالى على اهل
العلم خاصة فقال فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا
قومهم اذا رجعوا اليهم فانظر العلم الذي فيه الانذار فان كان في العلم التطهير وسايره
فليشتغل به والا فاطلب العلم المنذر بالحدود واشتغل به وهو العلم الذي [illegible]
تعلمنا العلم لغير الله فابى العلم ان يكون الا لله فمثل هذا العلم حقيق ان يكون الا لله
واما ساير العلوم فتحكم وتابى ان يكون الا لغير الله اللهم الا من هو المحقق في محبة الله
تعالى فانه ينبغي في كل علم وعمل وجه الله تعالى وعلى الجملة ليس الخبر كالمعاينة **مسئلة**
فان طلب فاذا القول فيمن قصد بالتعلم وجه الله تعالى والدار الآخرة ومع ذلك قصد [margin: والتوقير]
العز والوقار وان يكون ذا منصب يحترم من الاكابر والاجانب فاقول في الرقبة
اصل النية ولكنه قد فاته الاخلاص وكان الاخلاص شرط صحة العبادة فهكذا [illegible]
شرط صحة النية وهو يمكن ان يعلى شانه ويقصد مع ذلك ان يرى الخلق صلوته فيعتقدون
فيه الزهد والعبادة والورع وينظرون اليه بعين الوقار فقد دخل في الوعيد بما ذكره
في كتاب الرياء ان شاء الله تعالى وقد قال الله تعالى فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا
صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا قيل اراد به الاخلاص وان لا يريد بعلمه مع الله غيره
وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الله تعالى انا اغنى الاغنياء عن الشرك فمن عمل
لي عملا اشرك فيه غيري فهو كله له وانا منه بريء وقد سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم
عن الرجل يقاتل في سبيل الله تعالى ليثاب ويحمد فقال عليه السلام من قاتل لتكون كلمة الله
هي العليا فهو في سبيل الله خص ذلك بالمخلص ومهما امتزجت النية فهل يعد [illegible]
مسئلة كما يجب تصحيح النية على المتعلم فيجب تصحيحها ايضا على المعلم بل هو اهم لان عبادة التعليم

اشرف من عبادة التعلم ولان فساد التعلم مقصور عليه وفساد المعلم يسري الى سائر المتعلمين
فان غاية التعليم التشبه بالانبياء والاقتداء بهم فان العلماء ورثة الانبياء ولكن نيته التقرب
الى الله تعالى باحياء دينه ونشر شريعته ودعوة العابدين من عباده الى اتباع خلافة
رسوله في اصلاح امته وفي سياقتهم الى جوار الله ولا ينبغي ان يقصد به انتشار الصيت
وقيام الجاه في ظرف السلاطين وفي قلوب العوام ولا ان يقصد به ان يستخدمهم والاستتباع
والتظاهر بكثرة الانصار والاتباع ومباهاة الاقران بكثرة الاصحاب ولا ينبغي ان يمتن
على تلامذته بتعليمه حتى ينتظر منهم ثوابا واجرا او خدمة وموالاة ونصرة فكل ذلك
يفسد نية العبادة بل يقتدي بالانبياء فانهم حيث قدم كل واحد على دعوته قوله قل لا
اسألكم عليه اجرا فتامل سورة الشعراء وحكاية دعوة الانبياء فانها تضمنت في السور
[illegible] لا لسماع الاسمار بل لتطلع منها على الاسرار فلا يقول لهم [illegible] الا
لقومه فاتقوا الله واطيعون الا ويقول قبل ذلك وما اسألكم عليه من اجر ان اجري
الا على رب العالمين فاتقوا الله واطيعون فتصفح هذه القصص في دعوة نوح
وابراهيم وموسى وهود ولوط وشعيب وصالح وغيرهم فاخلاص النية معتقد غرضهم
بالكلية فاذا اراد ان يخلص الا [illegible] دينه فهو من علماء الدين والا فهو من العلماء السوء
بعباده قال الله تعالى انما يخشى الله من عباده العلماء فمن علم هذا من اسرار الدين تطلعا وراجع نفسه ورأى فيها من نوازع
البشرية ما رأى فلا يتصور ان يفرح في الدنيا ولهذا قال علماء السلف اذا ازداد علما
ازداد وجدا وحزنا لا يلائمنا الحزن والخوف في اكثر الاحوال فيكاد ان يخرج عن العلماء فانما
يخشى الله من عباده العلماء وكذلك كان علماء السلف فما رأى الحسن البصري الا وكأنه
انصرف من جنازة عزيز من اعزته لشدة حزنه وخوفه واجتاز بجماعة من الصبيان
يلعبون فقال العبوا فوالله ما قرت عيني منذ رأيتكم ولبث [illegible] منهم اذ بعد
[illegible] النوازع واخلاص نيته وعمله لله تعالى وقد يحق باطنه بهذه النوازع
من الشهوات وتكلف تطهير القلب منها بالرياضة والمجاهدة حتى يتفرغ الى [illegible] عن
قول من يهدي فيقول الا ان كان هذا غرابا فزينب طالق وان لم يكن [illegible] طالق
[illegible] وجهها طلقت عمرة وحفصة قبله طالق [illegible] لذلك
[illegible] تطهير ظاهره وباطنه [illegible] الشهوات

بالكلية من قلبه وجرد قصده لله تعالى واعرض عن الدنيا بالكلية وفرغ من شغل الى
غيره فما اراد ان يتمم بالوقائع النادرة التي تقع لآحاد المسلمين حتى يعرف طريق
الشرع فيها فعلوم الى من يفرغ لذلك وما اعظم مكانه عند الله تعالى **مسألة**
فان قلت من لا يحضره شيء من الدنيا الخالية في التدريس والتعليم فهل له من الاعراض عن
نشر العلم ام يجب عليه الشرع فسادا فاقول نشر العلم لغير الله معصية كما قطرة
لغير الله الغزو لغير الله تعالى ولكن يفارق الصلوة من حيث انه سبب الاشتغال
في الطاعة والخير اعني نشر العلم النافع الداعي الى الخير فناشر العلم النافع مالكه
ولكن يتجرد ويسعد بسببه خلق كثير ممن لم يطلعوا على فساد دينه وقد قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان الله تعالى يؤيد هذا الدين باقوام لا خلاق لهم وقال ان الله تعالى ليؤيد
هذا الدين بالرجل الفاجر فمثل هذا العالم مالك في نفسه ومن ابلغ [illegible]
عليه ان كان ينظر لنفسه ان يعرض عن نشر العلم ويشتغل باصلاح قلبه وتصحيح نيته
وانما النجاة في ذلك الا اذا سألنا عن ذلك لم نأمره بالاعراض لان في اعراضه فساد خلق
وفي اقباله فساده وحده ونجاة خلق والجمع في ميزان الشرع مرجح على الواحد فلا نمنعه
ولكن نقول اذا نشر العلم واصلح النية ولا يبالي ان يهلك هو ويصلح بسببه خلق فاما اذا لم
يكن استفادة بالعلم النافع المنذر المخوف فيمنعه عنه ويجب عليه [illegible] فانه يزداد
بذلك في نفسه فسادا وكل من يجلس بين يديه يسري اليه فساده فالاولى ان ذلك الحزم
ينظر لنفسه ويعلم انه اذا هلك لا ينجيه صلاح غيره فاذا احس من نفسه الضعف عن القيام
بحق النشر والافادة وحضرا [illegible] وجب عليه الاعراض فان جاء غيره راضيا وصادقا في
من نفسه نية تصحيح النية والقيام بشرط الافادة عاد واقبل ووجب عليه العود
الاقبال ولقد اعرض [illegible] لتحقق العجز واليأس عن القيام بشرط النشر ثم رجعنا وخشي
رجونا قوة القيام بالشرط ظاهرا وباطنا ولقد كان الصارف [illegible] الوقت
العجز والداعي الان ليس هو حسن القدرة والثقة بمواعيد النفس والامن من [illegible]
فان النفس خداعة ملبسة مكارة تعد بالخير ثم اذا طولبت بها الوفاء ربما لم تعد ورجعت
الى سجيتها ولكن الرجاء الغالب هو الداعي اليه فان غلب [illegible] الاجابة [illegible] العود
الى الاعراض فلا ينبغي ان يقضي العجب الاعراض في مدة [illegible] والاعراض بعد [illegible]

ان تأنق بل يجب تقليب الاحوال عند تقلب النيات والقلب المعبر بين اصبعين من
اصابع الرحمن **مسألة** فان قيل فما علامة صحة النية وفسادها في التعليم فهم يعرف المعلم
من نفسه ذلك فضلا عن غيره فاقول علاماتها كثيرة وجملتها ان يتحكم من تلامذته السوء
في صحيح مصادره وموارده وذلك لا ينحصر ولكن نذكر علامتين خاصتين بعد بها
ان يكون بحيث لو اتعب نفسه في حق تلميذه حتى خرج في العلوم وبلغ الدرجة العليا
فقصر في حقه في القيام بخدمته والانحياز الى بعض اقرانه ظهر فيه [illegible] تعجبه
بقصد سبب ما يجري من تعليمه اياه فلو وجد في نفسه شيئا من ذلك فيدل على انه كان
يمن عليه بتعليمه وعرف لذلك حقا عنده وطلب منه خدمة وشكرا ومكافأة وجزاء
بل على انه لم يكن خالصا لوجه الله تعالى بل ينبغي ان يقبل المنة من تلميذه اذ
[illegible] منه علمه ويوفي به حق الله تعالى في حفظه ودرسه فيه لينال الاجر
في الآخرة [illegible] ليرضيه ليشرع فيها والثانية انه اذا ظهر في اقرانه من هو افضل
[illegible] وكان اقدر على الارشاد والدعوة الى الصلاح منه وانحاز اصحابه اليه
لاستفادة منه فينبغي ان يفرح به ان كان قصده ارشاد عباد الله فقد طرحت عنه
مؤنة التعب فما باله يحزن [illegible] ويجزع نفسه [illegible] ان وجد مسلما
يمشي على [illegible] بحمل ثقيل فاشتغل بتخفيف الحمل الثقيل لانقاذ المسلمين حسبة لله
تعالى فحضر من هو اقوى على رفع الحجر وكفاه مؤنة التعب فانه يفرح به [illegible]
بالله لا يتكدر فمن كان من اقرانه افضل واقوى على الارشاد والمتعقبة اقوى عنده هذا النفس
فينبغي ان [illegible] ويقول ليس عندك الا فوات الجاه واعراض الاتباع
بل [illegible] ما يفوتك من ثواب التعليم فانه مهما كثر المتعلم كثر الثواب وعند اصحيح لكن غير
ان يكون بحيث لو قدر فكان ثوابه في الخمول والتسليم الى الافضل اكثر من ثوابه في القيام
[illegible] نفسه بذلك بل يرغب فيه بل لا تسمح نفسه بالقيام كما
كان [illegible] عمر رضي الله عنه فانه علم ان في القيام بالخلافة مع الصحابة اليسر وزيادة
ثواب ثم لما علم ان ابا بكر اصلح للامامة قال لان اقدم فيضرب عنقي احب الي
من ان [illegible] ابو بكر فهذا هو الصدق ولا يبلغ القيم الا الصديق
[illegible] ومن ليس في صدقهم فالناس كلهم هلكى الا العالمون والعالمون كلهم هلكى الا

منه ورفع الحجر

العاملون والعالمون كلهم هلكى الا المخلصون والمخلصون على خطر عظيم فكلما ازداد العلم
بهذا الخطر ازداد الخوف والحزن والرجع في العلم النافع ما يعرفك به الخطر فلا تشتغل
الا به **مسئلة** فان طلبت تعلم العلم لغير الله حرام اي علم كان ام هو مخصوص ببعض العلوم
فاقول هو مخصوص بالعلوم الدينية التي هي جملة العبادات فاما غير العلوم الدينية
كالطب والحساب فلا يحرم ان يقصد بتعلمها الجاه وكسب المال واما العلوم الدينية كاللغة
وعلم الاخبار وعلم الفقه والاصول والكلام فلا يجوز تعلمها لغير الله تعالى واللغة
والنحو يتعلق بعلم الدين ولكنها آلة وليس بمقصود فينبغي ان يلحق بالحساب والطب في انه
يجوز تعلمه لكسب المال والجاه وبالجملة قوله عليه السلام من تعلم العلم لاربع دخل النار وقوله
لا تتعلموا العلم لتباهوا هو الحديث ورد في العلم مطلقا ولكن تخصيصه بالعلوم الدينية التي هي
جملة العبادات ودليل ما روى ابو هريرة رضي الله عنه متصلا انه عليه السلام
قال من تعلم علما مما يبتغى به وجه الله تعالى لا يتعلمه الا ليصيب به عرضا من الدنيا لم يجد
عرف الجنة يوم القيمة **مسئلة** فان طلبت اليس ان اخذ المتعلم الجراية في المدارس و
المعلم رزق المدرس مرسومه المرسوم به فما قول في اخذه الجراية للتعلم فهو ان كان
تعلم لياخذ الجراية فهو عليه حرام فينبغي ان ينظر الى المقصود فرب متعلم لو قطعت الجراية
عنه ترك التعلم وان كان يكفيه من وجه آخر ولو خلت المدرسة عن المدرس فلا يبالي
بل يعتكف في المدرسة ويطلب الجراية في راس كل شهر ويغتنم تعطيل المدرس ولو قطعت
الجراية عنه شهرا مع دوام التدريس والافادة يضطرب ويبقى على المدرس ويطلق فيه
لسانه ورب متفقه لا يمكث يوما في المدرسة المعطلة ان كان اخذ الجراية رزقا والله
مطلع على النيات وكذلك للمدرس ان ياخذها بكفيه ليفرغ قلبه عن المعيشة التجرد
لنشر العلم ويكون مقصوده النشر وثواب الآخرة وياخذ الرزق لتحقيق هذا المقصود
ورب مشتغل بالنشر لاجل المال فغرضه ومقصوده المال وانما النشر وسيلة اليه **مسئلة**
فان طلبت اليس يجوز عند الشافعي اخذ الاجرة على تعليم القرآن والنكاح بتعليم القرآن
كما روي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال زوجتكها بما معك من القرآن فهو
تعليم لغير الله تعالى فاقول هو اجارة ويزيد على هذا فيقول يجوز اخذ الاجرة على الاذان
وامامة صلوة التراويح ويجوز للمعلم اخذ الاجرة على مسايل معينة يكررها المدرس على

وتعلمها

لا تضطرب

معينة تجب نفسه فيها ولا ينبغي ان يظن ان امام صلوة التراويح ياخذ الاجرة على الصلوة
وان الصلوة لغير الله جائزة بهذا الدليل فان ذلك حرام بالاتفاق ولكن يتعلق بحضوره في موضع
معين وقيامه في وقت معين ليس بواجب عليه وليس في نفس العبادة فما الاجماع في تقدم ذلك
التعب فكان المصلي في الدار المغصوبة يطيع من حيث انه مصلي ويعصي من حيث انه كان في الدار
المغصوبة فكذلك هو مخلص من حيث انه يصلي التراويح ومتقاضي من حيث انه تحمل الكلفة
المعين لتقيم العبادة في الوقت الذي يعينه المستاجر فكذلك تعليمه تحفيظ القرآن تعيين سورة
شخصا معينا فليس بواجب عليه فله ان يتقرب الى الله تعالى بهذا التعب وله ان ياخذ العوض
عليه ان كان ذلك من فروض الكفايات كحفر القبور ودفن الموتى وغسلهم والدليل عليه
ان من تعين عليه تعلم الفاتحة فليس له ان يتعلم الا لله تعالى لانه فرض دينه ومعلم الفاتحة له
ان ياخذ الاجرة وان كان تعليمها واجبا على المتعلم ولكن ليس بلازم عليه ان يعلمه مجانا
بل المضطر في المخمصة يجب على مالك الطعام ان يبذل الطعام وتعيين اوائل المضطر
غيره ولكن يجوز له ان يبيعه ان يملكه بعوض لان الواجب عليه الانقاذ ولا الانقاذ
مجانا فكذلك التعليم **الباب الثالث** في العلماء الفاضلة من علماء الدنيا وعلماء
الآخرة اعلم ان اهل قياد وعلماء السوء فينهم في معاملتهم وانما تعلم بواطنهم علاماتها
ظاهرة من معاملتهم ودعاويهم الذين هم الابرار علماء الآخرة والعلماء السوء وهم الاشرار
علماء الدنيا فيقول العلم ان يعمل بالآخرة علامات اولها ان لا يطلب الدنيا بعلمه ولعل اقل درجات
العالم ان يدرك حقارة الدنيا وخستها وكدورتها وانصرامها وعظم الآخرة ودوامها
فيجب وجبال ... ويعلم انهما متضادان وانهما كالضرتين مهما ارضيت احدهما
اسخطت الاخرى وانهما ككفتي الميزان مهما رجحت احديهما انخفضت الاخرى فان من
لا يعلم حقارة الدنيا وكدورتها وقرب انصرافها فهو فاسد العقل فان المشاهدة والتجربة
ترشد اليه فكيف يكون من العلماء من لا عقل له ومن لا يعلم عظم امر الآخرة ودوامها
فهو كافر مسلوب الايمان فكيف يكون من العلماء من لا ايمان له ومن لا يعلم مضادة الدنيا للآخرة
وان الجمع بينهما طمع في غير مطمع فهو جاهل بشريعة الانبياء كلهم بل هو كافر بالقرآن كله
ومن علم هذا كله ثم لم يؤثر الآخرة على الدنيا فهو من زمرة العلماء من هو جاهل بشريعة الانبياء ومن علم هذا كله ثم
لم يؤثر الآخرة على الدنيا فهو اسير الشيطان قد اهلكته شهوته وغلبت عليه شقوته فكيف

شقوته

بعد من حزب العلماء من هذه درجته ولهذا قال الحسن رضي الله عنه عقوبة العلماء موت القلب
وموت القلب طلب الدنيا بعمل الآخرة وقال عمر رضي الله عنه اذا رايتم العالم محبا للدنيا
فاتهموه على دينكم فان كل محب يخوض فيما احب وروى ابو الدرداء رضي الله عنه
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال ويل للذين يتفقهون لغير الدين ويتعلمون
لغير العمل ويطلبون الدنيا بعمل الآخرة يلبسون للناس مسوك الكباش و
قلوبهم كقلوب الذئاب السنتهم احلى من العسل وقلوبهم امر من الصبر ايّاي يخادعون
وبي يستهزءون لاتيحن لهم فتنة تذر الحليم حيرانا وروى الضحاك عن ابن عباس رضي
الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال علماء هذه الامة رجلان رجل آتاه الله علما
فبذله للناس ولم ياخذ عليه طمعا ولم يشتر به ثمنا فذلك يصلي عليه طير السماء وحيتان
الماء ودواب الارض والكرام الكاتبون يقدم على الله يوم القيمة سيدا شريفا حتى
يرافق المرسلين ورجل آتاه الله علما في الدنيا فضن به على عباد الله واخذ عليه
طمعا واشترى به ثمنا ياتي يوم القيمة ملجما بلجام من نار ينادي مناد على رؤس الاشهاد
هذا فلان بن فلان آتاه الله علما فضن به على عباد الله واخذ به طمعا واشترى به
ثمنا يعذب حتى يفرغ من حساب الخلق وقال عليه السلام ان العبد لينشر له من الثناء
ما بين المشرق والمغرب وما يزن عند الله جناح بعوضة وروى جابر رضي الله عنه رفعه
الى رسول الله عليه السلام لا تجلسوا عند كل عالم الا عالم يدعوكم من خمس الى خمس من
الشك الى اليقين ومن الرياء الى الاخلاص ومن الرغبة الى الزهد ومن الكبر الى التواضع ومن
العداوة الى النصيحة وقال عيسى عليه السلام يا علماء السوء تصومون وتصلون وتتصدقون
ولا تفعلون ما تامرون وتدرسون ما لا تعملون فيا سوء ما تحكمون تتوبون بالقول
والاماني وتعملون بالهوى وما يغني عنكم ان تنقوا جلودكم وقلوبكم دنسة بحق اقول
لا تكونوا كالمنخل يخرج منه الدقيق الطيب ويبقى فيه النخالة كذلك انتم تخرجون الحكم
من افواهكم ويبقى الغل في صدوركم يا عبيد الدنيا كيف يدرك الآخرة من لا تنقضي من الدنيا
شهوته ولا تنقطع منها رغبته بحق اقول ان قلوبكم تبكي من اعمالكم جعلتم الدنيا تحت
السنتكم والعمل تحت اقدامكم بحق اقول افسدتم آخرتكم فصلاح الدنيا احب اليكم من
صلاح الآخرة فاي الناس اخس منكم لو تعلمون ويلكم حتى متى تصفون الطريق للمدلجين

وتقيمون في محلة المتحيرين كانكم تدعون اهل الدنيا ليتركوها لكم مهلا مهلا ويلكم ماذا
يغني عن البيت المظلم ان يوضع السراج فوق ظهره وجوفه وحش مظلم كذلك لا
يغني عنكم ان يكون نور العلم بافواهكم واجوافكم منه وحشة معطلة يا عبيد الدنيا
لا كعبيد اتقياء ولا كاحرار كرام توشك الدنيا ان تقلعكم عن اصولكم فتلقيكم
على وجوهكم ثم تكبكم على مناخركم ثم تاخذ خطاياكم بنواصيكم ثم يدفعكم العلم من خلفكم
ثم يسلمكم الى الملك الديان عراة فرادى فيوقفكم على سوآتكم ثم يجزيكم بسوء اعمالكم
ونهيها ان يجزي بما امروا ولا عامل بما نهى عنه او انتهى قال الله تعالى اتامرون
بالبر وتنسون انفسكم وقال كبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون وقال في قصة
شعيب وما اريد ان اخالفكم الى ما انهاكم عنه وقال تعالى لعيسى عليه السلام يا ابن مريم عظ
[illegible] ان اتعظت فعظ الناس والا فاستحي مني وقال الفضيل بلغني ان الفسقة من
العلماء يبدأ بهم قبل عبدة الاوثان وقال حاتم الاصم ليس في القيمة اشد حسرة من رجل
علم الناس علما فعملوا به ولم يعمل هو ففازوا بسببه وهلك هو وقال ابن السماك كم من مذكر
بالله ناس لله وكم من داع الى الله فار من الله وكم من مخوف بالله جرئ على الله
وكم من مقرب الى الله بعيد من الله وكم من تال كتاب الله منسلخ عن آيات الله وقال
مكحول حدثني عشرة من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم انا كنا ندرس العلم في مسجد قباء
اذ خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال تعلموا ما شئتم فليس باجركم الله تعالى حتى
تعملوا وقال ابن مسعود سياتي على الناس زمان تملح فيه عذوبة القلوب فلا ينتفع بالعلم
يومئذ عالمه ولا متعلمه فتكون قلوب علمائهم مثل السباخ من ذوات الملح ينزل عليها قطر
السماء فلا يوجد لها عذوبة وذلك اذا مالت قلوب العلماء الى حب الدنيا وايثارها على
الآخرة فعند ذلك يسلبها الله ينابيع الحكمة ويطفئ مصابيح الهدى من قلوبهم فيخبرك
عالمهم حين تلقاه انه يخشى الله بلسانه والفجور ظاهر في عمله فما اخصب الالسن يومئذ
وما اجدب القلوب فوالله الذي لا اله الا هو ما ذاك الا لان المعلمين علموا لغير الله
والمتعلمين تعلموا لغير الله وقد قال عليه السلام ان الشيطان ربما يسبقكم بالعلم قيل
كيف ذلك قال يقول اطلب العلم ولا تعمل حتى تعلم فلا يزال في العلم قائلا وللعمل مسوفا
حتى يموت وما عمل [illegible] ان يكون عنايته بتحصيل العلم النافع في الآخرة المرغب

النسخة

قائلا

العاقة الصارف عن الدنيا ويتوقى العلوم التي يكثر فيها الجدال والقيل والقال فمثال
من يعرض عن علم الاعمال ويشتغل بالجدال وبالتفاريع النادرة في المسائل مثال
رجل مريض به علل كثيرة صادف طبيبا حاذقا في وقت ضيق يخشى فواته فلم
يسال عن علاج مرضه واشتغل بالسؤال عن خاصية العقاقير والادوية وغرائب
الطب وذلك محض السفه جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال علمني
من غرائب العلم فقال وما صنعت في راس العلم قال وما راس العلم فقال هل عرفت الرب
قال نعم قال وما صنعت في حقه قال ما شاء الله قال هل عرفت الموت قال نعم قال فما
اعددت له قال ما شاء الله قال اذهب فاحكم ما هنالك ثم تعال نعلمك من غرائب
العلم فهذا ايدل على ان الواجب احكام رؤوس العلم وهو الايمان بالله وباليوم الآخر فانه
قال هل عرفت الله هل عرفت الموت بل ينبغي ان يكون المتعلم من جنس ما روي عن حاتم
الاصم تلميذ شقيق البلخي انه قال له شقيق منذ كم صحبتني قال منذ ثلث وثلثين سنة
فقال ما تعلمت مني في هذه المدة قال ثماني مسائل قال شقيق انا لله وانا اليه راجعون
ذهب عمري معك ولم تتعلم الا ثماني مسائل قال يا استاذ لم اتعلم غيرها واني لا احب ان
اكذب فقال هات هذه قال حاتم نظرت الى هذا الخلق فرايت كل واحد يحب محبوبا
فاذا دخل القبر فارقه فجعلت الحسنات محبوبي حتى اذا دخلت القبر دخلت معي فقال
احسنت يا حاتم فما الثانية قال نظرت في قوله تعالى واما من خاف مقام ربه الآيات
ان قوله الحق فاجهدت نفسي في دفع الهوى حتى استقر قلبي في طاعة الله تعالى الثالثة نظرت
الى هذا الخلق فرايت كل من معه شيء له قيمة عنده ومقدار حفظه ثم نظرت الى قوله ما عندكم
ينفد وما عند الله باق فكلما وقع معي شيء له قيمة ومقدار وجهته اليه ليبقى عنده الرابعة
اني نظرت الى هذا الخلق فرايت كل واحد يرجع الى المال والحسب او نسب او شرف فنظرت فاذا هو
لا شيء ثم نظرت الى قوله تعالى ان اكرمكم عند الله اتقيكم فعملت في التقوى حتى اكون عند الله
كريما الخامسة نظرت الى هذا الخلق وهم يطعن بعضهم في بعض ويلعن بعضهم بعضا واصل هذا
كله الحسد ثم نظرت الى قوله تعالى نحن قسمنا بينهم معيشتهم في الحيوة الدنيا فتركت
الحسد واجتنبت الخلق وعلمت ان القسم من عند الله وتركت عداوة الخلق عني السادسة
نظرت الى هذا الخلق يبغي بعضهم على بعض ويقاتل بعضهم بعضا فاحد عدوي الشيطان لان الله

ورجعت الى قوله تعالى ان الشيطان لكم عدو
فاتخذوه عدوا فعاديته وحده
...

تعالى شهد عليه انه عدو لي فتركت عداوة الخلق السابعة نظرت الى هذا الخلق فرايت كل احد
منهم يطلب الكسرة فيذل نفسه ويدخل فيما لا يحل له ثم نظرت الى قوله تعالى على وتركت ما لي عنده
الثامنة نظرت الى هذا الخلق فرايتهم متوكلين هذا على ضيعته وهذا على تجارته وهذا
على صناعته وهذا على صحة بدنه وكل مخلوق متوكل على مخلوق فرجعت الى قوله تعالى
ومن يتوكل على الله فهو حسبه فتوكلت عليه فهو حسبي قال له شقيق يا حاتم وفقك الله
تعالى نظرت في علم التورية والزبور والقرآن العظيم وهو يدور على هذه الثماني مسائل وهذا
الفن من العلم يهتم بادراكه علماء الآخرة واما علماء الدنيا فيشتغلون بعلوم يتعلق بالخلق
ليتيسر اكتساب المال والجاه ويهملون امثال هذه العلوم التي بها بعث الانبياء و
قال الضحاك ادركتهم وما يتعلم بعضهم من بعض الا الورع وهم اليوم يتعلمون الكلام
ومنها ان لا يكون مائلا الى الترفه في المطعم والتنعم في الملبس والتجمل في الاثاث و
المسكن وان يميل الى القناعة والقلة ما امكن اخذا بالحزم واقتداء بالسلف وكلما ازداد
المباحات الى طرف القلة ميلا ازداد من الله تعالى قربه وارتفع في علماء الآخرة حزبه
حكي عن ابي عبد الله الخواص وهو من اصحاب حاتم الاصم قال دخلت مع حاتم الري
نريد الحج فاخبر حاتم بان قاضي الري محمد بن مقاتل رجل عالم وهو مريض فقال زيارة
العالم وعيادة المريض فيه فضل كثير فخرج لعيادته فرأى بابا مشرفا عاليا ودارا
قوراء حسنة وستورا فاخرة جاء من ناحيته فدخل عليه فاذا هو نايم على فرش وطيئة فبقي
حاتم متفكرا وقال هو دار عالم فقعد القاضي المريض لاجل حاتم وسأله ولم يجلس حاتم
فقال لعل لك حاجة قال نعم قال هات قال مسألة اسالك عنها فقال
قاعدا حتى استوى قاعدا بين يدي الجمع فقال حاتم علمك هذا من اين اخذت قال
الثقات حدثوني قال عمن قال عن اصحاب رسول الله قال وهم عمن قال عن رسول الله
قال وهو عمن قال عن جبريل عن الله قال فهل سمعت فيما حدثك به هؤلاء عن رسول الله
عن الله ان من كان داره اوسع وتجمله اكثر وماله اوسع فمنزلته عند الله اكبر قال لا
قال فكيف سمعت قال سمعت من زهد في الدنيا ورغب في الآخرة واحب المساكين وقدم
لآخرته كان له عند الله منزلة قال فانت بمن اقتديت ابالنبي واصحابه ام بفرعون و
نمرود اول من بنى بالجص والآجر انتم علماء السوء مثلكم يراه الجاهل فيكب على الدنيا

وما من دابة في الارض الا على الله
رزقها فعلمت اني واحدة
من هذه الدواب فاشتغلت
بحق الله تعالى

راغباً فيها فيقول عالم الزمان هكذا أكون شراً منه وخرج من عنده فازداد مقاتل
مرضاً فأخبر حاتم أن الطنافسي بقزوين من أعظم مشايخها فسار إليه متعمداً فدخل عليه
فرأى تجمله الواسع فقال رحمك الله أنا رجل عجمي أريد أن تعلمني وضوئي ومفتاح صلاتي
قال نعم وكرامة فدعا بماء فتوضأ بين يديه وقال هكذا توضأ رسول الله فقال حاتم
أنا أتوضأ أيضاً بين يديك فيكون أوكد لما أريد فقال نعم فتوضأ حاتم فغسل الذراعين
أربعاً فقال الطنافسي أسرفت قال حاتم فيماذا قال في غسل الرابعة قال حاتم سبحان الله
أنا أسرفت في كف ماء وأنت في هذا الجمع كله لم تسرف فتنبه الطنافسي لغرضه
فخجل ودخل البيت فلم يخرج إلى الناس أربعين يوماً ثم سار إلى بغداد فاجتمع إليه
العلماء فقالوا إنك رجل أعجمي ألكن لا يكلمك أحد إلا قطعته قال مع ثلاث خصال
بهن أظهر على خصمي أفرح إذا أصاب خصمي وأحزن إذا أخطأ وأحفظ نفسي أن لا أجهل
عليه فبلغ ذلك أحمد بن حنبل رحمه الله فقال يا سبحان الله ما أعقله قوموا بنا إليه فلما
دخلوا عليه قال يا أبا عبد الرحمن ما السلامة من الدنيا قال يا أبا عبد الله لا تسلم من الدنيا
حتى تكون معك أربع خصال تغفر للقوم جهلهم وتمنع جهلك وتبذل لهم شيئك و
تكون من شيئهم آيساً فإذا كنت هكذا سلمت ثم سار إلى المدينة فاستقبله أهل المدينة
فرأى فيها قصوراً مرتفعة وأبنية مشيدة قال يا قوم أية مدينة هذه قالوا مدينة رسول الله
قال فأين قصر رسول الله حتى أصلي فيه قالوا ما كان له قصر إنما كان له بيت لاطئ بالأرض
قال فأين قصور أصحابه قالوا ما كان لهم إلا بيوت لاطئة بالأرض قال حاتم يا قوم فهذه
مدينة فرعون فأخذوه وذهبوا به إلى الوالي وقالوا إن هذا العجمي يقول لمدينة رسول الله
إنها مدينة فرعون قال الوالي ولم قلت ذلك قال لا تعجل علي أنا رجل عجمي سألت هؤلاء عن قصر
رسول الله وأصحابه وقص القصة وقد قال الله تعالى لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة
فأنتم بمن تأسيتم برسول الله أم بفرعون أول من بنى بالجص والآجر فخلوا عنه وتركوه
فهذا العالم يصلح بكلمة واحدة أهل بلدة والعالم السوء يفسد بصورته أهل بلدة
فضلاً من سيرته ... من كان تعلمه في ثلث وثلثين سنة ثمان مسائل الجليل الذي
ذكرناها كان يعلمه كذلك إذا كان أول مقصوده من التعلم الوصول ... بيده ... ودوامه
خلد الكلام وذكوة الحار ... التسمية ... المخلوقة ... الجلد ...

ثم يحصل من علمك بإصلاح نفسك لا بإصلاح غيرك ودع الاشتغال بالاستبداء على جهل عقلك
فمتى رأيت رجلاً يعالج جلده ثم يلبس جلده قبل الدباغ حتى تصرف بهمتك إليه
وتبين له أن هذه جيفة ميتة لا يجوز لبسها ... وغيرها ... جلدك ميت وهو بين
وقد انتشرت في الآفاق فلم لا تهتم بدباغته وتطهيره عن نجاسته ولا تتعلم طريق
دباغته ومتى رأيت رجلاً يبني بالقراءة وحاجات بدنه ثم زوجها حتى تصرف بهمتك
أن هذا النكاح جائز أم فاسد والمقصود أن علماء الآخرة يقنعون من الدنيا بالقليل
ويتركون التجمل وإن كان مباحاً لعلمهم أن ذلك المباح يدعوهم إلى الحرام كما قال عمر
رضي الله عنه كنا ندع سبعين باباً من الحلال مخافة الوقوع في الحرام والشبهة وقال علي
... إطلاق النفس لا يمكن إلا بكثرة الأسباب كالضياع والمستغلات ولا يمكن حفظ هذه الأسباب
إلا بالجاه والجاه لا يتم إلا بالمعاونة والسلاطين ولا يتم ذلك إلا بمخالطتهم ومتابعتهم وملازمة
خدمتهم والسكوت على ظلمهم ومدحهم لعلهم ... من دراهم وأخذهم ورأيتهم وقع فيما
وقعوا فيه ذلك كما هلكوا ... هذا الهلاك فخير رسول الله عليه السلام حيث قال من أخذ من الدنيا
فوق ما يكفيه أخذ حتفه وهو لا يشعر فإن حفظ هذه المباحات يستجر إلى المعاصي المهلكة
بالضرورة فإنما يشبه أن يكون منقبضاً عن مخالطة السلاطين وزيارتهم لا يدخل عليهم
إلا لضرورة شفاعة أو دفع ظلامة أو نصيحة وإرشاد إلى مصلحة ويقطع طمعه عن مالهم
وجاههم حتى تنفذ نصيحته ويقبل شفاعته وقد احترز الأولون من الدخول على السلاطين
كما في ... عن علي عن رسول الله عليه السلام أنه قال إن في نار جهنم وادياً إذا
فتح استجارت النار سبعين مرة أعدت للقراء المرائين وإن أشد القراء عذاباً الذين
يزورون الأمراء وقد قال عليه السلام العلماء أمناء الرسل على عباد الله ما لم يخالطوا السلطان
فإذا فعلوا ذلك فقد خانوا الرسل فاحذروهم واعتزلوهم وقال عليه السلام شرار العلماء
الذين يأتون الأمراء وخيار الأمراء الذين يأتون العلماء وقال رسول الله عليه السلام من
جفا ومن اتبع الصيد غفل ومن أتى السلطان افتتن وقال حذيفة رضي الله عنه ...
... أبواب الأمراء يدخل أحدكم على الأمير فيصدقه بالكذب ويقول ما ليس فيه
وقيل ... العلم كثرة من يأخذه عنك قال لا تعجلوا ثلث يموتون
قبل الإدراك وثلث يلزمون السلطان فهم شر الخلق والثلث الباقي لا يفلح منه إلا القليل

سعيد بن المسيب اذا رايتم العالم يغشى الامراء فاحترزوا منه فانه لص وقال الاوزاعي ما من شيء
ابغض الى الله من عالم يزور عاملا وقال بعضهم الذباب على العذرة احسن من الفقهاء
على باب السلطان وقال ابو ذر لسلمة يا سلمة لا تغش ابواب السلاطين فانك
لا تصيب من دنياهم شيئا الا اصابوا من دينك افضل منه وكان يقال العلماء
اذا علموا عملوا واذا عملوا اشتغلوا واذا اشتغلوا فقدوا واذا فقدوا طلبوا واذا
طلبوا هربوا وكتب عمر بن عبد العزيز الى الحسن رضي الله عنه اما بعد فاشر علي بقوم
استعين بهم على امر الله تعالى فكتب اليه اما اهل الدين فلن يريدوك واما اهل الدنيا
فلن تريدهم ولكن عليك بالاشراف فانهم يصونون شرفهم عن ان يدنسوه بالخيانة
فهذا في مثل عمر بن عبد العزيز وهو ثاني عمر بن الخطاب ذكر له ان اهل الدين لن
يريدوك وقال ابن مسعود ان الرجل ليدخل على السلطان ومعه دينه فيخرج ولا دين
له قيل كيف قال يرضيه بسخط الله واستعمل عمر بن عبد العزيز عاملا فقيل كان عاملا
للحجاج فعزله فقال انما عملت له على شيء يسير فقال حسبك بصحبته يوما او
نصف يوم شرا وكان سعيد بن المسيب يتجر في الزيت ويقول ان في هذا لغنى عن
هؤلاء السلاطين وقال وهب هؤلاء الذين يدخلون على الملوك لهم اضر على الامة من
المقامرين فان قلت ما سبب هذا التشديد في الدخول عليهم لاسيما من لا ياخذ منهم
شيئا فاقول سببه ان الداخل عليهم متعرض لسخط الله ومعاصيه اما في فعله او سكوته
او قوله او اعتقاده وقل من ينفك عن هذه الامور اما الفعل فالدخول عليه في غالب
الامر يكون في دار مغصوبة او معمورة بالمال الحرام ومفروشة بالفرش المغصوبة
فتخطي الدار والاستظلال بتلك العمارات وتوطي الفرش كل ذلك معصية فان
فرض السلطان في صحراء او في مسجد لم يعص بمجرد الدخول لا بنزوله عليهم السلام
عليك ولكن ان سجد او ركع او انحنى او مثل قائما كان مكرما للظالم بسبب ولايته التي
هي آلة ظلمه والتواضع للظالم معصية بل قال عليه السلام من تواضع لغني لغناه ذهب
ثلثا دينه هذا في غني غير ظالم فما قولك في الظالم فلا يجوز الاكرام له الا بضرورة
نعم اذا ادرك نظرا بالاسد الى العلم استوجب المكافاة على الاكرام بالسلام
للمظلوم او اهل الدين والخير يجب الاجلال عليه حتى يزيد رغبة الظلمة المراد بقوله عليه السلام

اذا جاءكم كريم قوم فاكرموه هكذا سلك بعض السلف في باب الحشمة لكرامهم
وان زاد ذلك استحقاقا لهم وذلك الاسلام ما اعلى اذا لم يؤد الى كسر حشمة السلطنة
سببا للتنفير للتقصي عن اكرام العلم ويختلف ذلك باختلاف احوالهم واعتقاداتهم
ودياناتهم واما المعصية بالسكوت فانه يرى في مجلسهم من الفرش وثياب الحرير
والاواني الفضة من الديباج الملبوس لهم ولغلمانهم ما هو حرام وكل من راى سيئة
وسكت عنها فهو شريكه فيها بل النهي عن المنكر واجب قطعا بل يسمع من كلامهم ما هو
فحش وكذب وايذاء والسكوت على جميع ذلك حرام فان قلت انما يجوز ذلك اذا لم
يخف على نفسه فاذا خاف فهو معذور قلت نعم ولكنه مستغني عن الحضور والمشاهد
فهو غير معذور في حضور موضع يجري فيه معصية الله تعالى فمن حضر مجلس شربهم وشاهد
فسقهم وزعم انه معذور في حضوره لسكوته للخوف لم يعذر وقيل يجب عليك ان لا
مجلسا يجري فيه معصية الله تعالى واما القول فهو ان يدعو له ويثني عليه او يصدقه
فيما يقول من باطل بصريح قوله او بتحريك راسه او باستبشار في وجهه او يظهر له التودد والموالاة
والاشتياق الى لقائه والحرص على طول بقائه فانه في الغالب لا يقتصر على السلام بل يتكلم
ولا يعدو هذه الاقسام اما دعاؤه فلا يحل له الا ان يقول اصلحك الله او وفقك الله للخيرات
او طول الله عمرك في طاعته وما يجري هذا المجرى فاما الدعاء بطول العمر واتمام النعمة
والخطاب بالمولى فلا رخصة فيه قال عليه السلام من دعا لظالم بالبقاء فقد احب ان يعصى
الله في ارضه فان جاوز الدعاء الى الثناء فيذكر ما ليس فيه فيكون كاذبا ومنافقا و
مكرما للظالم وهذه ثلاث معاصي وقد قال عليه السلام ان الله تعالى ليغضب اذا مدح الظالم
وفي خبر آخر من اكرم فاسقا فقد اعان على هدم الاسلام فان جاوز الدعاء والثناء
الى التصديق له فيما يقول والتزكية فيما يفعل كان عاصيا بترك النهي عن المنكر وبالاعانة
على المنكر فان التزكية والتصديق تحريك الرغبة وتجرية عليه كما ان التكذيب والتقبيح
التقبيح زجر عنه وتضعيف لدواعيه والاعانة على المعصية معصية
اظهار الشوق الى لقائه والفرح بدوام ولايته واقباله
نفاق والكذب وان كان صادقا فقد عصى بمحبة بقاء ظالم وحقه ان
في الله تعالى ويمقته فالبغض في الله واجب ومحب المعصية والراضي بها عاص

وانما يحب ظالما لظلمه فهو عاص وان احبه لا لظلمه فهو عاص من حيث انه مبغضه
او واجب عليه ان يبغضه ان اجتمع في شخص خير وشر وجب ان يحبه لما فيه من الخير و
يبغضه لما فيه من الشر وسيجيء من الحب والبغض وسنبين كيفية الجمع في كتاب الاخوة
والاحكام المتحابين في الله تعالى واما اعتقاده فاقول ان سلم من جميع ما ذكرناه
فلا يسلم من فساد قلبه فانه اذا نظر الى توسعه في النعمة فيزدري نعمة الله تعالى
على نفسه ويكون مقتحما نهي رسول الله عليه السلم حيث قال لا تدخلوا على اهل الدنيا
فانه مسخطة للرزق بل قال الله تعالى ولا تمدن عينيك الى ما متعنا به ازواجا
منهم زهرة الحيوة الدنيا لنفتنهم فيه ولا شك ان من شاهد ذلك يتحرك عشقه وحرصه
على الدنيا وحب الدنيا راس كل خطيئة وقد حكى ان رجلا كان يمشي مع سفين الثوري فمر
الى باب مشيد مرفوع فنظر اليه فانكر سفين وقال لولا اعانة على الاسراف الناس لو لم
ينظروا اليه لما فعلوه فخي شئ اذا كان يقتحم في النظر لا في الفرج النادر وهي الفقه
فقد بان ان الداخل على السلطان متعرض لهذه المعاصي فلا يجوز له ذلك الا لضرورة
وهي لمثله احدهما ان يكون من السلطان لحال الزام لا امر اكرام وعلم انه لو امتنع الاذى اوفسد
عليهم امر الرعية واضطرب امر السياسة الثانية دفع الظلم على مسلم يسعى اما بطريق
الحسبة في حق غيره او بما تظلم في حق نفسه الثالثة النصيحة على العموم اذا علم انه يسمع الى حد
اليه وكان مقبول القول عندهم وفي هذا مكر الشيطان فانه ربما يحسن عنده مخالطة
السلاطين ويقول انا اعرضك مصالح الخلق وشفاعة الضعفاء ولا يخفى ذلك ما غرضه
التوسل القبول والجاه وعلامته انه لو ظهر من هو افضل منه قولا في الشفاعة والنصيحة
واستغنى عن الدخول يحزن ويغتم ولو كان للضرورة لكان ذلك عنده غنيمة اذ كفى
مؤنة التعب والتعرض للخطر واعلم ان اول الافات بدخلهم لو البعد وادنى في الطريق
حركة الرغبة في الدنيا وهو اساس كل فساد كما قال الله تعالى فخرج على قومه في زينته
قال الذين يريدون الحيوة الدنيا يا ليت لنا مثل ما اوتي قارون حتى قال الذين اوتوا العلم
ويلكم ثواب الله خير لمن آمن والعلم الذي يعرف به ينبغي ان تنظر الى حبس ما
قاله حاتم الاصم قال الذي بيني وبين الملوك يوم واحد اما امس فلا يجدون لذته وانا وهم
في غد على وجل وانما هو اليوم فما عسى ان يكون في اليوم وقد قال ابو الدرداء

اهل

فان الله تعالى يحيي اوليآه وقال ابو داود يا عيسى كنى اعداه وقال تحت ميزاب الى باب
فلذلك جبت بازاي فاني سمعت امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي الله عنه يقول
اذا اردت ان تنظر الى رجل من اهل النار فانظر الى ~~رجل~~ فانظر الى رجل
جالس وحوله قوم قيام فسكن غضبه واستحسن صحبته وورعه وقال ابو داود من عظم فقال
سمعت علي بن ابي طالب يقول ان في جهنم حيات كالابل وعقارب كالبغال تلدغ
كل امير لا يعدل في رعيته ثم قام وهرب وحكي ان سليمان بن عبد الملك من الخلفاء
قدم المدينة وهو يريد مكة فارسل الى ابي حازم وهو من اكابر علماء الدين ودعاه فلما
دخل عليه قال سليمان يا ابا حازم ما لنا نكره الموت قال لانكم خربتم اخرتكم وعمرتم الدنيا
فكرهتم ان تنتقلوا من العمران الى الخراب قال يا ابا حازم كيف القدوم على الله قال
يا امير المؤمنين اما المحسن فكالغائب يقدم على اهله واما المسيء فكالآبق يقدم على مولاه
فبكى ثم قال ليت شعري ما لي عند الله قال اعرض نفسك على كتاب الله حيث قال
ان الابرار لفي نعيم وان الفجار لفي جحيم قال سليمان فاين رحمة الله قال قريب من
المحسنين وقال عمر بن عبد العزيز لابي حازم عظني قال اجعل الموت عند راسك ثم انظر
ما تحب ان يكون فيك تلك الساعة فخذه الآن وما تكره ان يكون فيك تلك الساعة فدعه الآن
فلعل تلك الساعة قريبة فهكذا كان كلام العلماء مع السلاطين فتعلم ولا تغتر بطرقهم
في الكلام ثم ادخل ولا باس شاهد سبحانه ان لا يجترئ تسارعا الى الفتوى بل يكون محترزا
عنه بقدر الاحتياط ويجيز السائل عنه ما هو في اقسام قسم يعلمه انه حق او
السنة والقياس جلي يتفق به وقسم [illegible] فيها فيقول لا ادري ولا يستنكف
من قول لا ادري بل يعترف بصدق [illegible] وما اوتيتم من العلم الا قليلا وقسم علم بالاجتهاد
والظن فيه فهو عن يعرفه ويحيله على غيره اذا لم يكن معيا [illegible]
وعلماء السلف ما كان التسرع الى الفتوى والتشوق الى ان يكون هو المسئول فعلى العاقل
[illegible] ان العلم ثلثة كتاب ناطق وسنة قائمة ولا ادري قال الشعبي لا ادري
نصف العلم ومن سكت لله حيث لا يدري فليس اقل اجرا [illegible] الا ان الاعتراف
بالجهل اشد على النفس كان ابن عمر اذا سئل عن الفتوى قال اذهب
تقلد امور الناس وضعها في عنقه وقال ابن مسعود رضي الله عنه ان الذي يفتي الناس

اهل الاموال لكونهم ياكلون ويلبسون ويلبسون ويشربون ويزيد عليهم فضول اموالهم ينظرون
اليها وينظر بعضهم اليها عليهم حسرة ... من منهما بما اوتيتم فتنة هو آثار العلماء يعلمون ان
ثواب الله خير وقيل ان الفقير ترك علماء الدين مال السلطان ظلم ياخذه ومع اعراض
علمهم حكي عن مقاتل بن صالح كنت عند حماد بن سلمة واذا ليس في بيته الا حصير وهو
جالس عليه ومصحف يقرا فيه وجراب فيه علمه وكتبه ومطهرة يتوضا فيها فبينما
نحن عنده اذ دق داق الباب فاذا هو محمد بن سليمان احد الخلفاء فدخل وجلس
ثم قال لي اذا رايتك امتلات منك رعبا فقال حماد لانه عليه السلام قال ان العالم
اذا اراد بعلمه وجه الله تعالى هابه كل شيء فان اراد ان يكنز به الكنوز هاب من كل شيء
ثم عرض عليه اربعين الف درهم في صرة فقال تاخذه وتستعين بها فقال اردد ها على من
ظلمته بها قال والله ما اعطيتك الا ما ورثته قال لا حاجة لي فيها قال فتاخذها
فتقسمها قال لعلي ان عدلت في قسمتها ان يقول بعض من لم يرزق منها شيئا انه لم يعدل
في قسمتها فياثم فازوها عني فهكذا كانت معاملة اهل الدين مع السلاطين اذا
دخلوا زيارتهم واذا استحضروا حضروا وتكلموا الامر بالمعروف في النصيحة من غير مداهنة
كما حكي ان هشام بن عبد الملك قدم حاجا الى مكة وقال ائتوني برجل من الصحابة فقيل
تفانوا فقال من التابعين فاتي بطاوس اليماني رحمه الله فلما دخل عليه خلع نعليه بحاشية بساطه
ولم يسلم بامير المؤمنين ولكن قال السلام عليك ولم يكنه وجلس بين يديه وقال كيف
انت يا هشام فغضب هشام غضبا هم بقتله فقيل له انت في حرم الله وحرم رسوله ولا يمكن
ذلك فقال يا طاوس ما الذي حملك على ما صنعت فقال وما الذي صنعت فازداد غيظا
وقال خلعت نعليك بحاشية بساطي وهذا منكر في رسوم الخلفاء ولم تقبل يدي ولم تسلم
بامير المؤمنين ولم تكنني وجلست بازائي بغير اذن وقلت كيف انت يا هشام
فقال اما خلعت من نعلي بحاشية بساطك فانا اخلعهما بين يدي رب العزة
كل يوم خمس مرات ولا يعاقبني ولا يغضب علي واما قولك لم تقبل يدي فاني
سمعت امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضوان الله عليه يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا يحل لرجل ان يقبل يدي احد الا امراته من شهوة او ولده برحمة واما قولك لم
تسلم بامير المؤمنين فليس كل الناس راضين بامارتك فكرهت ان اكذب واما قولك لم تكنني

سكوتا مشغوفة بالجنون ثم قال ... لا ادري فاذا اخطا ... مقالته وقد قرع عبد الله رضي الله
عنه رجلا يتكلم على الناس فقال لا تحمل الناس ... ومن هنا كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يسال
عن رموز فيقول لا ادري الى ان ينزل جبرئيل ويبين له وكان ابن عمر رضي الله عنهما
يسال عن عشر مسائل فيجيب عن واحدة ويسكت عن تسع وابن عباس رضي الله عنهما
يجيب عن تسع ويسكت عن واحدة وكان في الفقهاء من يقول لا ادري اكثر ممن
يقول ادري منهم سفيان ومالك واحمد بن حنبل والفضيل بن عياض وبشر بن الحارث
وجماعة وقال عبد الرحمن بن ابي ليلى ادركت في هذا المسجد مائة وعشرين من اصحاب
رسول الله صلى الله عليه وسلم ورضي عنهم ما منهم من احد يسأل عن فتوى الا ود ان
اخاه كفاه وكانت المسئلة تعرض على احدهم فيردها الى آخر ويردها الآخر الى الآخر
حتى يعود الى الاول كذلك كانوا يتدافعون حذرا من خطر الفتوى وكان في ذلك
سال واحد من العلماء الصحابة راس مشوي وهو في غاية الفقر فقال الحق فلان ... به فبعثه
اليه وبعثه ذلك الى آخر حتى دار على جماعة حتى عاد الى الاول بعد سبعة فانظر الان كيف
صار المطلوب مهروبا عنه والمهروب عنه مطلوبا وقال بعضهم كانت الصحابة يتدافعون
اربعة اشياء الامامة والوديعة والوصية والفتوى وصار الناس يتجاذبون في هذه
الاربعة ... ان يكون في اكثر اهتمامه علم الباطن ومراقبة القلب ومعرفة طريق
الاخرة وتوقع انكشاف ذلك من المجاهدة فان المجاهدة مبدا المشاهدة قال الله تعالى و
الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا فالمجاهدة والجلوس مع الله والخلوة مع تطهير القلب
من شواغل الدنيا يكشف دقايق علم الدين وتنجر ينابيع الحكمة من القلب في غير عدد
ما حصر فتصفية القلب والجلوس في الخلوة ... تعالى هو مفتاح الالهام ومنبع الكشف
فكم من متعلم طال تعلمه ولم يقدر على مجاوزة ... وكم من مقتصر على علمه على فهم ... من
مراقبة القلب قد فتح الله تعالى عليه لطايف الحكمة ما تحار فيه عقول ذوي الالباب ولذلك قال عليه
السلام من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم يعلم وقال الله تعالى ان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا
ومن يتق الله ... ويرزقه من حيث لا يحتسب فالمخرج من الشبهات والغموض ورزق
... وفي بعض الكتب السالفة يقول الله تعالى يا بني اسرائيل لا
تقولوا العلم في السماء من ينزله ولا في تخوم الارض من يصعد به ولا من وراء البحر ...

ذ أتى بالعلم محمول في ظروفكم تأدبوا بين يدي بآداب الروحانيين وتخلقوا بأخلاق الصديقين
اظهر العلم في صدوركم حتى يعطيكم ويعلمكم ولولا ان النور ساطع في الطلب ستولى وحاكم على العلم الظاهر
لما قال عيسى عليه السلام اشتغلت قلبك ان اتاك المغرور وقد قال تعالى لا يزال العبد يتقرب
الي بالنوافل حتى احبه فاذا كنت سمعه وبصره اكم من الفرق بين من يسمع ويبصره
وبين من يسمع ويبصره ويجتهد وينظر بقدرته ونفسه وعن هذا المعنى عبر علي
القلوب فكان الشافعي يجلس بين يدي شيبان الراعي ولم يكن من العلماء بعلم الظاهر فيسئل
الشافعي شيخه كمجلس الى هذا البدوي فيقول ان هذا وفق لما علمنا وكان احمد بن حنبل
ويحيى بن معين يختلفان كثيرا الى معروف الكرخي ولم يكن في علم الظاهر بمثابتهما [illegible]
من هذه العلامات على ما ذكرناه فقد ذكرنا بقيتها في كتاب الاحيا فليطلب منه

فصل

والاولى ان نذكر في هذا المقام نبذة من سيرة ائمة المذاهب ليعلم المقلدون لهم ان
شرفهم وعلو درجتهم ومكانهم عند الله تعالى لم يكن بمجرد العلم الظاهر والتوسع في تفاريع
المسائل الفقهية بل لكونهم من علماء الآخرة جامعين لعلاماتها متوسمين بسيما الصحابة
والتابعين والسلف الصالحين وتبين ان كل واحد منهم كان عابدا وزاهدا و
عالما بعلوم الآخرة وفقيها في مصالح الخلق ومعاملات الدنيا ومريدا بفقهه وجه الله
تعالى فهذه خمس خصال اتبعهم فقهاء العصر من جملتها على خصلة واحدة وهو التشمير
والمبالغة في تفاريع الفقه لان الخصال الاربع لا تصلح الا للآخرة وهذه الخصلة
الواحدة تصلح للدنيا والآخرة تبعا ان يريد بها الآخرة فلصلاحها للدنيا تشمروا
لها وادعوا بها مشابهة اولئك الائمة وزعموا ان من طعن فيها فقد طعن فيهم
وطعن في العلماء وفي العلم وهيهات فلا يقاس الملائكة بالحدادين بل هم في الآخرة خصومهم
وخصوم اتباعهم الذين اغتروا اليوم وانتحوا مذهبهم [illegible]
من احوالهم في هذه الحال ما يستحيي المدعي لاتباعهم ان اتصفوا بأنفسهم اما ابو حنيفة رحمه الله
عليه فيدل على كونه عابدا ما روي عن ابن المبارك انه قال كان ابو حنيفة له مروة وكثرة
صلاة وروي حماد بن ابي سليمان انه كان يحيي الليل كله ويروى انه كان يحيي نصف
الليل فأشار اليه انسان وهو يمشي وقال هو الذي يحيي كل الليل فلم يزل بعد ذلك يحيي
كل الليل وقال انا استحيي من الله تعالى ان اوصف بما ليس في من عبادته واما زهده فقد روي

الربيع بن عاصم فقال ارسلني يزيد بن عمر بن هبيرة فقدمت بابي حنيفة عليه فاراده على
المال فابى فضربه عشرين سوطا فانظر كيف هرب من الولاية واحتمل العذاب وروي انه ذكر
ابو حنيفة عند ابن المبارك فقال اتذكرون رجلا عرضت عليه الدنيا بحذافيرها ففر منها
وروي انه قيل لابي حنيفة قد امر لك ابو جعفر امير المؤمنين بعشرة آلاف درهم قال فما
رضي ابو حنيفة فلما كان في اليوم الذي توقع ان يؤتى بالمال صلى الصبح ثم تغشى
بثوبه فلم يتكلم فجاء رسول الحسن بن قحطبة بالمال فدخل عليه فلم يكلمه فقال من حضر
لا يكلمنا الا بالكلمة بعد الكلمة اي هذه عادته فقال ضعوا المال في هذا الجراب في زاوية
البيت ثم اوصى ابو حنيفة بعد ذلك لابنه وقال اذا مت ودفنتموني فخذ هذه البدرة
واذهب بها الى الحسن بن قحطبة وقل له هذه وديعتك التي اودعتها ابا حنيفة
قال ابنه ففعلت ذلك فقال الحسن رحمة الله على ابيك لقد كان شحيحا على دينه وروي انه دعي الى ولاية
القضاء فابى وقال انا لا اصلح لهذا فقيل لم قال ان كنت صادقا فلا اصلح لها وان كنت كاذبا
فالكاذب لا يصلح للقضاء واما علمه بامور الآخرة وطريق الدين ومعرفته بالله تعالى
فيدل عليه شدة خوفه من الله تعالى وزهده في الدنيا قال شريك النخعي كان ابو حنيفة طويل
الصمت دائم الفكر قليل المحادثة للناس وهذا من اوضح الدلالات على العلم الباطن
والاشتغال بمهمات الدين واما الشافعي رحمه الله فيدل على كونه عابدا ما روي انه
كان يقسم الليل ثلاثة اجزاء ثلثا للعلم وثلثا للصلوة وثلثا للنوم وقال الربيع كان
الشافعي يختم القرآن في رمضان ستين مرة كل ذلك في الصلوة وكان البويطي
احد اصحابه يختم القرآن كل يوم مرة وقال حسين الكرابيسي بت مع الشافعي
غير ليلة فكان يصلي نحوا من ثلث الليل فما رايته يزيد على خمسين آية فاذا اكثر
فمائة آية وكان لا يمر بآية رحمة الا سال الله تعالى لنفسه وللمؤمنين ولا بآية عذاب الا
تعوذ منها وسال النجاة لنفسه وللمؤمنين وكانما جمع له الرجاء والرهبة معا فانظر
كيف يدل اقتصاره على خمسين آية على تبحره في اسرار القرآن وتدبره فيها وقال
الشافعي ما شبعت منذ ست عشرة سنة لان الشبع يثقل البدن ويقسي القلب ويزيل
الفطنة ويجلب النوم ويضعف صاحبه عن العبادة فانظر الى حكمته في ذكر آفات الشبع
ثم في جده في العبادة اذ طرح الشبع لاجلها وراس التعبد تقليل الطعام فانت تدعي

نبا بعينه ولا ترك الشيع ولا اقتدا بمذهبه انما يطرد نزاع في ان الذي بينهما ان مكيو
لا متصلا او علم مقدار التفاوت بين الاتصال او الانفصال لانه بين في الدين والتفاوت
بين الشيع ومن تعقل الطعام في تهيئة اسباب السعادة والشقاوة لا يدخل تحت الحصر
وانت لا تتكلف اليه والشيطان يلقي اليك ان تعصبك في الوتر وافراد الاقامة سعي على
التعصب فانت متبع تلبيسه ومغتر به وقال الشافعي ما حلفت بالله تعالى لا صادقا
ولا كاذبا فانظر الى حرمته وتوقيره ودلالته ذلك على علمه بجلال الله تعالى وسيل
عن مسلة فسكت فقيل له الا تجيب فقال حتى انظر الفضل في سكوتي او في الجواب فانظر
الى ضبطه للسانه مع انه اشد الاعضاء تسلطا على العلماء وبه يعلم انه لا يسكت ولا يتكلم
الا لله وقال الشافعي في كتاب الحكيم قد اوتيت علما فلا تدنس علمك بظلمة الذنوب
فتبقى في الظلمة يوم يسعى اهل العلم بنور علمهم واما زهده فقد قال الشافعي من ادعى انه جمع
بين حب الدنيا وحب خالقها في قلبه فقد كذب وقال الحميدي خرج الشافعي الى اليمن
مع بعض الولاة فانصرف الى مكة بعشرة آلاف درهم وضرب خباء خارج مكة وكان الناس
ياتونه فما برح من موضعه حتى فرقها كلها وخرج مرة من الحمام فاعطى الحمامي مالا كثيرا وسقط
سوطه مرة من يده فرفعه اليه انسان فاعطاه خمسين دينارا وسخاوة الشافعي اكثر واشهر
من ان تحكى وراس الزهد السخا فليس الزهد عبارة عن فقد المال بل عن فقد علاقة
القلب معه فلا تظنن ان سليمان في ملكه لم يكن زاهدا في الدنيا وكان كل خبز الشعير
ويطعم الخلق لذيذ الاطعمة وبهذا اشد من الزهد مع خلو اليد عن المال بل الزاهد من يكون المال
عنده كالماء ولو كان على شط البحر وهو قادر عليه لم يغتره ذلك لانه يعده لحاجة
المسلمين ولا يكون لقلبه معه علاقة ... الماء المشروب طعاما لكان المطعم عنده
كالمشروب وسياتي تحقيق ذلك في كتاب ... روي حديثا ... سفيان بن عيينة ...
في الرقائق فغشي على الشافعي فقيل له قد مات فقال ان مات فقد مات افضل اهل زمانه وروي
عن عبد الله بن محمد البلوي قال كنت انا وعمر بن نباتة جلوسا نتذاكر العباد والزهاد فقال لي
عمر ما رايت اورع ولا افصح من محمد بن ادريس الشافعي خرجت انا وهو ... الى الصفا
فافتتح لبيد يقرا وكان حسن الصوت هذا يوم لا ينطقون فرايت
الشافعي قد تغير لونه واقشعر جلده فاضطرب اضطرابا شديدا وخر مغشيا عليه

فلما افاق جعل يقول اعوذ بك من مقام الكذابين واعراض الغافلين اللهم لك خضعت قلوب
العارفين وذلت رقبة المشتاقين الهي هب لي جودك وجللني بسترك واعف
عن تقصيري بكرم وجهك قال ثم قمنا وانصرفنا فلما دخلت بغداد وكان هو بالعراق
فقعدت على الشط اتهيا للصلاة اذ مر بي رجل فقال يا غلام احسن وضوءك احسن الله
اليك في الدنيا والآخرة فالتفت فاذا انا برجل يتبعه جماعة فاسرعت في وضوئي وجعلت
اقفو اثره فالتفت الي فقال هل لك حاجة فقلت نعم تعلمني مما علمك الله فقال اعلم
ان من صدق الله نجا ومن اشفق على دينه سلم من الردى ومن زهد في الدنيا قرت
عيناه بما يرى من ثواب الله غدا الا ازيدك قلت نعم قال من كان فيه ثلاث خصال فقد استكمل
الايمان من امر بالمعروف وائتمر ونهى عن المنكر وانتهى وحافظ على حدود الله تعالى الا ازيدك
قلت بلى قال كن في الدنيا زاهدا وفي الآخرة راغبا واصدق الله في جميع امورك تنج مع الناجين
ثم مضى فسالت من هذا فقالوا الشافعي فانظر الى حاله والى وعظه وحكمته كيف يخرج
من ربع الكلام والجوامع امر علمهم الآخرة المستفاد من الكتاب والسنة واما كونه
عالما باسرار القلب وعلوم الآخرة فتعرفه من الحكم الماثورة عنه روي انه سئل عن
الريا فقال على البديهة الريا فتنة عقدها الهوى حيال ابصار قلوب العلماء فنظروا
اليها بسوء اختيار النفوس فاحبطت اعمالهم وقال الشافعي اذا انت خفت على
عملك العجب فاذكر رضا من تطلب وفي اي نعيم ترغب ومن اي عقاب ترهب واي
عافية تشكر واي بلاء تذكر فانك اذا تفكرت في واحدة من هذه الخصال صغر في عينك
عملك فانظر كيف ذكر حقيقة الريا وعلاج العجب وهما من كبار آفات القلب وقال الشافعي
من لم يصن نفسه لم ينفعه علمه وقال من اطاع الله بالعلم نفعه سره وما ...
بالفقه خاصة ... ويدل على ... ما روي عنه انه قال وددت
ان الناس انتفعوا بهذا العلم وما نسب الي شي منه فانظر كيف اطلع على آفة العلم وطلب الاسم
وكيف كان منزه القلب عن الالتفات اليه متجرد النية فيه لوجه الله تعالى وقال ما ناظرت
احدا قط ... يوفق ويسدد ويعان ويكون عليه رعاية من الله تعالى وحفظ
وما كلمت احدا قط وانا ابالي ان يبين الله الحق على لساني او على لسانه وقال ما اوردت
الحق والحجة على احد فقبلها مني الا هبته واعتقدت مودته ولا كابرني على الحق احد ودافع

عيبه
جين
علوم

الحجر الاسقط من عيني در فضة فهذه العلامات هي التي تدل على ارادة الله
بالعلم والمناظرة فانظر كيف كان ما به الناس من جملة هذه الخصال الخمس على ما اداه
ثم كيف خالفوه فيها ايضا ولهذا قال ابو ثور ما رايت ولا راى الراءون مثل الشافعي
وقال احمد بن حنبل ما صليت صلاة منذ اربعين سنة الا وانا ادعو للشافعي فانظر
الى انصاف الداعي ودرجة المدعو له وقس به الاقران والامثال من العلماء في هذه
الاعصار وما بينهم من المشاحنة والبغضاء لتعلم تقصيرهم في دعوى الاقتداء
بهؤلاء ولكثرة دعائه له قال ابنه اي رجل كان الشافعي حتى تدعو له كل هذا
الدعاء فقال احمد بن حنبل يا بني كان الشافعي كالشمس للدنيا وكالعافية للناس فانظر
هل لهذا من خلف وقال احمد ما احد مس بيده محبرة الا وللشافعي في عنقه منة واما
مالك واحمد بن حنبل وسفيان رحمهم الله فورعهم مشهور وكلامهم في اسرار العلوم و
آفات النفوس والاعمال مشهورة […] من عرف ذلك من كتاب حلية
الاولياء وقد ذكرنا الرواية عنهم في كتاب الاحياء فانظر الى سيرة هؤلاء الائمة
وتامل احوال متبعيهم والظاهر انه لا بد لمعرفة غيرها من المعاملات والخصومات
او نوع آخر من العلم اعرض الناس عنه واستغرقوا العمر فيما يتعلق بمعاملات الخلق
لما فيه كسب المال والجاه **الباب الرابع** في اقسام العلوم واحكامها
وما ليس منهم وتقسيم العلم الى فرض العين وفرض الكفاية وتقسيم غير العلم الى المباح
والمذموم وفيه فصول **الفصل الاول** في اقسام العلوم فنقول العلوم تنقسم الى
شرعية وغير شرعية ونعني بالشرعية ما استفيد من الانبياء عليهم السلام ولا يرشد اليه
العقل كالحساب ولا التجربة كالطب ولا السماع كاللغة واعني الشرعية يعني المحمودة
بالبيان نقسمها الى اصول وفروع ومقدمات ومتممات […] **الضرب الاول**
الاصول وهي اربعة كتاب الله وسنة رسوله واجماع الامة وآثار الصحابة والاجماع
اصل من حيث انه يدل على السنة فهو اصل في الدرجة الثانية وكذلك الآثار ايضا فانها
يدل على السنة لان الصحابة شاهدوا الوحي والتنزيل وادركوا […] احوال التحقيق
العبارة عن نقله فرأى بعض العلماء الاقتداء بهم والتمسك بآثارهم وذلك
على شرط مخصوص وفي وضع مخصوص ليس في غرض بيانه **الثاني** الفروع وهو ما فهم

من هذه الاصول لا بموجب الالفاظ بل لمعان تنبه لها العقول فاتسع بسببها الفهم
حتى فهم من اللفظ الملفوظ به غيره كما فهم من قوله لا يقضي القاضي وهو غضبان انه لا
يقضي اذا كان حاقنا وجائعا وهذا على ضربين احدهما يتعلق بمصالح الدنيا ويحويه
كتب الفقه والمتكفل به الفقهاء والثاني ما يتعلق ببيان طريق سلوك الآخرة وهو علم
احوال القلب واخلاقه المذمومة والمحمودة وما هو مرضي عند الله وما هو مكروه وهو الذي
يحويه الشطر الاخير من كتاب الاحياء اعني ربع المهلكات وربع المنجيات ومنه العلم بما يترشح
من القلب على الجوارح في عباداتها وعاداتها وهو الذي يحويه الشطر الاول منه **الضرب
الثالث** المقدمات وهو الذي يجري منه مجرى الآلات كعلم اللغة والنحو فانهما آلة لمعرفة
كتاب الله وسنة رسوله لا من حيث ذاته لكن من حيث نزلت الشريعة بهذه اللغة فتعين
تعلمها لانه لو نزلت بلغة اخرى لزم تعلم تلك اللغة ومن الآلات علم كتابة الخط
لكنه ليس ضروريا اذ الحفظ قد يستغني عنه كان عليه السلام اميا ولكنه لكل العجز في
الغالب ايضا ضروريا **الضرب الرابع** المتممات وذلك في علم القرآن فمنه ما ينقسم الى
ما يتعلق باللفظ كتعلم القراءات ومخارج الحروف والى ما يتعلق بالمعنى كالتفسير فمنه المنقول
فان اللغة بمجردها دون النقل لا تستقل والى ما يتعلق باحكامه كمعرفة الناسخ والمنسوخ
والعام والخاص والنص والظاهر وكيفية استعمال البعض منه مع البعض وهو العلم الذي يسمى
اصول الفقه ويتناول السنة ايضا واما المتممات في الاخبار والآثار كالعلم بالرجال و
اسمائهم وانسابهم واسامي الصحابة وصفاتهم والعلم بالعدالة واحوال الرواة ليتميز الصحيح عن
الضعيف […] العلوم الشرعية ومراتبها **الفصل الثاني** في بيان فرض الاعيان
من […] العلوم فقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طلب العلم فريضة على كل مسلم […]
الامة على ان من العلوم ما هو فرض عين على كل مسلم واختلفوا في تعيينه […]
اكثر من عشرين حزبا ولسنا ننقل التفصيل لكن حاصله ان كل فريق نزل […]
على العلم الذي يقصده ولم يسمح نفسه بان يجعل القائم بامر العلوم غيره والاهم
فرض العين […] فقال المتكلمون هو علم الكلام اذ به يحصل معرفة الله تعالى و
صفاته […] وقال الفقهاء هو علم الفقه اذ به يعرف العبادات والحلال
والحرام في المعاملات وقال المفسرون والمحدثون هو علم الكتاب والسنة فانهما مبدأه

معارف العلوم الدينية وقال المتصوفة المراد به علمنا فقال بعضهم هو علم العبد بحاله
ومقامه من الله تعالى وقال بعضهم هو العلم بالاخلاص وآفات النفوس وتمييز لمة
الملك من لمة الشيطان وقال ابو طالب المكي في قوت القلوب هو العلم بمباني الاسلام
الخمسة المذكورة في قوله عليه السلام بني الاسلام على خمس لان هذه هي الواجبات
من الاعمال فيجب علمها ونحن نكشف الغطاء عن هذه المسئلة بما لا يستريب فيه محصل
ولا تبقى للخلاف معه وجه فنقول العلم ينقسم عندنا الى علم مكاشفة كما سبق
بيانه والى علم معاملة ونظرنا الآن في علم المعاملة والمعاملة التي كلف بها المكلف
ثلث اعتقاد وفعل وترك فاذا بلغ الرجل بالاحتلام او السن مثلا فاول الواجب عليه
تعلم كلمتي الشهادة وفهم معنى قول لا اله الا الله محمد رسول الله وليس عليه ان يحصل
كشف ذلك لنفسه بالنظر والبحث وتحرير الادلة بل يكفيه ان يصدق به ويعتقده جزما
من غير اختلاج ريب وذلك قد يحصل بمجرد التقليد والسماع وقد اكتفى رسول الله
عليه السلام من اجلاف العرب بمجرد التصديق ولم يشغلهم بتعلم الادلة المحررة فاذا
فعل ذلك فقد ادى فرض الوقت وكان العلم الذي هو فرض عينه ذلك وليس عليه علم
وراء هذا في الوقت بل لو مات عقيب ذلك مات مؤمنا ولم يكن عاصيا وانما يجب غير
ذلك على الشخص بعارض وليس ذلك العارض ضروريا في حق كل شخص وذلك العارض
اما ان يكون في الفعل او في الترك او في الاعتقاد اما الفعل فبان يعيش من ضحوة النهار
الى وقت الظهر تجدد عليه وجوب علم الطهارة والصلوة لتجدد وجوبها فان عاش
الى رمضان تجدد وجوب علم الصوم وانه تجب النية والامساك من الصبح
وكذا فان كان له مال وحال الحول وجب عليه علم الزكوة فان ملك النعم لزمه علم
زكوة النقد وان ملك النقد لم يلزمه علم زكوة النعم واذا دخل شهر الحج فلا يلزمه المبادرة الى الحج
وعلمه لانه على التراخي ولكن على علماء الاسلام تنبيهه على ان في تاخيره خطر
فربما يرى الحزم في المبادرة فيتعلم علم الحج ولا يلزمه الا تعلم اركانه وواجباته فان
نوافله تعلم علمه نفل وليس بواجب وكذلك التدريج في علم سائر الاعمال واما الترك
فيجب علم ذلك بحسب ما يتجدد من الاحوال وذلك يختلف بحال الشخص فلا يجب على الابكم
تعلم ما يحرم من الكلام ولا على الاعمى تعلم ما يحرم من النظر ولو كان في البادية حرم الجلوس في

و[illegible] فيجب تعليم تحريم ذلك [illegible] ولكنه يتوصل على
القرب كالاكل فمما كان في بلد يتعاطى الخمر والحرير فيجب تعليمه ذلك واما الاعتقادات
واعمال القلوب فيجب علمها بحسب الخواطر فان خطر له شك في معنى علم التوحيد فعليه
تعلم ما يزيله فان لم يخطر بباله ذلك ومات قبل ان يخطر له ان كلام الله قديم وانه يجوز
رؤيته الى غير ذلك مما يذكر في المعتقدات فقد مات على الاسلام اجماعا ولكن هذه الخواطر
بعضها يخطر بالطبع وبعضها بالسماع من اهل البلد فان كان في بلدة شاع فيه علم
الكلام وتناطق فيه اهل البدعة فينبغي ان يصان في اول البلوغ عن ذلك بتلقين الحق
لانه لو سبق الى سمعه الباطل لا يكاد يمحى به وعسر ازالته فمن العلم الواجب على الانسان
علم ذلك اعني ما يحتاج اليه في وقت وجوب العمل بها وذكره الصوفية من فهم خواطر الشيطان
ولمة الملك فهو ايضا حق لكن في حق له الا انا نعلم ان الانسان لا ينفك عن
دواعي الشر والرياء والكبر والحسد والغضب والحقد فيلزمه ان يتعلم ما ذكرناه في ربع
المهلكات مما يرى نفسه محتاجا اليه كيف لا يجب ذلك وقد قال عليه السلام ثلث مهلكات
شح مطاع وهوى متبع واعجاب المرء بنفسه ومتى ينفك البشر عنها الا بالرياضة الحاذقة
وسائر الصفات المذمومة تتبع هذه المهلكات الثلث وكلها مذمومة محرمة تخرب
تعمير القلب فمداواتها [illegible] منها الا بعد معرفتها ومعرفة حدودها ومعرفة اسبابها ومعرفة
علاجها اذ معنى العلاج مقابلة السبب بضده فلا يعرف دون معرفة السبب لا يعرف الا دون معرفة
حده وحقيقته وهو العلم الذي اودعناه ربع المهلكات وذلك من فروض الاعيان على كافة
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
كلمتي الشهادة فان المراد من تصديق الرسل تصديقهم فيما وردوا به وهو
وهو ان من اطاع الله فله الجنة ومن عصاه فله النار فهذا من التصديق يتعلم كيفية الطاعة
ليعمل وكيفية المعصية ليتجنب واذا انتبهت لهذا التدريج علمت ان كل عبد هو في مجاري
احواله ليس يخلو عن واقعة من جملة العلوم اللازم في ذلك علما واحدا معينا في جميع الاحوال

ويبلغ الاخلاص بقدره وقد عرف رسول الله صلى الله عليه وسلم بالالف واللام فقال طلب العلم ولم
يرد به كل علم بل علما معينا لكن المراد جنس العلم على الجملة والله اعلم **الفصل الثالث**
في ان فرض كفاية من العلوم علم ان العلوم الدينية التي ذكرناها من الاضرب الاربعة كلها من
فروض الكفايات اذ احادها قد يصير فرض عين على الآحاد على اختلاف الاحوال لكن
جملتها فرض كفاية على معنى انه لو خلا البلد عمن يقوم بعلم منها تحرج اهل البلد كافة
لا سيما المتمكنون منه على يسر فهذه العلوم تجب على طائفة لا بعينها ولذلك قال الله تعالى
فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة كما قال في الامر بالمعروف ولتكن منكم امة يدعون الى الخير ويأمرون
بالمعروف الآية فالخطاب مع الجمع بان يكون منهم امة ويخرج منهم فرقة فان خرجت فرقة
سقط الحرج عن الجميع والا خرجوا اثموا ولا يختص هذا بالعلوم الدينية بل يدخل فيه كل علم
لا غنى للخلق عنه كعلم الطب الذي يحتاج اليه لعلاج المرضى وعلم الحساب الذي يحتاج اليه
في قسمة المواريث والوصايا وعلم المساحة التي يحتاج اليها في قسمة الاراضي بل يتعدى
هذا الى الصناعات كالحياكة والزراعة والخبز والطحن حتى الحجامة فلا تخلو من فروض الكفاية
لو خلى البلد عن الفصاد حرجوا قال عليه السلام احتجموا كيلا يتبيغ بكم الدم فيقتلكم و
الذي انزل الداء انزل الدواء فلا يجوز التعرض للهلاك واهمال المداواة فاذا
عرفت هذا فاعلم ان القيام بفرض الكفاية من علوم الدين من جملة العبادات الا
ان من اشتغل قبل الفراغ من فرض العين فقد تعرض لسخط الله كالذي وجب عليه
دفع اليد عن وديعة طولب بها فتحرم بالصلوة ولو بالمكتوبة في اول الوقت فانه يعصي
لا لكونه مصليا ولكن ليتضمن صلوته تركا لما هو واجب على الفور ومكروه تاركا للترتيب
الواجب فيه وكما يعصي من يسجد قبل الركوع في صلوته وان لم يعص بنفس السجود من حيث انه
سجود وفرض عين على كل شخص تطهير جوارحه عن المعاصي وتطهير قلبه عن الاخلاق المذمومة
من الكبر والعجب والرياء والحسد وغيره ثم اذا فرغ عن فرض العين فلا بد من ترتيب فروض
الكفايات فالاشتغال بفرض كفاية قام بها جماعة واهمال فرض معطل لا قائم به لا وجه له
ايضا بل ينبغي ان يقدم الاهم والاهم ما هو في حرج بسببه ان لم يكن يخرج مختصا به لكن
كون غيره في الحرج والاثم لا يخرجه عن كونه مقصرا فانه **الفصل الرابع** في بيان
تفصيل علوم الآخرة قد بينا ان العلوم تنقسم الى ما يتعلق بمصالح الدنيا كعلم الفقه والى

تعالى بسلوك طريق الآخرة والعلم الذي يحتاج اليه سالك طريق الآخرة وان كنت مستغنيا عن
تفصيل علوم مصالح الدنيا لاشتهارها ولاندراس علوم الآخرة واختفائها فنقول
العلوم المتعلقة بسلوك طريق الآخرة تنقسم الى علوم مكاشفة والى علوم معاملة واعني بعلم
المعاملة ما يراد منه العمل وبعلم المكاشفة ما يراد منه الكشف والمعرفة فقط دون العمل
وعلم المكاشفة هو العلم الخفي الباطن وهو غاية العلوم ومقصدها بل هو المراد من جميع
العلوم وجميع العلوم انما يراد للتوسل به والتدرج الى الله وهو العلم الذي فضل ابو بكر سائر
الاصحاب حيث قال عليه السلام ما فضلكم ابو بكر بكثرة صلوة ولا بكثرة صيام ولكن بسر وقر في
صدره وهو الذي قيل في حقه ان تسعة اعشاره مات بموت عمر قال ابن مسعود رضي الله عنه لما
مات عمر ذهب تسعة اعشار العلم فقيل كيف تقول هذا وفينا جلة الصحابة فقال لست اريد علم
الفتوى والاحكام وانما اريد العلم بالله وهو الذي اراده النبي عليه السلام حيث قال
ان من العلم كهيئة المكنون لا يعلمه الا اهل المعرفة بالله فاذا نطقوا به لم يجهله الا اهل الاغترار
بالله فلا تحقروا عالما آتاه الله تعالى علما فان الله تعالى لم يحقره اذ آتاه العلم و
قال بعض العارفين من لم يكن له نصيب من هذا العلم اخاف عليه سوء الخاتمة وادنى النصيب
التصديق به وتسليمه لاهله وقيل من كان محبا للدنيا او مصرا على هوى لم يتحقق بهذا
العلم وقد يتصور ان يتحقق بغيره من العلوم واقل عقوبة من ينكره ان لا يذوق منه شيئا وهو
علم الصديقين والمقربين وهو عبارة عن نور يظهر في القلب عند تطهيره وتزكيته
من صفاته المذمومة بالرياضة والعبادة فينكشف من ذلك النور حقايق امور كان يسمع
من قبل اسماءها ويتوهم لها معاني مجملة غير متضحة فيتضح اذ ذاك حتى تحصل المعرفة الحقيقية
بذات الله تعالى وصفاته الباقيات وبافعاله العجيبة في خلق الارض وحكمته
في خلق الدنيا والآخرة ووجه ترتيب الآخرة على الدنيا والمعرفة بمعنى النبوة و
النبي ووجه الحاجة الى ارسال الرسل ومعرفة رتبة النبي في نسبته الى ربه والى
ساير الخلق وكيفية كونه واسطة بين الملائكة وبين الخلق وكيفية وصول الوحي اليهم
الملائكة وكيفية ظهور الملك لهم تارة في صورة الحقيقة وتارة في كسوة الامثلة فان
رسول الله صلى الله عليه وسلم مع كثرة رؤيته جبرئيل ما رآه في صورته الحقيقية الا مرتين و
يتصل بمعرفة ذلك معرفة حقيقة القلب ووجه نسبته الى عالم الدنيا بواسطة الحواس ووجه

الى عالم الآخرة والملكوت محجوب بحجبه في ذاته فينظر تلك الحالة عند ركود الحواس بالنوم حتى يطلع
على الغيب وعلى ما في المستقبل وهو غايب عنه العالم اذا كان في هذا العالم بواسطة وجود
وتدبر كدث واذا الكشف تردد القلب بين العالمين الكشف معنى لمة الملك ولمة
الشيطان وكيفية تصادم جنود الملائكة وجنود الشياطين في القلب واذا عرفت حقيقة
القلب وخواصه عرفت انه جوهر من عالم الآخرة والملكوت وانه غريب في هذا العالم
وانه لم يسافر الى عالم الغربة الا للتزود والاستعداد للرجوع الى مستقره ووطنه الاصلي
الذي منه مبدأه ومصدره واليه مرجعه وتحصل معرفة المرجع والمستقر معرفة حقيقة
الآخرة ومعنى الجنة والنار وعذاب القبر والصراط والميزان والحساب ومعنى قوله تعالى
وان الدار الآخرة لهي الحيوان لو كانوا يعلمون ومعنى لقاء الله تعالى والوصول اليه والنظر
الى وجهه الكريم والنزول في جواره ومعنى مرافقة الملأ الاعلى ومقارنة الملائكة و
النبيين ومعنى تفاوت درجات اهل الجنة حتى يرى بعضهم بعضا كما يرى الكوكب الدري
في جو السماء ومعنى قوله ان الله تعالى يتجلى للناس عامة ولابي بكر خاصة وفي الجملة
فهو معرفة جميع ما ورد في الله تعالى من صفاته وافعاله وفي الآخرة اذ للناس في
معاني هذه الامور بعد التصديق باصولها مقامات فبعضهم يرى ان جميع ذلك امثلة
وان الذي اعده الله تعالى لعباده الصالحين ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب
بشر وانه ليس مع الخلق من الجنة الا الصفات والاسماء ويكاد يتمادى بهذا الى
افراط في رفع الظواهر وبعضهم يرى ان حقايق بواطنها ما المفهوم من ظواهرها
ليس فيها كناية ولا مثال ولا مجاز ابدا اعتزالا وتفريطا وحق على وان الى مذهب …
المقتصد … رتبة العوام وبعضهم يرى ان بعضها امثلة وبعضها يوافق حقايقها
المفهومة من الفاظها ويرى بعضهم ان منتهى معرفة الله تعالى الاعتراف بالعجز عن
معرفته … لا يعرف الله الا الله وبعضهم يدعي لنفسه امورا عظيمة كما للاتحاد والحلول
والوصول … والهذيانات وبعضهم يقول منتهى معرفة الله تعالى ما يعتقده العوام انه موجود
عالم قادر سميع بصير متكلم فنعني بعلم المكاشفة ان يرتفع الحجاب عن قلبه حتى تتضح
له جلية الحق في هذه الامور اتضاحا يجري مجرى العيان الذي لا يشك فيه
وهذا ممكن في جوهر الانسان لولا ان مرآة القلب قد تراكم صداها وخبثها بقاذورات الدنيا

واليه الاشارة بقوله عليه السلام لولا ان الشياطين يحومون على قلوب بني آدم لنظروا الى ملكوت
السماء والمراد به الاشارة بما هو فيها ما هو محجوب تعالى الى البعض الانبياء لا تقولوا العلم
… من عبر اليه انما العلم مجعول في قلوبكم تادبوا باداب الروحانيين يجدكم
كما سبق فهذا نقص هو المراد علم المكاشفة ولا سبيل اليه الا بعد احكام علم المعاملة
يعني علم المعاملة ومن المعاملة ومعنى المعاملة تصقيل مرآة القلب عن كدورات الدنيا
وخبايث الاخلاق وظلمات الشهوات التي هي الحجاب عن الله تعالى وعن معرفة صفاته
وافعاله فبعده يحصل من القلب وتجلي عن الحجب ويكاد ينجلي سطر الحق ويتلألأ فيه حقايقه
كما يتلألأ في المرآة المجلوة صورة السماء والشمس اذا حوذي بها ولا سبيل اليها الا
بالرياضة وتزكية القلب عن الصفات المذمومة وتحليتها بالصفات المحمودة وتعرف … وغيرها
هذا العلم الشطر الاخير من كتاب الاحياء وهو ربع المهلكات وربع المنجيات ولعلك … الآن

ومعنى الرياضة

ان تسمع تراجم هذه الصفات لتطلع على محل هذا العلم اعني علم المعاملة كما اطلعت على بعض
تراجم علم المكاشفة فاقول علم المعاملة يرجع الى معرفة احوال القلب اما محمودها كالصبر
والشكر والخوف والرجاء والرضا والزهد والتقوى والقناعة والسخاوة ومعرفة المنة
لله تعالى في جميع الاحوال والاحسان وحسن الظن وحسن الخلق وحسن المعاشرة والصدق
والاخلاص فمعرفة حقايق هذه الاحوال وحدودها واسبابها التي بها تكتسب واضدادها
التي تبطلها وآثارها … وعلاماتها وعلاج ما ضعف منها حتى يقوى وما زال حتى
يعود من علم الآخرة واما ما يذم فخوف الفقر وسخط المقدور والغل والحسد والحقد
والغش وطلب العلو وحب الثناء وحب التنعم في الدنيا للتنعم والكبر والرياء والانفة
والغضب والعداوة والبغضاء والطمع والبخل والرغبة والبذخ والاشر والبطر
وتعظيم الاغنياء والاستهانة بالفقراء والفخر والخيلاء والمنافسة والمباهات و
الاستكبار عن الحق والخوض فيما لا يعني وحب كثرة الكلام والصلف والتزين
للخلق والمداهنة والعجب والاشتغال عن عيوب النفس بعيوب الناس وزوال الحزن من
القلب وخروج الخشية منه وشدة الانتصار للنفس اذا نالها الذل وضعف انتصار الحق
واتخاذ اخوان العلانية على عداوة السر والامن من مكر الله في سلب ما اعطى والاتكال
على الطاعة والمكر والخيانة والمخادعة وطول الامل والقسوة والفظاظة والفرح بالدنيا

الحب

والاسف على فواتها والانس بالمخلوقين والوحشة عن اقوام والجفاء والطيش والعجلة بكلام
وقلة الرحمة فهذه واشباهها من صفات القلب مغارس الفواحش ومنابت الاعمال المحظورة
واضدادها هي الاخلاق المحمودة منبع الطاعات فالعلم بحدود هذه الامور وحقايقها
واسبابها وعلاجها هو علم طريق الآخرة وهو فرض عين في فتوى علماء الآخرة
فالمعرض عنه هالك بسطوة ملك الملوك في الآخرة كما ان المعرض عن الاعمال الظاهرة هالك
بسطوة سلاطين الدنيا بحكم فتوى فقهاء الدنيا ولو سئل فقيه عن معنى من هذه المعاني
حتى عن الاخلاص والرياء وما هو مبتلى به في جميع الاوقات لم يعرفه وربما يتكلم في فروع
نادرة في الطلاق والجراح مما لا يحتاج اليها الا نادرا **الفصل الخامس** في بيان
العلم الاقصى وبيان نسبة العلوم بالموازنة بمثال كلي يعرف مراتب العلم فلا يؤثر
الادنى على الارفع والتابع على المتبوع واعلم ان الغرض والرفيع الكبير الاكبر [illegible] جنابه
اليك والى جنسك ولا يمكنك الا بترك الدنيا والآخرة ولا الممكن الجمع بين علائق الدنيا
ونعيم الآخرة كما نطق به القران وشهد له من نور البصائر ما يجري مجرى العيان فالاهم
ما يبقى ابد الآباد وهي السعادة الابدية وعند ذلك تصير الدنيا منزلا والابدان مراكب
والاعمال سعيا الى المقصد ولا مقصد الا لقاء الله ففيه النعيم كله وان كان لا يدرك
في هذا العالم قدره الا الاقلون والعلوم بالاضافة الى سعادة لقاء الله تعالى والنظر
الى وجهه الكريم على ثلاث مراتب نفهمها بالموازنة بمثال وهو ان العبد الذي علق
عتقه وتمكينه من الملك على الحج وقيل له ان حججت واتممت وصلت الى العتق والخلاص
من شقاء الرق [illegible] فقط دون سعادة الملك فله ثلاثة اصناف من الشغل الاول تهيئة
الاسباب [illegible] الناقة وخرز الراوية واعداد الزاد والراحلة والثاني السلوك
ومفارقة الوطن بالتوجه الى الكعبة منزلا بعد منزل والثالث الاشتغال باعمال الحج
ركنا [illegible] ثم بعد الفراغ من الاركان يستحق العتق والتعرض للملك والسلطنة
وله في كل مقام منازل من اول اعداد الاسباب الى آخرها ومن اول سلوك البوادي الى
آخرها ومن اول اركان الحج الى آخرها وليس قرب من ابتدأ باركان الحج من السعادة
كقرب من هو في بعد اعداد الزاد والراحلة ولا كقرب من ابتدأ بالسلوك بل هو
من الفراغ منه فالعلوم ايضا ثلاثة اقسام قسم يجري مجرى اعداد الزاد والراحلة

والملك جميعا و [illegible] طريق الحج
ولا [illegible] في الطريق
علائق [illegible] ملك العتق [illegible]

شراء الناقة وهو كعلم الفقه فيما يتعلق بمصالح معاملات الخلق وقسم يجري مجرى
سلوك البوادي وقطع العقبات وهو تطهير الباطن عن كدورات الصفات وطلوع تلك
العقبات الشامخة التي عجز عنها الاولون والآخرون الا الموفقون واحدى عقباتها البخل والكبر
وهي العقبة [illegible] بقوله وما ادراك ما العقبة فك رقبة او اطعام الآية والاعجاب بالعقيد
ويعني [illegible] هذه الصفات التي هي صفات القلب وتحصيل علمه كتحصيل علم طريق الحج
ومنازله فكما لا يغني علم المنازل وطرق البوادي دون سلوكها ولا يغني حفظ الادوية
وكيفية طبخها دون شربها فكذلك لا يغني علم تهذيب الاخلاق دون مباشرة التهذيب
لكن المباشرة دون العلم غير ممكن وقسم ثالث يجري مجرى نفس الحج واركانه وهو العلم بالله
وصفاته وملائكته وافعاله وجميع ما ذكرناه في تراجم علم المكاشفة وهو يرجع الى العلم
بالملك والملكوت وهو العلم الاقصى وما عداه من العلوم توابع ومقدمات كلها يراد
لهذا العلم وهذا العلم يراد لذاته لا لغيره فالسعادة الابدية معلقة بلقاء الله تعالى وهي
معلقة بعلم المكاشفة وعلم المكاشفة [illegible] العمل الذي هو قطع عقبات الصفات وعلم
قطع العقبات [illegible] علم اسباب المعيشة في الدنيا من المجامع
الخلق وانتظام اسباب المعيشة التي هي الزاد الى طريق الآخرة بالاجتماع والتعاون
الذي يتوسل الى الملبس والمطعم والمسكن بالسلطان وقانون ضبط السلطان الناس
على نهج العدل في المعاملة في ناحية الفقيه كما ان قانون ضبط اخلاط البدن على نهج
الاعتدال في ناحية الطبيب ولهذا قال العلم علمان علم الابدان وعلم الاديان اشار
الى هذا العلم الظاهر المتعلق بصلاح البدن واسباب المعيشة فان قلت شبهت علم
الفقه باعداد الزاد والراحلة فاعلم ان الله تعالى اخرج آدم من التراب [illegible] اخرج ذريته
من سلالة من ماء دافق فاخرجهم من الاصلاب الى الارحام ومنها [illegible]
القبر ثم الى العرض ثم الى الجنة او الى النار فهذا مبداهم وهذا غايتهم وهذه [illegible] الى
الدنيا زاد المعاد ولتتناولوا منها ما يصلح للتزود فلو تناولوها بالعدل لانقطع
يقطع الخصومات وتعطل الفقهاء ولكنهم تناولوها بالشهوات [illegible] الاموال [illegible] عن
الوفاء بجميع الشهوات فتولدت منها الخصومات فمست الحاجة الى تمهيد قانون في سياسة [illegible]
الاختصاصات [illegible] المطلوبات وسائر المطلوبات الدنيوية فهو العلم الذي يحمي

للتزود

الفقيه سياسة في ربع المعاملات والنكاح والولايات وحدث الحاجة الى السلطان ليسوسهم ويحملهم على
القانون المضبوط للخصومات والفقيه هو العالم بقانون السياسة وطريق التوسط بين الخلق اذا
تنازعوا بحكم الشهوات فالفقيه هو معلم السلطان ومرشده الى طريق سياسة الخلق لينتظم
باستقامتهم امورهم في الدنيا ووجه تعلقه بالدين ان الدنيا منزل من منازل الآخرة
بل هي مزرعة الاخرة ولا يتم الدين الا بالدنيا ولذلك قيل الدين والملك توأمان
والدين اصل والسلطان حارس وما لا اصل له فمهدوم وما لا حارس له فضائع فمعلوم ان
الحج لا يتم الا ببدرقة تحرس من العرب في الطريق ولكن الحج شيء وسلوك الطريق الى الحج
شيء آخر والقيام بالحراسة التي لا يتم الحج الا بها شيء آخر ومعرفة طريق الحراسة وحيلها
امر آخر فالفقيه نيابته في تعريف طريق الحراسة ومن الدنيا التي هي منزل من منازل
الآخرة واما المقصد الاخرة ولقاء الله تعالى والساعي الى الله تعالى ليناله هو
القلب ولست اعني بالقلب اللحم المحسوس الذي يشارك فيه الميت والبهيمة بل هو
سر من اسرار الله ولطيفة من لطائفه لا يدركه الحس يعبر عنها تارة بالروح واخرى بالنفس
المطمئنة والشرع يعبر عنه بالقلب لانه المطية الاولى لذلك السر وبواسطته صار [illegible]
عن حقيقته الان يقال انه امر شريف رباني كما قال الله تعالى قل الروح من امر ربي
والمقصود ان هذه اللطيفة هي الساعية الى قرب الحضرة الربوبية واما البدن فمطيته
التي يركبها ويسعى بواسطتها فالبدن لها في طريق الله تعالى كالناقة للبدن في
طريق الحج فكل علم مقصده الاول مصالح البدن ومصالح معيشة البدن في الدنيا فهو علم
مصالح المطية ولا يخفى عليك ان علم الطب كذلك فانه يحتاج اليه في حفظ البدن
ولا [illegible] الى الله تعالى الا بقيام البدن وصحته فكذلك لا يمكن الا بانتظام اسباب
المعيشة [illegible] ذلك الا بالاجتماع والتعاون وتصادم الشهوات عند التنازع
الا [illegible] الى التقابل الذي هو سبب الهلاك من خارج كما ان تضاد الاخلاط
الباطن يفضي الى الهلاك من باطن فبعلم الطب يحفظ الاعتدال في الاخلاط المتنازعة
من داخل وبالسياسة والعدل يحفظ الاعتدال في التنازع من خارج الافعال فعلم
طريق الاعتدال في الاخلاط طب وعلم طريق اعتدال الاحوال من الناس في المعاملات
وهو يتعلق بمصالح المطية التي هي المنزل الاول من منازل الآخرة فمن تجرد للفقه ولم يصلح نفسه

بقطع عقبات الصفات وملازمة جادة التقوى في الاخلاق والاعمال كمن تجرد لحراسة
وعلفها وشراء الراوية وخرزها وهو مستغرق العمر في دقائق الكلمات التي تجري في كلام
الفقه كالمستغرق عمره في دقائق الاسباب التي تستحكم الخبوة التي بها تحرز الراوية
للحج ونسبة هولاء من السالك لطريق اصلاح القلب الموصل الى علم المكاشفة كنسبة
اولئك الى سالكي طريق الحج او ملابسي اركانه فتامل هذا واقبل النصيحة مجانا ممن قام عليه
ذلك فلا يصل اليه الا بعد جهد شديد وجراءة تامة في مباينة العامة والنزوع
عن تقليدهم بمجرد الشهوة فان قلت لقد شبهت الفقه بالطب في غاية الغض من
درجة الفقه والفقهاء فاقول حاش معاذ الله ان نسوي بين العلمين بل انما اوردت الطب
مثلا للتفهيم ولا مناسبة بين العلمين في الشرف والرتبة لاوجه ثلث احدها ان الفقه
علم ديني شرعي اي هو مستفاد من النبوة والطب علم حسي يستفاد من التجربة والثاني
ان الطب لا يحتاج اليه الا المريض والفقه يحتاج اليه المريض والصحيح بل لا يستغني عنه احد
من سالكي طريق الآخرة فانه مقدمة من مقدمات سلوك الطريق كما سبق والثالث
ان علم الفقه مجاور لعلم طريق الآخرة لانه نظر في اعمال الجوارح ومصدر الاعمال ومنشأها
صفات القلوب فالمحمود من الاعمال تصدر عن الاخلاق المحمودة المنجية في الآخرة والمذموم

يصدر من المذموم

ولا يخفى اتصال الجوارح بالقلب واما الطب فمعرفته تعديل المزاج ولا تعلق له بالقلوب
ولذلك صار صاحب الفقه مجاورا لعلم طريق الآخرة فهو صاحبه متعلقا بطريق الآخرة
مقصود امام المجاورة ان سلك في احكام الحدود والجراحات والغرامات وفصل
الخصومات فلا تنتظم فيها يشتمل عليه الفقه من العبادات والصيام والصلوة والحلال والحرام
فاعلم ان اقرب ما يتكلم فيه الفقيه من الاعمال التي هي اعمال الآخرة ثلثة
الاسلام والصلوة والحلال والحرام واذا تاملت منتهى نظر الفقيه [illegible] لا
يجاوز حدود مصالح الدنيا الى الآخرة اما الاسلام فيتكلم الفقيه فيما يصح وفيما يفسد
يلتفت فيه الا الى اللسان واما القلب فخارج عن ولاية الفقيه لعزل رسول الله صلى الله عليه و
سلم ارباب السيوف والسلطنة عنه حيث قال هلا شققت عن قلبه بل يحكم الفقيه بصحة الاسلام تحت ظلال السيوف
انه يعلم ان السيف لم يكشف له عن نيته ولم يرفع عن قلبه غشاوة الجهل لكنه مشير على صاحب
السيف فان السيف ممتد الى رقبته واليد ممتدة الى ماله [illegible] يسمى صحة الاسلام عند الفقيه انه يعصم بالمال ورقبته

ولذلك فهم رسول الله عليه السلام امره على فعل فاذا قالوها فقد عصموا مني دماءهم
واموالهم فهذا الاسلام يصح بالاضافة الى دنيوية لا الذي يبقى بعد الى الحكم [illegible]
اي لا رقبة وذلك بعد الموت فلا ينفعه الا النور الذي به ينشرح الصدر للاسلام
والفقيه لا يتكلم الا في حقيقة ذلك النور ولا في اسباب من تزكية القلب وتصفيته [illegible]
فان خاض الفقيه فيه كان كما خاض في الطب الحساب ولم يكن ذلك من فقهه واما
الصلوة فالفقيه يفتي بالصحة اذا اتى بصورة الاعمال وان كان غافلا من اوله الى
اخرها مشغولا بافكاره في معاملات السوق ويكتفي بحضور القلب مع التكبير فقط
وهذه الصلوة لا تنفع في الآخرة كثير نفع بل قال عليه السلام لا يكتب للرجل من صلوته
الا ما عقل منها وذلك بالخشوع واحضار القلب ودفع الوسواس عنه ولكن
يريد الصحة امتثال صيغة الامر بالصلوة فاندفع عنه سيف السلطان للقتل و[illegible]
منوط بصورة الاعمال كما ان السيف في الكفر ايضا منوط بصورة كلمة الاسلام باللسان
واما الزكوة فنظر الفقيه فيما لا ينقطع طلبة السلطان وربما يحكم براءة ذمته
اذا اخذ السلطان منه قهرا ولا يخوض في بيان سر الزكوة التي هي مقصودة وهي تطهير النفس عن
رذيلة البخل نحو طهره ولهذا كانت الزكوة كنف لا النجاسة حتى رفع عنه
رسول الله عليه السلام واقاربه وسماه اوساخ اموال الناس والفقيه لا يلتفت الى
الوجه الذي فيه اخراج الزكوة طهرة القلب عن خبث البخل بل ربما افتى بما
نظر الى الظاهر الذي هو حد ودرجة في النظر منقولا عن ابي يوسف
انه كان يهب ماله في آخر السنة لزوجته وتهب له لئلا تسقط الزكوة عنه وهو
ويستحسنه الفقيه ويستدل به على فقه نفسه وهو على التحقيق ضد مقصود الزكوة لان غرض
الزكوة [illegible] عن ضرر البخل وهذا ابو كده وجه للبخل [illegible] الا ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم [illegible] الا هلاك الشح المطلق بل الشح المطاع وانما يصير مطاعا بمنع حق [illegible]
ودفع [illegible] به يصير مهلكا والفقيه يكتفي بانه ينظر الى الظاهر ويقول اجزاء
الزكوة عما بقي في ملكه سنة وهذا الملك قد زال قبل انقضاء السنة فهذا نظره في الزكوة واما
الحلال والحرام فالورع فيه له اربع درجات الاولى ورع العدول الذي يخرج بتركه الانسان
عن اهلية الشهادة والقضاء وهو الاحتراز عن الحرام الظاهر والثاني ورع الصالحين

وهو التوقي من الشبهات ومظان الريب قال عليه السلام لا يكون الرجل من المتقين حتى يدع
ما لا بأس به مخافة مما به بأس وذلك كالتورع عن حديث الناس حذرا من الانجرار الى
الغيبة والتورع عن اكل الشهوات خيفة من هيجان النفس والبطر والرابع ورع الصديقين
وهو الاعراض عما سوى الله وعن كل عمل ليس لله خالصا وسيأتي تفصيل هذه الدرجات
من بعد وجميعها خارج عن نظر الفقيه الا الدرجة الاولى وهو ورع العدول عن الآثام
مساقط الشهادة والقضاء والقيام بمجرد ذلك لا ينفي خطر الآخرة قال عليه السلام
لوابصة استفت قلبك وان افتوك وان افتوك وان افتوك وقال الاثم حزاز القلوب والفقيه
لا يتكلم في حزازات القلوب ان خلط ذلك بالفقه كان كما لو خلط النحو بالحساب والطب
فانه ربما خرج شيء من ذلك على جهة الكلام وعرض عليه بغير قصد ونبهنا بهذا ان جميع
نظر الفقيه متعلق بالدنيا التي هي صلاح الآخرة لا بنفس طريق الآخرة وليس مما
نذكره غضا من درجة الفقه والفقهاء في نفسه لكن بالاضافة الى العلم الذي يحيط
الفلاح بحيث قال الله تعالى قد افلح من زكيها وقال قد افلح من تزكى وذكر اسم
ربه فصلى بل تؤثرون الحيوة الدنيا والآخرة خير وابقى فالعلم الذي به يحصل
تزكية القلب وملازمة الصلوة المقرونة بحضور القلب والذكر وايثار الآخرة
التي هي ابقى على الدنيا المشرفة على الانقضاء ارفع من العلم الذي يتعلق بمصالح
معيشة من يتردد وسلوك هذا الطريق فهذا على هذا الوجه ينبغي ان يفهم

الباب الخامس في شروط المناظرة وآفاتها وبيان سبب

اقبال الخلق عليه اعلم ان الاعصار بعد اختلفت في اقبال الخلق على انواع العلوم فانه قد بعد
رسول الله صلى الله عليه وسلم تولاها الخلفاء الراشدون وهم ائمة مستقلون بالفتوى كانوا
لا يستعينون بالفقهاء الا في وقايع نادرة وكان اهل الاسلام في زمانهم [illegible] لكن
لهم رغبة في العلم الا الله تعالى فلا جرم كان اشتغالهم بمهمات الدين [illegible]
التقوى في طلب علم الحديث والقرآن لتعلق الهداية لا للرواية فاتفق [illegible] بعدهم
علماء القصص عصرهم تولى الخلافة اقوام لا استقلال لهم بعلم الفتاوى وقد اتسعت الولاية فاحتاجوا
الى الفقهاء والعلماء يستعينون في الفتاوى والاقضية وكان قد بقي من علماء التابعين
من هو على الطراز الاول [illegible] صفوا الدين فكانوا اذا طلبوا هربوا واعرضوا فاضطر الخلفاء الى

اليهم اكرامهم والالحاح في طلبهم فرأى اهل تلك الاعصار عز العلماء واقبال الخلفاء والولاة عليهم
مع اعراضهم عنهم فاكبوا على طلب علم الفتاوى توصلا الى نيل العز والجاه وكثرت الرغبة
في علم المذهب واتسع هذا العلم واكب الناس عليه ثم عرضوا انفسهم على الولاة وتعرفوا
اليهم وطلبوا الولايات منهم فمنهم من حرم ومنهم من انجح ولم يخل المنجح عن ذل الطلب فاصبح
الفقهاء بعد ان كانوا مطلوبين طالبين وبعد ان كانوا اعزة بالاعراض عن السلاطين اذلة
بالتعرض للطلب الا من وفقه الله تعالى في كل عصر من علماء دينه فلم يخل عصر من الاعصار
عن علماء بالله معرضين عن السلاطين معرضين بلاياتهم واموالهم لكن كان اكثر الاقبال في تلك
الاعصار على علم الفتاوى لشدة الحاجة الى الاقضية وهو الذي يسمى الآن علم المذهب ثم نبغت جماعة
من المتكلمين من المعتزلة وغيرهم وظهر من الصدور والخلفاء من مال الى البحث عن العقائد والى
التعصب واقبلوا على من اشتغل بذلك العلم فاكب الناس على علم الكلام واكثروا فيه
التصانيف ورتبوا فيه طرق المجادلات والمناقضات وزعموا ان غرضهم الذب عن دين
الله والنضال عن السنة كما زعم من قبلهم ان غرضهم من الاشتغال بالفتاوى حفظ
احكام من الحلال والحرام ثم ظهر بعد ذلك من الصدور من لم يستصوب الخوض في علم العقائد
لما يلزم من الفتنة فاعرض عن المتكلمين واقبل على المتعصبين للمذاهب في الفروع واميل الى
من يناظر في الفقه وبيان الاولى من مذهب الشافعي وابي حنيفة خاصة رضي الله عنهما وكانوا
يفعلون ذلك لله تعالى وغرضهم استنباط دقائق الشرع وبيان ماخذ الاحكام واكثروا
في التصانيف والاستنباط ورتبوا طرق المجادلات واعرضوا عن الخلاف مع مالك واحمد
وسفيان وغيرهم مع انهم انما تخالفوا في تصحيح الاحاديث والبحث عن معاني الاحاديث وما يصح
منها وما لا يصح اهم في ماخذ الاحكام ولكن كانت رغبتهم بحسب ميل الصدور والولاة و
اذا كان [illegible] التوسل الى الادرار والصلات والولايات فلم يشتغلوا الا بما يروج عندهم
ثم لم [illegible] انه لا باعث لهم الا الدين واحياء الشرع ولو مالت نفوس ارباب
الولايات [illegible] ف مع احمد او مع مالك لاشتغلوا بالبحث عن مذاهبهم ومناقضاتهم ولم
يسكتوا عن دعواهم انما نطلب بذلك الدين لله وفي الله تعالى وهكذا الى [illegible] الاعصار الى
الآن ولا ندري ما قدره الله تعالى فيما بعد من الاعصار فهذا هو الباعث على الاكباب على
الخلافيات والمناظرة لا غير فلا ترى رجلا يتعلم الخلاف [illegible] لم يتعلم

الخلاف وما عرفوا منه الا وتخاف ان يقال له يوم القيمة لم تخصص في علمك وعملك الناس لهداية
بطالتك [illegible] يا غادر يا فاسق يا مرائي كما ورد في الخبر ان المرائي ينادى على رؤس الخلائق بهذه
ومع ذلك لا يعلم علم الاخلاص وطريق النجاة من خطر الرياء وما يجري بهذا المجرى من صفات
القلب فانظر الآن الى من يتعلم لخوف الآخرة ما اهم ان يشتغل به بيان شروط المناظرة
اعلم ان المناظرة في احكام الشرع من الدين ايضا ولكن لها شروط ووقت ومحل فمن اشتغل
بها في وقتها ومحلها وقام بشرطها فقد اقتدى بالصحابة فانهم تشاوروا في مسائل والسلف
الصالحين كالشافعي ومحمد بن الحسن وغيرهم فانهم تناظروا في مسائل وما تناظروا الا لنية
طلب الحق عند الله ولكن لمن يتناظر لله في الله علامات الاولى ان لا يشتغل به وهو
لم يتأد به [illegible] الثياب ويقول غرضي بذلك ستر عورة من يصلي فيقال له كذبت لو اردت ذلك لصليت
الا [illegible] ثم نظرت لصلوة غيرك الثانية ان لا يرى فرض كفاية اهم من المناظرة
فان غرض المناظرة طلب ماخذ الشرع لينال رتبة الاجتهاد وهذا من فروض الكفايات
فان راى فرض كفاية معطلا لا قائم بها فلا يشتغل بما قام به جماعة وعلم الاحاديث في
هذا العصر من فروض الكفايات ولا قائم به وقد اشرف على الاندراس ويحصل الدين
فمن حصل ذلك وزعم انه يتعلم الخلاف لله فهو كمن راى جماعة من العطاش مشرفين على
الهلاك وقد قدر على ان يسقيهم ويحييهم فاشتغل بتعلم صناعة الحجامة وقال هي من
[illegible] الكفايات ولو خلى البلد عن الحجامين لتعرضوا للهلاك
[illegible] فرض الكفايات الذي لا قائم به الامر بالمعروف والنهي عن المنكر وقد يكون
المناظر في مجلس المناظرة شاهد الحرير ملبوسا ومفروشا وهو ساكت ويناظر في
جلد الكلب والتوضي فيه [illegible] وذلك مما لا يتفق قط وهذه المعصية
قد تتفق ووقعت بين يديه ولا يلتفت قلبه اليه [illegible] في
مجلس المناظرة من الغيبة والاكاس والاثم [illegible] الى
شيء من ذلك ثم يزعم انه يناظر لله فانظر هل كانت مناظرة الصحابة والسلف في
هذا الجنس فان لم يكن كذلك فلا تغتر بهم فلا تقاس المناظرة [illegible] الثالثة
ان يكون [illegible] مستقلا يفتي برايه لا بمذهب ابي حنيفة [illegible] الحق على لسان
[illegible] في مناظرة السلف فاما من ليس له رتبة الاجتهاد [illegible] صاحب مذهبه فاي فائدة له في المناظرة

[illegible]

وهو القصد على تركه ان ظهر ضعفه ولو كانت مباحثته عن محل الوفاق الى الوجهين لكان اولى
وانفع فانه ربما ينتج ويكون يجر سبيلا الى الطول لكثرة الكلام ولوجدان الخصم فرصة حتى
يجتهد في نفاره واظهار ضعف كلامه الرابعة ان يناظر في واقعة مهمة او في مسئلة قريبة
من الوقوع وان يهتم بمثل ذلك فان من الصحابة المشاورة الا بعد وقوع الواقعة ولم
يجوزوا قبل الوقوع الا في الفرائض لعلمهم بان ذلك لا بد منه وقد ... المناظر
يهتم بتميز ما يعم به البلوى كطلاق السكران وتحليل الخمر وكون الخلع ...
عما لا يعم به البلوى مثل التوضي بنبيذ التمر ودباغ جلد الكلب وذكوة الحمار والبغل
ثم ربما ترك المسئلة المهمة لانها خبرية لا يطول الكلام فيها والمهم ارشاد من الحق والطول
الكلام فكيف يختار ما يطول فيه الجدل على المقصر فيه الكلام ولعله يقول غرضي الرياضة
والامتحان وذلك يحصل بالمسايل الدقيقة القياسية فينبغي ان لا يرتب نوبة الصحابة
والسلف فانهم ما ناظروا للرياضة وما طلبوا تقوية الذهن بهذا الطريق بل
بالتقوى والمجاهدة وتحصيل العلم النافع وسنذكر الرخصة في الرياضة ونذكر شرطه
من بعد ان شاء الله الخامسة ان تكون المناظرة في الخلوة احب اليه من المحافل والصدور فان
الخلوة اجمع للجمع واحرى بصفاء الذكر ودرك الحق وفي حضور الجمع ما يحرك دواعي الرياء
والحرص على الافحام ولو بالباطل وانت تعلم كسلهم عن الجواب عن المسئلة في الخلوة
وتنافسهم في المسئلة في المحفل واحبا انهم في ... ذنبا عن اهل المجمع السادسة
ان يكون في طلب الحق كناشد ضالة لا يفرق بين ان يظهر على يده او على يد غيره ويرى
رفيقه معينا لا خصما ويشكره اذا عرفه الخطأ واظهر له الحق كما لو اخذ طريقا في طلب
ضالة فنبهه غيره على ضالته في طريق اخر اليس كان يفرح به ويشكره فالحق ضالة المؤمن
يطلبه كذلك فحاله اذا ظهر الحق على لسان خصمه وخجل واسود وجهه وارتعد ... وتجهد
في مجاحدته ودفعته باقصى ما يقدر عليه واخذ يذم من افحمه طول عمره ثم لا يستحيي من تشبه نفسه
بالصحابة وقد ردت امراة على عمر رضي الله عنه وهو في خطبته على ملأ من الخلق فقال
صدقت اصابت امراة واخطأ رجل ورد رجل على علي رضي الله عنه فقال اصبت واخطأت
وفوق كل ذي علم عليم وسئل ابو موسى الاشعري وكان اميرا بالكوفة عن رجل قاتل في
سبيل الله فقتل فقال هو في الجنة وكان ابن مسعود حاضرا فقال اعده على الامير فلعله لم يفهم

فاعاد الجواب فقال ابن مسعود وانا اقول ان اصاب الحق فقتل فهو في الجنة فقال ابو موسى
الاشعري لا تسالوني عن شيء وهذا الحبر بين اظهركم لو اعترض الان من هو اعلى
واقل نقيا لكفروا لمسعود فقال لا حاجة الى ذكره فانه معلوم وان لم يذكره لما يجري
مجرى السابعة ان لا يمنع معينه عن الانتقال من دليل الى دليل ومن سؤال الى
سؤال بل يورد ما يحضره ذكره كما يحضره ويخرج من كلامه جميع دقائق الجدل كقولهم كان
مناظرة اهل الدين فاما قوله هذا لا يلزمني فقد تركت كلامك الاول وليس لك
ذلك فهذا المحض العناد بل الرجوع الى الحق ابدا اكثر مناقضا للباطل و
يقبل وانت ترى المناظرة في المحافل تقضي بمحض المجادلات حتى يقيس المستدل
على اصل فيطالب بعلته فيذكرها فيطالب بالدليل على علة الاصل فيقول هذا
ما ظهر لي فان ظهر لك ما هو اولى منه فاذكره فيصير المعترض ويقول ... ولا
اذكره ويتقضى المجلس في الاصرار على هذا العناد وقوله اعرفه ولا يلزمني ذكره
مع سوال عنه كذب على الشرع فانه ان كان لا يعرفه فانما يذكر لتعجيز خصمه فهو
فاسق كذاب عصى الله تعالى وتعرض لسخطه بدعواه معرفة هو عاطل عنه
وقصده افحام مسلم وتعجيزه وايذاءه وان كان صادقا فقد فسق باخفائه
ما عرفه من امر الشرع وقد ساله اخوه المسلم ليفهمه وينظر فيه فان كان قويا رجع
اليه وان كان ضعيفا اظهر له ضعفه واخرجه عن ظلمة الجهل والخلاف الى نور العلم
الحق ... هذا السؤال ومن كتم العلم الجم بلجام من نار كما ورد في الخبر فكانه يقول لا يلزمني في
الجدل الذي ابدعناه وسلوك سبيل الاحتيال في الافحام والمصارعة والا فهو لازم
في دين الله تعالى وشرع رسوله كما سبق فانظر في مناظرات الصحابة والسلف هل سمعت
مثل ذلك وهل رايت انكارا على من انتقل من دليل الى خبر ومن اثر الى خبر او آية ...
مناظرة ابراهيم نبيه وان الله يحيي ويميت فقال انا احيي واميت قال ان الله يأتي بالشمس
من المشرق فأت بها من المغرب فانتقل الى دليل آخر لما رأى ... منه
ان مناظره مستقل العلم مستفيد منه ان كان يطلب الحق والغالب انهم يحترزون من
مناظرة الفحول ... خوفا من ظهور الحق على لسانهم ويرغبون فيمن دونهم طمعا في ترويج
الباطل عليهم ... دقيقة ولكن في هذه الشروط الثمانية ما يهديك الى من يناظر

منه الا من يناظر لله واعلم يقينا ان منها مناظر الشيطان [illegible] مستولي على [illegible] شد له
بالعداوة وانه لا يزال يدعوه الى الهلاك ثم يناظر في سائر الخطط فيها اجره [illegible]
[illegible] كالشيطان وغيره للمصلحين ولذلك [illegible] الشيطان به [illegible]
ظهار الافات كما تقررها ثم تفصيلها بيان افات المناظرة وما يتولد منها من مهلكات
الاخلاق اعلم وتيقن ان المناظرة الموضوعة لقصد الغلبة والافحام
واظهار الفضل هو منبع جميع الاخلاق المذمومة عند الله تعالى المحمودة عند عدو الله
ابليس ونسبتها الى الفواحش الباطنة من الكبر والعجب والرياء والحسد والمنافسة وتزكية
النفس وحب الجاه وغيرها نسبة الخمر الى الفواحش الظاهرة من الزنا والقذف والقتل
وكما ان من خير من الشرب ومن سائر الفواحش اختار الشرب استحقارا له فدعاه
ذلك الى ارتكاب سائر الفواحش فكذلك من غلب عليه حب الافحام والغلبة في المناظرة
وطلب الجاه والمباهات دعاه ذلك الى اضمار الخبائث كلها في النفس [illegible] فانه مطلب
فتارة يجحد كلام غيره وما يبقى في الدنيا من يعتقد فيه انه اقوى على الخصوم منه فلا بد وان
يحسده ويحب زوال النعمة عنه وصرف الاعتقادات عنه فكم يحسده في الحال [illegible]
الاخرة اشد ولذلك قال ابن عباس خذوا العلم حيث وجدتم ولا تقبلوا قول الفقهاء
بعضهم في بعض فانهم يتغايرون كما تتغاير التيوس في الزريبة [illegible]
لا يدخل الجنة من في قلبه مثقال ذرة من كبر وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
[illegible] ومن تواضع رفعه الله وقال الله تعالى العظمة ازاري والكبرياء ردائي فمن
نازعني فيهما قصمته ويتحرك بالمناظرة داعية الكبر والترفع على الاقران في المجالس التقدم في الطرق
حتى انهم ليتقاتلون على القرب من الصدر [illegible] المغرور عن التواضع [illegible]
[illegible] نفسي [illegible] العلم وصونه عن [illegible] التواضع [illegible]
الصدور [illegible] اهل الدنيا للاقران فيسمي التواضع المحمود عند الله تعالى ذلا والتكبر
الممقوت عنده [illegible] واظهار الحق ومنها الحقد قال عليه السلام المؤمن ليس
بحقود ولا يكاد المناظر [illegible]
جمع المستمعين على ترجيح كلامه [illegible]
بشمايله او صحح كلامه ثم ان جرى من خصمه ادنى [illegible]

وتارة يجحد كلامه

[illegible] لا ينقطع ابد الدهر الى آخر العمر اصلا ومنها الغيبة وقد شبهها الله تعالى
باكل الميتة ولا يزال المناظر مثابرا على اكل الميتة فانه لا يخلو عن حكاية كلام خصمه في
التهجين والتوهين له [illegible] تحرف كلامه فيكون كذابا [illegible] وغاية احتياطه ان يصدق
[illegible] والزيادة والنقصان [illegible] تحكي كلامه على وجه [illegible]
[illegible] والنقصان [illegible] وجهله وقد يصرح باستجهاله او استحماقه [illegible]
[illegible] الغيبة اشد من الزنا كما ورد في الخبر ولا يمكنه الاحتراز عنها
تزكية النفس قال الله تعالى فلا تزكوا انفسكم ولا يخلو المناظر عن الثناء على نفسه بالتصريح
او التعريض بنفي غيره وتهجين كلام غيره والغالب انه يصرح ويقول لست ممن يخفى
عليه امثال هذا وانا المتفنن في العلوم والمستقل بالاصول والفروع وما يجري مجراه
تارة للحاجة الى ترويج كلامه واستمالة القلوب اليه وتارة على سبيل الصلف والتبجح
وهو مذموم عقلا وشرعا ومنها التجسس وتتبع العورات قال الله تعالى ولا تجسسوا وقال
عليه السلام يا معشر من آمن بلسانه ولم يؤمن بقلبه لا تتبعوا عورات المسلمين فمن تتبع
عورة مسلم تتبع الله عورته ومن تتبع الله عورته يفضحه ولو في جوف بيته ولا يخلو المناظر
عن طلب عثرات الاقران والخصوم ليذخره ذخيرة لنفسه ليتمكن من افتضاحه في مناظرة
وتخجيله حتى انه ليتفحص عن احوال [illegible] ومن عيوبه [illegible] ويعثر على هفوة [illegible]
[illegible] ان يعرض به ان كان [illegible]
[illegible] يقول كيف [illegible] وكيف [illegible]
لا يمتنع من الافتضاح بالافصاح [illegible] السفهاء ويعد من اكابر المناظرين
وما يعد [illegible] اهل الدين ومنها الفرح بمساءة الناس والغم بمسارهم ومن لا يحب لاخيه
المسلم ما يحب لنفسه فهو ناقص الايمان بعيد عن اخلاق اهل الدين وكل من غلب عليه افحام
الاقران بالمناظرة تسره ما يسوءهم من نقصان الحال والجاه ويسوءه ما يسرهم [illegible]
وانتظام الامر [illegible] فيما بينهم كما بين الضرائر [illegible]
ويرى [illegible] اهل الدين [illegible] بالتلاقي [illegible]
[illegible] في الفرح [illegible]
[illegible] رضي الله عنه [illegible] اهل العلم [illegible]

العداوة والشحناء بين الاخوان والشركاء في العلم ويعبر تلك عن اخلاق المؤمنين الى الاحقاد
الى اخلاق المنافقين في التعادي والتباغض فلذا كان يجري بين الشافعي واحمد بن حنبل
مناظرة وصار في علم الحديث وغيره ثم كان يقول احمد ما صليت منذ اربعين سنة الا وانا ادعو
للشافعي رضي الله عنه ومنها النفاق والاخفاء بكونه مذموما هم مضطرون الى التزلق
للخصم والاقران واتباعهم بوجه سالم وقلبت منازع وربما نظروا الى الشوق المفرط الى
لقائهم وكلهم مرتدة في الحال من بغضهم وشتمهم ويعلم كل واحد من صاحبه كاذب
بعدية سواء منهم فلا بد ما يظهره قال عليه السلام اذا تعلم الناس العلم وتركوا العمل وتحابوا
بالالسن وتباغضوا بالقلوب وتقاطعوا في الارحام لعنهم الله عند ذلك فاصمهم واعمى ابصارهم
رواه الحسن وقد صح ذلك لاجل المشاهدة والعيان ومنها الاستكبار عن الحق وكراهية وحرص
على مدافعته بالمماراة فيه حتى ان ابغض شيء الى المناظر ان يظهر الحق على لسان خصمه ومهما
ظهر تشمر لجحده بما قدر عليه من التلبيس والخداع والمكر والحيل ثم يصير المماراة له عادة
وطبيعة حتى لا يسمع كلاما الا وتنبعث داعيته للاعتراض عليه ولا يظهر التفضل ويحتاج
للخصم فان كان حقا فقلما يكون قصده اظهار الحق بل اظهار نفسه وذلك من غروره
قال عليه السلام من ترك المراء وهو محق بني له بيت في اعلى الجنة ومن ترك المراء وهو مبطل
بني له بيت في ربض الجنة وقد سوى الله تعالى بين من كذب على الله وبين من كذب بالحق فقال
ومن اظلم ممن افترى على الله كذبا او كذب بالحق لما جاءه ومنها الرياء وملاحظة الخلق
والجهد في استمالة قلوبهم الرياء هو الداء العضال كما سيأتي في كتاب الرياء فهذه عشر خصال
من امهات الفواحش الباطنة سوى ما يتفق لغير المتماسكين منهم من الخصام المؤدي الى الشتم
والضرب والاخذ باللحى والاستهزاء بالوالدين وبالمشايخ وسب الوالدين والاسناد في زمرة
المعتبرين واما العقلاء والاكابر منهم لا ينفكون عن هذه الخصال العشر او عن بعضها
سلم عن بعضهم بعضها ثم تتشعب من هذه الخصال العشر عشر من كل واحدة عشرة اخرى من الرذائل
لم نطول بذكرها وتفصيل احادها مثل الغضب والانفة والبغضاء والطمع وحب المال والجاه
للتمكن من الغلبة والمباهاة والاشر والبطر وتعظيم الاغنياء والسلاطين والتردد اليهم
والاخذ من حرامهم واستحقار الناس بالتجمل بالخيل والمراكب وبمجانبة الاقران والتجمل
بالمراكب والمنصب والملابس المحظورة والخوض فيما لا يعني وكثرة الكلام وخروج الخوف والخشية من القلب

الغفلة حتى لا يدري المصلي منهم في صلاته ما يقرأ ولا يحسن الخشوع في قلبه واستغراق العمر في العلوم التي
لا تنفع بل تضر في المناظرة حتى تحسين العبارة وتسجيع اللفظ وحفظ النوادر الى غير ذلك ان سلمنا
الرذائل لازمة للمناظرة اذا كان قصده بالمناظرة طلب القبول والجاه ونيل الثروة والعز
بل هي لازمة للمشتغل بعلم المذهب والتفسير وغيره اذا كان قصده الدنيا وطلب القضاء
والاوقاف والتقدم على الاقران ولهذا جعله فهي لازمة لكل من طلب العلم لغير وجه الله تعالى
فلم يطلب صاحبها حكمه وتنقية او تبعده ويقربه من الله تعالى بعينه ولان ترك الطلب
الملك لاقلاع الملك واملاك لا يسلم ولئن سلمنا الا ان وقائع في المناظرة فائدة
احسنها ترغيب الناس في العلم ولولا حب الرياسة لاندرست العلوم وفي سببها من لا يغتر
فهذه ترغيبه والاخرى ان فيه تشحيذ الخاطر وتقوية النفس لحكم اذا حققه الشرع فنقول
صدقت فيما ذكرناه ذكرنا في باب المناظرة ولكن ذكرنا انما فيه شرط وعشر افات
يرعى المناظر شروطها ويحترز عنها فانها تم يستدرك فوائده من الرغبة في العلم وتشحيذ الخاطر
فكان الامر كذلك فنقول ان نبغي ان يحترز من هذه الافات ويحصل بسببها الرغبة في
العلم وتشحيذ الخاطر فنعم ما حكمت فان الله تعالى رغب الخلق في العلم بما وعدهم
من ثواب الاخرة لا بالرياسة وقال ان الملائكة تبسط اجنحتها وتشفع العلماء يوم القيمة
ومن سلك طريقا يطلب فيه علما سلك الله به طريقا الى الجنة الى غير ذلك مما ورد في بيان
اثبات فضيلة العلم والترغيب في بابه فيحصل طلب العلم خصوصا فيمن يقدم على اقرانه
ويرتفع عليهم ويقصد اتخاذ السلطان وسلم لطلب الرياسة وولاية القضاء والاوقاف
فمن خص في الترغيب في العلم اكثر من حمل الانبياء والرسل وقد زجروا عن طلب العلم لغير الله
تعلم الدنيا ما هو استمالة وجوه الناس فالنار النار فما ذلك الا انه تحقيق علم الحقيقة على من ع
عنه المنع الشرع ثم حب الرياسة باعث طبيعي والشيطان موكل بتحريكه والترغيب
وهو يستغني عن هذا التهيج وما ذلك الا ترغيبا للشيطان واعلم ان من تحركت رغبته
بتحريك الشيطان فهو محروم فهم ان الله يؤيد هذا الدين باقوام لا خلاق لهم ومن تحرك
تحريكا الا في طلب تحقيق ثواب الله تعالى فهم ورثة الانبياء وخلفاء الرسل واما قوله
عليه السلام ان التحسين الخاطر فقد صدقت فليشحذ الخاطر وليجتنب هذه الافات التي ذكرناها
فان كان لا يتوقف على المناظرة فليحترز منها فليكتف بخاطر كخاطر الصحابة والتابعين فان كان

الكافر تعلم الدين والنسخ فقد شحذت خواطر أهل الدين بالمواظبة على العلم وطول الفكر فيه وصفاء
القلب عن كدورات الأخلاق فإن الشيء إذا كانت له منفعة واحدة وكان لا يجوز التوصل
بتلك المنفعة الواحدة بل هو كالخمر قال الله تعالى وإثمهما أكبر من نفعهما ولا شك في منفعة
الخمر وتعديل المزاج وتقوية الطبع وتقوية الدماغ وتشحيذ الخاطر إلى غير ذلك وباللعب
بالشطرنج تشحيذ الخاطر إلا أنه لا يجوز الاشتغال والتعرض لآفاته ولذلك نظير له علم
إقليدس والمجسطي ودقائق الحساب والهندسة والرياضة بها لا تشحذ الخاطر ولا
تقوي النفس ونحن ننهى عنها لآفة واحدة وهي أنها من مقدمات علم الأوائل ولهم مذاهب
فاسدة لا تتعلق بالدين ولكن يخاف ولا يجترأ عليه فلا تمنع المناظرة لمن يعد
للقيام بشروطها الثمانية والحذر من آفاتها العشرة ولا رخصة فيها لمن لم يقدر على هذه الشروط
فإن الناس أعداء ما جهلوا ... بهذه النقل فعلى الخبير
سقطت

الباب السادس في آداب المعلم والمتعلم

أما المتعلم فآدابه
كثيرة وقد أطنب العلماء فيه وأكثروه ولكن تنظم تفاريقها جمل **الوظيفة الأولى**
تقديم طهارة النفس عن رذائل الأخلاق وخبائث الصفات إذ العلم عبادة القلب وصلاة
السر وقربة الباطن إلى الله تعالى وكما لا يصح الصلاة التي هي وظيفة الجوارح الظاهرة إلا
بتطهير الظاهر من الأحداث والأخباث فكذلك لا يصح عبادة القلب بعمارة العلم
إلا بعد طهارته عن خبائث الأخلاق ونجاسات الصفات فإن النجاسة غير مقصورة على
الظاهر قال الله تعالى إنما المشركون نجس تنبيها للعقول على أن طهارة البدن والثوب
غير كافية والطهارة والنجاسة عبارة عما يجتنب فإذا كان القلب ملطخا بصفة يجتنب عنها
فهو نجس بل هو أعظم فإنها في الحال نجاسات وفي المآل مهلكات وقد دل على اشتراط
هذه الطهارة للعلم قوله عليه السلام لا يدخل الملائكة بيتا فيه كلب والقلب بيت هو منزل
الملائكة ومهبط آثارهم والصفات الرديئة مثل الغضب والشهوة والعجب والكبر وأخواتها
كلاب ضارية نابحة ونور العلم إنما يقذفه الله تعالى في القلوب بواسطة الملائكة فما كان
لبشر أن يكلمه الله إلا وحيا أو من وراء حجاب أو يرسل رسولا فكذلك لا يرسل من رحمة العلوم
إلى القلوب إنما تتولاها الملائكة الموكلون بها وهم المقدسون المطهرون المبرؤون
فلا يلاحظون إلا طيبا ولا يعمرون بما عندهم من خزائن رحمة الله إلا طاهرا

بل القلب بالكلب الغضب بل هذا الظاهر كما ورد مقبول ومقرر ولكن نعبر من الظاهر إلى الباطن
ومن الصورة إلى المعنى وهذا طريق الاعتبار الذي أمر الله تعالى به فقال فاعتبروا
يا أولي الأبصار إذ معنى الاعتبار العبور من الظاهر فاعبر من البيت الذي هو بناء
الخلق إلى البيت الذي هو بناء الخالق وهو القلب ومن الكلب الذي ذم لصفته لا لصورته
إلى ما فيه من الروح الكلبية وهي الضراوة والسبعية واعلم أن القلب المشحون بالغضب
والشره والتكالب على الدنيا والحرص على تمزيق أعراض الناس كلب في المعنى وقلب في الصورة
ونور البصيرة يلاحظ المعاني ولا يقتصر على الصور والصور في هذا العالم غالبة على المعاني
والمعاني باطنة فيها فيرى ذئبا في صورة إنسان وفي عالم الآخرة تتبع الصور المعاني
فيحشر كل شخص على صورته المعنوية فيحشر الممزق لأعراض الناس كلبا
ضاريا والشره إلى أموالهم ذئبا عاديا والمتكبر عليهم في صورة نمر وطالب الرياسة
والاستيلاء في صورة أسد وقد وردت بذلك الأخبار وشهد به أرباب الرؤيا فإن النائم
لما بعد عن عالم المحسوسات وقرب من ذلك العالم إذ النوم أخو الموت فيرى في النوم
هذه الصفات في الصور التي ذكرناها فإن قلت كم من طالب رديء الأخلاق حصل
العلوم وصار إماما فيها فكيف يجب هذه الطهارة شرطا فأقول هيهات ما أبعدك
عن العلم الحقيقي النافع في الآخرة فإن أول العلم أن تعرف أن المعاصي سموم مهلكة ومن تناول
السم وهو يعلم أنه سم الذي تسمعه من المترسمين حديث يلفقونه
ويرددونه بألسنتهم وما استضاءت قلوبهم بنور العلم أصلا قال ابن مسعود ليس العلم بكثرة
الرواية إنما العلم نور يقذف في القلب وقال بعضهم إنما العلم الخشية وقد قال الله تعالى إنما
يخشى الله من عباده العلماء فالعلم مقداره بمقدار الخشية **الوظيفة الثانية**
أن يقلل علائقه من شغل الدنيا ويبعد عن الأهل والوطن فإن العلائق شاغلة وما جعل الله
لرجل من قلبين في جوفه ومهما توزعت الفكرة قصرت عن درك الحقائق كجدول
تفرق ماؤه في جداول فنشفت الأرض بعضه واختطف الهواء بعضه فلا يبقى
ما يجتمع ويبلغ المزدرع وكذلك قيل العلم لا يعطيك بعضه حتى تعطيه كلك فإذا أعطيته
كلك فأنت من إعطائه إياك بعضه على خطر **الوظيفة الثالثة** أن لا يتكبر على العلم ولا يتأمر على المعلم
بل يلقي إليه زمام أمره في كل تفصيل ويذعن لنصيحته إذعان المريض

الى رأي الطبيب المشفق الحاذق فاذا اشار معلمه عليه بطريق في التعلم فليقلده وليدع رأيه
فان خطأ مرشده انفع له من صوابه اذ التجربة قد تطلع على دقائق يستبعد اطلاع
المبتدئ مع انه يعظم نفعها فكم من مريض محرور عالجه الطبيب في بعض اوقاته
بالحرارة ليزيد في قوته الى حد يحتمل العلاج فيتعجب منه من لا خبرة له وقد نبه الله
تعالى في قصة خضر وموسى عليهما السلام على ذلك اذ قال له كيف تصبر على ما لم تحط به خبرا
ثم لزم الصبر ثم لم يقدر عليه فكان ذلك سبب الفراق بينهما فكل متعلم استبقى لنفسه رأيا واختيارا
فاحكم عليه بالاخفاق والخسران لمخالفته تدبير المعلم غاية التكبر عليه بل قيل ينبغي ان يكون
المتعلم للمعلم كارض دمثة نالت مطرا غزيرا فتشربت بجميع اجزائها فقد قال عليه السلام
ليس من اخلاق المؤمن التملق الا في طلب العلم ومن تكبره ان يستنكف عن الاستفادة الا من
المشهورين المرموقين وهو عين الحماقة لان العلم سبب النجاة ومن طلب مهربا من سبع
لا يفرق بين ان يرشده الى الهرب مشهور او خامل فالحكمة ضالة المؤمن يغتنمها
حيث ظفر بها ويشكر من ارشده اليها كائنا من كان ولذلك قيل العلم حرب للفتى المتعالي
كالسيل حرب للمكان العالي فلا ينال العلم الا بالتواضع والتسليم والقاء السمع قال تعالى
ان في ذلك لذكرى لمن كان له قلب او القى السمع وهو شهيد ذو القلب هو الناظر بقلبه ومعنى
السمع هو المصغي المحضر قلبه للقبول والتقييد وينبغي ان يتشرف بخدمة معلمه
منه ... قال الشعبي صلى زيد بن ثابت على جنازة فقربت اليه بغلته ليركبها
فاخذ ابن عباس بركابه فقال زيد خل عنه يا ابن عم رسول الله فقال ابن عباس هكذا امرنا
ان نفعل بالعلماء والكبراء فقبل زيد يده وقال هكذا امرنا ان نفعل باهل بيت نبينا
الوظيفة الرابعة ان العمر اذا كان لا يتسع لجميع العلوم فالحزم ان ياخذ من كل شيء احسنه
ويقنع منه بشمه ويصرف جمام قوته الى استكمال العلم الذي هو اشرف العلوم وهو علم
الآخرة اعني قسمي المعاملة والمكاشفة وغاية المكاشفة معرفة الله تعالى ولست اعني به
الاعتقاد الذي يتلقفه العامي وراثة او تلقفا ولا طريق تحرير المجادلة في تحصين ذلك عن
مراوغات الخصوم وتركيبات المبتدعة كما هو غاية المتكلم بل ذلك نوع يقين هو ثمرة
نور يقذفه الله تعالى في قلب عبد طهر بالمجاهدة باطنه ... ان
الى ابي بكر الذي لو وزن بايمان العالمين لرجح والى السر ... فضل ابو بكر الصحابة ... العلم

الذي وقر في صدره اشارة وهو سر كما قال ابن مسعود ولكن شيء عقيدة العامي الا ان كان وله
المتكلمين مختصا بابي بكر وعمر والعجب ممن يسمع مثل هذا الا قول من صلى الله عليه وسلم ثم اذا
سمع سنده ونحى وقت قال ذلك من ترهات الصوفية والطامات الغاربة ...
ذلك الارض وذلك العلم الاخص ويحرص عليه **الوظيفة الخامسة** ان يعرف السبب الذي
يدرك به شرف العلوم فان ذلك يراد به امران شرف الثمرة ووثاقة الدليل وقوته وذلك
كعلم الدين وعلم الطب فان ثمرة احدهما الحياة الابدية وثمرة الآخر الحياة الفانية
فيكون علم الدين اشرف ومثل علم الحساب وعلم النجوم فان الحساب اشرف لوثاقة
براهينه وادلته واذا نسب الحساب الى الطب فالطب اشرف باعتبار ثمرته والحساب
اشرف باعتبار براهينه وقوة ادلته واذا قوبل بينهما كان ملاحظة الثمرة اولى لان
الوسيلة لا تراد لعينها بل لاجل الثمرة والفائدة ولذلك كان الطب اهم واشرف وان كان اكثره
بالتخمين وبهذا تبين ان اشرف العلوم العلم بالله وملائكته وكتبه ورسله والعلم بالطريق الموصل
الى هذه العلوم فاياك ان ترغب الا فيه وتحرص الا عليه **الوظيفة السادسة** ان يكون قصد
المتعلم في الحال تحلية باطنه بنعوت الكمال وفي المآل القرب الى حضرة الجلال والترقي الى جوار
الملأ الاعلى من الملائكة المقربين ولا يقصد به الرياسة والمباهاة والتقدم على الاقران
كما سبق واذا كان هذا مقصده طلب لا محالة ما هو الاقرب الى مقصوده وهو علم الآخرة
ومع هذا فلا ينبغي ان ينظر بعين الحقارة الى سائر العلوم اعني علم الفتاوى ... بل
النحو واللغة المتعلقين بكتاب الله تعالى وسنة رسوله وغير ذلك مما اوردناه في المقدمة
والمتممات ولا تفهمن من غلونا في الثناء على علم الآخرة تهجين هذه العلوم
ان يجري كذلك فالمتكفلون بعلوم الدين كالمتكفلين بالثغور والمرابطين بها والغزاة
كلهم مجاهدون في سبيل الله فمنهم المقاتل ومنهم الردء ومنهم الذي يسقيهم الماء ومنهم الذي يتعهد
الدواب ويحفظها على اختلاف مراتبهم لا ينفك احد منهم عن الاجر اذا قصد اعلاء كلمة الله تعالى
دون حيازة الغنيمة فكذلك العلماء قال الله تعالى يرفع الله الذين آمنوا منكم والذين اوتوا العلم
درجات وقال تعالى هم درجات عند الله والفضيلة نسبية واستحقار الصيارفة بالاضافة الى الملوك
لا يدل على حقارتهم بالاضافة الى الكناسين بين حاليهما فلا تظنن ان ما نزل عن الرتبة العليا
ساقط القدر بل الرتبة العليا للانبياء ثم للاولياء ثم للعلماء الراسخين ثم للصالحين على تفاوت

درجاتهم وبالجملة من يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن قصد الله بالعلم اي علم كان نفعه ورفعه لا محالة

وظائف المعلم وادابه اعلم ان للانسان في علمه اربعة احوال كحاله في اقتناء الاموال اذ
لصاحب المال حال استفادة فيكون مكتسبا وحال ادخار لما اكتسبه فيكون به غنيا
عن السؤال وحال انفاق على نفسه فيكون منتفعا وحال بذل لغيره فيكون به سخيا متفضلا
وهو اشرف احواله فكذلك العلم يقتنى كالمال فله حال طلب واكتساب وحال تحصيل يغني عن السؤال
وحال استبصار وهو التفكر في المحصل والتمتع به وحال تبصير وهو اشرف الاحوال فمن علم
وعمل وعلم فهو كالشمس تضيء لغيرها وهي مضيئة وكالمسك الذي يطيب غيره وهو طيب والذي يعلم
ولا يعمل كالدفتر الذي يفيد غيره وهو خال عن العلم والمسن الذي يشحذ غيره ولا يقطع والابرة
التي تكسو غيرها وهي عارية وذبالة المصباح تضيء لغيرها وهي تحترق ومهما اشتغل بالتعليم فقد
تقلد خطرا عظيما فليحفظ ادابه ووظائفه وهي سبع **الوظيفة الاولى** الشفقة على المتعلمين
وان يجريهم مجرى البنين قال عليه السلام انما انا لكم مثل الوالد لولده فان قصده انقاذهم من
نار الآخرة وهو اهم من انقاذ الابوين ولدهما من نار الدنيا ولذلك صار حق المعلم اعظم
من حق الوالدين فان الوالد سبب الوجود الحاضر والحياة الفانية ولولا المعلم لانساق ما حصل من
جهة الاب الى الهلاك الدائم وانما المعلم هو المفيد للحياة الآخرة الدائمة اعني معلم علوم
الآخرة او علوم مصالح الدنيا على قصد الآخرة لا على قصد الدنيا فاما التعليم على
قصد الدنيا فهو هلاك واهلاك نعوذ بالله منه وكما ان حق ابناء الرجل الواحد ان
يتحابوا ويتعاونوا على المقاصد فحق تلامذة الرجل الواحد التحاب والتوادد ولا يكون الا كذلك ان
كان مقصودهم الآخرة ولا يكون الا التحاسد والتباغض ان كان مقصدهم الدنيا فان
العلماء وابناء الآخرة مسافرون الى الله وسالكون اليه الطريق والدنيا وسنوها و
شهورها منازل الطريق والترافق في الطريق بين المسافرين الى الامصار سبب التوادد و
التحاب فكيف السفر الى الفردوس الاعلى ولا ضيق في سعادة الآخرة فكذلك لا يكون بين ابناء
الآخرة تنازع ولا سعة في سعادات الدنيا فلذلك لا ينفك عن ضيق التزاحم والعادلون الى
طلب الرياسة بالعلوم خارجون عن موجب قوله انما المؤمنون اخوة وداخلون في مقتضى قوله الاخلاء
يومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقين **الوظيفة الثانية** ان يقتدي بصاحب الشرع صلى الله عليه وسلم
فلا يطلب على افادة العلم اجرا ولا يقصد جزاء ولا شكورا بل يعلم لوجه الله كما قال [illegible]

قل لا اسألكم عليه اجرا ولا يرى لنفسه منة عليهم وان كانت المنة لازمة عليهم بل يرى الفضل لهم
ويلتزم الحق اكثر مما يلتزم المتعلم بل المعلم الامين يشكر الله تعالى اذ هذبوا قلوبهم لزراعة
العلم فيها حتى يتوصل بواسطتهم الى ثواب الآخرة فاذا لا [illegible] عن التعليم [illegible]
[illegible] فقد احبط عمله فان المال وما في الدنيا خادم للبدن [illegible] والبدن
خادم النفس [illegible] العلم اذ به شرفها فمن طلب بالعلم المال فقد طلب الاخس بالاشرف وكان
كمن مسح النعل بوجهه لينظفه وما اشبه ذلك بمن جعل المخدوم خادما والخادم مخدوما
[illegible] فقصد المعلم [illegible] الى التحقق [illegible]
الناس يطلب بالعلم الجاه [illegible] التلميذ [illegible] على استاده بتكثير سواده
بين [illegible] جاهه [illegible] بطلب الجراية ويطلب خدمة السلاطين لاطلاق
جرايته ويكلفه القيام بجميع حقوقه والتصدي لدفع الآفات عنه ونصرة اوليائه ومعاداة
اعدائه ويطمع في ان يسخره في جميع اغراضه ويتخذه حمارا له في حاجاته والمسكين المعلم
يتكلف جميع ذلك [illegible] ان [illegible] عنه ويتفرق اتباعه وكذلك
[illegible] المعلم [illegible] على المتعلم وان [illegible] القصد ذلك علمه
الوظيفة الثالثة ان لا يدخر من نصح المتعلم شيئا وذلك بان يمنعه من التصدي لرتبة قبل استحقاقها
والتشاغل بعلم خفي قبل الفراغ من الجلي ثم ينبهه على ان الغرض بطلب العلوم القرب الى الله تعالى دون
سواه فان علم انه لا يقصد الا الدنيا نظر فان كان يتعلم العلم النافع المنذر المخوف [illegible]
[illegible] فلا يمنعه منه فانه اما ان يصلحه ذلك العلم ويرده الى الله تعالى او [illegible] الوعظ والانذار
طلبا للجاه والقبول [illegible] الناس [illegible]
[illegible] ليقتنص الطير فقد جعل الله تعالى ذلك [illegible] اذ جعل الشهوة ليتسارع الخلق الى
اسباب النسل وجعل حب الرياسة ليكون سببا لاحياء العلوم [illegible]
العلوم والله تعالى تحت كل شر سر وفي طيه خير [illegible]
جميعا واما ان كان يطلب الجدل [illegible] والتفريعات الغريبة [illegible]
[illegible] الله تعالى وجراءة على الدنيا [illegible] في الحرص [illegible]
[illegible] خير العلوم النافعة المنذرة [illegible]
[illegible] احياء علم لا لاجل احياء [illegible] قصد [illegible]

ولكن في اركان هذا الاحياء بها رضا نفره فما يفسده هذا اكثر مما يصلحه عند الدنيا في الجهود كثير
مما يصلح من الفتاوى التي لا يجوز الثقة به فيها اذ لا يجوز قبول الفتوى الا من عدل ورع ومن لا
يخاف الله تعالى الا ومن غوايله ولا يوثق بفتياه فيضاد وشغل العلم اكثر من صلاحه
ولذلك راى سفيان الثوري مريضا فقيل له كيف قال صرنا متجرا لاهل الدنيا يلزمنا احدهم
حتى اذا تعلم جعل عاملا او قاضيا او قهرمانا **الوظيفة الرابعة** ان يزجره عن سوء
الاخلاق بالتعريض لا بالتصريح النهي بطريق اللطف والنصح لا بطريق التوبيخ فان التصريح يهتك
حجاب الهيبة ويورث الجرأة على الهجوم بالخلاف ويهيج الحرص على الاصرار قال صلى الله عليه وسلم لو منع الناس عن
فت البعر لفتوه وقالوا ما نهينا الا وفيه شيء وينبهك على هذا حكاية قصة آدم وحوا
ونهيهما عن اكل الشجرة ولان في التعريض تشوق النفوس الزكية الى استنباط معنى
والمراد تشوق الى العمل به ليعلم ان ذلك ليس يعزب عن فطنته **الوظيفة الخامسة**
ان المتكفل ببعض العلوم لا ينبغي ان يقبح في نفس المتعلم ما وراه كمعلم الفقه يقبح علم الحديث
ويقول ذلك محض النقل والتقليد وليس فيه تحقيق كالمتكلم يزجر عن الفقه ويقول ذلك
ظن وتخمين لا برهان فيه وهو كلام في حيض النسوان فاين هو من الكلام في صفات
الرحمن وهذه اخلاق مذمومة بل ينبغي ان يوسع على المتعلمين طريق العلوم لكن ينبغي ان يقدم
الاهم والاشرف على رعاية التدريج والترتيب **الوظيفة السادسة** ان لا يلقي
الى المتعلم الا ما يحتمله فهمه فينفره او يخبط عليه عقله اقتداء في ذلك بسيد المرسلين حيث قال
نحن معاشر الانبياء امرنا ان ننزل الناس منازلهم ونكلمهم على قدر عقولهم وقال عليه السلام
ما احد يحدث الناس بحديث لا تبلغه عقولهم الا كان فتنة على بعضهم وقال علي رضي الله عنه واشار
الى صدره ان ههنا علوما جمة لو وجدت لها حملة لقد صدق فقلوب الابرار قبور الاسرار
فالعالم لا ينبغي ان يبث كل ما علم الى من غير اهله لذا كان لا ينتفع به فضلا عما لا ينفعه وقال
عيسى عليه السلام لا تعلقوا الجواهر في اعناق الخنازير والحكمة خير من الجوهر ومن كرهها فهو شر من
الخنزير وسئل بعض العلماء عن شيء فلم يجب فقال السايل اما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال من كتم علما نافعا جاء يوم القيامة ملجما بلجام من نار فقال اترك اللجام واذهب فان جاء من
يفقهه فكتمته فليلجمني فقد قال الله تعالى ولا تؤتوا السفهاء اموالكم تنبيها على ان حفظ
العلم ممن يفسده ويضره اولى وليس الظلم في اعطاء غير المستحق بانقص من الظلم في منع

المستحق الجهال الا ما [illegible] من المستحقين فقد ظلم **الوظيفة السابعة** ان يكون المعلم عاملا بعلمه فلا يكذب
قوله فعله لان العلم يدرك بالبصائر والعمل يدرك بالابصار وارباب الابصار اكثر فاذا خالف العمل
الارشاد ومع مخالفة العمل القول لم [illegible] زجر الناس عن تناول طعام وزعم انه سم وتناوله
سخروا منه واتهموه وازداد حرصهم عليه وقالوا انه نفيسه وشحه عليها لنفاسته يزجر
فمثل المعلم المرشد من المسترشد مثل النقش من الطين والعود من الظل فكيف
ينتقش الطين بما لا نقش فيه وكيف استوا الظل والعود اعوج وقال الله تعالى اتامرون
الناس بالبر وتنسون انفسكم وقال علي رضي الله عنه قصم ظهري رجلان عالم متهتك و
جاهل متنسك الجاهل يغر الناس بتنسكه والعالم يغرهم بتهتكه فهذه وظائف المعلم
مما ذكرناه من علامات علماء الدين **الباب السابع** فيما يحل للعلماء اخذه من
اموال السلاطين وغيرهم وفيه فصول **الفصل الاول** في فضل الورع قال الله تعالى
كلوا من الطيبات واعملوا صالحا امر بالاكل من الحلال وقدمه على العمل الصالح قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم طلب الحلال فريضة على كل مسلم كما قال طلب العلم فريضة على كل مسلم
وقال [illegible] وبهذا ايضا طلب العلم الحلال فضل الحديثين حدثنا واصحابنا وعلى كل
حال [illegible] الحلال من اهم مراتب الدين فالعلم والعبادة مع الحرام كالبناء على السرجين
وقد قال عليه السلام من اكل الحلال اربعين يوما نور الله قلبه واجرى ينابيع الحكمة من قلبه على
لسانه وفي رواية زهده الله في الدنيا وروي ان سعدا سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يسأل
الله تعالى ان يجعله مجاب الدعوة فقال اطب طعمتك تستجب دعوتك وقال عليه السلام
رب اشعث اغبر مشرد في الاسفار مطعمه حرام وملبسه حرام وغذي بالحرام يرفع يديه
فيقول يا رب يا رب فانى يستجاب لذلك وفي حديث ابن عباس عن النبي عليه السلم
انه قال ان لله ملكا على بيت المقدس ينادي كل يوم من اكل حراما لم يقبل منه صرف ولا عدل
الصرف النافلة والعدل الفريضة وقال عليه السلام من اشترى ثوبا بعشرة دراهم وفي ثمنه درهم حرام
لم يقبل الله صلاته ما دام عليه منه شيء وقال عليه السلام كل لحم نبت من حرام فالنار اولى به وقال
عليه السلام من لم يبال من اين اكتسب المال لم يبال الله تعالى من اين ادخله النار وقال عليه السلام
العبادة عشرة اجزاء تسعة منها في طلب الحلال وقد روينا في كتاب الكسب والتجارة و
كتاب الحلال والحرام جملة من الاخبار كثيرة يدل على تشديد الامر في طلب الحلال [illegible]

إن الأمر الصديق يعني به وهنا الى ان ادخل اصبعه في فيه وتقيأ حتى كاد يخرج روحه
انه كان فيما شربه من اللبن شبهة وهو ان غلامه كان قد تكهن لقوم فاعطوه ثم قال اللهم
اني اعتذر اليك مما حملت العروق وخالط الامعاء وكذلك نقل عن عمر رضي الله عنه من ابل الصدقة
فادخل اصبعه وتقيأ ولم يدرك في حجر فرخ انه كان معذورا بالنسبة [illegible]
من فضل العبادة الورع فاذن اهم شهادات العالم الورع والنطق بقوته وحضور [illegible]
بهم فان لم يدبر له وتساهل فيه لم ينتفع بعلمه ولم ينتفع غيره به فاسئل الله الورع
الفصل الثاني في درجات الورع وهي اربع الدرجة الاولى ورع العدول وهو
الذي يفتي المفتي بتحريمه كالربوا والمعاملات الفاسدة وخراج السلطان ومال الاوقاف
على خلاف شرط الواقف وهو الذي يلزم المعصية والفسق الثانية ورع الصالحين
وهو الحذر من الشبهات قال عليه السلام دع ما يريبك الى ما لا يريبك فيعلم الذي [illegible]
ولا يحرم فتوى الفقهاء الثالثة ورع المتقين وهو ترك ما لا باس به مخافة مما به باس قال
عليه السلام لا يبلغ العبد درجة المتقين حتى يدع ما لا باس به مخافة ما به باس وقال عمر كنا
ندع تسعة اعشار الحلال مخافة ان نقع في الحرام ومن هذا القبيل الاحتراز عما [illegible]
به خيفة من الانجرار الى الاتساع به كما حكي عن بعضهم انه كان يعطي ما عليه ناقصا [illegible] حبة
لانه نقصان حبة يجعل الحبة حاجزا بينه وبين النار وعن بعض الصحابة كنا ندع سبعين بابا
من الحلال مخافة الوقوع في الحرام وعندي ان الحلال الذي يخشى منه الحرام [illegible] ثلاثة اقسام
البهائم [illegible] تسعة اعشار الحلال وسبعين بابا من الحلال كما نقل الاول [illegible]
فقلة [illegible] الناس به ونحو ذلك [illegible] به باس
اذ يجر ذلك قليلا قليلا الى الاسترسال والاصل فيه ان النبي روي ان الحسن اخذ تمرة
من الصدقة في فيه فقال عليه السلام كخ كخ القها ولم يسمح له بذلك مع كونه تمرة قليلة
ومع كون الحسن [illegible] ولكن اراد ان يعوده [illegible] درجة التقوى [illegible]
امراته بطيب للمسلمين فوزنت [illegible] بجارة فشم عمر [illegible] المسك من خمارها
فقال لها ما هذا [illegible]
خمارها واخذ خمارا وكان [illegible]
الغير فحمل الله وهو في المسجد طيب المسلمين [illegible]

اليه

اصبعه فتنبع المسك فجلت بحجرة لبعض السلاطين بجمرة العود فقال عمر ان تخرج من المسجد [illegible]
عنه ونحو من الاحاديث بجده ما يكتبها قبل الاستيذان ثم رده [illegible]
ومعه فلما توفي [illegible] الراح وقال حدث [illegible] كنت ساكنا في [illegible]
فكتبت كتابا واردت ان اتربه من تراب الحائط [illegible] ثم [illegible]
[illegible] بها حاجة فاخذت التراب فلما نمت اذا انا بشخص واقف يقول سيعلم
الذي يقول [illegible] من تراب حائط [illegible] انه يرى كيف يحط منزلته [illegible]
[illegible] شبع نعلى شعلة سلطان وكره بعضهم [illegible]
[illegible] ما له فالحفنة والقسم الثالث فيه الحلال الذي يقتضي التقوى ترك التوسع في التنعم و
اكل الشهوات [illegible] من المباحات والاحتراز من الزينة والتجمل في المسكن والملبس
والاثاث فان فيه [illegible] ذلك وان كان مباحا لا باس به لكن [illegible]
[illegible] تحرك دواعي الشهوة والشهوة اذا هاجت ربما لم تقتصر [illegible] على
المباحات فلا يقدر على حفظ الفكر والنظر [illegible] على حفظ الفرج والتجمل [illegible]
[illegible] المال الكثير الضياع والاسباب [illegible]
[illegible] الاتباع [illegible] السلاطين [illegible]
[illegible]
[illegible] الخطايا [illegible]
[illegible] قال عليه السلام [illegible]
[illegible] النبي [illegible]
[illegible] الزينة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] النبي صلى الله عليه وسلم انه [illegible] المسجد [illegible]
[illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]
[illegible] الحرام [illegible]

ثم قال

وصدق الناس من فاحش الانجرار الى الغيبة والنميمة لذلك [illegible]
التحريم فيه لكن يطرق الى بعض شبهة تحريم فكان في الثاني لا في الاول [illegible] في الانهار التي
حفرتها الامراء اذا النهر يتشعب [illegible] الماء [illegible] فما كان [illegible]
طريق مكة لا يشرب من مصانع السلاطين ولا [illegible] بعضهم [illegible] تناول [illegible]
بهذا الماء وهذا ذو النون المصري كان محبوسا بالظلم جائعا [illegible]
طعاما من حلال كسبها بالغزل فلم ياكل فعاتبته فقال [illegible]
فقال جاءني على طبق ظالم اي على يد السجان [illegible] وان القوة التي [illegible]
من حرام وهذا الاحرى في يد الفاسق بغير الظلم ان القوة لا تحصل [illegible]
انما تحصل باكل الحرام فيختص الظالم والسارق وشارب الخمر [illegible]
كسب الخياط الذي يخيط في المسجد لانه كره الخياطة في المسجد وسئل [illegible]
قبر من المقابر بني وقت كان فيه من المطر فقال [illegible] الآخرة وكره ذلك
اقسام الدرجة الثالثة وهي ورع المتقين الدرجة الرابعة ورع الصديقين وهو ان
يحترز عن جميع ما هو منفك عن الآفات التي ذكرناها اذا لم يحضره النية [illegible] لله تعالى
بل يجتنب كل ما ليس لله تعالى [illegible] وهو الاهم المقصود المخلص [illegible]
الا الله ولا يشربون ولا ينامون الا لله فان [illegible] سلم [illegible]
فلا عادة قوة العبادة [illegible] كل امر [illegible] القانون [illegible] تعالى قل
الله ثم ذرهم فكل ما ليس لله [illegible] حرام عندهم وروي عن يحيى بن يحيى انه [illegible]
الدوار فقالت له امرأة لو شئت خطوات [illegible] فقال هذه [illegible]
وانا احاب [illegible] خالصة في الدين بل حكي عن ابن
سيرين انه دعي الى جنازة الحسن البصري ليصلي عليها فقال ليس يحضرني الآن نية فهذه
درجات الورع وورع العدول [illegible] درجات لا يحصى [illegible] كان العبد
احتياطا وتشديدا على نفسه كان اخف ظهرا يوم القيامة واسرع جوازا على الصراط
وابعد من ان [illegible] على كفة حسناته وتتفاوت المنازل في الآخرة بحسب تفاوت
الدرجات كما تتفاوت دركات النار في حق الظلمة بحسب تفاوت درجات الحرام الخبيث فاذا
علمت حقيقة الامر فاليك الخيرة فان شئت فاستكثر من الاحتياط وان شئت فرخص [illegible]

انفعام

[illegible] تستحق على من [illegible] لم يورد من [illegible] اقسام ورع المتقين والصديقين بل
ورع الصالحين [illegible] آخر [illegible] امثال ذلك الا [illegible]
بامثال [illegible] ورع العدول [illegible] هو ادنى الدرجات [illegible]
[illegible] والعدوان ورد الشهادة والفتوى والرواية [illegible]
[illegible] بهذه الدرجة فاقل درجات العلم ان يحرز عدالته لتقبل روايته وفتواه
[illegible] التكليف عن المقلد [illegible] اذ لا يجوز الاعتماد على
[illegible] شهادته وروايته فلذلك ما بقي بعد العدالة في تناول اموال السلاطين
فان الحاجة ماسة اليه **الفصل الثالث** فيما يأخذه العلماء من اموال السلاطين اعلم ان
مال السلطان ثلاثة اقسام قسم يعلم حله وقسم يعلم تحريمه وقسم هو مشتبه البحث عنه
القسم الاول ما يعلم حله وهو انواع الاول المال المأخوذ من الكفار على سبيل القهر والغلبة او
الفيء الذي حصل منهم من غير قتال او المال الحاصل [illegible] والجزية المضروبة عليهم
على شرط الشرع وقدره فكل ذلك اذا [illegible] الشرط فهو [illegible] مرصدا للمصالح [illegible]
[illegible] مصالح الاسلام ان يأخذ منه الثاني الاموال الضائعة التي لا يتعين
لها مالك المواريث التي لا مستحق لها من العصبات واصحاب الفرائض فهذا ايضا يصرف
للمصالح فما كتب [illegible] العلم [illegible] الثالث
[illegible] الوقف الموقوف على الخيرات المقيدة بشروط [illegible]
شرط الواقف كان اخذه حلالا النوع الرابع ما كتب على ضيعة احياها السلطان
او اشتراها [illegible] فان كان الثمن فيه ادى من الحرام [illegible] اجراء
الاحياء من الحرام [illegible] لكنه لا يحرم [illegible] النوع
الحلال القسم الثاني ما يعلم [illegible] الذي يعلم تحريمه وذلك ما كتب على الخراج المضروب
على المسلمين في جميع بلاد الاسلام فانه حرام الا العراق فان مذهب الشافعي انه وقف على مصالح
المسلمين فمن اخذ منه [illegible] اهل العلم لكن [illegible]
بها فاخذ ما [illegible] العراق قدرا [illegible] مقدار الكفاية [illegible]
[illegible] وان يكون ذلك [illegible] في هذا الزمان
[illegible] من نوع الحرام [illegible] ان ما كتب على الخراج [illegible] حرام فما كتب على

اموال المصادرة والموافقة حرام وكذلك ما ياخذه الولاة من العمال على سبيل الرشوة بحيث لا
يجوز ان يوخذ وبالجملة كل ما اخذ منظلما فلا يخفى تحريمه فاذن انواع التحريم ايضا ثلثة
الخراج والمصادرة والرشوة الثالث ما [illegible] درجات الاولى ان يكتب
على عامل من العمال ما يعطيه نقدا او لا يكتب به الخط على جهة الدخل [illegible] يعرف [illegible]
او تحليله فان كان عاملا على الخراج وجمع اموال الغنيمة فهو حرام قطعا وان كان عاملا
على الدهقنة في املاك السلطان والسلطان املاك ورثه و[illegible] علم
حلها فهو حلال وان كان عاملا عليهما جميعا ولم يعلم اجتماع الحلال والحرام في يده فالاولى
ان تركه من الورع المهم ولكن ان كان الاكثر حلالا لا يقتضي تحريمه نظرا الى الاكثر وان كان
الاكثر من الحرام فيتعين الاجتناب وكذا الحكم في الاكثر الدرجة الثانية ان يكتب على الخزانة
فان علم من حال السلطان انه لا دخل له من الحلال فهو حرام وان كان له دهقنة وتجارة و
نحوه مصالح فيعتبر الحكم فيما ذكرنا بالاغلب الاكثر الدرجة الثالثة ان يكتب على تاجر
عامل السلطان فان كان لا يعامل غير السلطان فهو كعامل الخراج [illegible] ذلك
يعامل الدهاقين والتجار فلا يحرم تناول [illegible] الا انه ليس بيد الظلم [illegible]
اموال مثل هذا الاخير يكتب بالتراضي وقد يكتب وكيل من المشترك اليه [illegible]
من مال السلطان فحلال ان كان يعامل غير السلطان [illegible]
ما يعطيه البياع منه الى الاخر [illegible] على السلطان فحكمه حكم ماله لكن [illegible]
تحريم العوض فان اقتضى ثمنه من الحرام وان كان مشتريا في الذمة فهو حلال [illegible]
وفيه تفصيل طويل ذكرناه في كتاب الحلال والحرام والشبهات من كتاب الاحياء وكذلك
اموال السلاطين تفصيل الطريق فيما ذكرناه ثمه واقتصرنا على هذا التنبيه

الفصل الرابع في وجوب رد الحلال على السلاطين الظلمة ولزوم التنزه عنه اعلم انه
قد نقل عن بعض ائمة السلف اخذ جوائز السلطان ولا شك انهم كانوا يأخذون ما يعلمون
انه حلال وقد كان الحلال كثيرا في ايدي الولاة في اول العصر وذلك من اموال الكفار في
ابتداء فتح البلاد واما في هذا الزمان فلا ينبغي ان يؤخذ منهم ما يعلم حله لان السلاطين
في هذه الاعصار لا تسمح نفوسهم ببذل شيء من الحلال الا لطمع في استخدامهم
والتكثر بهم والاستعانة بهم على اغراضهم والتجمل بغشيان مجالسهم وتكليفهم لهم الطاعة [illegible]

ولزوم التردد الى الخدمة وجمع حتى انهم ليتزينون المجالس على اسم ختم القرآن و[illegible]
العلماء واستحضارهم [illegible] استتباعهم فلولا الاخذ لما [illegible] بالسؤال [illegible]
في الخدمة ثانيا وباللسان والانات ثالثا وبالمساعدة على اغراضهم رابعا والاستعانة
رابعا وتكثير جمعهم في [illegible] خامسا وباظهار الحب والولاء والمناصرة
[illegible] سادسا والستر على ظلمهم ومعايبهم ومساوي اعمالهم سابعا [illegible]
[illegible] فضل [illegible] فان لم يجز ان يوجد منهم في هذا الزمان [illegible]
[illegible] الى هذه فكيف ما يعلم انه حرام او يشك فيه [illegible] يلزم [illegible]
[illegible] المعاصي مع الذل لعلمائهم وكثرة الحاجة الى التردد الى ابوابهم لا يسلم [illegible] دينه
[illegible] على دينه وقد ذكرنا ان جميع هذه اللوازم من الخدمة والدعاء والدخول عليهم
[illegible] على ظلمهم حرام فاي فائدة في حلال يجر الى [illegible] والمحذورات
[illegible] الكلية عن اموالهم حرامهم وحلالهم [illegible]
[illegible] الباب وهذا الكتاب [illegible] على [illegible] من الورع [illegible] السلف [illegible]
السلطان [illegible] ان بعث اليك السلطان مالا تفرقه على المساكين فالاولى رده او
تفرقه فاقول ان ما كان وجه حرام وكان يعلم مالكه فلا وجه لاخذه
بل يؤمر برده الى مالكه وان كان من جملة اموال لا يعرف مالكها ويعني فيها بانه يتعين التصدق
على المساكين فله ان يأخذه ويفرقه على المساكين فذلك اولى من تركه في يده حتى
يستعين به على ظلمه ويصرفه الى فساده ولكن بشرط الامن [illegible] عن اهل
الفضل الا [illegible] ان يظن السلطان [illegible] من الحلال [illegible]
[illegible] فان كان كذلك [illegible] فان حصل [illegible]
[illegible] بمباشرته للتفرقة [illegible] الثانية ان [illegible]
بك في الاخذ ويقتدون على جواز الاخذ ثم لا يفرقون [illegible] جماعة [illegible]
مال الخلفاء [illegible] بلا تفرقة [illegible]
طاوس ودخل على محمد بن يوسف اخي الحجاج وكان عاملا وكان في غداة باردة فقال [illegible]
[illegible] الطيلسان [illegible] على طاوس وكان [illegible] على الكرسي فالقى [illegible]
[illegible] حتى القى الطيلسان [illegible] محمد بن يوسف فقال ويحك بهذا الغضب كنت تقدر على

بكثرتهم

١٠٠

اوراق زائده

ان تصدق به قال نعم لولا ان تقول زبيدي انفذه وطاوس ثم ابيض في الصحو فلما
ذلك اتاك الاخرى فنبك الا حجة لتخصيصه ايك وايثاره لك بما انفذه اليك فان
كذلك فلا تقبل فاحب ان لا يحوا انهم التقابل [illegible] الذين فانك ان اجبت [illegible]
وان يبدا منه وان يحرص على لقايه ويكره [illegible] وقد قالت عايشة رضي الله عنها
جبلت النفوس على حب من احسن اليها وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم لا تجعل
لفاجر علي يدا فتحبه قلبي ان حب القلب تقع ضرورة وان الحجاج بعث الى
بعض الامراء الى الكرخي دينار عشرة الاف درهم فاخرجها كلها فقال [illegible]
ما ذا صنعت مما اعطاك هذا المخذول فقال سل اصحابي فقال لما اخرجه كله فقال سدد
الله اعطيك ارشد حالا الان ام من ان ارسل مال الان قال [illegible]
ان حبه يقتضي الرضا ببقائه واتساع ولايته وكراهية عزله او موته وكل ذلك [illegible] بالظلم
ومن رضي بالظلم فهو شريك قال الله تعالى ولا تركنوا الى الذين ظلموا اي لا ترضوا
باعمالهم وان كان يبقى قلبه علي كان من البغض بسبب ظلمه فلا باس [illegible] فقد قيل
لبعض عباد البصرة وكان يفرق اموالا للسلاطين [illegible] ان [illegible]
لواحد رجل يهدى فادخلني الجنة ثم عصى ربه ما اجبته قلبي الان الذي [illegible]
يهدي هو الذي [illegible] على [illegible] هذه خاتمة الفاتحة والله اعلم

تم الكتاب والحمد لله حق حمده والصلوة
على رسوله وآله الطيبين الطاهرين

ناقص [illegible] الخط

يا الله

ب زاد الآخرة للشيخ محمد الاسلام الغز[illegible]

١٠١

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلوة على رسول الله قال الله تعالى افمن شرح الله صدره للاسلام فهو على
نور من ربه وسئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن شرح الصدر فقال ان النور اذا دخل
في القلب انشرح له الصدر فقيل وهل لذلك من علامة فقال نعم التجافي عن دار الغرور
والانابة الى دار الخلود والاستعداد للموت قبل نزوله وسئل رسول الله صلى الله
عليه وسلم عن الاستعداد فقال اكثرهم للموت ذكرا واحسنهم له استعدادا فنبه [illegible]
على الاستعداد وشرطه واسبابه وانه متى يكمل العبد يستعد للموت الذي [illegible] ان
يحصله [illegible] ذلك عدة تامة لهذا الطريق فاعلم بان الموت عبارة عن السفر من
هذا العالم الى الحضرة الالهية قال الله الى الله المصير وكل مسافر الى حضرة الملوك
افتقر في الاستعداد لنهضته ومقصده الى ثلاثة امور قطع العلائق [illegible]
واعداد الزاد للطريق والاستظهار بالتحف المجلوبة الى الملك المقرب له في رضاه
فكذلك المسافر الى الحضرة الالهية يفتقر الى هذه الامور الثلثة اعداد الزاد وقطع العلائق
وتحمل الهدية المقربة اما الزاد فعبارة عن التقوى قال الله تعالى وتزودوا فان خير
الزاد التقوى واما قطع العلائق فعبارة عن نزع [illegible] من لذات الدنيا وشهواتها والانابة الى الله
بالتجافي عن دار الغرور واما التحفة فهي المحبة التي تصدر عن حقيقة المعرفة وحقيقة الايمان
فلنشرح هذه الاركان الثلثة **الركن الاول** في اعداد الزاد للطريق والزاد
لسفر الاخرة التقوى والتقوى عبارة عن امتثال اوامر الله واجتناب نواهيه
فليكن العبد ممتثلا جميع اوامر الله ومجتنبا عن جميع نواهيه في الحال وما كان [illegible]
مضى من الاحوال فتدارك ذلك هو الكمال وهو التشبث الذي لا شبهة فيه ان كان قد سبق
منه تقصير فلا يستعد الا بالتدارك وذلك بان يفتش عن احواله من اول
عمره اوامر الله ونواهيه ويشتغل بقضاء ما فات وتدارك ما قصر به اما الاوامر

فينبغي [illegible] باركان الاسلام كالصلوة والصوم والزكوة والحج فان كان قد اخل ب[illegible]
شي من ذلك فرغ الذمة عنه بالقضاء حتى يعلم انه لم يبق عليه شيء من فرض [illegible]
فيقضيها [illegible] واما [illegible] فيتحقق [illegible] الكبائر والصغائر وسماع الملاهي [illegible]
[illegible] داركها بتوبة نصوح وندم بليغ واستغفار واعتذار وعزم
على [illegible] العود اليه فالتوبة النصوح كفارة كل ذنب والتائب من الذنب كمن لا ذنب له
[illegible] حقوق العباد [illegible] مظلمة من مال او عرض فتداركه برد الحقوق الى مستحقيها
[illegible] ليحاسب نفسه في جميع معاملاته وليبالغ في التفتيش عنها ليستخرج جميع
الحقوق [illegible] من اهل الحقوق [illegible] فيها وما يتعلق بالعرض كالغيبة والايذاء
بالباطل [illegible] مظلمة عظيمة لا يتخلص منها الا باستحلال المظلوم فيطلب [illegible]
[illegible] في الغيبة او [illegible] [illegible] يتلطف به [illegible]
[illegible] الى ان يحله فان ابى المظلوم [illegible] فليكثر من الحسنات [illegible]
[illegible] انه اذا [illegible] الى المظلوم [illegible] فاعلم ان [illegible]
[illegible] الاوامر واجتناب النواهي والاستكثار من النوافل [illegible] الاستغفار [illegible]
[illegible] زاد [illegible] فارجع زاد الطريق الى الاعمال فعلا وتركا على
الامر والنهي **الركن الثاني** في قطع العلائق المانعة عن الانتهاض الى السفر الذي
قد تعلق [illegible] وتعلقوا بذيله فيمنعونه عن السفر فلابد من قطع [illegible] العلائق
المانعة عن سفر الاخرة كثيرة ولكن [illegible] حب الدنيا والانس بها وميل النفس الى
لذاتها واما المستعد [illegible] الغرور المستوحش عن المقام فيها المتشوق
الى الخلاص منها [illegible] الدنيا [illegible] المطلق فهو محبوب ولكن حب الله
غالب على قلبه فهو بعينه مستعد [illegible] الاول وعلامة غلبة حب الله ان
لا يكره الموت [illegible] فان كراهية الموت دليل على ان الدنيا والتعلق فيها احب اليه
ومن كره الموت من حيث [illegible] تدارك التقصير فهو معذور في هذه الكراهية لكن ليس [illegible] المستعد
بل المستعد من فرغ من التدارك ولم يبق عليه [illegible] الا [illegible]
[illegible] الاخلاق [illegible]
جميع الاخلاق المذمومة [illegible] فان هذه الامراض [illegible]

١٠٢

للسفر والبين شرطا الا ... حد او احد ... [illegible] من المعين
صنعه بحيث لا يقوى على عمل ومواظبة [illegible] يقوى كما قال عليه الصلاة والسلام
لا يجوز ابن آدم عن الجسد والعيرة [illegible] ونحو منهن فاذا وجد
فلا ينبغ واذا اطلت فالحق واذا تيسرت [illegible] من نظم شرط في النجاة لظلمة الصبيان
لكن لكفى بان التحلية بهذه الصفات على الجملة بمقتضاها وعلى الاعتدال الاخلاق
وهو الذي يعبر عنه بالخلق الحسن ولا يتوصل اليه الا بالرياضة والمجاهدة تمهيد
مواقع الغرور فيها كما نفصله في ربع المهلكات [illegible] بهذه الصفات [illegible] الدنيا
والانسان مجبول على حب ما هو خير له فان عرف على التحقيق ان الآخرة خير وابقى آثرها على
الدنيا فهذه الاحوال ثمرة هذه المعارف وهذه المعارف هي ثمرة الايمان **الركن**
الثالث التحلية المقربة الى الله تعالى وذلك هو الايمان المنتج للمحبة لله
ونعني بالايمان [illegible] ان يعرف الله [illegible] كان [illegible] المحبة فلا يعرف
وان عرفه واحبه لكن بحسب [illegible] غلب على قلبه [illegible] مرض [illegible] الا لمن
اكل الطين المهلك احب الى المريض من الغذاء الذي هو قوام [illegible]
الا من سلم دينا وجهها باستحكام العلاقة مع قد تهاها دون التقرب الى الله [illegible]
فجمع اركان الاستعداد الى ثلثة احوال في النفس واعمال في البدن ومعارف القلب وانما
اعتدال احوال القلب ثمرة المحبة [illegible] الدنيا [illegible] وانما الاعمال كالزاد الطريق
وانما المنتج الوصول الى [illegible] هو المعرفة والمحبة وذلك هو الايمان وتفاوت درجات
اما درجاته [illegible] ثلث [illegible] سماع اعتقادات مختلفة
[illegible] ان يعتقد ذلك [illegible] والثالث [illegible] ان [illegible] ذلك
[illegible] حتى كانه [illegible] الضروري اللازم [illegible]
خلافه لا خطورا مستقرا ولا خطورا مختلفا وهو الاعلى الاول كاعتقاده ان زيدا
في الدار بسماعه [illegible] والثاني كاعتقاده له بسماع صوته والثالث كمشاهدته
اياه والتفاوت بين هذه الدرجات في اقتضاء السعادات عظيم [illegible]
هذه درجات الايمان [illegible] شعبه كثيرة واصولها الايمان بالله وباليوم الآخر و
تصديق الرسول ثم الايمان بالله [illegible] الايمان بالصفات على الوجه الذي [illegible] القرآن

ظ
بذلك بسبب مرض القلب كما

١٠٣

[illegible] بدعة وشبهة وتردد وشك فاما الاعتقاد في حق الله تعالى [illegible] الصدور
ويعلم [illegible] اجمالا [illegible] في صفات الكمال وليس عليه ان يخوض في التفصيل
فان خاض واصاب الحق [illegible] كان [illegible] معتقد في اليوم الآخر [illegible]
وثواب على طاعة [illegible] كفاه ذلك وليس عليه معرفة التفصيل
[illegible] في جميع ما [illegible] صادق في جميع ما اخبر عنه كفاه ذلك الا ان العلم تفصيل ما اخبر
[illegible] ثمرة [illegible] الاستعداد للموت والله تعالى يوفق لمن
اراد الاستعداد وهو بالله التوفيق والعصمة

في سبيل الايمان والاسلام لحجة الاسلام الغزالي

بسم الله الرحمن الرحيم

اعلم ان الايمان والشريعة [illegible] على بضع وسبعين شعبة فجنس منها على القلب وجنس منها
على اللسان وجنس منها على الجوارح وجنس منها خارج الجوارح اما التي على القلب ان
يعرف ان الله واحد لا ثاني له وهو خالق الخلق [illegible] وانه لم يزل الى
[illegible] التي على اللسان ان يؤمن بالله وملائكته وكتبه ورسله والقدر خيره وشره
من الله تعالى واما التي على الجوارح فهو الصلاة والزكاة والصوم والحج والاغتسال
من الجنابة واما التي خارج الجوارح فطاعة الامراء والسلاطين والائمة المؤذنين
والمسح على الخفين وصلاة العيدين [illegible] الايمان والاسلام والاحسان فصل
الايمان اقرار اللسان وتصديق [illegible] الانقياد لامر الله تعالى والاحسان
عن [illegible] الاحسان [illegible] الله تعالى والشفقة عليهم [illegible] تحقق
[illegible] الايمان [illegible] والتوحيد [illegible] الايمان هو الاقرار بالوحدانية
[illegible] معرفة الله بالوحدانية بلا كيفية ولا تشبيه والتوحيد هو الاقرار
بالوحدانية [illegible] في الابتداء [illegible] الاخلاص [illegible] التعطيل والتشبيه
الانقياد [illegible] تعظيم اوامره واجتناب نواهيه والدين هو الدوام والثبات على
هذه [illegible] الى يوم الموت ولكن [illegible] اصل الايمان [illegible] فصل اصل الايمان ان
[illegible] بان الله واحد لا ثاني له [illegible] عالم لا جهل له وعادل لا جور له وقادر لا عجز له [illegible]

ان يقول اصل الايمان المسرور على وجود الاشياء الخوف عن الله الا ايمان الامن [illegible] عن
الحجة ان يلبث الايمان مخلوق او غير مخلوق من الايمان اقرار بعدما يجل لا يعرفه
الله فعله وهو كابن والله اعلم [illegible] مخلوق وان سئلت اثبات الايمان
فرضه ام سنة فقل الاقرار السابق المستند ان عبد الله تعالى ورسالة المصطفى
جمع الانبياء والرسل والكتب فرضه والتكرار والاعادة فيه سنة وان سئلت كيف
عرفت الله تعالى فقل ليس له كيف وكيفية عرفته بلا كيف وكما ثبت ليس كمثله شيء وهو
السميع البصير فان قال لا اعرف الله تعالى فقل عرفت الله تعالى [illegible] حتى
عرفته وجوابه آخر ان يقول عرفته بالدلائل والبراهين فنظرت الى مخلوقاته
مصنوعاته فتفكرت فعلمت ان لها صانعا وخالقا وانه اعلمنا من ارسل
الرسالة مخلدة في الذات ولا تقبل معرفته لانه شاهد المصنوعات والمخلوقات فالحكمة
استدلالا على اثبات الصانع بمشاهدة المصنوعات فتفكر فيه واستدل على الحالم
صار موجودا بالصانع وان سئلت عن المؤمن اذا مات اين مذهب الايمان يكون مع الروح
او مع الجسد فقل الايمان كلمة طيبة وهو شجرة المعرفة في قوله تعالى مثل كلمة طيبة كشجرة
اصلها ثابت وفرعها في السماء والشجرة عروق وفروع فجسد المؤمن اصل الشجرة
المؤمن فرع الشجرة فاصل الايمان في جسد المؤمن في القبر وفرعها والروح في العليين
مع الايمان وان سئلت عن حفظ العبودية فقل حقيقة العبودية ان يفعل ما يرضى الله تعالى
ويرضى بما قضى الله تعالى وان سئل المؤمن اذا اصبح ما ذا يفترض عليه فقل يفترض عليه
اشياء اثبات علم الايمان بتعليم العلم القران وستر عورة الرجال والنسوان واقامة
شرائع الايمان وارضاء الخصوم [illegible] وان سئلت عن الله هذا تقول في خبر
محيط بجده وذلك تعالى الله عن التشبيه وصالى الرسول من غير تشنيع القران
من غير تكليف وصالى الملائكة من غير بانث وصالى الصحابة من غير عيض وصالى
المسلمين من غير تصغير وتحقير وتحقق اعلم بان كلمة لا اله الا الله اثنا عشر حرفا
محمد رسول الله اثنا عشر حرفا وابو بكر الصديق اثنا عشر حرفا وعمر ابن الخطاب
اثنا عشر حرفا وعثمان ابن عفان اثنا عشر حرفا وعلي ابن ابي طالب اثنا عشر حرفا
فاطمة بستاني اثنا عشر يصير اثنان وسبعون من يصلي لهذه العقيدة خلص عن عذاب الجحيم

ان دا

في روح المؤمن في السماء وجسده
حال عن الايمان ولا روحه حال عن
الايمان فالجسد في الفرع الايمان

تبعدون ابو علي البدعة وان سئلت عن مذهب السنة والجماعة فقل حقيقة مذهب الاجماعة
[illegible] اثبات تفضيل الشيخين وحب الختنين وتعظيم القبلتين الصلوة خلف الامامين
وترك الخروج على الامامين الصالحين على ابا برين والمسح على الخفين والشهادة
على الخفين وصلوة العيدين [illegible] القدرين وان سئلت فرض الصلوة على الفرح
فقل فرض فعل الصلوة على نفس فيه روح وعلى روح فيه نفس وعلى عقل فيه امان و
علما [illegible] هذه الاشياء وفي شخص احد افترضت عليه الصلوة
[illegible] اي مسلم وادى فرضه في اي وقت كان يوخذه بائم وان ترك كما ثيابه
على الحائض والنفساء لا ادى الصوم والصلوة يأثم وان تركها تائب وان سئلت
اي فريضة يفترض على المؤمن ثم يفترض عليه ساعته فقل كشف
العورة يسيئ عند الختان والطهارة والغسل ثم يفترض عنه الغرف وان سئلت
اي سنة قائم مقام الفريضة فقل المسح على الخفين وان [illegible] الطهارة
ان غسلها لا يجوز صلوته وان ترك كما لا يجوز صلوته الغرض فقل المسح على الخفين ان نزع
ان نزع احد الخفين بغسل الرجل المنزوع لا يجوز صلوته فسيد ان ينزع الخف الثاني
وغسل القدمين وان سئلت اي جنب لا يلزمه الغسل ويلزمه الغسل فقل جنب الغسل
وبقي على جسده لمعة لم يغسل تلك اللمعة دون غسل جميع البدن وان سئلت اي مصلي
جائز صلوته بغير قراءة فقل الامي واللاحق وان سئلت عن مصليين نائما
في الصلوة جائز صلوة احدهما وبطلت صلوة الآخر فقل نام احدهما عامدا والآخر ساهيا
وان سئلت عن الامام [illegible] فقل الامام احدث فاستخلف رجلا لا
حاجة [illegible] فصلى بالامام [illegible] فسدت صلوته وجوده
اعلم بان [illegible] بعلم الله وبقضائه وبقدره لا بامره ورضائه ومحبته
وكل ما امر الله تعالى فهو بامره ورضائه وكل ما نهى الله تعالى عنه فهو بغير رضاه وكل ما علم
تعالى ان يكون اراد ان يكون كما علم الله تعالى ان لا يكون اراد ان لا يكون والحجة على
المخلوق عليه والقران كلام الله منزل على النبي ومكتوب في المصاحف مقرو بالالسن ومحفوظ
في القلوب ومن قال القران مخلوق فهو كافر بالله تعالى في روية الله تعالى حق المؤمنين
ولا نعوذ احد في الروية وهي جائزة بالعقل وواجبة بالخبر والآية وحال عصاة المؤمنين [illegible]

١٠٥

مرتبة او حطان بمعلوم برحمة الله او شفاعة النبي صلى الله عليه وسلم ويصا بجهنم الى وقت
معلوم ثم يخرج منها برحمة او شفاعة النبي عليه السلم والجنة والنار مخلوقتان
لا يفنيان وكل كتاب من الله السماء حق والانبياء حق اولهم آدم وآخرهم
محمد صلى الله عليه وسلم وعدد الانبياء لا تثبت بالخبر نؤمن به ولا نقول
آمنا بالانبياء كلهم والملائكة حق وهم عباد الله وفضل المؤمنين على الملائكة ثابتة
في جميع الملائكة وهو مثل نبينا عليه السلم وهو حجة على آدم [illegible]
عرفت او لا ثم آمنت به او آمنت به ثم عرفته فقل آمنت به ثم عرفته [illegible]
الا ان فيك او انت في الايمان فقل لا ايمان [illegible] لكن [illegible]
وعند ابي حنيفة الايمان اقرار باللسان وتصديق بالقلب وذكر [illegible]
عنده العمل من الايمان والايمان [illegible] عند ابي عبد الله قول [illegible]
تصديق فرد والايمان مستدل ومقلد فالمستدل ايمان ابي بكر رضي الله عنه و
المقلد ايمان علي رضي الله عنه لما قال النبي صلى الله عليه وسلم لابي بكر امن
قال باي دليل فقال له النبي عليه السلم [illegible] قال [illegible] يا
رسول الله اعرض علي الاسلام فعرض عليه فاسلم فقال لعلي رضي الله
عنه اسلم فاسلم من غير دليل فايمان ابي بكر احكم واتقن لانه اسلم بالحجة وعلي
اسلم بغير حجة ومن عمل على الحجة كان احكم واحسن اعلم ان الايمان [illegible]
فصل والايمان على خمسة اوجه ايمان مطبوع وهو ايمان الملائكة وايمان
مقبول وهو ايمان الانبياء [illegible] وهو ايمان المؤمنين وايمان
موقوف وهو ايمان المبتدعين وايمان مردود وهو ايمان المنافقين
والله اعلم بالصواب

هذه مجموعة مشتملة على خمسة عشر رسالات من التصنيفات
[illegible] الكمال المحصص رسالات غريبة نادرة في [illegible] المدعو محمد [illegible]
في علم السلوك والفقه والتصوف
والتوحيد والمعرفة

در ربيع الثاني [illegible]

١٠٤

رسالة رجوع المختوم والعلم المكنون للشيخ ابي القاسم بن هوازن القشيري

بسم الله الرحمن الرحيم

قال شيخنا شيخ الشيوخ قدوة الاسلام هادي طوايف الانام قطب الاقطاب العالم
مرشد كافة بني آدم مرشد الملة والشريعة والحقيقة والدين ابو القسم عبد الكريم
القشيري رضي الله عنه وسمى هذه الرسالة بالرحيق المختوم افاض الله تعالى علينا
السر المكتوم الحمد لله الذي سبق الاشيا وجودا وعمها كرما وجوده ابدا لبضيه
لنفسه وتقدسه تقدسه وصلى الله على محمد خير الخلايق واكرمهم فضيلة واقربهم
الى الله وسيلة وعلى آله واصحابه انجم الدين وازواجه الطاهرات امهات المؤمنين
صلوة دايمة لا ينقطع مددها ولا ينقضي امدها **اما بعد** فان بعض من قدحت
لي صحبته وبحثت في رغبته سالني ان املي رموزا من العلم المكنون والسر المصون
الذي هو نتيجة الخدمة وثمرة الحكمة لا يظفر به الا الغواصون في بحار المجاهدات ولا
يسعد به الا المصطفون بانوار المشاهدات اذ هو اسرار مكتمنة في القلوب لا
يظهر الا بالرياضة وانوار متمتعة في الغيوب لا ينكشف الا للقلوب المراضة قال
الا قرب الله بما تنكرون وعنها مدبرون على ما اخبرنا بالحافظ ابو جعفر احمد
ابو صالح احمد بن عبد الملك اخبرنا محمد بن الحسين اخبرنا ابو حامد بن عبد الله
الهروي اخبرنا نصر بن محمد بن الحارث اخبرنا عبد السلام بن صالح حدثنا سفيان
بن عيينة عن ابن جريج عن عطا عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال ان من العلم كهيئة المكنون لا يعرفه الا العلماء بالله فاذا نطقوا به لا ينكره الا اهل
الغرة بالله الحديث بتمامه فان حبت للملتمس الحجة متوقعا من الله الصواب
فصل اعلم ان العناية هي التي اوجبت الولاية ولولاها ما تقرب آدم
ولعن ابليس وقد استويا في اتيان المحبة هي التي اورثت القربة ولولاها لما
رجع موسى بالاصطفاء وقد خرج للاصطلاء فجودي لك تقديس وعقد بكل

يا آدم لولاك في اليمين ابليس فليس بينه وبين الود سبب الا الكرم ولا
الا الحكم رضي في الازل عن قوم فاستعملهم باعمال الابرار فاستتم اجتبيه ورزقنا
عليه وسخط على قوم فاستعملهم باعمال اهل السخط كره الله انبعاثهم فثبطهم
شعر كيف السبيل الى رضاك من غضبا * من غير جرم ولا اذنبتكا سببا
اخبرنا الحداد اخبرنا ابو نعيم اخبرنا الحسن بن محمد بن كيسان اخبرنا اسمعيل
ابن اسحق القاضي اخبرنا اسرائيل عن البراء رضي الله عنه انه قال رايت الرسول
صلى الله عليه وسلم يوم الخندق وهو ينقل معنا التراب وهو يقول والله لولا
الله ما اهتدينا * ولا تصدقنا ولا صلينا * فانزلن سكينة علينا * وثبت الاقدام
ان لاقينا * والمشركون قد بغوا علينا * اذا ارادوا فتنة ابينا * سلك بقلوب العصمة
واوتي ابراهيم رشده من قبل هو العزيز وما سواه فضل **شعر** ما حيلتي الفضل
الاقدار امرت * والناس بين ذوي غي وذوي رشد * فقلت هذا النمط من الكلام
اذ لو بسطه لانقطع سلك النظام **فصل** لا حجاب الا وجودك ولا غيبة الا شهودك
غب عن الشهود تكن حاضرا وافن عن وجودك تكن واصلا فلولا ان مراتي القلوب
صدئت لتراب فيها الحجاب ولولا ان حجابه عميت لنظرت فيها العيوب
ولكن ران عليها الذنوب فحجبت عن مطالعتها الغيوب ونكاشف عليها ظلم الشهوات
ووقفت عليها حجب الشبهات فطمست فلا ينفعها الذكرى ولا ينجع فيها وعظ
افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها انهم على قلوب لا يفقهون بها **فصل**
لا وصول الا بحفظ الاصول وهي تطهير النفس عن الاخلاق المذمومة والطبايع اللومية
وتبديل الصفات البهيمية والسبعية والشيطانية بالصفات الملكية الرضية فان الحق
في المقامات بكرامة اكرم الله بها المؤمنين من بني آدم وفضل اعطاهم على غيرهم
وهم صنفان محبوبون مرادون بربهم كما كتب ويزينهم كما كتب مستورون على
الانس مقربون في حظيرة القدس كما سيل ابو يزيد عن معروف الكرخي فقال علط
الزبدة بالتريان في بحر الرحمان **شعر** هو حق عند اهل الحق حرفا * نعت
الخلق فيهم ستعارا * ومريدون محبون فتارة تجلى لهم جماله فيطمعون وتارة
تجلى لهم جلاله فيطلقون ثم يستقلون من الخوف الى الرجا مترددون بين

من العوام والابرار يدعون ربهم خوفا وطمعا يعبدون ربهم بالتعبد ويهديهم ما تلطف شعر
او تمنى بانصراف الطرف يا ثقتي ... فانظر الي نظرة احسنت ما دي فصل الاسلام
الانقياد للامر ظاهرا والتسليم للحكم باطنا ظاهرا اسلاما وتلك للجنة ... وهو ثمرة وقع
النفس بين المجاهدات ونتيجته الفرح بالتلف في ظهور الحق شعر الى ان
اصبح ذبيحه في سبيل الله لقيت واصله من قوله تعالى اذ قال له
اسلم قال اسلمت لرب العالمين وقوله عليه السلام انه كتب الى هرقل بسم الله الرحمن
الرحيم من محمد بن عبد الله ورسوله الى هرقل سلام على من اتبع الهدى ادعوك
بدعاية الاسلام اسلم تسلم يؤتك الله اجرك مرتين فصل الايمان سكون
القلب لما في الغيب بارتفاع الريب وهو ثمرة حسن الثقة المخبر ونتيجته
الالتذاذ بالاسم على رؤية المسمى الذين امنوا وتطمئن قلوبهم بذكر الله الا بذكر الله
تطمئن القلوب شعر اذا ام طفل مضها جوع طفلها ... وغذته باسم الفضل تعصم
الفضل فصل والاحسان مراقبة قيام الله على كل نفس على الدوام وهو
ثمرة العلم بقيومية الحق وافتقار الاشياء اليه ونتيجته استشعار الحياء وملازمة
الوفا شعر كان رقيبا منك يرعى خواطري ... وآخر يرعى ناظري ولساني
فما رمقت عيناي بعدك منظرا ... يسوءك الا قلت قد رمقاني ... وما بدرت من في دونك لفظة
لغيرك الا قلت قد سمعاني ... ولا خطرت في السر مني خطرة ... الا اليك عرجا بعناني
واخوان صدق قد سئمت حديثهم ... وامسكت عنهم ناظري ولساني ... وما الزهد اسلى عنهم غير انني
وجدتك مشهودا بكل مكاني ... واني لاستحييك والبعد بيننا ... كما كنت استحيي لانك تراني
فصل للنفس منازل وللقلب منازل وكلما نزلت النفس البادية منزلا
ورد القلب المشاهدة منهلا وكلما حلت النفس بقعة كسى القلب خلعة وكلما
زينت النفس بتهذيب شرف القلب بتقريب والدليل قوله عليه السلام عن ربه جل جلاله
من تقرب الي شبرا تقربت اليه ذراعا ومن تقرب الي ذراعا تقربت اليه باعا ومن
اتاني يمشي اتيته هرولة فصل اول منزل تنزل النفس منزل الارادة وهي
انبعاث النفس لطلب الخلاص من وحشة الادبار وظلمة السكون الى الاغيار وهي ثمرة
العلم مع خسران الصفقة في مباينة الفرقة ونتيجتها بذل الوسع بجميع انواع

الطاقة في ترك الشكوى من الاختيار والتسليم لمجاري الاقدار ونتيجتها التخلي عن الخلق
والتوجه الى الحق بادراك السير واحتمال العنا وملازمة الخلوة بالانقطاع والاعتزال عن
الناس شعر اذا شام الفتى برق المعالي ... فاهون غائب عنه الرقاد فصل
واذا نزلت النفس منزل الانزعاج ورد القلب منهل اللحظ وهو ان يلاحظ القلب لطف
الحبيب في الازل فيزداد اليه شوقا ويستحليه علما بانه اكرمه وقطعه عما سواه من قبل ما خلق
شعر سقيا لعهدك الذي لو لم يكن ... ما كان يغني للصبابة معهد ... وهو ابتداء
سير القلب الى الرب وهو ثمرة جذب الحق اياه بلوامح الجمال ونتيجته ان يمكن الحب
من القلب في ابتداء وقته فارغا فيمكن ... شعر اتاني هواها قبل
ان اعرف الهوى ... فصادف قلبي خاليا فتمكنا فصل ثم تنزل النفس منزل
التوبة والتوبة هي انخلاع النفس عن المألوفات وانقطاعها عن متابعة الشهوات وهي
ثمرة انتباه القلب من سنة الغفلة وندم النفس على ما فات من الوصلة ونتيجتها التشمر
في حفظ ما يستقبله من الساعات والتحسر على ما فاته منها واوقات شعر واذكر ايام الحمى ثم انثني
على كبدي من خشية ان تقطعا فصل واذا نزلت النفس هذا المنزل ورد القلب
منهل الذوق وهو ان يجد روح الحب وبرد القرب فيلذ المحن على رغم المنى الى
... فهو ثمرة الوقوف على الباب لرفع الحجاب لنسيم ريح النجاح وشميم ... الفلاح
شعر لقد سمعت الريح لحاجتي ... فاذا ... راحتيك نسيم ونتيجته التحرض على
اتباع الجواب والنكوص عن الاقدام في طلب الشهوات وطرح ما سواه واللزوم
حول ما يحبه ويرضاه شعر الى القلب الا ام عمرو فاصبحت ... خليلته ان زارها او تجنب
عدو لمن عادت وسلم لسلمها ... ومن قربت ليلى احب وقربا فصل ثم تنزل
النفس منزل الورع والورع تخلص النفس عن التلوث بما يورث تبعة للخلق او
معاتبة للحق وهو ثمرة الحذر عن الانقطاع ووقوع الحجاب ونتيجته التوقف والتأني
مما لا يهمك في اودية التمني وتسليم العنان الى اشارة القلب وتقييد الجوارح لامتثال
الاوامر واجتناب النواهي وقصاراه الاحتفاظ عن شبهة التهمة والاحتراز عن
التعرض للملامة شعر ستوقفون على جبل كانهم ... وقد يريدون ان يهووا فيرتحلوا
فصل واذا نزلت النفس هذا المنزل ورد القلب منهل الشوق وهو نتاج

العبد الى المحبوب وارتياح السريرة وهو ثمرة تنسم ريح الوصال ونتيجة المسارعة
في طلب المناجاة وعجلت اليك رب لترضى فالاشتياق نقيض الاستباق والمشتاق
تحمل بالبرح على خط ولا يعوج بوعظ ش وحدثتني يا سعد عنه فزدتني ش جنونا فزدني
من حديثك يا سعد ش والمشتاقون على مراتب مشتاق يسمى بقدم الملامة في زي
المعذرة في وادي التوبة مقصده القبول وآخر يسمى بقدم الاجتهاد على مركب
الافتقار في وادي الرغبة مقصده النوال وثالث يسمى بقدم التهذيب على
مركب الخشوع في وادي الاشفاق مقصده الامان ورابع يسمى بقدم الاخلاص
على مركب النجاة في وادي الانابة مقصده الاكرام وخامس يسمى بقدم المحبة
مركب الشوق في وادي الهيمان مقصده المحبوب **شعر** اشتاقه فاذا بدا
اطرقت من اجلاله ش لا خيفة بل هيبة وصيانة لجماله **فصل** ثم تنزل
النفس منزل الزهد **والزهد** ترفع عن الالتفات الى الدنيا وترك الطلب لها لقلة
جدواها وكثرة بلواها **وهو ثمرة** اخساس الاحوال وعزوف النفس عن العاجلة **ونتيجته**
قلة الاكتراث بها والانزواء عنها لا يبالي حيث تركها المستحق اخذها او غير مستحق
وقصاراه استواء الذهب والمدر عنده ومحبة الدنيا محنة قديمة وبلية عظيمة و
حقيقة الدنيا ما شغل عن مرافقة الرفيق او تعلق الذيل في الطريق **فالزهد** تخلٍ عن
الدنيا وعن ذكرها فلا يعيرها لحظا ولا يذكرها لفظا **شعر** اذا انصرفت نفسي عن الشيء
لم تكد ش اليه بوجه آخر الدهر تقبل **فصل** فاذا نزل النفس هذا المنزل
ورد القلب منزل العطش **والعطش** شوق القلب بروح الوصال والتخلص عن علة
الانفصال وهو ثمرة صدق العزم وعناء الوجد **شعر** اني شربت بكاس من موردة
بنيل الشرب في كوني عطشانا ش **ونتيجته** الذهاب عن الوجود انقطاعا الى الوجود
وشيم برق التجلي في الستر وتنسم نفحات الكشف في ايام الدهر **شعر** اطلت علينا
منك يوما غمامة ش اضاءت لنا برقا وابطا رشاشها ش فلا غيمها يجلو فييأس طامع
ولا غيثها يأتي فيروي عطاشها **والعطش** مراتب عطش الارادة يتولد من العلم
وصاحبها عازم وعطش الطلب يتولد من المعرفة وصاحبه سائر وعطش الشوق يتولد
من المحبة وصاحبها واصل **شعر** وابرح ما يكون الشوق يوما ش اذا دنت الخيام من الخيام

فصل ثم تنزل النفس منزل الفقر **والفقر** هو الاكتفاء بالمكون عن الكون
اختيارا النفس في البين وهو ثمرة المعرفة بحقيقة النفس لان الفقر صفة ذاتية للنفس لا
يزول عنها ابدا كما ان الغنى صفة ذاتية للرب تعالى لا يزول عنه ابدا **ونتيجته** الا
يستند لموجود لان الحق فاقته ولا يستغني فاقته الا الحق وجوده يتحلى الى ذراه ولا
يلتفت بما سواه **شعر** تنزهت عن دهري بظل رحابه ش فعيني ترى دهري وليس يراني
فلو تسال الايام ما اسمي ما درت ش واين مكاني ما عرفن مكاني **فصل**
واذا نزلت النفس هذا المنزل ورد القلب منهل الغرق وهو انسداد مسالك الالتفات
في القلب باستيلاء انوار الكشف عليه [illegible] **شعر** لا يهتدي قلبي الى غيركم
لانه سد عليه الطريق **وهو ثمرة** امتلاء القلب بنسائم المحبة واهوال السريرة **ونتيجته**
فيان الاحوال العلوم واضمحلال الرسوم **شعر** فلما استبان الصبح ادرج ضوءه
باسفاره انوار ضوء الكواكب ش واهل الغرق على مراتب فمنهم اهل النقط غرقوا في بحار
عزه واهل التوبة غرقوا في بحار عفوه واهل الرجاء غرقوا في بحار جوده واهل الخوف
غرقوا في بحار انسه واهل الحب غرقوا في بحار نور المشاهدة واخرهم ابناء المكاشفة
هم الذين انكسرت سفائنهم وابتلعهم اللجج فلم يبق لهم اثر ولم يوثر منهم خبر لان من
تقذفهم الامواج الى السواحل هم الاولاء الذين التقمهم الحوت فليس منهم
احبت مشرقة ورحت مغربا ش فشتى التقاء مشرق ومغرب **فصل**
ثم تنزل النفس منزل الصبر **والصبر** هو حبس النفس على مجاري القضاء بترك
الشكوى واستلذاذ البلوى **وهو ثمرة** نفوذ حكم كمال العزة ومضاء امر واراده
المحبوب بمحبوبية وسطوته ما لا غير مرهوب جحد الهوى احسن منه له وبكاء العظيم
من بذله **ونتيجته** الالتذاذ بالمحن على رؤية الممتحن فاصبر لحكم ربك فانك باعيننا
لا يريد استعجالا ولا يخطر ذلك بباله **شعر** وقف الهوى بي حيث انت فليس لي
متاخر عنه ولا متقدم ش اجد الملامة في هواك لذيذة ش حبا لذكرك فليلمني اللوم
اشبهت اعدائي فصرت احبهم ش اذ كان حظي منك حظي منهم ش واهنتني فاهنت نفسي عامدا
ما من يهون عليك ممن اكرم **فصل** واذا نزلت النفس هذا المنزل ورد
القلب منهل السكر والسكر تبدل الصفات وتغير النعوت وهو ابتداء تغلب الفتح

… لكن الذي لتنسى فيه وهو ثمرة الكرع في الوصل والانفصال عن الفصل ونتيجة
ان يطلق لسانه وتنزع جنانه ويفتح بينه وتسلية حينه شعر ومعهد قوم قد شر
من شرابنا … واعمى سقينا ومثانا بصرا • واخرس … نطق … ادرنا
عليه الكاس يوما فاخبرا وعلامته ان يبوح بالاسرار ولا يميز بين الاعلان
والاسرار ثم لسانه سر القلب ويخبر عما وراء الحجب شعر حتى ما دارت الراح درنا
نحب الجاهلون انا حببنا • … ذاته ووضحت صفاته اسكرته قهوة الجلال
ومرة سطوة الجلال فبي ينطق وبي يبصر وبي ياتي ومني يبطش شعر متهتكين بقيد
الحق قد … استنطقوا … توحيد فصل ثم سر النفس
التوكل والتوكل الاستسلام الى … الارتضاء باختيار ذي حكمه وهو ثمرة النظر الى
لطف الله به … في الاول … ونتيجة نيل الاوقات ومراقبة نظره
في جميع الحالات ومطالعة العلم التام وقدرته البالغة … بقضائه على كل شر
وعلامته استقامة خواطر الافكار تحت مجاري الاقدار … علمه بان كل شي
عنده بمقدار شعر اذا ثبت ان الذي ترضى وتعلمي • … معا
وعشانا • … الدنيا … باذني … والتقى عينانا فصل
واذا انزلت النفس في المنزل … القلب منزل الصحو والصبر … روح
القرب والسكون الى برد الوصل فنضع يده بين كتفي حتى وجدت بردها
بين ثديي فعلمت علم الاولين والآخرين وهو ثمرة ملاطفة الحبيب …
في كشفه ونتيجة التمكن وذهاب التلون ما زاغ البصر وما طغى والتمتع …
في حالة شعر وبتنا على غير السرور … حدث كنشر المسك … بالخمر •
حديث لو ان الميت يوحي بعضه • لاصبح حيا بعد ما ضمه القبر • توسدته كفي وبت ضجيعه
وقلت لليلي طل فقد رقد البدر فصل ثم نزل النفس منزل الرضا والرضا
طمانينة النفس تحت … سلطان القدر حتى لا … نقص ولا يؤثر …
حفض وهو ثمرة الاستسلام والانقياد للحق اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب
العالمين شعر خليلي لو دارت على راسي الرحى • من الذل لم اجزع ولم اجزع
ونتيجة ان يفرح بالمحنة فرح غيره بالنعمة وان يشكر عند البلاء شكر غيره في الرخاء …

النفس في المنزل الثالث … ثابتة لا ينقل … المنازل
فصل ثم رد القلب منزل الايمان … الجلال …
الجلال في كل … وهو ثمرة البسط وفوت … ونتيجة التعري عن
لباس التقوى والتحلي من الزينة والتحلي اشتغالا عما يعانيه شعر يريحني اليك
الشوق حتى • اميل من اليمين الى الشمال • وما خذ في … ارتياح • كما نشط
الاسير من العقال فصل ثم رد القلب منزل التلف والتلف الامتحانات
…ات الغرة وخطفات الغيرة ولمعان انوار الكبرياء والقدس …
… وهو ثمرة استطلاع الغيب … الاسرار
… شعر … الهوى عن الموالي • … ونتيجة فناوه
عن وجوده … الحق من كان … شعر …
المتمني … حتى … فصل ثم رد
القلب منزل المحبة … من اودية الفناء وهي العقبة التي يتحدر منها
الى شارع الجمع … المحبة … تقرب العبد … الى الرب … فاذا
بلغ منزل المحبة … الجمع … البقعة المباركة والوادي المقدس …
… وتخلع … المنازل
… محبوبا وطالب مطلوبا شعر لست من جملة المحبين ان لم اجعل
… • وطوافي اجالة السر فيه • وهو ركني اذا اردت استلاما •
… ولا منصرم … غنته شعر ان المحبة امرها عجب
تلقي عليك وما لها سبب • … الغيرة … وشجرتها معرفة … ثمرتها
رابعة … مقامات الاول … والحث على الاحسان في …
… يوسف والثاني … الانف … تعقتوه …
والثالث الاشتغال … والرابع …
… عسى الله ان ياتيني بهم جميعا والخامس روح القرب فلما ان جاء
البشير … يوسف والسادس … والسابع
الانطباع … شعر … حتى ترق العين بالبكاء

ويخبر من حتى لا يحب المنادي فصل ثم رد القلب منزل التوحيد وهو اثر التجريد
الذي يعني حيث [illegible] ويعني [illegible] اخبرنا ثابت بن طاهر ابو جعفر البردي
قال اخبرنا علي بن احمد المؤذن اخبرنا محمد بن الحسن بن موسى اخبرنا محمد بن علي
الطالقاني اخبرنا ابو عبد الله محمد بن حاتم اخبرنا احمد بن عبد الله اخبرنا ابو حنيفة عن
مقاتل عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سبحانك اللهم
وبحمدك مكتوب على ساق العرش وتبارك اسمك مكتوب على باب الجنة وتعالى جدك مكتوب على
حجاب العرش ولا اله غيرك توحيد الله فمن وحد الله ادخله الجنة والتوحيد افراد الحق
محو آثار البشرية وتجريد الالوهية وثمرة الخروج من مضيق رسوم الانسانية الى فضاء
السرمدية ونتيجة رؤية الاغيار كلا لم تكن ورؤية الجبار على ما لم يزل قل الله ثم ذرهم
وحقيقة دوام المشاهدة على المساعدة فاذا كان نظر الحق الى العبد دائما [illegible]
التعب [illegible] القبول [illegible] ونتيجة [illegible] ينقطع عن الم
الين ويصل الى مقعد صدق شعر فيا لك [illegible] ذكرك لي [illegible] وحبك في طي
كيف تغيب والتوحيد على مراتب توحيد اقرار وهو المعني بقوله عليه السلام امرت ان اقاتل
الناس حتى يقولوا لا اله الا الله وتوحيد العلم وهو المقصود بقوله عز وجل فاعلم انه
لا اله الا الله وتوحيد وجود وهو المراد بقوله تعالى قل الله ثم ذرهم وتوحيد شهود
وهو المشار اليه بقوله تعالى شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم فالتوحيد
الاقراري ثمرة السمع ورؤية المعجزات ونتيجة الاسلام والتوحيد العلمي ثمرة الادلة
ونتيجة الايمان والتوحيد الوجودي ثمرة العناية ونتيجة الاحسان والتوحيد
الشهودي ثمرة المعرفة ونتيجة المحبة فالموحد القليل [illegible] ان استجلى [illegible]
والموحد العالم مريد ينفض الاثر ويتحسس الخبر بعرف الاحباب ويقرع الباب
ان [illegible] والموحد الموجود [illegible] حفظ الاسرار [illegible] والموحد المشاهد
قد انخرط في سلك النظام والغرق في بحر الانعام فعليه التحية والسلام [illegible] فهام
وكان [illegible] الحق [illegible] لديه [illegible] غيري
وان [illegible] القدر [illegible] العزة بصفة [illegible] تعدى او
[illegible] عن الرب وما رميت اذ رميت ولكن الله رمى وان [illegible]

[illegible] على وليا [illegible] اعد عشر [illegible]
[illegible] تلوح اذا بدت [illegible] سكت [illegible]
[illegible] تدهبت وانما اسكت [illegible] الاضرام ويسكته الاصطلام شعر
لا تنكر [illegible] هواك [illegible] ذاك المجود عليك [illegible] تم الكتاب
بحمد الله وحسن توفيقه واختم الكتاب بوصية مرضية فليكن الحق تعالى
اول ذكرك وآخره وباطن ذكرك وظاهره وعين عقلك محجوبة بالنظر
اليه ووجهة قلبك موقوفة على المثول بين يديه ولكن مسافرا في الملكوت
الاعلى [illegible] الاكبر فاذا [illegible] من الافق الاعلى الى اسفل [illegible]
وانظر الى [illegible] باطن [illegible] ظاهر [illegible] العبادة في
كل شيء شعر في كل شيء له آية تدل على انه واحد فاذا ملكت [illegible] الحالة
وكثرت [illegible] الطبيعة في نفسك نقوش الملكوت [illegible]
قدس اللاهوت والفت الانس الاعلى وذقت اللذة القصوى واخذت
نفسك [illegible] على العالم [illegible]
[illegible] لجهله [illegible] متصل الطرفة [illegible] نفسك
[illegible] منهم [illegible] وكان [illegible]
[illegible] واعلم ان افضل [illegible] تلك الصلوة و
[illegible] والبر الصدقة [illegible] الاحتمال والبطل [illegible]
وخير الاعمال ما صدر عن اخلاص نية وخير النية ما انشرحت عن حاضر علم
وحكمة واعلم ان [illegible] الى الله [illegible] يصعد
الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه اقول قولي هذا واستغفر الله الغفار لي
ولكم ولجميع المسلمين انه هو الغفور الرحيم تجزت كتابة هذا الكتاب الكريم
المسمى بالرحيق المختوم والعلم المكنون والنيل المصون للشيخ شيوخنا
والامام [illegible] الشيخ ابي القسم بن هوازن القشيري رضي الله عنه

[illegible]

رسالة كه شيخ محيي الدين ابن عربي بامام فخر الدين رازی نوشته اند

رسالة الشيخ الامام الشيخ العارف المحقق سيد الاولياء سراج الطريقة كاشف الحقائق العالم
بالله محيي الملة والدين حجة الاسلام والمسلمين ابي عبد الله محمد بن علي بن عربي
الطائي الحاتمي الاندلسي قدس الله روحه وكثر من الصديقين مثلهم الى الامام العلامة
افضل المتأخرين اكمل المتبحرين فخر الملة والدين محمد بن عمر الخطيب الرازي قدس الله سره
والرسالة هذه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى وعلى وليي في الله تعالى فخر الدين محمد اعلى الله همته
اما بعد فانا نحمد اليك الله الذي لا اله الا هو وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذا احب احدكم اخاه فليعلمه اياه وانا نحبك ... تقول الله تعالى وتواصوا بالحق وقد وقفت
على بعض تواليفك وما ايدك الله به من القوة المتخيلة والفكر الجيد ومتى تغذت
النفس بكسبها فانها لا تجد حلاوة الوهب وكانت ممن اكل من تحت رجليه والرجل من اكل
من فوقه كما قال الله تعالى ولو انهم اقاموا التورية والانجيل وما انزل اليهم من ربهم لاكلوا من فوقهم
ومن تحت ارجلهم وليعلم وليي وفقه الله ان الوراثة الكاملة هي التي تكون من جميع الوجوه
لا من بعضها والعلماء ورثة الانبياء فينبغي للعاقل ان يجتهد ان يكون وارثا من جميع الوجوه
ولا يكون ناقص الهمة وقد علم وليي وفقه الله حسن اللطيفة الانسانية ...
... المعارف الالهية وتحجبها بغير ذلك وينبغي للعالي الهمة ان ...
المحدثات وتفاصيلها فيفوته حظه من ربه وينبغي ايضا ان يسرح نفسه من سجن ...
فان الفكر علم ما هو عليه والحق المطلوب ليس كذلك وان العلم بالله خلاف العلم بوجوده والعقل
تعرفه من حيث كونه موجودا ومن حيث السلب لا من حيث الاثبات وهذا خلاف الجماعة من العقلاء
والمتكلمين الا سيدنا ابا حامد الغزالي قدس سره فانه معنا في هذه القضية وجل الله تعالى ان يعرفه
العقل بنظره وفكره فينبغي للعاقل ان يخلي قلبه عن الفكر اذا اراد معرفة الله من حيث
المشاهدة وينبغي للعالي الهمة ان لا يكون تعلقه عند هذه عالم الخيال وهي الانوار
المتجسدة الدالة على معان وراءها وانتشار المعاني العقلية في القوالب الحسية كالعلم
في صورة اللبن والقرآن في صورة الحبل والدين في صورة القيد وينبغي للعالي
الهمة ان لا يكون معلمه مونثا تتعلق بالاخذ من النفس الكلية كما ينبغي له ان لا يتعلق بالاخذ من غير

اصلا

اصلا ... ولكن كمال له الا بغيره فهو فقير في ذاته الى غير ما سوى الله عز وجل ...
ان لا ياخذ علما الا منه سبحانه على الكشف فان عند المحققين انه لا فاعل الا الله فاذا
لا ياخذون الا عن الله لكن عقلا لا كشفا وما فاز اهل الله الا بالوصول الى عين اليقين
انفة من الحجاب مع علم اليقين فاعلم ان اهل الافكار اذا بلغوا فيه الغاية القصوى
اداهم فكرهم الى حال المقلد المصمم فان الامر اعظم من ان يقف فيه الفكر فما دام الفكر
موجودا فمن المحال ان يطمئن العقل ويسكن وللعقول حد تقف عنده من حيث قوتها في
التصرف الفكري ولها صفة القبول لما يهبه الله تعالى فاذا ينبغي للعاقل ان يتعرض لنفحات الجود
ولا يبقى ماسورا في قيد نظره وكسبه فانه على شبهة في ذلك ولقد اخبرني من اثق به
من اخوانك ممن له فيك نية حسنة جميلة انه راك وقد بكيت يوما فسالك هو ومن حضر عن
بكائك فقلت مسالة اعتقدتها منذ ثلثين سنة تبين لي الساعة بدليل لاح لي على خلاف
ما كان عندي فبكيت وقلت ولعل هذا الذي لاح لي ايضا يكون مثل الاول فهذا قولك ومن
المحال على العارف بمرتبة العقل والفكر ان يسكن او يستريح لا سيما في معرفة الله تعالى اذ
المحال ان يعرف ماهيته بطريق النظر فما لك يا اخي تبقى في هذه الورطة ولا تدخل طريق
الرياضات والمجاهدات والخلوات التي شرعها رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنال
ما نال من قال الله سبحانه وتعالى فيه عبدا من عبادنا اتيناه رحمة من عندنا وعلمناه من لدنا علما
وكمثلك من يتعرض لهذه الخطة الشريفة والمرتبة العظيمة الرفيعة وليعلم وليي وفقه الله تعالى
ان كل موجود سوى الله عند سبب ذلك ... فان له وجهين وجه ينظر
الى سببه ووجه ينظر الى موجده وهو الله سبحانه فالناس كلهم ناظرون الى الوجه الى
اسبابهم كالحكماء الفلاسفة وغيرهم الا المحققين من اهل الله تعالى كالانبياء والاولياء
والملائكة عليهم السلام فانهم مع معرفتهم السبب ينظرون من الوجه الآخر الى موجدهم
فينظرون الى ربهم من وجه سببه لا من وجه فقال حدثني قلبي عن ربي وقال الآخر وهو
الكامل حدثني ربي واليه اشار صاحب العوارف بقوله اخذتم علمكم ميتا عن ميت
واخذنا علمنا عن الحي الذي لا يموت ومن كان وجوده مستفادا من غيره فحكمه في نفسه حكم
لا شيء ... يعول على مثل هذا السبب ليعلم وليي ان الحق وان كان واحدا
فان له اليه وجوه كثيرة مختلفة ... عند المراد والاعمال ... من اهل الفضل

111

عين الحق من كونه ربا عندك حكمه كلما رحيما ولا حكمه من كونه رحيما حكم من كونه منتقما
وكذلك جميع الاسماء جليت قدرتها علم ان الوجه الالهي الذي هو اسم الله الجامع
الاسماء مثل الرب القدير الشكور وجميعها كالذات الجامع لما فيه من الصفات
فاسم الله مستغرق جميع الاسماء فيحفظ عند المشاهدة تلك الاشارة مطلقة فاذا
جاءك به وهو الجامع فانظر ما يا جئت به وانظر المقام الذي تقتضيه تلك المناجاة او
تلك المشاهدة وانظر الى اي اسم من الاسماء الالهية ينظر اليها فذلك هو الاسم الذي جاء طلبه
او شاهدته فهو المعبر عنه بالتحول في الصورة كالغريق اذا قال يا الله فمعناه يا غياث
او يا منجي او يا منقذ وصاحب الالم اذا قال يا الله فمعناه يا شافي او يا معافي و
ما اشبه ذلك وقولي ان التحول في الصورة ما ذكر مسلم في صحيحه ان الباري تعالى يتجلى في
المنافق فينكرونه ويتعوذون منه فيتحول لهم في الصورة التي عرفوه بها فيها فيقرون
بعد الانكار وبهذا اعلى معنى المشاهدة منا المناجاة والمخاطبات الربانية ينبغي
للعاقل ان لا يطلب من العلوم الا ما يكمل فيه ذاته وينتقل معه حيث انتقل وليس ذلك
الا العلم بالله تعالى من حيث الوهب والمشاهدة فان علمك بالطب مثلا انما يحتاج اليه
في عالم الاسقام والامراض فاذا انتقلت الى عالم ما فيه … سقم من تداوي
بذلك العلم فالعاقل لا يسعى من حيث لا يكون له غيره وان اخذه … الوهب كعلم
الانبياء عليهم السلم ما لا يقف منه لطلب العلم بالله وكذلك العلم … ما يحتاج اليه
في عالم المساحة فاذا انتقلت في عالمه من النفس ساد حسرة عينيه … وكذلك الاشتغال
بكل علم يتركه النفس عند انتقالها الى عالم الآخرة فينبغي للعاقل ان لا يأخذ منه الا ما مست
الى جا الضرورية ليه وليجتهد في تحصيل ما ينتقل معه حيث انتقل وليس ذلك الا علمان
خاصة العلم بالله تعالى والعلم بمواطن الآخرة وما تقتضيه مقاماتها حتى يمشي فيها مشية
في منزله فلا ينكر شيئا اصلا فانه من اهل العرفان لا من اهل النكران وتلك المواطن هو ...
التميز لا مواطن الافتراق التي تعطى الغلط فتخلص انه … هذا المقام ان يسرى
طريق الطائفة التي قالت عند التجلي ربنا نعوذ بالله منك لست ربنا انا ها هنا منتظرون
حتى يأتينا ربنا فاذا جاءهم في الصورة التي عرفوه اقروا به فما اعظم من حسرة
فينبغي للعاقل الكشف عن هذين العلمين بطريق الرياضة والمجاهدة والخلوة

وقد اردت ان اكتب لك رسالة ابين فيها الخلوة وشروطها وما يتجلى فيها
الى رب … شيئا بعد شيء لكن منع … الوقت واعني بالوقت علماء السوء
الذين انكروا ما جهلوا وقيدهم التعصب وحب الظهور والرياسة من الانقياد
للحق والتسليم له ان امكن الايمان به وهذا تمام الرسالة والحمد لله رب العالمين
والصلوة على سيدنا ونبينا وشفيعنا حبيب الله
ورسوله وصفيه ونجيبه وخليله محمد واله
وصحبه الطيبين الطاهرين

112

رسالة كتبها شيخ الشيوخ شيخ شهاب الدين بامام فخر الدين رازي رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحيم

كتب شيخنا شيخ الشيوخ قدوة الاسلام هادي طوائف الانام الى دار السلام … الاقطاب
ابو حفص عمر شهاب الملة والدين السهروردي الى الامام العلامة فخر الملة والدين
الرازي رضي الله عنهما من بعض … لنشر العلم فقد عظمت نعم الله عليه فينبغي
لتعظيم … من ارباب الديانات ان يمدوه بالدعاء الصالح ليسعى الله
تعالى … حقايق التقوى ويصده عن شوائب الهوى اذ قطرة من الهوى
تكدر بحرا من العلم … نوازع الهوى المركوز في النفوس الا في النفوس المستصحبة عن مجتنا العلم
السفلي اذا انتشرت العلم حفظته عن اوجه ورقته في مهامه الافكار التي هي نتائج
النفوس الجزئية المقصورة الى ذروة العلم ما تكامل من استعداد وتهاية واذا
ضعفت مصادر العلم وموارده … الهوى … كلمات الله التي ينفد البحار دون نفادها
في العلم على كل … لا يضعف ترددها في مجاري الافكار بتجربة الافكار وشجه
وقوة … الفهوم المستقيمة المزاج اذنا بتجرع العلوم ويشعب هو المطلوب الثاني ليس
هو المطلوب الاول والغاية … دون الحكم الثاني عدد اعل العدل … مرتبة
الراسخين في العلم المتوسمين ببصيرة العقل المتوسمين ببصيرة العلم المقتبس
النبوي فهم ورثة الانبياء عليهم السلم … علمهم على العلم وعلمهم على العمل ومنشاؤه العلم

والعمل فهم حتى صف اعلام ولطفت رت ستائرات سترية ومحاورة

مشكلت الاعمال بالعلوم لمكان لطافتها واشكلت العلوم بالاعمال القوة
فعلها وسرايتها الى الاستعدادات في اتباع الهوى اخلد الى الارض قال الله
تعالى ولو شئنا لرفعناه بها ولكنه اخلد الى الارض واتبع هواه فشطت بنور
الفطرة عن رذائل التخيلات والادهان بالموهومات التي استرقت العقول
الصغار المداهنة للنفوس القاصرة وهو شان الناقصين من الرجال فصعب
نفوسهم الطاهرة الملا الاعلى تفسح في ميادين القدس فالتزايد الزاهدة
من محبة حطام الدنيا والغرار الغرور من استحلى سخط الخلق وعقابهم فتلك
مصابيح الادوان من الرجال تعالت الى الافق الاعلى لحكم محدث التعريفات الالهية
واردة عليه لمكان علو البصر الاستيلاء واستيصال شائبة الابتلا بصعود التي
وكثرة ولوجه على حريم القرب الالهي وانغماسه في الانفة [illegible] عن النقص
وغسله كثائف دلائل البرهان بنور العيان فالبرهان للافكار والعيان للاسرار
لا برهان دالا ولا برهان عليه بل اتباع لشعاير الملة فالله تعالى يمد الجناح
الصافي الصافري الفخري امدادا قدسية وينعم [illegible] ويوسع دائرة
التنصل والاستغفار حتى لا يزول يرتقي في معارج الاعتذار الى ان يتوغل
بحبوحة الاسرار ويتم في قوالب علو مدرج الانابة ثم يعيد حجبت استار
حجب الانانية عن الابصار فلا يدرك الا كل سالك طريق الحق بجادة سيادة
هذا الزمان كان القلب متطلعا الى مواصلة المجلس العالي زاده الله علا فيها
السيد شرف الدين المهاجر اليه اشار حاله المتوجه اماله تجدد ذلك
التطلع فصليت ركعتين للاستخارة وتطلعت الى ما ياتي به القدر فتحررت
هذه الكلمات وارجو من الله تعالى ان يبارك في هذه المواصلة وصلى
الله على النبي محمد واله الطيبين الطاهرين
اجمعين

قال الاستاد ابو القسم القشيري سمعت [illegible] تقول سمعت الشبلي [illegible]

ذكرتك لا اني نسيتك لمحة ● واسهل ما في الذكر ذكر لساني ● وكنت بلا وجد اموت من الهوى
وهام على القلب بالخفقان ● فلما اراني الوجد انك حاضري ● شهدتك موجودا بكل مكان
فخاطبت موجودا بغير تكلم ● ولاحظت معلوما بغير عيان ● ولاقيت بالوجد بما ستقى محبة
يكاس وداد في رضا ما لها ان ● وشربة جبر قال ان وصاله ● واسكر بي حتى بلغ الخمار
فواسه لولا الصبر شبيه ● لكدت اموت شوقا من الخفقان ● فخاطبني من الاسرار شاهدا
والتي بالقرب حين سقان ● فشاهدت مشهودا بغير تعب ● وخاطبت موجودا بغير تواني

الشيخ غيره

وكنت ولعلي في شهود من الهوى ● فلما تقيت بحبت ونائبه ● وكن عقد بالحطيم الوصل تبسما
فلما وانقضا شده وخليت ● فان بال الواشون فهم سلوتهم ● ففل نفس حر سلت تقبلت
لمكنت [illegible] قبل عزة ما لفكار ● ولا موجعات القلب حتى تولت

تضوع ارواح بنجد من ثيابهم ● يوم القدوم لقرب العهد بالدار

ايا جبلي نعمان بالله خليا ● نسيم الصبا يخلص الي نسيمها
فان الصبا ريح اذا ما تنسمت ● على قلب محزون تجلت همومها
برد ما او تشف منى حرارة ● على كبد لم يبق الا صميمها
الا ان ادواي بليلي قديمة ● واقتل دا العاشقين قديمها
لا وما كنت ادري قبل عزة ما البكا ● ولا موجعات القلب حتى تولت

ونقل العارف المواجد حسين بن منصور الحلاج رضي الله عنه وقت صلبه بهذه العبارة
الهي انت المتجلي من كل جهة والمتخلي عن كل جهة بحق قيامك بحقي وبحق قيامي بحقك
وقيامك بحقي يخالف قيامي بحقك فان قيامي بحقك ناسوتية وقيامك بحقي لاهوتية
فكما ان ناسوتي مستهلكة في لاهوتيك غير مازجة اياها ولا هوتيك مستولية
على ناسوتي غير ماسة لها ●

عن جعفر بن محمد الخلدي قال كنت مع الجنيد رضي الله عنه في طريق الحجاز حتى جزنا
جبل طور سيناء فصعده الجنيد وصعدنا معه فلما وقفنا في الموضع الذي وقف فيه موسى
عليه السلام وقعت علينا هيبة المكان وكان معنا قوال فأشار إليه الجنيد أن يقول
شيئا فقال شعر ۞ وبدا له من بعد ما اندمل الهوى ۞ برق تألق موهنا لمعانه
يبدو كحاشية الرداء ودونه ۞ صعب الذرى متمنع أركانه ۞ فبدا لينظر كيف لاح فلم يطق
نظرا إليه وصده سبحانه ۞ فالنار ما اشتملت عليه ضلوعه ۞ والماء ما سمحت به أجفانه
قال فتواجد الجنيد وتواجدنا فلم يدر أحد منا أفي السماء نحن أو في الأرض وكان بالقرب
منا دير فيه راهب فنادى يا أمة محمد بالله أجيبوني [illegible]
فنادوا أنا الساعة من الحنيفية الذي جمعتم فلم يجبه أحد منا وإنا [illegible]
فلم يرد عليه أصحابنا فلما فرغنا من السماع وهم الجنيد بالنزول [illegible]
نادانا وأقسم علينا [illegible] فقال الجنيد ارجعوا بنا إليه لعل [illegible]
فنادينا فنزل وسلم علينا فقال أيكم الأستاذ فقال الجنيد هؤلاء كلهم سادات
أستاذون فقال لا بد أن يكون واحد أكبركم فأشاروا إلى الجنيد فقال
أخبرني عن هذا الذي فعلتموه أهو مخصوص في دينكم أو عموم قال بل مخصوص فقال
الراهب ألقوام مخصوصين أو عموم فقال بل لقوام مخصوصين فقال ما نيته
فقال نية الرجاء والفرح بالله تعالى فقال أي شيء تسمعون قال [illegible]
فقال أي نية تسمعون فقال نية إجابة العبودية الربوبية لما قال الله تعالى للأرواح ألست
بربكم قالوا بلى شهدنا فقال ما هذا الصوت قال نعم [illegible] تعقدون قال
عنا الخوف منه تعالى قال صدقتم ثم قال الراهب للجنيد مد يدك أن أشهد أن
لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمدا عبده ورسوله وأسلم وحسن إسلامه
فقال الجنيد عرفت أنك صادق قال لأني قرأت في الإنجيل المنزل على المسيح بن مريم أن أصحاب
أحمد محمد يلبسون الخرقة ويأكلون الكسرة ويرضون بالبلغة ويقومون في صفاء أوقاتهم
بالله يعرفون والرشاء هون وفيه يتواجدون وإليه يرغبون ومنه يرهبون
فبقي الراهب بعد ذلك أيام على الإسلام ثم مات رحمه الله ۞
فتوحات في آخر الكتاب

سيد نور الهدى فرمايد
چون بی غیرت ما را با جمالش اتصال ۞ چون [illegible] خیال آن [illegible]
مانده دل گشت ویران ای نور الهدی ۞ وقت آن آمد که بارش [illegible]

قيل أرسل ذو النون المصري إلى أبي يزيد رجلا وقال قل له إلى متى النوم والراحة
وقد سارت القافلة فقال للرسول قل لأخي الرجل من ينام الليل كله ثم يصبح
في المنزل قبل القافلة فقال ذو النون هنيئا له هذا الكلام لا تبلغه أحوالنا ۞

وكان بشر بن الحارث يقول يا معشر القراء [illegible] تطيبوا فإن الماء إذا
كثر مكثه في موضع تغير وقال بعضهم عند سماع هذا الكلام صر بحرا حتى لا تتغير ۞

وحكي عن إبراهيم الخواص أنه قال كنت في البادية أحد عشر يوما لم آكل فتطلعت نفسي
أن آكل من حشيش البر فرأيت الخضر عليه السلام مقبلا نحوي فهربت منه ثم التفت
فإذا هو قد رجع عني فقيل له لم هربت منه قال تشرفت نفسي أن يغنيني ۞

روي عن علي رضي الله عنه أنه لما قدم مكة وطاف حول البيت اعتنق الحجر الأسود و
ناجى ربه فقال اللهم النعمة علي [illegible] فلم أشكر وابتليتني فلم أصبر [illegible]
بترك الشكر [illegible] زدت على بليتي بترك الصبر وهل يكون من الكريم إلا
الكريم والوفاء ومن اللئيم إلا الجفاء ۞ كفاية شعبي

أفضل العبادات أربعة الزهد في الخلوة والجوع وعند الفقر والرضا بالقضاء
[illegible] نگاه داشتن والرابع پاس دل [illegible] نگاه داشتن
[illegible] من مقامات العارفين ۞ منه

سئل ابو حنيفة رضي الله عنه عن الخشوع في الصلوة فقال هو ان لا يعلم من يمينه
خشوع العلما واما خشوع الزهاد فهو كما كان يفعل خلف ابن ايوب رضي الله عنه روي
انه كان مريضا اذا احضر الصلوة فيقول اعينوني اقوم واكبر ثم اذا اكبرت خلوا عني
كان يفعل كذلك كان يصلي على هيئة الصحيح ثم اذا سلم سقط على حاله فقيل له في ذلك
فقال لا قوام للمرض مع الله تعالى • وحكي انه قام مرة في الصلوة فاشرع فيها حجام
الزنابير فعصته على نعفه حتى سال الدم فقال له ابنه انقضت عظامك يا ابت
فنظر فوجد الدم على نعفه فقال كانه لم اشعر به حتى نبهتني وكان يقول اذا فرغت
من صلوتي استحي الاستغفار كانما قمت من باطنه الخمر ٥ • واما خشوع
العارفين فهو ان ينسى كل ما سواه في الصلوة كما كان يفعل يحيى ابن زكريا عليهما
السلام لانه روي انه كان يمشي يوما مع عيسى عليه السلم فصدم امراة ولم يعلم
وكان عيسى عليه السلم ينظر اليه فلم يتوجه ورجع ثم اصلي فلم يرفعه مرة فقال له [illegible]
كسر كسرة ولم يندم على ذلك فقال وما هي قال لقد صدمت امراة اجنبية فقال يحيى
لا علم لي بذلك فقال عيسى عليهما السلام اين كانت نفسك مني قال من روحك فقال يحيى عليهما
السلم لو التفت الى جنب لو علمت ان شيء [illegible] نفسي [illegible] الله [illegible]
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي ولجوفه ازيز كازيز المرجل [illegible]
حكي ان الحسن البصري رضي الله عنه لما مات روي في المنام فقيل له ما فعل الله بك فقال
اقامني بين يديه فقال لي يا حسن اتحفظ يوما كنت في الصلوة فلما رايت الناس
ينظرون اليك زدت في الخشوع ثم ذكرت وتركت الارادة فلولا ذلك وختمت
الصلوة كان على الاخلاص هو قراحك على الاخلاص والا كبيتك في النار منه •
روي انه لما مات داود الطائي راه جاره في المنام فقال له ما فعل الله بك فقال
اقامني بين يديه وقال لي يا داود لما علمت اني طيب لا افعل الا الطيب من العمل
فقال فربطا على جلي حتى علمت اني لا اقدر على الطيب من العمل ولكن احسن الظن
بك فقال الله تعالى انك ايقنت بشيء حق وما هو فقال هو ان العبادة فغفر لي
بها ومنه • روي ان الله تعالى اوحى الى داود صلوات الله عليه ان تحبني فاخرج
حب الدنيا عن قلبك فان حبي وحبها لا يجتمعان ٥ • لولا ان الشياطين يحومون
على قلوب [illegible] ادم لنظروا الى ملكوت السموات ٥ •

[illegible marginal note] ١١٥

[illegible] نفسي النار لغرقة ٥ اطين ملي وجدت فيك اروانا ٥
ولو اني طرت بلا حاجب ٥ لتحرق المطابق اجمعنا ٥ وكان لي [illegible]
به يحي قلوب العاشقينا ٥

في اصطلاح الصوفية الحق هو الذات والحقيقة هي الصفة ويريدون ذات
الله تعالى وصفاته وقالوا ان معنى قوله عليه السلام للحارثة ان لكل
حق حقيقة فما حقيقة ايمانك اي لكل ذات صفة فما صفة ايمانك ٥

[illegible] تونه فقال للجنيد ما خيرك سمعت حكاية قصة او حديث حلوفاه انهما
تهددت الحب قالت كذبتني ٥ فما لي ارى الاعضا منك كراسيا ٥ ٥
[illegible] القلب بالحب ٥ ويهديك حتى لا تجيب المنادياً ٥ ٥
وتحل حتى لا يبقى لك الهوى ٥ سوى مقلة تبكي بها وتناجيا ٥ ٥

قال ابو بكر الطمستاني اصحبوا مع الله فان لم تطيقوا فاصحبوا مع من يصحب مع
[illegible] يوصلكم الى صحبة الله عز وجل وقال ذو النون لا تصحب مع الله الا بالموافقة
ولا مع الخلق الا بالمناصحة ولا مع النفس الا بالمخالفة ولا مع الشيطان الا بالعداوة
٥

شيخ زين الدين الدنيا خافي انكه بود ٥ رونق ارشاد زنسل و اشرف جراغ مرتضى
جونكه روح پاک او از شهر عروج آسمان ٥ گفت قدسی سال تاريخش امام خافقه
٨٣٨

قال ذو النون السماع وارد حق جاء يزعج القلوب الى الحق فمن اصغى اليه بحق تحقق
ومن اصغى اليه بنفس تزندق • حكي الاستاد في الرسالة انه كان ابن رزين من اصحاب الجنيد
[illegible] كان يحضر موضع سماع فان استطابه فرش ازاره وجلس عليه وقال
الصوفي [illegible] ان لم يستطب قال السماع لارباب القلوب ومر واخذ نعله ٥
حضر ابو الحسن النوري مجلسا فيه سماع فسمع هذا البيت ٥ ما زلت انزل في ودادك

منزلا يحيي الالباب عند نزوله ٭ فقام وتواجد وقام على وجهه فوقع في حجر
ثم قطع وبقي صوته مثل السيف وكان بعد وقتها ودعه الميت الى الغداه والدس
عمر جليته فورم ده ماه وساماه وعاش بعده قليلا ومات ٥ كانت جارية تعبر
على قصر فتقول ٭ في سبيل الله وقد كان مني الكث ينبل كل يوم تتلون غير
ذا بكم اجمل ٭ فاذا شاب تحته يسمع فقال يا جارية بحق مولاك اعيدي فاعادت
فقال الفقير هذا والله تلوني مع الحق وشهق شهقة خرج روحه فقال صاحب القصر للجارية
انت حرة لوجه الله فاخرج دارا وارتدى برداء وتصدق جميع ماله ومر فلم ير له وجه
ولا سمع له اثر ٭

قيل في بعض الكتب المنزلة عبدي انا وحقك لك محب فبحقي عليك كن لي محبا ٭
قال الحسن البصري ان مما كتب الله لابراهيم في الصحف الاولى ان احب احبائي
الى الفقراء الذين يشغلون مرضاتي وامري ويحفظون وصيتي ٭ ان من كرامتهم
علي ان لا ارزقهم ما يشغلون به عن طاعتي ٭ وفي حديث اخر يقول الله تعالى
عبادي واصفيائي ما رويت عنكم الدنيا لهوانكم علي ولكن اردت ان ارى
اصواتكم الي واسمع منكم النداء فهذه داري فانزلوا فيها بجواري صحبا ٭

قال صاحب المنازل رضي الله عنه ان الله تعالى اراني في بعض سكنات في المنام
باهره وفي طرفيه رسم فقال الا ترى على العالم باسره فقال [illegible] ما هذا
الرسم قلت لا يا رب قال هذا راس سكة الفقر فاحفظ ولازم [illegible] انا الح
نفسي في لزوم هذه العقبة منذ خمسين سنة بفضل الله ومننه ٭ ٥ ٭

اعلم ان التصوف مبني على ثلاثة اصول فهو الخروج عن الدنيا ومطالبات النفس عنها
واما العروج فهو العروج الى اعلى مراتب العقبى وملاحظات القلب [illegible] واما الولوج
فهو الولوج في التخلق باخلاق الله والفناء فيها والصوفي اسم جامع لمن
ادى حق كل مقام ودخل على كل حال شئ والله اعلم ٥

قوله سبحانه من الزمتنا القيام مع اسمائي وصفاتي الزمتنا العبودية وعرفت
بحقيقة ذاتي الزمتنا الطلب فاصل [illegible] الادب هو الطلب ٭

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حاكيا عن ربه اذا كان الغالب على عبدي الاشتغال
بي جعلت نعمته ولذته في ذكري فاذا جعلت نعمته ولذته في ذكري عشقني وعشقته
ورفعت الحجاب فيما بيني وبينه لا يسهو اذا سهى الناس اولئك كلامهم كلام
الانبياء اولئك الابطال حقا اولئك الذين اذا اردت باهل الارض عقوبة او
عذابا ذكرتهم فصرفته بهم عنهم ٭ ٥ ٥ سئل الشبلي عن السماع
فقال ظاهره فتنة وباطنه عبرة فمن عرف الاشارة حل له استماع العبرة
والا فقد استدعى الفتنة وتعرض البلية ٥ ٭

يا الله

وصايا كه شيخ زين الدين خوافي باولاد ومريدان خود [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وصلى الله وسلم على سيد المرسلين محمد وآله أجمعين

اما بعد حمد الله تعالى والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله فهذه وصية [illegible]
واولادي الذين تابوا الى الله وقصدوا سلوك طريق اولياء الله بلغهم الله واياي
الى منتهى همم الصديقين وسلك بنا طريق احباء المقربين صدرت عن مخلص النصح
اجابة لالتماساتهم بان ينصحهم من غير تهم لتوجه كل خير السر والعلن [illegible]
بيانا وافيا لجميع المراتب والمقامات وشرح كل درجة من الدرجات فان موضع [illegible]
السفر والاشتغال لا يكفي ولكن الرجاء واثق بهم اذا عملوا بهذه الوصية واحتفظوا
بها تنفتح على قلوبهم ابواب الفهم وتنشرح صدورهم بنور العلم فينكشف لهم بحصول التوفيق
ويعلمون بها الترقي في تيسر كمال التلقي ان شاء الله تعالى والوصية بالامور **ومنها**
انهم بعد ان تابوا الى الله تعالى الشرايط الثلاثة التي هي الندم على ما مضى من العمر
في غير طاعة الله تعالى والانكباب على الشهوات [illegible] عن القربات والاشتغال
والعزم على ان لا يضيع عمره بامثالها من الاشتغال ينبغي ان يهتموا اهتماما بليغا في رعاية
هذه التوبة فانها مفتاح كل خير واساس كل مقام بها تنفتح الابواب والاحوال عليها
تبتني المقامات فكل من اراد ان ينتهي مقاما عاليا ولا يحكم اساسها [illegible] ويهدم
وكان الشيخ قدس الله سره العزيز يقول [illegible] ويجتهد فيه [illegible] رعاية التوبة [illegible]
مراعاتها بالمحاسبة الملطفة على سبيل المناقشة دون المساهلة والمسامحة [illegible] على
الطاعة وعلى ترك المعصية والذنب فعليه ان يحفظ [illegible] بصره ولا ينفتح العين الا
بما ينفعه في دينه او دنياه وكذا سمعه فلا يسمع الا ما ينفعه كذلك لا ينطق الا بما ينفعه في دينه
ولا يضر في دينه وكذا ساير الجوارح والاعضاء فاذا وقع شيء بخلاف ذلك [illegible]
هذه الاعضاء فينبغي ان يراعي الشرايط الثلاثة من الندم والاقلاع والعزم ويستغفر الله
تعالى باللسان المواطئ للقلب ويعاقب نفسه ويلزمها بطاعة زايدة عليها كان يعمل
النفل المسابقة اذا اشتغل في مجلس او ابتلي بصحبة غير جنس [illegible] لمراعاة حاله في
ذلك المجلس [illegible] في مجلس اخر [illegible] ويستغفر فالمبتدي [illegible] الاعمال
الاعضاء والجوارح والمتوسط الذي بلغ مقام القلب [illegible] الاحوال [illegible] عزم
على فعل [illegible] على التسليم مع الله تعالى وترك التدبير فاذا انقض عزمه [illegible]

[illegible] في امر المعاش [illegible] وكان ذنب حاله فان لم يستغفر من ذلك الذنب [illegible]
[illegible] كذا اذا عزم على دوام ميل القلب الى ما سوى الحق بالصادقة وترك الميل [illegible]
[illegible] الى الغير القلب صار ذنب حاله فان لم يستغفر منه لم يترشح الى ما كان [illegible]
عليه بطلبات الغير ويخرج حاجب الغرة عن ساطعات [illegible] كذا اسير [illegible]
واما المنتهي فذنوبه اعظم الذنوب وعقوبته صعب العقوبات فانه على ساطعات [illegible]
[illegible] الوصال متلذذ بالنظر الى كمال الجمال وجمال الكمال فاذا غفل [illegible]
سواه بالاستحسان من الاكوان عذب بالعيان وبالسدل الحجاب وسدل النقاب [illegible]
[illegible] قال بعض المشايخ [illegible] الادب على البساط [illegible] الى الباب [illegible] الادب على
[illegible] رد الى الاصطبل [illegible] المبتدي والمتوسط
والمنتهي [illegible] استقامة باستعانة الله [illegible] من شر النفس
الشيطان والاستعاذة بعفوه [illegible] ورضاه من سخطه [illegible] لا يكلني
الى نفسي [illegible] ان الاستقامة على التوبة والمحافظة عليها [illegible]
[illegible] الرجال شانا حصول جميع المقامات والاحوال **ومنها** انهم بعد ان [illegible] في
زمرة التائبين [illegible] انهم من جملة المريدين الطالبين الوصول الى مشاهدة رب العالمين
[illegible] العوام البطالين الا كاملين كالبهائم الغافلين بل [illegible]
[illegible] في حالاتهم ومعاملاتهم في [illegible]
[illegible] امر المعاش [illegible]
[illegible] المنازل العالية على الفرش [illegible] في الدنيا [illegible]
[illegible] في الدنيا [illegible] الاولياء [illegible]
[illegible] الاصفياء ومن كان [illegible] سلوك الطريق [illegible]
مع نفسه في نزاع وجدال [illegible] فاذا وجدت النفس [illegible]
الاكل والمشاهي [illegible] المناهي [illegible]
من الميل الى الدنيا [illegible] انقطع عن الطريق [illegible]
[illegible] الخلاص [illegible]
[illegible] فقال الله [illegible] تعالى [illegible]

بلغ الكتاب اجله اشارة الى ان السالك ينبغي ان يعزم ... [illegible]
النزام الرخص ويصبر ... ويبلغ مبلغ الرجال كاملا حالا فاذا بلغ الى ذلك ...
يحتاط في اختيار المراة فان لم يجد لطيفة دينية قانعة صابرة معينة له في ...
وتجد انه يصبر على العزوبة فان الصبر عنها خير من الصبر عليها ومعالجة العزوبة بالجوع
والسهر امر ... واكثر ثوابا على ... وهو اباسيما في هذا الزمان المخصوص الى ...
قال عليه السلام خيركم بعد المائتين الخفيف قيل وما الخفيف ... يا رسول الله
الذي لا اهل له ولا ولد وصدق رسول الله صلى الله عليه وسلم وان كان يتزوج ...
في هذا الطريق فان وافقت امراة على العزم وهي العفة تابعة وتحملت الطاعة
فلا يطلقها فان المراة الصالحة الموافقة عون على الطاعة ان لم توافق بل تعيره
بتوهم ضيق المعيشة وترك ما كان تيسر له فليعطها مهرها ويتركها لوجه الله تعالى
ان لم يكن له مهرها بكماله فيعطيها ما في يده ... ما سوى ... ستر عورته ويهرب منها ...
في نية القاء مهرها فنظرة الى ميسرة **ومنها** انه يجب عليهم ان يحصلوا من العلم
النافع ما يصلح به اعتقادهم على مذهب اهل السنة والجماعة وما يحترزوا به من شبه ...
والمعطلة والجبرية والقدرية والوجودية ... وسائر ... من الرافضية
والى رجعية وغيرها فان القلب اذا كان معقدا ... [illegible]
الطاعات ... ان ... وصل الى ... [illegible]
المشايخ العارفين كانوا على مذهب اهل السنة والجماعة ... مع العلماء المجتهدين
ويحصلوا ... ما يصح به اعمالهم ... الشروط ... على الوفاق من المذاهب الاربعة ...
اذا كان ... المذهب ... وسائر ... حتى ... على مذهب
الشافعي ومالك واحمد رحمهم الله تعالى ... فان مذهب المشايخ الصوفية على الجمع بين
اقوال الفقهاء ... فيأخذون بالاحوط والاولى ... [illegible]
ان لم ... ابو حنيفة ... عليك ان توضات من مس المراة والذكر
... اصحاب المذاهب الاربعة ... الجميع ولا يتعصبوا ... الرخص ...
ويحصل من العلم ما يعرف به الاعتقاد الصحيح والعمل ... الصحيح ... [illegible]
ان ... عبادة الله ... ذكره وتلاوة كتابه فانه انفع واكثر ثوابا وارفع ... [illegible]

قدس سره العلم علمان علم العبودية وعلم الربوبية والبواقي هوس النفس والعجب ... [illegible]
الطريقة ... وان يصل الى الحضرة ... من الاصطلاحات ... المعاني من كلام
تعالى واحاديث رسوله عليه الصلوة والسلام ثم ... بشكر الله تعالى ومراقبته ...
... ينصب الى القلب مياه العلوم اللدنية التي لو عاش الف سنة في تحرير الاصطلاحات
وتحصيلها لا يشم ... [illegible] **ومنها** ان
... سنن رسول الله صلى الله عليه وسلم والمحافظة على اداب المشايخ
المتخذة من سنن رسول الله صلى الله عليه وسلم في العادات والعبادات ويطالعوا كتب
القوم في الاداب فان التصوف كله اداب ولكل وقت ادب ولكل حال ومقام ادب ...
شيخ شيوخنا ... العارف ... شهاب الملة والدين عمر السهروردي في كتاب عوارف
المعارف ... من الاهتمام العظيم باداء الفرائض على الوجه
الكامل ... [illegible] ... على الوجه ...
فان ... الفرائض ... تعالى ... المتقربون ...
عليهم **ومنها** انهم اذا حصلوا العلم ... الى الله تعالى ... يكونوا
على الله تعالى في الرزق ويعتمدون على كمال كرمه ورحمته فانه ضمن وبالغ ...
... من لم يعتمد على ضمان هذا الكريم ولم ... [illegible]
... الى ان يستقر الايمان في قلبه ... [illegible]
يطمع ... ان لا يطعم المريد ... [illegible]
... سنة ليلا ونهارا ... [illegible]
... التجربة ان لم يكن العلم والمعرفة ... [illegible]
ومنها انهم لا بد لهم ... الشريف ... [illegible]
... [illegible]
الى ... الخلق ... [illegible]
... [illegible]
... الى امتحان ... واحبائه واعدائه ... [illegible]
... قدس سره ... [illegible]

يحصل ... [illegible]
ابو يزيد البسطامي قدس الله سره

والناس تزول سواء اكرث شي استحسان او استقباح فلا تغتر بالقاب ان يثنوا اليك باعتقاد
الناس والكلام بكونك من رجال الله بعد صفا معتقدهم بما ثم ولا تغتر بما يكره
عنه قال عليه الصلوة والسلام لا يكمل ايمان المرء حتى يكون الناس عنده كالاباعر وقال
الفضيل رضي الله عنه العمل لاجل الناس شرك وترك العمل لاجل الناس رياء فالصدق
والاخلاص فرضان سيما على اهل الاختصاص سال الشيخ الامام العلامة العارف معين
الملة والدين الخجندي ثم المدني قدس الله سره بالمدينة يوما اخرجت فرضا الف
ايش تعلق فرضية هذا العرفات اخل كذا وكذا وعددت ما [illegible] اليه من العقوبات
فقال رضي الله عنه اول العمل بكذا بل اصرف عمرك تسعة وتسعين سنة الى تحقيق الصدق
والاخلاص وتمضي معها على سنة واحدة امال بهذا الامر عمر عشرين [illegible]
روحه ونور ضريحه ومنها انهم لا تصحبوا البطالين والمساهلين في امر الدين ولا
تتخذوا اصحابا الاصحاب تجربوا اي [illegible] بعضهم عن المرء لا تسل
وسل عن قرينه فكل قرين بالمقارن يقتدي واذا لم يجدوا صاحبا موافقا في الله
ما وجد فلا انفراد والعزلة اولى لكنها بحمد الله في الجماعة والجمعة قال بعض العرفاء صحبة
الناس كما تصحب النار خذ منفعتها واحذر ان تحرقك وان لا بد من سادات الاحوال ولكن
[illegible] الاختلاط بالناس فالغيبة بالاختلاط والكذب في الاختلاط [illegible]
المحمدة والنفاق وسائر مساوي الاخلاق في الاختلاط وفي العزلة السلامة [illegible]
الشيخ عبد الصمد الدومي حماه الله تعالى الناس بحر عميق والبعد عنهم سفينة [illegible]
فانظر لنفسك السكينة ومنها انهم اذا اعتزلوا عن الناس يعرضون اوقاتهم
الله تعالى على ترتيب تفصيل معاشه الله تعالى قال الجنيد قدس سره يا معشر الفقراء
انكم انما تعرفون بالله وتكرمون بالله فانظروا كيف تكونون مع الله اذا خلوتم وليكن
تصيروا اوقات العبد جميعها مصروفة الى الطاعات وان كان وقت الاكل والشرب والنوم
والمضاجعة مع المرأة والوقائع والكلام وسائر الحركات والسكنات فانما الاعمال بالنيات فاذا
نوى بالاكل العون على العبادة وكذا بالشرب لا الاستلذاذ وبالنوم دفع الملال والكلال
حتى لا يكون شيطاني العبادة لا لارادة النفس وبالمضاجعة مع حليلته قضاء حقوق الزوجية المعتبرة
في الشرع وبالوقاع تسكين شهوته وتوطين نفسها حتى لا يقعا في حرام فالعمل يكون سببا

[illegible] يعبد الله تعالى لا الاستلذاذ بالنفس وكذا كل عمل من الحرف والصناعات كالعمل لاهل
والعون على الطاعات فكل هذه العادات تصير بالنيات تنقلب عبادات وعليه [illegible]
ويثقل ميزان حسناته يوم القيامة واداروا على الاداب في هذه العادات حتى تقع على
السنة والمتابعة وعلى موجب العلم والتقوى تصير جميعها نورا فينضاف نورها الى نور
[illegible] تقع على وصف الكمال فتروح القلب وتصلح وتسري نور القلب الى النفس و
تنور وتزول ظلمتها شيئا فشيئا بآثار اهل الاخلاق ثم يسري نور النفس المطهرة المزكاة
الى الطبع فتزول ظلمة الطبيعة البشرية فلا يزال يزيد نور القلب ويضعف مع النفس و
[illegible] على الطبع حتى يصير الطبع البشري بطبع الملك لا يحب الطبع الا الطاعة ويحترز الطبع عن
بل يصير بكمال المعرفة الطبع نفرة القلب يحب به الطبع كما يحب القلب ولم يكن الصورة
الشريعة تنبسط الاوامر الا انه كان الظهور شي من مقتضيات الطبيعة اسد ولي
الذين امنوا [illegible] الظلمات الى النور [illegible] من اهتدى واهتدى ومنها
انهم يحفظون الاوقات [illegible] الطريق [illegible] طلع الصبح [illegible] قبل
الشهادة ويقولوا اللهم اني اصبحت اشهدك واشهد حملة عرشك وملائكتك وانبيائك ورسلك و
جميع خلقك انك انت الله لا اله الا انت وحدك لا شريك لك وان محمدا عبدك ورسولك
اللهم اني اصبحت لا استطيع دفع ما اكره ولا املك نفع ما ارجو واصبح الامر بيد غيري واصبحت
مرتهنا بعملي فلا فقير افقر مني اللهم لا تشمت بي عدوي ولا تسؤ بي صديقي ولا تجعل مصيبتي
في ديني ولا تجعل الدنيا اكبر همي ولا مبلغ علمي ولا تسلط علي من لا يرحمني اللهم صل على محمد وعلى
ال محمد وسلم ثم يقولوا اللهم ما اصبح بي من نعمة او باحد من خلقك فمنك وحدك لا شريك لك
فلك الحمد ولك الشكر ثلث مرات ثم يقولوا اللهم لك الحمد حمدا دائما مع دوامك ولك الحمد حمدا خالدا
مع خلودك ولك الحمد حمدا لا منتهى له دون علمك ولك الحمد حمدا لا منتهى له دون مشيتك
ولك الحمد حمدا لا جزاء لقائله الا رضاك ولك الحمد عدد خلقه في كل عين وتنفس كل نفس ولك
الحمد حمدا يوافي نعمك ويكافي مزيدك ثم يقولوا سبحان الله وبحمده عدد خلقه ورضا نفسه وزنة
عرشه ومداد كلماته [illegible] وان وجدوا فرصة يقولوا الحمد لله [illegible]
جميع خلقه [illegible] ورضي وكما ينبغي لكرم وجه ربنا وعز جلاله الحمد لله اضعاف ما حمده
جميع خلقه وكما يحب ربنا ويرضى وكما ينبغي لكرم وجه ربنا وعز جلاله ولا اله الا الله

اضعاف ما خلق ويملأ جميع خلقه وكما يحب ربنا ويرضى وكما ينبغي لكرم وجه ربنا وعز جلاله
والله اكبر اضعاف ما كبره ويكبره جميع خلقه وكما ينبغي يحب ربنا ويرضى وكما ينبغي لكرم
وجه ربنا وعز جلاله ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اضعاف ما مجده ويمجده
جميع خلقه وكما يحب ربنا ويرضى ينبغي لكرم وجه ربنا وعز جلاله ثم يصلوا سنة صلوة
الصبح ركعتين تقرأ في الاولى بعد الفاتحة قل يا ايها الكافرون وفي الثانية قل هو الله احد
ثم يقولوا سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم وبحمده استغفر الله مائة مرة او مائتي ثم صلى
على النبي صلى الله عليه وسلم بتمامه ثم تقرأ الدعاء المأثور من السنة والنبي اللهم اني اسألك
رحمة من عندك تهدي بها قلبي الى آخر ما ذكره في العوارف كما علمه ثم تصلى الفرض
بالجماعة ثم تقرأ الاوراد التي تتضمن الفوائد الكلية وهي شائعة محفوظة للفقراء
يتعلم منه ثم تقرأ الحزب المعهود ثم تشتغل بذكر لا اله الا الله على الوجه الذي اتفق وكما قيل
لبيان حروف الذكر باخذ بجميع مخارج الحروف والفعل تمديدة بطاء... وله ...
سرته وتخرج لا الا من ذلك الموضع وهو محل ظهور النفس ... الا الله الى القلب اللحمي ناظرا
بقلبه الى كبرياء الله وعظمته لتصغر النفس ويميل راسه الى الجانب الايسر ... الذي هو
تحت عظمة الصدر بحيث يوثر في القلب ويحصل حرارة نار الذكر الى القلب ...
السبع التي فوق القلب وبها المخصوصة حتى الاحتراق والذوبان ويقع كالا نور
ملك كرار ونزلة ... ونوره يحلى فاذا اثر ناره ونوره في حوض القلب الذي هو اللطيف
الذي في وسط القلب وهو منبع الحيوة الحيوانية منه تجري انهار الدماء في الشرائين الى
الاعضاء تصرف في البخار اللطيف الذي يركب الدم الساري في الاعضاء وذلك
البخار هو الروح الحيواني وهو النفس الانساني التي هي مركب الروح الانساني فاذا لعمر
الذكر في ذلك البخار بعد تصرف في النفس والنفس سارية في جميع البدن فينحل عن اعضاء
البدن وتتأثر النفس بنار الذكر ونوره وكما ان ناره يحلى ونوره يحلى تتبدل ظلمات
النفس بالانوار وتزول عنها الاخلاق المذمومة ويحلى بالاخلاق المحمودة ويخلص القلب من
ظلمات النفس ... والقلب يتوجه على ... فيستقيم لبعضه ... الرب تعالى في
قدر الملازمة لتطهر ... وسيجيء بعد بيان الذكر وانواره واحوال القلب ... وآثار
نفرات الله تعالى وسنذكر ان الخطر النفس على القلب ... على ... الا الله دايرة ... حقيقتها على

دايرة القلب اللحمي ويكون جانب الاثبات اكثر ملاحظة من جانب النفي وينوي المبتدي بكلمة لا
اله الا الله لا معبود الا الله والمتوسط ينوي لا مطلوب او لا مراد او لا مقصود الا الله
واذا الكامل في القلب محبة مخلوق تحصل له السلطنة بمن الله ينوي لا محبوب الا الله
ويبقى ان يكون جهاده في المعاني السلبية في النفي والاثبات ... من النسبات
... والميل الى الشهوات والمستلذات التي هي المعبودات الباطلة والميل الى الكشوف
الكونية والكرامات العيانية فلا طائل تحتها ويطلب الحق وحده وينزه عن الميل اليه سوى
النفس وان الميل الى الكشوف الكونية والكرامات من جملة هوى النفس وهما من
السلف ... وكان مقصده ومطمح نظره في ذكره ذلك ... فما من المحمودين
ان ... فقال بعض الكبار اذا دخل شخص سالك في السلوك
ويكون ... ذلك ... بالتسليم ... الفيض ...
وهو ... من الميل الى الكرامات العيانية ... فيذكر
لا اله الا الله و... الكائنات من جميع الاقطار الى الاكوان
بعد الوجودات كلها ... ممكنة غير واجبة ... بالوجود الحق
الازلي الابدي في قول لا اله الا الله وينوي لا موجود الا الله اي الوجود الحقيقي
لا ينفك ... لا اله الا الله بهذا المعنى حتى يضمحل جميع ظلمات الكائنات في نظر شهوده
... وهذا منزلات للاقدام فتبين بعده ان شاء الله تعالى في بعض
الذكر ... قول الشيخ ... النفس مع القلب ... النفس الى القلب
ان لا ... الذكر ... نفسه حتى ... الانفاس ... فقد
... ذلك وليس المراد ... النفس ... ذلك ... الحركات
... فيها مقاصد ... السالك ... وعلى النفس ...
... المبتدي ... على ملاحظة معنى الاحسان ... الذكر
... الاحسان ... على ... الذكر ... القلب
معنى الاحسان ... بطرق احلاله
... قال بعض ... فاذا ... من احلاله ...
... بهيبته ... باجلاله ... ذكره ذلك ... سبحانه اذ ...

يضرب بالا الله شديد القوي على القلب اللحم الصنوبري الشكل المودع في الجانب الايسر

وقالوا انما ... الرجال ... القلب بانوار الوجدانية

... يراه ثم اذا ... الكريم ... شمس ...

فلا يذكرني واذا لم يتمكن فلا يفارق سعي ولم يكن هذا الالتزام مقام سبحانه وتعالى
موعوده ثم ملابح بعد ان شاء الله تعالى وكل الكلام بحر الكلام ثم اذا ذكر حين طلوع آوان
الشمس مرتع مع يمكن حصل له الكمال ترك الذكر ورد الله كور ولاحظ اوان نظره
تعالى اليه من جميع الجوانب فذات وجوده وتجعل ذاته تجاه نظره تعالى فان في الجهة
والله سبحانه منزه عن الجهة فلا يمكن ان توجه الى الجهة ما ولكن ان لاحظ نظره تعالى
اليه من جميع جوانبه بصفو وجوده وكلما يصفو وجوده متبعه ذلك النظر وهو يغوي
جوداه حتى لا يبقى له نظر الى ربك يومئذ المستقر ثم اذا تحقق حيثيته وبلا
الجهات لاحظ قرب الصفات ولا يحتاج الى التكلفات فهو عالم الارواح منزه
عن الجهات فمنه ذكر قربه تعالى الملحق والصحة ثم يترقى الى الافوق وذلك ثم اذا
تحركت الخواطر يتلو بالدعاء المشهور عند الفقراء لحفظه منهم ثم يصلي ركعتين الاشراق
يقرأ في الاولى بعد الفاتحة الله نور السموات والارض الى كل شيء عليم وفي الثانية في
بيوت اذن الله الى بغير حساب ثم مذكرات ويحوم ثم يشتغل بقراءة القرآن
بالتأمل والاتعاظ والترتيل والاحتفاظ كانه يقرأ على الله او كان الله يكلمه من
القلب ويعيا مصغيا متأدبا متخشعا ويقرأ مقدار حزب او حزبين ولا يكون
همه الاكثار بل في تحصيل الاتعاظ والاعتبار فرب قارئ القرآن والقرآن يلعنه لانه
لا يصحح الحروف ولا يراعي الوقوف ولا يتعظ بمواعظه ولا يعمل بامثاله وزواجره
ثم اذا فرغ من التلاوة يصلي صلوة الضحى ركعتين او اربعا او ثمانيا مع الفاتحة والضحى
والم نشرح وفي الاربع اياها والشمس وضحيها والليل ويختصر على هذا المقدار ثم
اذا كان محتاجا الى العلم ومحتاجا الى التعليم يخلص النية ويخلص من شوائب النفس ويعلم انه
تعالى من العلوم التي تقدم ذكرها وان كان ذكيا فهما قابلا لاستخراج من الكتاب والسنة
الاصطلاحات ايضا فهذا يحتاج الى الفضول والزوائد مما يفتح الاقران ويقرب
الى السلطان نعوذ بالله من الخذلان والخسران والمعلم يخلص النية بتعليمه تعالى
ويكون في قصده توجيه كلام العلوم لا بصدد الاحتذاء والاعتراض فان ذلك يقسي القلب ويبلد
الذهن فربما يتعرض اغراضا ليس مواد فيصير ضحكة للمستعدين وسخرة العلماء
المحققين ومن كان يقصد النخط على الناس يخطئه الله كما ورد ان الادب على العلماء

المقدس من يورث التبحر في العلوم والمتعلم اذا جلس بين يدي المعلم سعى الى ملاحظة مجلس رسول
الله صلى الله عليه وسلم واصحابه ويحترم الاستاد وهو العارف بالله بمعارضه بارد وبل لا تفتيش
مستفهما ويترك المطالعة فيه قبل مجلس الاستاد ويصغي اصغاء السمع ويحضر الاعمال الى
تقرير الاستاد وترك المطالع وفهم لبس مراد المصنف والشارح ولا يتكلم الا بالاستاد من التقرير
فمن هذا التعلم لا ينتهي الى ما يراد ولقد رأينا كثيرا من الطلبة المستعدين [illegible]
[illegible] ساتذه وجادلوا معهم محاولات الالزامات المفاخرة عند الاقران والمباهات
فما جادوا ثم [illegible] العلم بل صاروا لاذن [illegible] وسعى للان يصحح كتابه من اهل
المقابلة كتاب صحيح مقدم يطالع متن الكتاب قبل الشرح مرارا فان فهم كلام المتن حرره
ثم اسطر كلام الشرح ولا عمال الذهن بقوته القويه اخضر الاكملات وقيل من بعد
قراءة الشرح [illegible] من مراجعة المتون وتصحيح هذا بذلك يحصل له فهم ذلك الفن مغز
او الشرح [illegible] والذهن [illegible]
الملتزم [illegible] الفن [illegible]
ويلتجيء له بالمباهات فان جعل طالب العلم هذه المصاحب نفسه يحب عليه ان يرجى
الله تعالى وكذلك المدرس [illegible] قال بعض العلماء ارى فقهاء بلا نعم علم [illegible] اعلموا
العلم واشتغلوا بالعلم اذا ناظرتهم لم تلق فيهم سوى حرفين لم لا نسلم اذا
فرغوا من التعلم والتعليم فكل ان لم يكن حاكما من الحلال الا عن الحرام والشبهة وورد جانب
الحلال كثيرة [illegible] بعضها اعلى من البعض لكن قال شيخ شيوخنا شهاب الملة والدين
السهروردي قدس الله سره ما الذ [illegible] الشيخ [illegible] حلال رحمه الله تعالى على عباده
الاستقصاء والبالغ في الحلال على قانون الورع لا على ما نعصى الى الحرج وذلك
[illegible] هو الميزان المستقيم واذا كان في مدرسة او خانقاه او مسجد تعين منزل
الولاة لا يكدر عليه وقتها بالوسوسة بالخروج منها [illegible] اذا كان مسجد جماعة متوافقون
على التحصيل والطلب والعبادة فالمخطي للذين يقعدون في الربط والمدارس التي
بنيت من مال الولاة هو المخطي فلقد استفتى [illegible] خراسان شيخ الشيوخ شهاب الملة
والدين السهروردي قدس الله سره العزيز في السكنى في الربط التي بنيت من مال الولاة
فاجاب رحمه الله تعالى نعم يكون [illegible] ان يسكن الربط التي بنيت من مال الولاة فاجاب [illegible]

والعجب من بعض المتشرعة انهم شاهدوا الائمة المتبحرين والعلماء الربانيين وبلغ الى العين في
زمانهم في سائر البلاد والاعصار وسمعوا في كل عصر من الاعصار من العلماء الكبار من المشايخ
ذوي المعارف والاسرار قد سكنوا المدارس التي نقاها التي بنت من اموال الحكام
والولاة ومع ذلك ينكرون على المقيمين بها كمدرسة خوارزم بناها الامير قتلغ تيمور ومدرسة
البخاري بناها الامير مسعود بك ومدرسة سمرقند بناها الامير ضياء الدين وفيها صاحب
الهداية وبعد الامام شمس الائمة الكردري رحمهما الله تعالى ومدرسة هراة بناها الملك غياث
الدين ومدرسة طوس بناها الوزير نظام الملك ومدرسة تبريز وشيراز وبغداد وسائر
الممالك حصت من مال الولاة محيطة بهؤلاء الائمة الكبار كاكه العقل وارادة النفس
وبعض الولاة الان مصطرف في الاموال من غير اهل السلاطين لانهم ياخذون من اموال الخلفاء
فمدرسة سلطان حسن وغيرها كيف يكون حراما وكيف يحكم بعد الخلوص منها والمحط
هو المحيط واي مدرسة بناها ازاد وطيب [illegible] النصارى واليهود فتنه
البلدان الفقيه والفقيه في كل من اراد الخلوص [illegible] بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم
واذا رايت احدا متمسكا بالشريعة يخفيف عليه من زوال الايمان فعوذ بالله والعياذ بالله ان
كانت نفسه المصدور ومعنى النفث معذور وغيره في اطهار النفس ليس بمعذور وقد فرغ
من الكل بالسنة التي تقدمت وبالوصف الذي ذكر في احوال الادب كما ذكرنا في قيام طول
عونا على قيام الليل فاذا استيقظ وقام توضأ وصلى ركعتين شكرا لله تعالى ويشتغل
بالذكر الى ان تزول الشمس فاذا زالت تصلي اربع ركعات بتسليمة واحدة تطويلا كان او
خفيفا كما صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم تقرا فيهما بعد الفاتحة ما تيسر حزبا او اكثر او
اقل وان لم يحفظ القران تقرا في كل ركعة بعد الفاتحة ثلث مرات اية الكرسي ثم يصلي سنة
الظهر اربعا ثم يصلي الفرض بالجماعة ثم يصلي السنة ركعتين ثم [illegible] اذا كان له مهم معين
او مطالعة او كتابة يشتغل به الى العصر ثم يصلي سنة العصر اربع ركعات ثم يصلي العصر مع
الجماعة ثم تقرا الحزب المعهود من الاذكار ثم تشتغل بذكر لا اله الا الله كما ذكرنا الى وقت
الغروب وان فرغ والشمس بعد ما غربت تشتغل بالتسبيح والاستغفار ثم تصلي المغرب بالجماعة
وصلى ركعتي السنة ثم يصلي ركعتين لبقاء الايمان تقرا في كل منهما بعد الفاتحة اية الكرسي
مرة وقل هو الله احد والمعوذتين كل واحد مرة ثم اذا سلم تصلي على النبي صلى الله عليه وسلم

عشر

الطهرة فليس كسب الانكار بل
الانكار عليه او حسب [illegible]
[illegible] ومن [illegible] التعم

عشر مرات ثم يعود بهذا الدعاء ثلث مرات اللهم اني استودعك ديني فاحفظه علي في حياتي
وعند وفاتي وبعد مماتي ليثبت الله تعالى على الايمان ويامن من النزع وتحلل ان
كذا افاد شيخنا قدس الله سره ثم اذا كان طالب العلم يشتغل به [illegible]
[illegible] ولا يتكلم في هذا الوقت فان الكلام فيه يكدر القلب [illegible]
[illegible] الى اخر الليل ولكنا فيما بعد العشاء الاخرة فلا يتكلم البتة الا اذا [illegible]
[illegible] بالضرورة واذا كان يقتصر على قدر الحاجة وان لم يكن طالب العلم فالاولى له
الاشتغال بذكر لا اله الا الله على الوصف الذي علم فان الذكر في هذا الوقت يصفي
خاطره عن الامور الطبيعية النهارية ويفيد الصفاء والحضور فاذا فرغ من الليل ثم يصلي
سنة العشاء اربعا ثم يصلي الفرض بالجماعة ثم يصلي اربعا للسنة وان شاء ركعتين ثم اذا
عاد الى منزله يصلي اربع ركعات بسلام واحد تقرا بعد الفاتحة في الاولى اية الكرسي وفي الثانية
امن الرسول الى الاخر وفي الثالثة [illegible] اول سورة الحديد الى عليم بذات الصدور وفي الرابعة
اخر سورة الحشر لو انزلنا الخ ثم يشتغل بالذكر بدوام الوظيفة على شاهد يقرا سورة
الفاتحة ثلث مرات ثم يشتغل بالذكر مع الفقراء ان كانوا والا وحده ثم اذا اخذ حظه
من الذكر وتم التفرغ راقب المذكور ثم اذا تحركت الخواطر [illegible] ويشتغل بالصلوة على النبي
صلى الله عليه وسلم مائة مرة ثم يصلي على جبرئيل وميكائيل واسرافيل وعزرائيل وحملة العرش والملائكة
المقربين وعلى جميع الانبياء والمرسلين ثلث مرات [illegible] ثم يستغفر الله
سبعين مرة [illegible] الاستغفار [illegible] اليومية السابقة ثم يعود يقرا [illegible]
من القران [illegible] لاصحابه واخوانه ولارواح المؤمنين والمؤمنات
[illegible] ثم يصلي على النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] ثم اذا كان طالب العلم وكان
[illegible] يشتغل بالمطالعة الى غلبة النوم وان كان [illegible] يشتغل بذكر لا اله الا الله الى غلبة النوم
فاذا غلبه النوم [illegible] نام [illegible] على العبادة [illegible]
النفس حاضر القلب ناظرا الى الله تعالى مستحييا منه ان يمد رجليه بين يديه جاعلا [illegible] كانه
[illegible] الى الله تعالى [illegible] الليل [illegible] اية الكرسي
وامن الرسول واخر سورة الكهف من الذين امنوا وعملوا الصالحات [illegible] ويقول
باسمك اللهم وضعت جنبي [illegible] اللهم قني عذابك يوم تجمع عبادك [illegible]

وقال اللهم وضعت جنبي وبك رفعته اللهم ايقظني في احب الاوقات اليك واشغلني بطاعتك
فيه فاذا انتبه الله تعالى مسح بيده على وجهه وذكر الله تعالى ويقول الحمد لله الذي احيانا بعد ما
اماتنا واليه النشور اخبار البعث والنشور ويسبح الله ويستغفره ويتوضأ ويصلي
ركعتين ثم ينظر الوقت فان كان ممن يرى فضل الله تعالى ومنته عليه ايقظه وقدر
على الاستغفار حتى السحر فيقعد في السجدة يصلي ركعتين باية الكرسي وآمن الرسول
مرارا او يذكر مرارا او يصلي على النبي صلى الله عليه وسلم ثم يصلي ركعتين طويلتين يقرأ فيهما
سورة السجدة والدخان ثم يصلي اربعين بسورة يس وانا فتحنا او سورة الزمر وسورة
الحديد اوالى سورة شاء ثم يصلي اربعين بسورة الملك والمرسلات ثم يصلي اربعين بسورة
طه تماما او بعضها ثم يوتر بسورة سبح اسم وقل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد ويجمع
في دعاء القنوت من قول الحنفية والشافعية ثم يصلي على النبي صلى الله عليه وسلم ثم يشتغل
بالذكر على العلم الى السحر الادنى وهو السدس الاخير من الليل ثم يستغفر الله لنفسه ولوالديه
ولجميع المؤمنين والمؤمنات يقول خمسا وعشرين مرة استغفر الله لي ولوالدي ولجميع
المؤمنين والمؤمنات الاحياء منهم والاموات فيكون من [illegible] بهذا الاستغفار
المسلمين والمؤمنين والمسلمات والمؤمنات ثم اذا قرب الصبح يدعو بدعوات
باصحاب المحبة وارباب الهمم العلية فان ذلك الوقت وقت خاص مستجاب فيه الدعاء
يدعو بما يلهمه الله تعالى بعض مقاصده وتحت مطالب الحق في الادعية الطيبات الدينية
حيا او الدعاء لامتثال امره او قال ادعوني استجب لكم والتمسك والاظهار الذلة والافتقار
او قال بعضهم كرمه وجوده على لسان نبيه صلى الله عليه وسلم من لم يسأل الله يغضب
عليه والا فكرمه ولطفه كاف في وجوده وعطاءه واف اوجدنا ولم نك شيئا و
اسبغ علينا نعمه ظاهرة وباطنة من غير استحقاق ولا سابقة جهد منا وطاعة فهو الآن يمن
علينا وفي الآتي يمن علينا ان شاء بفضله وكرمه ولكن تقتضي حكمته ان تعبدنا بالطاعات
وعبادات واذكار وادعية واستغفار ليزيدنا بفضله من فضله ايومن ظهر عليه اسرار صفاته
الازلية الابدية عرف ان الامور التي وقعت وتقع في جميع الكائنات والاوامر والنواهي
التي صدرت التعبدات من مقتضيات الصفات الثابتة للذات ازلا وابدا ابغى طلب
الحجة والبرهان انظر التسليم والاذعان تصل ان شاء الله تعالى الى مراتب كمال الايمان

الاحسان

والاحسان والعرفان ثم اذا طلع الصبح الصادق يصلي بالقبول ما تقدم ذكره بالحمد لله
على التوفيق ويستغفر الله من كل تقصير صدر منه في ليله ونهاره ليزيده توفيقا ويعفو
عن تقصيراته ومن ظن انه ليس في التقصير وانما بذل الطاقة [illegible] وجمع اوقاته
بخدمته وطاعته فيا ما يرى ما في المجلس التشوير يوم تبلى السرائر [illegible]
التقصير يا حسرة العاصين يوم معادهم بذا وان قدموا على الجنات [illegible]
[illegible] من الذي ستر العيوب لاعظموا الحرات طاعة ناقص لموجب غفران نشود
رحيم كرم ولكن عصيان نشود رنگ اول او ان الله سبحانه يعذب بالطاعات
لا ستوحبت [illegible] فانما على [illegible] بحيات قدسه وكنت اشك ان مثلكم كالذي قبل
على السلطان [illegible] يناجيه والسلطان يلتفت اليه يسمع القول ويناجي ناظرا اليه
في اثناء مكالمته ومناجاته اذ التفت الى خادم وتجاوب [illegible] السلطان من النظر
اليه [illegible] في وجهه [illegible] السلطان [illegible] اقبال السلطان عليه وعلى كلامه تماما
تعرف انه مستحق الغضب السلطاني والقهر عليه الضعف كما انصفت [illegible] الصلوة
[illegible] الطاعات ولم يخطر بباله الا الله وقد تمت تلك الطاعة على التوجه التام بالحضرة
الاحدية نعم من الله تعالى بفضله بعض الاوقات بالتوجهات [illegible] ولكن ذلك [illegible] احوالنا
ومقاماتنا فاذا اوليت النظر الى من اتقد نارا صلى الله عليه وسلم ظهرت انها كانت [illegible]
[illegible] الى ما كان بعض الصحابة والقصة ان امير المؤمنين
علي ابن ابي طالب رضي الله عنه في بعض الحروب الجهاد اصيب بسهم ثم حدث السهم في عضوه
الشريف وبقي النصل فيه فعالجوا اذا لم يخرج العضو لا يمكن استخراج النصل يخاف منه اذا
الا بتر وقطع عضوه الشريف فقال رضي الله عنه اذا اشتغلت بالصلوة ما يخرجوه
ما تم الصلوة وهم قطعوا او جرحوا العضو واستخرجوا النصل وهو رضي الله عنه
في صلوته فلما فرغ قال لم استخرجوه قال قد استخرجنا فانظر الى اقباله واستغراقه في
عوالم الجمعية [illegible] حتى لم يحس بجرح العضو واستخراج النصل [illegible] اللحم فنحن اذا
[illegible] اذا وقع علينا ذباب تشوش ولا يبقى لنا حضور فاين نحن من تلك
الحالات والمقامات وان تحدثنا ذكرا لاوليائه تعالى من المجاهدات في الاخلاص التام
والتوجه الكامل في العبادات يطال الكلام طالع كتب القوم وراقب سيرهم تعرف ذلك

في ارض منهم حتى لا تحجب وتستغفر من القصارت لقطع المطر عن الطاعات فتنقطع فضل
واهب العطيات لمحو وجوده وسوء حجته هذا الذي يجري الحق سبحانه على العلم من الوصية
للعموم واهل الحجب من المنقطعين الى الله والمعرضين عما سواه وهم يحتاجون مع
هذه القطعة الى تسهيل اخرى وتنبيهات على مواقع الزلل والحذر فيها انا الحريم واياكم
بجاه [illegible] على الاستقامة عليها منها ودوام الاشتغال الى حضرة الله
تعالى احضار الخير بالبال في جميع الاحوال سيما في مظاهر الافعال فلا يرى الفعل الا من
المنع والعطاء والضر والنفع والايذاء والايلام والاهداء والانعام وسائر الصدور
الا منه ثم اذا ظهر الانعام لا يشكر الا الله تعالى حقيقة ويشكر المعطي الذي اجرى الله على يديه
مجازا واذا وقع ايذاء او ايلام يرى انه لطف منه تعالى ولكن يكرب نفسه بما صدر منها حتى
استوجب ذلك قال الله تعالى فبما كسبت ايديكم ويعفو عن كثير قال بعضهم اني لاعرف قدر
معصيتي في خلق غلامي وسرق متاع جار لبعض [illegible] فشوم ذنبي
سرق متاع جاري الى البيت سراويل البارحة فانا بدا الى نور المحققين رضي الله
عنهم خانت دابتي الشرع والجلال مع زهد وعدو لا يرى تسليط الحق عليك الا سخا
نفسك ام تعلق بكره وخاله علما كالنسور فمتى تترقى الى توحيد فوق توحيد الفعل بما
صحت توحيد الفعل فليعلم ان من لم يصحح اول مراتب التوحيد الحقيقي وهو توحيد الافعال
لا يرتقي الى توحيد الصفات واذا لم يترق اليه لا يكشف له توحيد الذات عيانا وجدانا
فكل ما يحكون هولاء الذين لم يسلكوا اقامات الطريقة ولم يشهدوا نور الارواح في
المشاهدة ولم يذيقوا [illegible] في المجاهدة ولم يخلصوا امر الدليل والبرهان ولم يكشف
لهم الحق حتى يشاهدوه بعين العيان بل تخيلوا خيالات سموها توحيدا واطلاق
مطالقات فصيرها مطيع بخاطر تقليدا انتزعت على الحقيقة والحد اخرى وهتكت
حرمة الشريعة فرقة وكفرت ما جاء به رسول الله صلى الله عليه وسلم اخرى فالى اهل
ضلالات وجهالات ولقد شاهدت في بعض مشاهداتي ومكاشفاتي التي من الله
تعالى علي بفضله ان سعة الخيال ما يحيط بالمع سعة كسعة وترجمة بالمنزل الى
جميع سعة العالم وما شاهدت بهذا الا بعد كسر تلك القوقعة وما كنت داخلها فحين شاهدت
بعد كسر تلك القوقعة ما شاهدت لا يتناهى ولا يمكن لبيان تحرير القلم فقير [illegible]

من تكلم

من تكلم من التوحيد له نفس بحاله ويقرر بمقاله فهو معزول عن التوحيد ونعم ما قال بعض العارفين
رحمه الله ❁ جلت معالي قدس وحدة ذاته ❁ عن ان يقرر بها ذوو الاطوار
هيهات ان يصطاد عنقاء البقاء ❁ بلعاب عناكب الافكار ❁ [illegible]
على لسان لمعاس عناكب الاسرار والحق ذلك [illegible] الا بكار [illegible]
فيحل [illegible] فلا يعرف الله الا الله ولا يشاهد الله الا الله [illegible] يتجلى على [illegible]
[illegible] انوار [illegible] عما افاض عليهم واستعد لهم لذلك وهو وراء ذلك غرائب الوصول والمشاهدة
لا [illegible] في الله بالله من الله الى الله لا ينقطع سيره فلا يحمل حسبك ما ملق
المرء انما قيل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربي ولو
جئنا بمثله مددا والعجب من قال بعض العارفين انهم يقولون ما وراء هذا الذي شاهده
مرتبة وقد قال سبحانه وفوق كل ذي علم عليم وكيف يمنعوا ما منح لهم وقد قال ولدينا
مزيد ونعم ما [illegible] شيخ المشايخ سلطان الاولياء ابو الجناب نجم الحق والدين الكبرى
قدس سره [illegible] واجمل من نفحات الحق صوفي ما واضرب بمعنى [illegible]
[illegible] الله اعلم انك لا تنظر به ابعاد ومنبع الاسرار الشيخ فريد الدين عطار روح
روحه يقول ❁ ان کمان هر که بازوی تو نیست ❁ جان چو دیبی باز و حیران می کند
گر هزاران سال اسه میروی ❁ همچنان می رو که غایت نبودش ❁ فلا تظنن ان
شاهد الوحدانية في مرآة الكائنات توحيده في غاية الكمال او صاحب العلوم اللدنيات
معارف الاسماء والصفات وصل الى نهاية التوحيد كلا فهو ان كان من شاهده عين
[illegible] فوق ذلك ولكن ان [illegible] حسبك شريعة ومنهاجا والذي يدعي ان
[illegible] الولاية [illegible] تقلده فهو راجع الى علم الشيخ خاتم النبوة هو محمد رسول الله صلى
الله عليه وسلم وخاتم الولاية هو محمد المهدي الموعود بظهوره سلام الله عليه بلعمري قال
الكلام في هذا المقام من الوحدة ولكن [illegible] اري بعض الفقراء تمسكوا ببعض عبارات العرفاء
بل بعض العلماء شوشوا اذهان بعض الاغبياء حتى وقعوا فيما وقعوا وخلعوا ربقة
التكليف عن عنقهم وصاروا [illegible] لا يكفر بخلصهم [illegible] بها طولات هذه الوحدة والطبيعة في
هذه النسخة حتى يصحح توحيد الافعال [illegible] المراتب اخر فوق ذلك على الحق
[illegible] المتقين الذين تمسكوا بالكتاب والسنة ووفقنا بهما اقوالهم وافعالهم ومكاشفاتهم

وما هو غير موزون بميزان الشرع ولم تثبت بها جاءت من لا يعتبر [illegible] الا المتقون الدعوة
قال سيد الطائفة جنيد البغدادي قدس الله سره مذهبنا هذا مقيد باصول الكتاب والسنة
وقال رحمه الله جميع الطرق مسدودة على الخلق الا على من اقتفى اثر رسول الله صلى الله
عليه وسلم وقال ابو الحسين النوري قدس الله روحه من رايته يدعي مع الله حالة تخرجه عن
حد العلم الشرعي فلا تقربن منه وقال ابو سعيد الخراز كل باطن يخالفه ظاهر فهو باطل وقال
ابو حمزة الخراساني قدس الله روحه لا دليل على الطريق الى الله الا متابعة الرسول صلى الله
عليه وسلم في احواله وافعاله واقواله وقال ابو العباس احمد الدينوري قدس الله روحه
لسان الظاهر لا يغير حكم الباطن وقال ابو القسم النصرآبادي اذا بدا لك شيء من بوادي الحق
فلا تلتفت معها الى جنة ولا الى نار فاذا رجعت عن ذلك الحال فعظم ما عظمه الله وقال [illegible] اصل
التصوف ملازمة الكتاب والسنة وترك الاهواء والبدع وقال بعض الكبار رحمه الله كل
حقيقة ردتها الشريعة فهي زندقة وقال الشيخ ابو القسم القشيري قدس الله سره
ان المشايخ جميعهم بنوا على تعظيم الشريعة متصرفون لسلوك طرق الرياضة مقيمون على متابعة
السنة غير مخلين بشيء من آداب العبادة متفقون على ان من خلا من المعاملات والمجاهدات
ولم يبن امره على اساس الورع والتقوى كان مفتريا على الله سبحانه فيما يدعيه مفتونا
هلك في نفسه واهلك من اغتر به ممن [illegible] الى اباطيله ومنها انهم اذا دخلوا بالتبتل
والانقطاع الى الله تعالى يصرفوا جميع اوقاتهم بذكر لا اله الا الله سوى الفرائض والسنن و
الرواتب وغير ذلك من توزيع الاوقات فلا يلتفت الى توزيع الاوقات ويشتغلون بها ورعاية
كل عمل في كل وقت ما شرع على الحضور [illegible] من رياعي الاوقات ويشتغلون بها [illegible]
كل وقت مثلا يقول صلاة الظهر او صلاة العصر الى غيرها من الصلوات فانه لا يلزم بها
حملا على قانون الوسط وبحضرة بين يديه ولا يتكلم معه [illegible] قبل الانقطاع الا ان يتكلم
معه ولا يكون [illegible] الخارج ولا في الحجرة ولا في [illegible] الذاكر المتبتل [illegible] كلاما [illegible]
وشيء في ذكره فيضيع وقته وقد شرط سيد الطائفة جنيد قدس الله روحه لصحة التبتل
ووجدان فائدة الخلوة شرائط ثمانية ١ دوام الوضوء فان الوضوء نور [illegible] يظهر ابتداء
كنور القمر [illegible] الخلوة بها وانتهاء كنور الشمس فاذا ظهر كنور الشمس وطلوع القمر لا يبقى
له ظهور في الآفاق بل لا يرى الا الانفس فلا يظهر بل يظهر انوار آخر [illegible]

الله تعالى ٢ دوام الخلوة فيدخل فيها كما يدخل في المسجد مستقبلا [illegible] مستمدا من ارواح
مشايخه بواسطة شيخه مخلصا نيته منقطعا عما سواه الى ان يجعل الخلوة كانها قبره يدخل
فيها ذاهبا الى الله تاركا ما سواه [illegible] ويقعد [illegible] المتشهد محتسبا
حسب ما يستريح قلبه دون ان يلم الاعضاء المشوش للقلب متوجها [illegible] الى
جدار الخلوة ولا يتكئ [illegible] تعظيما لله تعالى مغمضا عينيه ملاحظا قلبه [illegible]
[illegible] ان يجعل مثال شيخه بين عينيه فانه رفيقه في طريقه [illegible] روحانية
فان من مشايخ [illegible] طرق روحانية دقيقة متعلقة بروحانية واحد منهم [illegible] وكانوا
[illegible] ثم يشتغل قلبه بمعنى الذكر على قدر [illegible] مراعيا معنى الاحسان في هذه الحالة ثم شرع
اللسان القلب ويقول بلسانه لا اله الا الله على الوصف الذي ذكرنا سابقا وقلبه لا موجود
الا الله فان المتبتل [illegible] بنور التوحيد من صفحات الكائنات قبل الخلوة والتبتل لا
يحصل له فتح حقيقي فيه قبل الخلوة في اوقات عزلته وخلوته يشتغل بالذكر او الوظائف
وتوزيع الاوقات [illegible] وادابها على قانون الصدق والاخلاص [illegible] الخلوة
[illegible] في شهود الحق سبحانه ثم اذا غلب معنى الذكر على القلب اشرق نور حضور المذكور
[illegible] ملاحظة معنى الذكر ويلاحظ معنى الاحسان فيذكره كانه يراه ثم اذا غلب معنى الاحسان
يراقب سره مراقبة خاصة بالتفاوت والتفاني ويفنى من وجوده ويدرك شهوده
ويكون مع الله كما لم يكن [illegible] على هذه الحالة مادام ساكنا [illegible] النفس فاذا
تحركت النفس يشتغل بذكر [illegible] الخلوة الحقيقية [illegible] رسول الله صلى الله عليه
وسلم لي مع الله وقت لا يسعني فيه ملك مقرب ولا نبي مرسل [illegible]
[illegible] ان شاء الله تعالى [illegible] ٣ دوام الصوم والفطر
[illegible] المغرب [illegible] الآخرة [illegible] الى
السحر [illegible] بعد المغرب [illegible] ٤ دوام
السكوت الا عن ذكر الله [illegible] ان يتكلم الذاكر المتبتل في خلوته كلاما تاما الا اذا تعين عليه
في الشرع او احتاج اليه [illegible] بكلمة غير ضرورية [illegible]
[illegible] تلك الكلمة [illegible] الى الكلمات الغير الضرورية [illegible]
[illegible] الذكر [illegible] لا يتكلم

قطع اعدا ما كانيا مركان الامع شيخه لوضوح قوة ضرورية اليه دوام التذكر وكفنا
كيفية ٦ نفي الخواطر خيرا كان او شرا دون الاشتغال بالتمييز لا يخفى ان النفس تشتغل بالفكر
فيما خطر من امر الامر الذي يخطر بباله فانه اذا افتكر في ذلك قويت النفس وضعف القلب
فلا تقوى الا بعد ذلك جربنا هذا مرارا والنفس تفرح وتنشرح بالفكر في امر الكون
وينجذب بها الى الميل على الكون واساءت الادب وعوقبت بتسليط الخواطر وحدثت
النفس عليك وذهبت نظرة الوقت وكدر القلب وربما انجر الى التنفر عن الذكر والخلوة
وادى الى الاختلاط بابناء الجنس فيوسوسك الشيطان بان الرواح الى الخلوة تمنع على الله تعالى
نشرت عليه وقته وشغلته عن الله فادركه المقت بان على السلام من شغل مشغولا به
عن الله ادركه المقت في الوقت فتحيرت دنيا وآخرة وكل هذه المصايب بسبب اساءة الادب
وعدم نفي الخواطر فليحترز النفس من اتباع الخواطر ولا يجوز للذاكر في مذهب اهل الذكر والخلوة
ان يتفكر في معنى آية وحديث او غيرهما الا اذا ورد عليه معنى من المعاني في اثناء الذكر
التنبيهات الالهية او الواردات الغيبية من غير التدبر بالافكار البشرية فيفهمها ويحفظها لكن
وان خاف على الفوت والنسيان لنفاستها يكتب بيانا ويرجع الى الذكر واما
الاشعار والاسجاع فينفيها ونفي كل خاطر في الجملة يخطر بالبال ٧ دوام ربط القلب
بالشيخ بالاسعاد والاستمداد على وصف التسليم والمحبة والتحكيم ويكون في اعتقاده ان
المنظور هو الذي عينه الحق سبحانه للافاضة عليه فما يحصل له الفيض الا بواسطته
ولو كان الدنيا مملوءة من المشايخ وحتى ما يكون في باطن المريد تطلع الى غير شيخه لم ينفعه
الى الحضرة الوحدانية لان الانسان في الجهات وله بدن وروح وقلب جامع
بحكمة اقتضت لا تقاضي مية الجهة عن الفياض الحق الذي ليس في الجهات ان
البدن الانساني المركب من الكثرات الكثيرة جهة واحدة تكون توجهه بتلك الجهة
الى الحضرة الواحدية وهي الكعبة عالم الابدان والاجسام وعين الروح الانساني الذي
هو مهبط انوار الصفات الالهية جهة واحدة تكون من تلك الجهة العالي وتلك الحقيقة
رسول الله صلى الله عليه وسلم في عالم الارواح وكما لا تقبل الصلاة الا بالتوجه الى الجهة
لا يحصل التوجه الى الله الا باتباع رسوله صلى الله عليه وسلم والتسليم له وربط القلب
فانه هو الواسطة منه وصل الى الله تعالى من غير هم من الانبياء وانهم وان كانوا احياء عند الله تعالى
على

على الجمع وكل كمال واحد بعض الامر ارتباط القلب بمحمد رسول الله صلى الله عليه وسلم وتوجه
البدن الى الجهة الواحدة وتوجه الروح الى الجهة الواحدة يحصل للانسان استعداد الاستفاضة
من الحضرة الوحدانية ومن هنا يعرف ان المناسبة بين المفيد والمستفيد فيما يتعلق بالاستفاضة
شرط وقد ورد في بعض الاحاديث على ما ثبت المشايخ في كتبهم ان الشيخ في قومه كالنبي في امته
فلا بد للمريد ان يتوجه الى شيخه بربط قلبه معه ويجعله الى الفيض لا الحي الا بالوسائط وان كان
الاولياء كلهم هادين مهديين بعضهم كلهم ومعلوم لكن استعداده الخاص واستفاضته
يكون من روحانية شيخه وحده ويعلم ان استمداده من شيخه استمداده من النبي صلى الله عليه وسلم
فان شيخه متعلق بشيخه وشيخه بشيخه ايضا كذلك الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو متعلق
بحبل الله سنة الله قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلا فالربط بالقلب الى الشيخ اصل
كبير في الاستفاضة من مواصل الاصول ولهذا بالغ المشايخ قدس الله اسرارهم في رعاية
هذا الشرط حتى قال الشيخ نجم الدين الكبرى قدس الله سره ان الالات والالة الى
الادوات في صنعة المرآة وكمال المطرقة والسندان والمنفخ والفحم والنار وغيرها من
الالات اذا اجتمعت ولا يكون ثم استاذ صنع المرآة لا تحصل وجود المرآة كذلك شرائط
السلوك المجتمعة المطلوبة لا تصح بها مرآة القلب بدون ربط القلب على الشيخ وقد ذكرنا
توجهنا كما قال قدس سره واكثر المريدين اذا انقطعوا عن الفيض والترقي لا ينقطعون
الا من هذه الجهة اعني عدم ربط القلب بالشيخ بالتسليم والاذعان والمحبة الصادقة
والاشتغال بالاعتراض سد باب الفيض ولهذا قال المشايخ في اداب المريد ان يكون بين
يديه كالميت بين يدي الغسال فالميت لا يعترض على الغسال ان يغسل عضوا من
اعضائه قبل عضو آخر او يحركه او يصرف فيه بما يرى من المصلحة ٨ ترك الاعتراض على
الله تعالى وعلى الشيخ ودوام الرضا بالقضاء بالله تعالى على ما قدر من الشدة والفرج والقبض
والبسط والصحة والمرض ملاحظا قوله تعالى عسى ان تكرهوا شيئا وهو خير لكم وعسى
ان تحبوا شيئا وهو شر لكم والله يعلم وانتم لا تعلمون وقوله تعالى فلا وربك لا يؤمنون
حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت ويسلموا تسليما
وتحققا ان الله سبحانه وتعالى ارحم بالعبد من الوالدة بولدها واعلم بمصالح العبد
نفسه بالنفع ولو عرف نفع المريد مضاره ومصالحه ومفاسده ومراشده وقد جرب

ومارس الاحوال وترك الاهوال وبلغ مبلغ الرجال والمريد كمريض في تحت تربية طبيبه يسلكه طريق
مواقع الحفظ والامن من النفع والضرر المكروض اعتقد ان الطبيب العلاني عالم بالعلاج وبه شفاؤه
من مرضه المهلك فيسقيه حلوا وغيره او هو مسا ول اعطيه وسقيه آمل الشفاء فيسقيه الصحة
دايه وصحت ان تناول السقية من الاشربة والادوية التي يزول مرضه بها فانه نوع الحكمة والقدر
وبها السالم عالم الحكمة رتب الحكيم الحق سبحانه المسببات على الاسباب وحفظ القواعد القويمة من حكم
الابواب فتح فاتوا البيوت من ابوابها وافتحوا الابواب بمفاتيحها قال الله تعالى والذين
جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا ان هذه تذكرة فمن شاء اتخذ الى ربه سبيلا **ومنها** ان الشيخ
اذان خلوتهم تتكلم لا يصح ابوابهم للناس الهم وزيارتهم وتحركهم ولينبسط ولا الى حال
رسول الله صلى الله عليه وسلم في ابتداء امره واراد تكميل الحجبة على الله كيف كان يتحنث
في غار حراء بمكة وكان يتصحب بصحابه اذا جاء اليك طالب يشتغل عن الله ذات اثر من
ملاقاته فحفظ حالك اجرا غير ملتفت مما يوهمك الشيطان ان هذا الشخص يشغلك ان
دارته اوليتركك ان دارته والنفس تسمع قول الشيطان فيتساهل في امرك مع الله ومواقعه
فتبتلى حينئذ باصحب منزله وتصب عليك العور لا تقدر على المقاومة فتضطر الى خرب
الاساس وتضييع الاصول وسماع كلمات خارجة عن قواعد المنقول والمعقول من ظلمهم بل
ربما انجر الى مراعات دوابه بل المحافظة على كلامه فيشغل عن حضرة الخالق الى نعمة المخلوق
ولقد قال بعض العارفين قدس سره من لم يعبد الحق اختيارا تعبد الخلق اضطرارا فاقطع الطمع
منه ولا تخف منه ولا تزيد في اعتقاده ووداده ووعده فيتركك ولا يعتقد كما ان اعتقاد
الهو الا غمرة الهلاك وحفرة الناسك لقد رايت انواع الضرر والفتور على بعض من والقصور صح
اختلط بارباب الدنيا المتبعين للهوى واياك وتلبيسات النفس وخدع الشيطان بان الحال
فيك ان هذا الشخص يهتدي بك وبكلامك ينتفع بل فانك في الدين فانهما من شبكاته
مكر اللعين سيل بعض من كان يتكلم مع الناس بعض العارفين بان تنبه الكلام عليهم في النصح
والموعظة فقال لا ارى في المعصية نية ولقد سبق بيان ضرر الكلام وانه يخلى القلب عما حصل
له من النور ومن بسط بساطا لا فرح الزائرين وتصنع في نقل الكلام من العارفين يعبد
بعون الشيطان في صنع وقد تحرست حاله فليحترز السالك منه ذلك جدا ويفر من الناس
كما يفر الا سدكان يقول شيخنا قدس سره الشريف ايام العقبة فلا تخرج من البيت ولا تنفتح

الحق

ارتقى
في الحجاب [illegible] سره [illegible] ذلك الموضع سيدك و
بعض السالكين بعض العارفين فقال له اسمك مشهور ان القوم دائما قبل الحجاب شيء هو
وكان الامام داود الطائي قدس الله روحه العزيز لا يخالط الناس الا قاعدا في بيته فقال له
اخوه ما داوود ان كنت من الناس فقال له اخي ان كنت من الناس فطوبى من عبد ولقد نسخ
التخصيص على عدم الاختلاط فكرر تأكيده **او منها** ان الشيخ اذا اقصد الفتنين
الخلوة فلا بد ان تكون في ذلك بحضور الشيخ وامره الظاهر وامره الباطن فان المريد اذا
اعتقد مع شيخه في حضوره وكان مستهلا لا وارد الباطن فان المريد اذا احب ان يطلع على
واشارته يرى شيخه في ما يعمه فنا فنه وتحل به اعنة الله ملائه خل الخلوة لقصد كشف كوني
او تحصيل كرامات عادية فان من دخل الخلوة على هذه الاماني ولا يراعي شرط الاخلاص
لا عرف فيتصرف فيه الشيطان ويلعب به ويسخره وريه الاشياء الباطلة بصورة الحق ودخل
واحد من الاصحاب في خراسان الخلوة بلا اذن وبلا وقت فجاء الشيطان اليه على صورة
الخضر فقال له اتريد ان تحصل لك العلوم اللدنية فقال نعم وكان مائلا بان يتكلم في المعارف
بلسان اللسان فقال الشيخ ما لك فصيح فاه فرمى الشيطان بزاقه في فيه ثم بعد ذلك
صنف كتابا مشتملا على ابواب من المعارف فلما وصل الى المقامات عجز من ان يصنف وتحكى ايضا
لقد قلت يا مسكين ذلك كان الشيطان جاء اليك في صورة الخضر ولعب بك وخلط ما علمه
الله وكرر ونح واغسل الكل وتب الى الله من الاخبار ان الشيطان يجي على صورة الصالحين
كثيرا ولا يقدر على التمثيل بصورة رسول الله صلى الله عليه وسلم قال عليه الصلوة والسلام
من راني فان الشيطان لا يتمثل بي ولا بصورة الشيخ اذا كان الشيخ تابعا للنبي صلى الله
عليه وسلم مأذونا بالارشاد من شيخه المأذون كذا الى حضرة رسول الله صلى الله عليه وسلم
ويجي على صور كثيرة على صور الصالحين من المتقشفة وعلى صورة المبتدعين وعلى
صورة الارباب الكبرى المنتظر اصحاب القلانس في سن الستة والسبع الى الثلثة عشر وخمس عشر
وعلى صورة الاشخاص المكارين ويجي على صورة الكلب الاسود والذئب وعلى صورة
نورية حمراء كدرة وكون بيضاء ايضا وبين الحمرة والبياض لكن بياض نوره
ليس صافيا ينطبع الى الوجه على السرعة وينطبع ويعلم غيره الصور ايضا يعرف المحترزون
المستقيمون بالله المخلصون لله الصادقون في معاملاتهم مع الله تعالى تلك الصور بنورهم

الحق سبحانه وتعالى عليها بواسطة شيخهم وتوسط الابهم كيفية مداخل مواقع استعداده وتلبسا في الحضور
او الغيبة بنسبة الرابطة كما علمنا ولقد رايته جاء الى بصورة الخضر في زاوية نورا بالخلوة
فحصلت معه كلام معه اياي ان اسمع منك كلاما سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم بلا واسطة
وسمع الشيخ ركن الملة والدين علاء الدولة منك بلا واسطة فتغير ثم اذا انتهى الحديث و
ما كرر رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ وارايت الرجل الشحوح سمعها برايه فقد فقدت خسارة تامة ثم
ويغير من الصورة الخضرية الى صورة لص يتكدر فقصدت اخذه فلم ادركه المقصود من هذا
التطويل التنبيه والتحذير حتى لا يقع السالك المتبتل القاصد لرؤية الاشياء وتوقع خوارق
العادات في شبكة الشيطان ولا يدخل الخلوة بلا اذن الشيخ تعطفا قال بعض العرفاء من لم
شيخ فشيخه الشيطان ولقد رايت بعض من كان يدعي الارشاد وقطع الشيطان عليه
الطريق فصار مركبه وكلاه في الاضلال والافساد في معرض الارشاد وخالص الاقوال و
معظم الاعجاب بشيء من الفضائل المتوهمة الوجود واتهام النفس بالسوء على الدوام ورؤية
النقصية وعدم الاندراج في زمرة الكاملين وحسن الظن بالله تعالى والتحرز عن الاستعجال
نيل الآمال ثم وطن النفس على التحمل في المذلة عن العوام والارذال وعدم الاغترار بمن
بالله وبرسوله وقصر الامل وملاحظة هجوم الاجل مما يدبر الشيطان ويقع في الزمان عن
انقطاع القضرة في منافع الايمان ويدفعه عما يعوق السالك في العروج الى ذروة العرفان
نسأل الله تعالى علو الهمة **ومنها** انهم اذا شاهدوا اشياء في الواقعة التي في التيقظ
او بين النوم واليقظة لا يخبرون بها فلا يستقبحون ولا يزيدون عليها ولا ينقصون
لوحض كل يوم جميع ما رأى على شيخه من غير طلب تأويل فيما رعى الشيخ المصلحة فيما قيل
ولا يكتم من شيخه واقعة فان الكتمان خيانة والله لا يحب الخائنين ان الله يأمركم
ان تؤدوا الامانات الى اهلها ولا يعرفها [illegible] ولا يفعل لذكر الا انه ذكر [illegible] العوام
بمعزل عن معرفة الذاكر ان السالكين فان اكثر وقائعهم نفسية الا افاقية ولا يطلق
الافاقية بل الانفسية فيعنى الانفس معنى واقع مما يقع في الافاق مناسب لذلك حتى لا
يظهر على واقعة غير شيخه قال العظيم سر كه با تجا در زرگر [illegible] الذي يحصل للسالك
اظهار واقعة بغير شيخه اكثر من ان يحصى ومن لم يعود النفس على كتمان الواقعات لا يقدر
على كتمان الكرامات فان الصدق [illegible] اداه الى الوقوف [illegible] استقصاء [illegible]

الى ذروة

الى ذروة معارج الاولياء الكبار قال بعضهم صدور الاحرار قبور الاسرار ولقد رأى رسول الله
صلى الله عليه وسلم واحد من الصوفية في واقعة او [illegible] التصوف فقال كان
هذه الانواع من التوقفات التي نالها الصوفية فقال صلى الله عليه وسلم [illegible] الكذب
وكتمان المعاني والشيخ ينظر واقعات مريديه مما لا يتعلق بالتاويلات [illegible] سماع
في جوابه مريديه بالجواب والاولى بحال المريد ينبغي اراه في واقعة فان الواقعات اكثرها
خيالات ترى بها اطفال الطريقة ليس لها شيا ولا يرى في الواقعة باقل من [illegible]
يرى بل النفس فان ضعفاء اليقين اذا راوا القوي تقيهم ولا القوى الكامل اليقين
[illegible] الساهات فانه معروف الى الدار الاخرة على عين [illegible] سبحانه وبين رسوله صلى الله عليه وسلم
في احاديثه [illegible] كما وصف من الجنة ونعيمها والنار وجحيمها والحساب لبعض وغيره لبعض و
وزن الاعمال وسائر الاحوال والاهوال فلو لم ينكشف مثل الامور فيه يوم البعث والنشور
ولو انكشف بخلاف ما وصف فسبيل الشيطان فيفضحه في نور الايمان فاي فائدة
في كشفها لمن اراد العروج الى معارج العرفان الوصول الى مشاهدة جمال الملك الديان
الامور هذه الدار كشف احوال الناس مما يشغل بال السالك بالحوادث والعوارض
وحتى ما كان وقعت الفة [illegible] الحادث الى ان يستعد لظهور نور القديم وما جعل الله لرجل من قلبين
في جوفه وكان يقول الشيخ قدس سره اي فرق بين ان تعرف احوال الناس [illegible]
اياك وان تعرف بكشفك حادث [illegible] حادث ماذا حصل لك [illegible]
هذا في طريق معرفة الحق سبحانه ويقولون فلان راى العرش راى جسما اعظم الاجسام و
اعلاه [illegible] حادث راى حادثا آخر وكان قدس الله سره [illegible] بالشفقة
[illegible] غاية التنفر من الالتفات الى المكاشفات الكونية والكرامات العيانية
[illegible] اذا حصل لواحد منا شيء من الخوارق بكى خوفا من الانقطاع [illegible]
في النفس من غير اطلاع القلب عليه وكان قدس سره [illegible]
[illegible] المتقين [illegible] المقصود من هذا التطويل ان السالك المحب الذاكر [illegible]
[illegible] من عوالم التقييد الى عالم الاطلاق يستعد لجذبة الكريم الخلاق
شعر [illegible] تا ز نقاش مطلق از [illegible]
جذب [illegible]

موطن الى موطن الترقى ومقام الى اعلى منه ومن شاهده بسر لطيفة فالاولى انه تشهدها
الالوان انوار الانسان يطلع بعض الاحيان ويخفى فى بعض الازمان قال الشبلى قدس سره
قال قدس سره بعد بصره شعر دع الانوار فهو حجاب عين • ودارس مقام عباد الخيالى
ولكن الذى منى فيبقى • تنال خصوص احوال الرجال • وليتحقق السالك ان نور الانوار
منزه عن جميع الالوان التى تظهر على الانوار فى اسرار اللطايف السبعة من لون الكدرة و
الزرقة والحمرة الحقيقية والبياض والصفرة والسواد البراق والخضرة ومنزه ايضا عن
الاشكال القمرية والشمسية وسايرما يصل الى الاوهام البشرية ومقدس عن الظهور فى
صورة نورية او خيالية او مثالية يحل فيها ويشاهده الانسان ببصيرته او يعلق بمعرفته الى
سبحانه اعلى من ذلك مصرع هرچه نشان بر تو نمود راه نشان نمى برد شعر يشبه الورى الذى
يدركه • فكيف كيفية الجبار فى القدم • فهو تعالى منزه عن كيف وكم واين ومتى وزمان و
فوق وبعد كما العقول من معنى الازلى وابديته تعجز عن فهم الاوهام من معنى الابد هو الاول
بلا ابتداء وهو الآخر بلا انتهاء وهو الظاهر بلا شبه ومثال وهو الباطن من غير المكان
ادراكه بالخيال منزه عن الحلول والاتحاد مقدس عن السريان فى الارواح من قال
اتحد بالكون تعالى الله عما قال انه ليس شئ فى ذاته الا فى الكون فقد افترى الحق
واحد هو كان فى ذاته متعينا قبل كايناته عالما بذاته وبما ظهر من مخلوقاته على صفاته
صفاته تجلى بذاته على ذاته قبل ظهور مظاهر صفاته فاراد اظهار كمالاته تجلى على الارواح
والاجسام من مكنوناته فاظهر اولا مظهر المظاهر ونور الانوار روح حبيبه المصطفى محمد صلى
الله عليه وعلى اله الاطهار وصحبه الاخيار من فيض انوار صفاته الذاتية ثم اظهر من فيض
نوره ما ظهر من عالم الارواح والانوار ثم اقتضت حكمته لاكمال معرفته تعلق مظاهر صفات
الذات مظاهر صفات الافعال فخلق الاكوان من عالم الاجسام وآخر خلق جسد آدم عليه السلم
ليكمل تربية الارواح فى عالمها على ما اشير اليها حديث جابر رضى الله عنه ثم علق
الارواح بالانفس تعلق التعاشق بعد لطيف العناصر وتسويتها بالقدرة الكاملة
والحكمة الشاملة وجعلها على هيئة وحدانية قابلة للفيض وحدانية اثره ولطيف
العناصر هى اللطيفة القالبية وتقال لها المزاج على لسان الحكماء والمادة تقال اللطيفة
النفسية بلسان الرجال ثم جعل القلب [illegible] الصنوبرى الشكل الذى هو لطيف

تلك الهيئة الوحدانية باعتبار الحسن فى النهاية
الوحدانية الاولى التى حصلت ه

الصفا

الصفاء البهت بين هاتين اللطيفتين حين خلق [illegible] وسط منبع الحيوة الحيوانية دماغا على عالى
شاملا عن جميع منافذ الماء فيجرى فى الانهار منبع [illegible] الدم انهار الدماء منه خرج العروق
الكبار والشرايين الى الاعضاء وتشعب منه العروق الصغار دقيق صغار وكذا الى ان
يسرى الدم الى ساير الاعضاء وجعل الدم السارى فى الاعضاء [illegible] لطيف وذلك
البخار هو النفس الانسانى وهو بعينه الروح الحيوانى فالروح الحيوانى هو النفس [illegible]
النفس الانسانى جعلها مركبا للروح الانسانى ثم لطف ما بين اللطيفتين مع انفعال الروح
الانسانى اليها فخلق منها لطيفة اخرى جامعة بين النفس والروح لما جعل الروح الانسانى
ولما وجها الى النفس هى اللطيفة القلبية ثم صفاها ولطفها فخلق منها لطيفة اخرى تسمى
هى اللطيفة السرية ثم باعتبار تجرد الروح قبل تعلقه بالقلب والنفس خلق من لطافته
لطيفة اخرى وهى اللطيفة الخفية ثم من ترادف انوار الصفات حصلت لطيفة اخرى
وهى اللطيفة الاخفى ثم انوار هذه اللطايف السبع التى هى فى القالب الوان الكدرة الرماوية
والزرقة الصافية اللاجوردية والحمرة الصافية العقيقية والبياض الصافى الذى هو الطف
الذى هو الطف من الصفرة البشرية والصفرة الصافية الليمونية والسواد
الصافى البراق النازل من الحجبة الفوقية والخضرة الصافية التى من نعيم [illegible] الله التى
كلها حجاب [illegible] نورية للحقيقة الانسانية التى اشير اليها كل [illegible] لا بد له [illegible]
الحق سبحانه بهذه الانوار التى هى من فيوض الصفات الصفات الذاتية والفعلية ثم ان
بعض اسمه الاول اقتضت ايجاد هذه اللطايف واخفاءها تحت الاستار وبعض
اسمه الآخر اقتضت اظهارها لمعرفة الاسرار المودعة فى الاطوار [illegible] كل الا بمظاهر
فى مظاهر الصفات الفعلية الاحكام والآداب والاخلاق والاذكار والدعوات التى
عليها آيات كتاب الله واحاديث رسوله عليه الصلوة والسلام فما من شئ خلقه
الله سبحانه وتعالى الا وفيه سر مودع ينفع العارف فى معرفته بربه وما من حكم ولا
ادب ولا خلق ولا ذكر ولا دعاء اشتمل عليه الكتاب والسنة الا وفى اشتمالها اظهار نور
يكشف سر من اسرار المودعة فى الكاينات لمعرفة صانعها بمعنى قوله تعالى سنريهم
آياتنا فى الآفاق وفى انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق الآية وفى قوله تعالى وكذلك
اوحينا اليك روحا من امرنا ما كنت تدرى ما الكتاب ولا الايمان ولكن جعلناه نورا نهدى

والمقال
يرمز اشارة رمز عبارة وانا اشارة اليه فتفاوت ولكن بتفصيل هذا الاجمال يعني الجزء ب شرح
ولم يكن يتخطط البالغ الا اجمال الضد ولا طرق بيان المعارف في الوصايا ولكن الله
غالب على امره ارجوا ان يكون سبب الهداية واسطة الغفران اني فرحت استغفرالله
اخرى اسم بيان ارتباط العالمين بصفات خالقهما وبصطفاء الانسان وجعله مظهر
العرفان في رسالة جامعة ان شاء الله تعالى ثم ان الحقيقة الانسانية الجامعة لجميع
الاسماء والصفات المحتجبة بحجاب اسرار الكائنات الانوار والظلمات العلويات والسفليات
الموجودة فيها نور من فيض نور الحق الذي اشار اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اتقوا فراسة
المؤمن فانه ينظر بنور الله والمؤمنون من فيض نوري في الانبياء يتلمسونها
على حمل الامانة واستعملت جمع قوانا تاركة بعدما اتاني من نوري الحق محبته وانقطعوا الى الله عز وجل
عما سوى الله لازمت كلمة لا اله الا الله المتضمنة لنفي الكثرة واثبات الوحدة بحيث
مشاهدة من التعلق الناشي حادث متعلقة لنفي الكثرة واثبات الوحدة برب كريم قديم تتنور
تزول ظلماتها في التزام الفرائض والسنن تزول ظلماتها التي تعلقت بها سابقا وفي
التزام الاداب والاخلاق والاذكار خصوصا افضل الاذكار تندفع عنها ظلماته
التي عرضت لها لاحقا واي شخص تخلص منها يجد في حالة او جالة تعرض لها بعلم
براقعه في يقظة او من نومه ويقظة او لا انجيالة وثانيا يحد او صدانه وذوقه وحالة
وقد سبق انه لا يتصرف فيها بل يعرض على شيخه في حضوره او غيبته رابطة وان اراد
ان يفهم من الضوابط الجامعة فليعلم ان نار الذكر اذا اسرى بواسطة الوصول الى
الدم الذي في وسط القلب وهو اسطة البخار اللطيف الذي فوق الدم على الالة
محرق كل ما لا يليق بحجاب المكدر ونوره الذي يتبع النار يصفى سوى يخلي المحل بحيله
موشرا النار والنور اولا في جلب الصفات الذميمة الغالبة على الذاكر وتبديلها بالصفات
الحميدة ويرى تلك الصفات الذميمة اولا في صور الحيوانات التي غلبت على طبعها
تلك الصفات او في صور اشخاص من غلبت عليهم تلك العادات فيرى الشهوة الفرجية
في صورة حمار واذا كان يؤذيه ويهرب منه او هو سمين لا يتمكن من تحصيله دل على
غلبة شهوة الفرج على السالك فعليه بادامة الصوم وتقليل الغذاء وحمل
اغذية تطفو نار الشهوة وان راى ارباب او حسنة احالا تعالا وبتثبيته وصل على

العالم الكبير بالصورة الصغير بالمعنى والعالم الصغير بالصورة الكبير بالمعنى وادر باطا

١٣١

على الشهوة البطنية في صورة الغنم كذلك غالبتها وغلبتها ويرى القوة الغضبية في
صورة الكلب الاسود والذئب او النار وان اشتعلت الجمرات الا او تؤدي ويرى
الحرص في صورة النمل كبارا اذا كانت مؤذية وتؤذيه وصفت كذلك وان راى انه
يدوسها ويطيها فهو تخلص من شرها ويرى البخل في صورة الفارة كذلك في صورة القرد
الابتداء والكبر والضعف الموت ويرى الشرة في صورة القرد وفي صورة الكلب الاسود ويرى
الكبر في صورة النمل ويرى ارادة الاشتغال وان يكون مطاعا في صورة
الاسد ويرى الحسد في صورة الذئب ويرى زيادة الغيظ بصورة الفهد ويرى المكر
والتزوير في صورة الثعلب ويرى الرغبة في البساتين بلا قصد عمارة ولا زراعة بصورة
ابن اوى ويرى الغفلة بصورة الارنب ويرى الاستبداد بالراي وعدم الالتفات
الى قول احد بصورة الثور ويرى كثرة الاكل في هذه الصورة ايضا ويرى الحقد بصورة
الجمل واذا كان يهدره ويعقبه او يخاف منه واذا كان حمله وهو مطيع دل على تمام
نفسه وتحمل اعباء الطريقة واذا كان عربيا احمر اللون اسود العينين وهو متاسل
دل على شوقه وجده ويرى العداوة في صورة الحية ويرى ايذاء الناس باللسان
في صورة العقرب ويرى الخواطر الشيطانية في صورة الزنبور الاحمر الكبير ويرى
صفات الطبيعة التي تتنفر منها الطباع بصورة الضفدع والسام الابرص والعنكبوت
غالبتها ومغلوبيتها بما ذكرنا وقس على هذا سائر الحيوانات بالنسبة الى صفاتها غالبة
او مغلوبة ثم اذا وجدتها غالبة فعليك العلاج بالضد وتعيين كيفية الرياضة في كتب
القوم واعلم ان النفس الانسانية لما كانت هي الروح الحيواني فهي ما بين كل حيوان
وكان لجميع الحيوانات ذوقت في ادون خلقت النفس منها فلما انقلبت عن صفة
تقلبت باخرى وهكذا حتى تبدل جميع صفاتها الحيوانية بالصفات الملكية واذا
صفت بعض هذه الصفات وتبدلت وسرى نور الذكر الى القلب يرى انه يقبل
احدا او قعد او صلى او اذن على اعلى المسجد او قد سرج في بيته او خلوته او دخل في مسجد
طاهر مكنوس وفي جميعها يتعلق بالقنديل والزجاجة والمسجد والنور والسراج فهو
متعلق بكمال القلب ثم اذا راى السماء ذات الكواكب فهو ايضا تجلية بنور نور
الذكر واذا راى القمر فهو ايضا تجلية وبعثه الصفاء وعند وضياء القمر وعدمه الدا

راى الشمس فهو صورة روحه واذا راى الزهرة تقابل عينيه فرعيه على [illegible] كوكبه
ورقص على هوا واذا سرى الذكر الى العناصر فكذا يرى انه يمشي في بر ته او يسبح في البحار او يطير
في الهوآء او يدخل في النار او حواليها النار يدور على اختلاف العناصر ثم انى لا اقدر الا ان
على التنبيه كما يرى في الواقعات لكي اشير الى بعضها فانت قس الى آخره اتى عليه لكي اذا
راى انه يدخل الحمام ويزيل الوسخ دل على انه يصفي قلبه ويزيل الوسخ والدرن واذا راى
انه دخل السوق دل على انه يميل بمقتضى الطبيعة واذا راى دخول الدار التي بنيت [illegible]
او لحومه دل على ظهور طبيعته القديمة فان راه قريبة دل على حسن الحال وان راه غير مكنوسة ولا
معمورة دل على عدم اهتمامه باصلاح طبعه ونفسه وان راه يدخل بيتا مظلما دل على [illegible] العلم
الطبع وان راى انه دخل البستان فيها كانت اشجارها مثمرة مثل الترنج والرمان فذلك
بستان قلبه المعمور اذا كانت الثمرات واقعية نضجة وان كانت الاشجار غير جرد دل على [illegible]
واصلاحه وان راى انه دخل بستانا فيها الاشجار الغير المثمرة فمثل الخلاف والغرب والطرفا
دل على رجوعه الى العالم الساقطة والرضى للطبيعة وان راى انه يسير الى الحجاز دل على انه توجه الى
الله تعالى وان راى انه يسافر الى بيت المقدس فهو في اصلاح حاله وتنزيه نفسه وان راى انه
راكب على السفينة وهي تجري في البحر وهو متمسك بالشريعة سائر في الطريقة وان راى انه
شاهق جبل عاليا يرجو منه العون فذلك جبل عقله وان راى انه يدخل قرية وبالغ [illegible]
بعضها خربة وبعضها عامرة فذلك [illegible] وجوده وكذا رؤية البير العميق وفي بعضها
في البير وجوده وان راى انه يستقي بالدلو من البير فذلك على [illegible] ان راى انه [illegible] على
رؤية نفسه فان كانت تشفق عليه دل على صلاح النفس وعكسها عكسها وان راى انه
فقد راى نفسه اللئيمة [illegible] المعاش وكذا [illegible] العلم والنعمة والاثار بكانت من قبل [illegible]
في قواه النفسية الشهوية وكذلك الغضبية من كان [illegible] يتغلب على المدبرة
في المرتبة قد يرى الشيخ ايضا في صورة الاب وحضرة القوى يرى في صورة العبيد والخوادم
والقوة العاقلة يرى في صورة القاضي والملك يرى في صورة الاتراك الاجناد وكذا [illegible]
في صورة الخصيان لعدم شهوتهم وكذا يرى في صورة الامارد واصلاح الغلمان للطافتهم
والجن يرى في صورة القطط والسنور ويرى في صورة بني آدم ايضا على احوال والاصناف و
يرى الانسان مصحف في صورة [illegible] العجيب الوجه الجميل اللطيف وتارة يرى الطبع في صورة

الطفل

الطفل الرضيع وقد يرى طبعه ايضا في هذه الصورة ويرى صلاح حاله في صورة الملاح والتجار
وفي صورة الزراع في الوحل والطين واذا راه انه لبس الخفين او النعلين لمشي فهو
مستقيم في السير واذا راه لا يجد [illegible] او نعله فهو في ضبط [illegible] واذا راه عريانا فيحتمل
ان يكون صورة تجرده ويحتمل ان يكون صورة عدم احترازه مما ينقص الانسان ويوجب
مهانته عند الخلق واذا راه اكل طعاما كاللحم والخبز فاللحم مع الخبز صورة [illegible] يقوي
بها القلب واخصها الخبز واللحم المطبوخ او المشوي والعسل واللبن واما اللحم الني فيدل على
ظهور البشرة ويرى العلوم اللدنية ايضا في صورة العسل ويرى الفطرة الاصلية في صورة
اللبن ايضا والفواكه والثمار ايضا من قبيل النفوس واخصها العنب والتين والتفاح
والرمان والبطيخ الاصفر صورة العلم الكسبي وكذا الجوز والبطيخ الاخضر صورة [illegible]
فافهم الان [illegible] الاطعمة والاشربة والفواكه والثمار وقس الباقي واما الكلاب
و[illegible] صفاء حال القلب [illegible] وكدرها على العكس [illegible] ان خرقته عمت
او سرقت ينبغي ان يتدارك حاله فان هذه مصيبة [illegible] اصابته بالسلوك في الشهوات و
يستولى الشيطان عليه وان راه مريضا يفهم ان القلب مرض لبعض الخصال المذمومة التي
باشرها وان راه مات [illegible] يفهم ان نفسه صارت مغلوبة وصارت كالميت [illegible]
[illegible] واذا رجعت بعد ما يحيى مرة اخرى فبالتي بها تموت مرة اخرى واحدة [illegible]
اذا اصابها برد [illegible] واذا اصابها حر الشمس او النار تحركت واضطربت [illegible]
ان [illegible] النفس فانه اذا غفل عن ضبطها عادت الى طبعها [illegible]
[illegible] النفس [illegible] فاعطاها في حركة واحدة [illegible]
[illegible] كلمة واحدة [illegible] من نفسها [illegible] واحدة [illegible]
رياضة سنين فانت اذا حركتها في الواقع [illegible] الناس [illegible]
اقال بعض [illegible] بالفارسية شعر نفس اژدرهاست [illegible]
[illegible] ازيكي [illegible] فضول
زبر كرده [illegible] النفس [illegible]
[illegible] الواقعات [illegible] تفصيل البيان
[illegible] العرفان ان شاء الله تعالى [illegible]

الدنيا ترى في صورة العجوز الشوهاء وتدرى في صورة الشابة البهية موقرة مستورة
خادمة تلتمس الخدمة فاذا ادرك السالك بالكلية واقتنع منها بالقيمات وخرقة تمام
ان يخدع بالمعشوقية فيريد ان تخدع بالأكل دينه فلا ينبغي ان تغلبت الهوى على قصده و
على السالك ان يتعلق بالاختلاط بابناء الدنيا وعشائرها وتعلق بها فان اول ضرر
وقع هذا الفقير في هذه الطريقة كان من جهة الاختلاط المعتقدين من ابناء جنس
اميزهم في الدنيا فاعرف السالك انه اعظم الضرر المستمر ان يعف الشيخ الى ضبط المريد
من جهة المأكول والمشروب والملابس فيحتاج الى ضبط المزارع واسباب المداخل
فيميل الى الدنيا بعد الزهادة ويكدر عليه صفو العبادة والحق اكان عليه شيخنا قدس الله
سره من عدم الالتفات الى هذه الامور تكلا على المعبود كان لا حول ولا قوة الا بالله
ونعم ما قال روح الله عيسى صلوات الله وسلامه عليه طلاب الدنيا كشارب ماء البحر وقد ترى
الدنيا في صورة النجاسات فاذا راى السالك نفسه ملوثا بالشرب بها والبول فاذا راى
فليعلم انه مال الى الدنيا واذا راى انه دخل الجنة يعلم انه دخل عالم القلب واذا خرج النفس
واذا راى جهنم علم انه هوى الى النفس واتبع هواها وينبغي ان يعلم ان كل ادمي جامع
من جميع العوالم فما في العوالم شي الا وفيه شي من ذلك فهو يخلص شيئا فشيئا
وقت سلوكه وعبوره من كل ما كان متعلقا بذلك العوالم فيفهم حاله ويعلم ترقياته وتنزلاته
وسائر حالاته من واقعاته ومن حركات نفسه وقلبه وسكناتهما وهو كان نطاقا عاقلا
فيما يصدر عنه من مراعات حاله مع الله تعالى في الظاهر والباطن يفهم جميع [illegible]
من وجدانه وحالاته ولا يحتاج ان يفصل لكل شي فهذا المقدار يكفي والاقتصار
[illegible] والوعد قد سبق ان فتح الله في الاجل يحرر رسالة المهمات للسالكين
من معرفة الواردات والفرق منها ومن الخواطر ومن كيفية ورود الخواطر وتميز
بعضها عن البعض والفرق من التجليات وبيان مراتبها ومعرفة اثارها ولوازمها و
كيفية الترقي منها الى فوقها وبيان اشتباه التجلي الحقي بالتجلي الروحي والعكس
وبيان مراتب التوحيد والفرق بين التوحيد والاتحاد والوحدة وتعلقات الصفات
بالكائنات وما معنى فنائها في تجلي الذات وما معنى بقائها في تجلي الصفات والذات
في التلوينات الحقيقية والتمكين وبيان ازدياد المعارف والاسرار الى ابد الاباد

ان شاء الله تعالى فتمسك ايها الطالب بهذه الوصايا واليقين فيفضل الله تعالى بالمواهب
والعطايا والمزايا واقتنع من بيان الواقعات بهذا المقدار ولا تطالب على التفصيل
شرح الانوار وتنبه لما قد علمت لك ان الحق سبحانه وتعالى مقدس عن جميع ما يكشف
على الاسرار فضلا عما يطرئ على الخيال من الانوار واحفظ ما قال الشبلي قدس الله
سره وعلو همتك بالفناء ان كنت طالب الوصل واللقاء واعلم انك وقت تمتنيا
وتريع شي ما لك فانت لست بالك في طريق الفناء فجرد همتك عن المهمات حتى
المكشوفات الكونية والكرامات فانها مواقف لطلاب الحقائق الالهية ومواضع
للصاعدين على عالي مدارج المعارج الابدية والمعارف الحقيقية السرمدية واتبع
نظاهرك وباطنك وسرك حبيب الله المصطفى الذي ما زاغ البصر وما طغى
مشاهدة تارة ربه الاعلى الاعلى ولم يلتفت الى ما عرض عليه من الاخرة والاولى
صلوات الله وسلامه عليه وعلى متبعيه المتمسكين بالصدق الى ان يرزق فرك
الالتفات العلية المتعدية بها الى الدرجات المستمرة الابدية والله هو الكريم الرحمن
والمتفضل بالجود والاحسان والملتمس منك ان لا تنساني في خلوتك وعباداتك واوقات
صفائك فاني مقيم على ولائك معين بوفائك واجعل هذه الوصايا نصب عينك
وتامل في واحدة واحدة واعمل بهن على الترتيب فاني كتبت على التبويب وانت
شاهدت حالي وتوزع بالي واسال الله تعالى ان يوفق العمل بمقتضاها لي ولكم و
لجميع الطالبين بحرمة سيد المرسلين صلى الله عليه وعلى اله وصحبه اجمعين

تحررت هذه الوصايا على يد العبد الفقير الى الكريم الوافي
ابي بكر بن محمد بن محمد بن علي المدعو زين الخوافي
ادركه الله تعالى بلطفه الكافي بالقدس
الشريف زاده الله تعالى شرفا
بمجاورتها وزرع العبد
انتهاها وقد انتهى

تم

رسالة في مسئلة اشتهر رسم الدوابل

رسالة اداب الطالبين

قال الشيخ الامام قطب المحققين قدوة المتأخرين شهاب الملة والدين السهروردي

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على نبينا محمد وآله واصحابه وبعد فاني اذكر
لاخواني اني ما رايت شيئا من آداب الصالحين اعون على طريق الحق سبحانه من العزلة و
الانقطاع عن الخلق والخروج عن عاداتهم اذ في مخالطتهم التلوث بالغيبة والخوض فيما لا
يعني من الكلام وفي ذلك قساوة القلب وقوة النفس الامارة بالسوء وتقويته
على استيفاء حظها من العزلة الانزوا في بعض البقاع اجتماع على الصلوة في القرية الدهر
كما حفظ تغلبه الميل الى الدنيا وشهوة لذاتها والميل الى منصب فيها ذكر
الموت فقصر الامل وتيقن الموت تكثر عمله لا يستحب ضياع ساعة من عمره ويكون ابدا مترقبا
للموت ملازما حالة لا يكره الموت عليها ولا يعين الشخص على الخلوة والعزلة الا عمارة
الاوقات بعنوان الاوراد والطاعات ودوام التضرع الى الله سبحانه والاستعانة حتى لا يفتر
عن الاستعانة بالله ساعة من زمانه ويجتهد في ان يكون عليه اشغال اللسان في الاذكار حتى
لا يلفظ ذكر وتسبيح وتلاوة الا بحضرة قلبه لان الحجة البالغة في الصلوات والاذكار حضور
حضور القلب فيها فاذا وجد بسآمة تتقلب الاذكار فنون العبادات فلا يخرج
الى العادات فان اراد ترويحا اكثر من ذلك فالابد وزارة الصحاري والبساتين اطراف
المياه الجارية مع لزوم الانقطاع عن الخلق ودوام الذكر بقلبه ولسانه في شغل خلوة
وجولان الفكر في صنع الحق سبحانه واياته ولا يرد الى حظوظ النفس عنه ذلك الا في الطعام
فيجتهد ان لا يفطر الا بعد العشاء الاخرة وان يجعل الافطار موافقة للسنة فحسن لكن لا
يتناول حاجته الا في الوقت الذي حركاه وكره ولا يتناول لقمة من الطعام الا بحضور القلب
ويجتهد ان يقول عند اول كل لقمة بسم الله وفي اخرها الحمد لله ويراعي السنة فعل البدء اول
الطعام وآخره ثم يتفقد قلبه بعد الاكل فان وجده كما كان قبل تناول الطعام فحسن يشكر
الله تعالى [illegible] الاشتغال العقل من الطعام [illegible] يسقط
وان وجد [illegible] تقساوته واحسن بكسر النفس [illegible] الاوراد وبعد ذلك
فيه فلينهض الى الصلوة والخشوع فيه حتى [illegible] القسوة فان وجده وا

فيها

ونحاد داوده خاذ اقصر ذلك لا تمام الاعن عذر فانه اذا افصل ما ذكرنا في الاكل فصلا لو نزوح
لا تمام الليل الى محالة وهو من دأب الصالحين وبه تشتد القلب وزوال الوسوسة عنه فاذا سقط
من النوم تقرأ العشر من اخر سورة ال عمران وليسبغ الوضوء مع ما يستوي من الاداب
والادكار ثم بعده وحضور القلب في اجراء الماء على اعضاء الوضوء ثم يصلي تحية الطهارة
ويصلي ثمان ركعات يقرأ في الركعتين الاولتين اية الكرسي في احدهما وامن الرسول
في الاخرى ثم تقرأ في الاربع بعدها خمسة من القران اما جزء او جزئين على التخيير
ويختمها من سورة الملك [illegible] والتدبر التام والجمع من القلب واللسان [illegible] ذلك
رجحان من الله عليه بالسهولة والعيش في القلب وتنوير الباطن وزوال الوسوسة وكمال
انس القلب [illegible] تمام الليل من غير تعب وتحفه وكسل [illegible] ذلك
ركعتين خفيفتين باول سورة الحديد واخر سورة الحشر ويسبح في كل ركعتين
ثلث مرات بالكلمات الاربعات سبحان الله والحمد لله [illegible] في الباطن
فليكثر من كثرة الركوع في النفل والمقتصر على ما ذكرنا [illegible] ذلك في وسط الليل ثم نام
نومة خفيفة ثم يقظة للصبح حتى لا يطلع الفجر عليه وهو نائم ويصلي الصبح [illegible]
وعلامات [illegible] الامر على العزلة والسكوت ودوام الصلاة وقلة الاكل [illegible] شغله
من هذه الاربع فان [illegible] والكلام [illegible] اثر
كثرة الكلام [illegible] والتضرع وتجديد التوبة [illegible] ذلك [illegible]
فيزداد العلم على الظلمة [illegible] ويجمع على المعالجة [illegible] التكرار على
كلمة لا اله الا الله [illegible] وبلسانه ويسمعها باذنه حتى [illegible]
ولا يركن الى ما [illegible] من [illegible] كلام [illegible]
[illegible] والمعلومات [illegible] لا الاسلام [illegible]
فعند ذلك [illegible] فيكون من اصفى العلوم [illegible]
[illegible] بوصف [illegible] كيف [illegible]
[illegible] ان [illegible] والعقول [illegible]
والوصول [illegible] من [illegible] الله [illegible]
[illegible] النفس [illegible] التفرقة [illegible]

من الريب ان ارفع الحجاب من القلب ومن العين وما الى القلب الى النفس كشف الحجاب من القلب
ومن الرب دني الىك مبادي الهلاك نعوذ بالله من ذلك فحفظ لسيرها الا فات ما امكنك
ولا تفتر عن طلب المزيد ما قدرت ولا ترض عن نفسك ابدا واتهمها ما امكنك فمن لم
يكن في الزيادة فهو في النقصان والنقصان من الخسران ومن اجل الاوراد والاذكار بعد
ان لا تقوم من مصلاك بعد صلوة الغداة الى ان تطلع الشمس [illegible] ولا تتكلم ساعتك
النوم والنعاس ودم على الذكر فاذا الوردات [illegible] الى [illegible] صل ركعتين شكرا
في الاولى اية الكرسي والاخرى امن الرسول [illegible] الارض [illegible]
اللهم اوزعني شكر نعمتك اللهم [illegible] نعمتك اللهم ادم علي نعمتك اللهم تمم علي نعمتك اللهم لا تزل عني نعمتك
بجملي [illegible] عقلي وسوء تدبيري الا انت خلقتني وانت تطعمني وانت تسقيني
وانت تحييني انت ربي لا رب سواك ولا اله الا انت وحدك لا شريك لك [illegible]
الاستعاذة اعيذها بالله من [illegible] الظاهر والباطن [illegible] وفي الاخرى [illegible]
اللهم اني اعوذ بك [illegible] من شر السامة والهامة [illegible] سعادة في
[illegible] القلوب [illegible] رحمه الله [illegible] ومطالعة هذه الكلمات [illegible]
اسال الله تعالى [illegible] حسن الفهم والعمل بما تطالع واستعيذ من الافة ان لكل
شي افة فافهم ذلك واقرا الدعا اللهم [illegible] ان [illegible] ان [illegible] بيدك
[illegible] في [illegible] القلوب والدعا [illegible] بيدي بما [illegible]
التي [illegible] كانك [illegible] حاضر [illegible] القراءة
والعمل [illegible] ذلك [illegible] الانوار [illegible] صلوة
الاستخارة [illegible] بجار [illegible] الحمد لله [illegible]
لي [illegible] تقدر لي في هذا اليوم والليلة في الكلمة [illegible] اذكرها قال الله تعالى
لموسى عليه الصلوة والسلام اجعلني من نفسك [illegible] القيام [illegible] ذلك
[illegible] السعادات [illegible] هذه الكلمة واداك ثم اياك ان تشتغل [illegible]
[illegible] على [illegible] الانفاس التي [illegible]
الا [illegible] الى [illegible] في الدنيا [illegible] على المولى [illegible] الانفاس
[illegible] العلوم [illegible] على [illegible] على المحافظ

والمجالسة كرات فاحذر من سلطان الالات واداب نفسك في لزوم الطاعات والاحضار كون الى
الاكرمات والعادات واهجر المقمص على الفعلات تقدر على ادخار الخيرات وبلغ اعلى
الدرجات ان شاء الله تعالى وفقنا الله واخواننا لما يحب ويرضى انه جواد كريم رؤف رحيم
تمت على كتابة هذه الرسالة الشريفة المفيدة العبد الفقير الحقير عبد الاول بن علا الدين الحسن بن
عباس الحسيني [illegible] عفي عنه وعمم المغفرة [illegible] يوم الاحد سلخ ربيع الاول سنة
سبع وعشرين وتسعمائة الهجرية من نسخة ذكر ناسخها بكذا نسخت هذه الرسالة من سواد
خط الشيخ الامام قطب الاولياء قدوة الاصفياء ابي حفص شهاب الملة والشريعة و
الطريقة والحقيقة والدين عمر بن محمد بن محمد بن عبد الله بن محمد السهروردي
قدس الله تعالى روحه ورزقنا فتوحه

رسالة در بيان سرعت زوال عمر دنيا و قرب موت و اخرت [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الشيخ [illegible] سلطان المحققين شهاب الملة والدين السهروردي قدس الله روحه
[illegible] بعض [illegible] الامور [illegible] العظام [illegible] الرجال [illegible]
[illegible] الكتب [illegible] العلماء [illegible] العجائب [illegible]
[illegible] الدنيا [illegible] اقرب الموت والاخرة [illegible]
[illegible] الدنيا والاخرة في القناعة [illegible] الدنيا والاخرة [illegible]
[illegible] الناس [illegible] السواضع [illegible]
الا [illegible] البخل [illegible]
[illegible] على [illegible] السوال [illegible]
[illegible] مع [illegible] الدنيا
الا [illegible] صاحب [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] الخلق [illegible] الخالق [illegible]
[illegible] على الاخرة [illegible]
الدنيا [illegible] الا [illegible] الدنيا
[illegible] في طاعة الله تعالى [illegible]

نسخه
سالني بعض اصدقائي [illegible] شيخ الفقر ومكائد النفس
[illegible]
احسن
وكتمان الكمال
قطعه

والآخرة في متابعة رسول الله صلى الله عليه وسلم وراثت دخول الجنة في اكمل الكمال وترك المحال

واعلم ايها الفقير وفقك الله تعالى انه يجب عليك ان تجعل زادك التقوى والرضا [illegible]

وسفرك الى الآخرة وانفاسك الاجل ومنزلك القبر وقرينك الصبر وصاحبك الصمت

وتدبيرك العجز وحركاتك السكوت وبيتك الخلوة وطعامك الجوع وشرابك الدمع ولباسك

الفقر ونومك [illegible] ووسادتك [illegible] ومجلسك المسجد ورأس مالك

العبرة ورفيقك التوفيق ورفيقك الحياء وسمعك [illegible]

معلمك القناعة وصلاتك الوداع وصومك [illegible]

ومرضك العلم [illegible] المقابر واعطك الاسلام ومطلبك الخروج [illegible]

رقصك رفض الدنيا وارباب [illegible] وسلاحك الوضوء [illegible]

النفس وسجنك الدنيا وسجانك الهوى [illegible] التطوع [illegible]

وحصنك الدين وشعارك الشيخ [illegible] الله تعالى [illegible]

الظن بالله تعالى [illegible] الصلاة على رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] النفس الامارة

لان الله تعالى خلق النفس [illegible] اليها [illegible]

كمثل السارق الواقف على متاع البيت [illegible]

العقل وتوافق الهوى [illegible] الى الطاعة وهي تحرك الى المعصية [illegible] في الشبع

مثل السبع وفي الجوع مثل الطفل الضعيف وفي المعصية مثل الملوك الجبابرة وفي [illegible]

مثل البهائم وفي الخوف مثل الذرة وفي الامن مثل النمر والاسد [illegible]

تخاف الفقر والقلة ولا تخاف من الله تعالى اليم عقابه وهي سخرة الشيطان [illegible]

انصار من الدنيا [illegible]

زينة الحياة الدنيا مثل كثرة النوم وكثرة الاكل وكثرة الضحك ومجالسة [illegible]

الفساق وحب الدنيا واختيار [illegible] والكبر والحسد والعداوة [illegible]

الملاهي واللعب بالملاهي وجمع المال وطول الامل [illegible]

واعانة على تسخيرها [illegible] التقوى والورع [illegible]

[illegible] الشيخ [illegible]

في العبادة والطاعة [illegible]

[illegible] الى الله تعالى التسوية [illegible]

محاسبته

وخاصتك

بالسوء

[illegible]

انت

ومن

ورثوه

وكثرة المزاح

العبادة رقيته

والرياء والمراء والنفاق وحب المال وتقبيل اليد وحسن الصيت وثناء الخلق وبغضة الملوك وتردد

ابناء الدنيا والسماع والتخريق والتصنع واظهار الوجد والبكاء وتحريك الشهوة و

الاشارة [illegible] الاوقات [illegible] مع ابناء الدنيا وكثرة المزاح وزيادة الشهوات

نعوذ بالله من الشيطان الرجيم واذا اراد الله بعبد خيرا بصره بعيوب نفسه وحسبنا الله ونعم

الوكيل ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم والحمد لله رب العالمين وصلى الله على

خير خلقه محمد وآله وصحبه وسلم

الصبر والصلوة [illegible]
الكرامات [illegible]

١٣٦ رسالة الشيخ نجم الدين كبرى في الطرق الى الله تعالى [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الشيخ العارف قدوة السالكين كهف الواصلين ابو الجناب الخيوقي المعروف بنجم
الدين الكبرى قدس الله روحه ونور ضريحه ورزقنا فتوحه الطريق الى الله تعالى بعدد
انفاس الخلائق وطريقنا الذي نشرع في شرحه اقرب الطرق الى الله سبحانه واوضحها
وارشدها وذلك لان الطرق مع كثرة عددها محصورة في ثلاثة انواع اولها طريق
ارباب المعاملات بكثرة الصوم والصلاة وتلاوة القرآن والحج والجهاد وغيرها من
الاعمال الظاهرة وهو طريق الاخيار فالواصلون بهذا الطريق في زمان طويل اقل
القليل وثانيها طريق اصحاب المجاهدات والرياضات في تبديل الاخلاق وتزكية النفس
وتصفية القلب وتجلية الروح فيما يتعلق بعمارة الباطن وهو طريق الابرار فالواصلون
بهذه الطريق اكثر من ذلك الفريق ولكن وصول ذلك من النوادر كما سأل ابن منصور عن
ابراهيم الخواص في اي مقام انت فقال روضت نفسي في مقام التوكل سنة
[illegible] سنة فقال افنيت عمرك في عمارة الباطن فاين انت من الفناء في الله وثالثها
طريق السائرين الى الله والطائرين بالله وهو طريق الشطار من اهل المحبة السالكين بالجذبة
فالواصلون منهم في البدايات اكثر من غيرهم في النهايات فهذا الطريق المختار مبني على
الموت بالارادة قوله عليه السلام موتوا قبل ان تموتوا وهو محصور في عشرة اصول
اولها التوبة وهو الرجوع الى الله تعالى بالارادة كما ان الموت رجوع بغير الارادة
قوله تعالى ارجعي الى ربك وهو الخروج عن الذنوب كلها والذنب ما يحجبك عن الله من
مراتب الدنيا والآخرة فالواجب على الطالب الخروج من كل مطلب سوى الله تعالى حتى

الزهد وكما قيل وجودك ذنب لا يقاس به ذنب وثانيها الزهد في الدنيا وهو الخروج عن متاعها
وشهواتها قليلها وكثيرها مالها وجاهها كما ان بالموت يخرجون منها وحقيقة الزهد
ان يزهد عن الدنيا والآخرة قال عليه السلام الدنيا حرام على اهل الآخرة والآخرة
حرام على اهل الدنيا وهما حرامان على اهل الله تعالى وثالثها التوكل على الله وهو الخروج
عن الاسباب والسبب بالكلية ثقة بالله وهو الخروج عن الاسباب كما هو بالموت ورابعها
[illegible] القناعة وهو الخروج عن الشهوات النفسانية والتمتعات
الحيوانية كما هو بالموت الا ما ضبط الشرع [illegible] من الماكول والملبوس
والمسكن ويختصر على ما لا بد منه [illegible] وخامسها العزلة وهو الخروج عن مخالطة الخلق بالعزلة و
الانقطاع كما هو بالموت الا من حذر الشيخ الواصل المربي له [illegible]
ان يحتمي منه كالميت بين يدي الغسال يتصرف فيه كيف شاء [illegible]
الاجنبية ولوث الحدث واصل العزلة عن الحواس [illegible]
عن التصرف في المحسوسات فان كل آفة وفتنة [illegible] الروح بها وكانت تقوية النفس و
تربية صفاتها فما دخلت [illegible] الحواس بها [illegible]
وقد [illegible] واستولت عليها [illegible]
باعانة الهوى والشهوة كما ان الطبيب يعالج المريض [illegible]
علل مرضه فتنقطع بذلك المواد الفاسدة وتقوى القوى الطبيعية [illegible]
الحرارة الغريزية لتزيل المرض [illegible] الصحة [illegible]
[illegible] الذكر [illegible] وهو الخروج عن ذكر ما سوى الله
تعالى باللسان قال الله تعالى واذكر ربك اذا نسيت اي اذا نسيت غير الله [illegible]
[illegible] كلمة لا اله الا الله فانه معجون [illegible]
[illegible] المواد الفاسدة التي [illegible] مرض القلب [illegible] الروح [illegible]
صفاتها [illegible] الاخلاق الذميمة النفسانية [illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible] الروح [illegible]
وصفاته [illegible]

١٣٧

والسموات والارض [illegible] الواحد القهار [illegible] فاذكروني اذكركم [illegible]
[illegible] المذكور [illegible] الذاكر [illegible] الذاكر [illegible] المذكور [illegible] للذاكر [illegible] المذكور
[illegible] الذاكر [illegible] الذاكر [illegible] المذكور [illegible] البصرى [illegible] البصر
[illegible] التوجه الى الله بالكلية وهو الخروج من كل [illegible]
كما هو بالموت فلا [illegible] مطلوب ولا مقصد [illegible] محبوب ولا مقصود الا الله
[illegible] الانبياء والمرسلين [illegible] عن [illegible]
قال [illegible] على الله [illegible]
[illegible] وهو الخروج عن [illegible]
[illegible]
[illegible] تصفية القلب [illegible] الروح قال الله تعالى [illegible]
[illegible] وثامنها المراقبة وهي الخروج [illegible]
[illegible] كما هو بالموت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] النفس [illegible]
بالمجاهدات والرياضات كما قال الله تعالى [illegible]
النفس [illegible] الروح [illegible] الله تعالى [illegible]
[illegible] المقربين [illegible]
للذين احسنوا الحسنى وزيادة [illegible] الحق [illegible]
[illegible] وعاشرها الرضا وهو الخروج عن [illegible] رضا الله تعالى [illegible]
الاحكام الازلية [illegible] الابدية بلا اعتراض [illegible]
[illegible] الى المحبوب [illegible]
الاوصاف الظلمانية [illegible] الله تعالى [illegible]
وجعلنا له نورا يمشي به في الناس كمن مثله في الظلمات ليس بخارج منها [illegible]
[illegible] الظلمانية [illegible] الانسان [illegible]

... ربانية احسنا باوصافه الربانية وجعلنا له نورا من انوار جماله لنا نمشي الى بذلك [illegible]
نمشي في الناس مع سائر الناس [illegible] لغاية [illegible] جماله لمن [illegible] في الظلمات الى [illegible]
في الظلمات [illegible] والانسانية لمن [illegible] يخرج منها فرغ من كتابة الكتاب [illegible] بخط عبد الاول
بن علاء الامامي يوم الخميس السابع والعشرين من محرم سنة ٩٣٢ في اوائل شهر ربيع الاول [illegible]

رساله در بیان مقامات اولیا

بسم الله الرحمن الرحيم

هذه رسالة في مقامات الاولياء مما قال ابو القاسم بن احمد الخواص رضي الله عنه قال الشيخ
ابو حاتم محمد بن الحسن بن محمد البزاز يقول سمعت الشيخ ابا علي الحسن بن خلف بن عبد الله
الكرخي يقول سمعت ابا بكر محمد بن احمد الطوسي بمكة يقول سمعت ابا اسحق ابراهيم بن [illegible]
يقول سمعت ابا اسحق ابراهيم بن احمد الخواص يقول اذا اقبل العبد على العمل فتح الله [illegible]
في [illegible] في سره عند الخلق في حال كثرة الاستقامة ورجوع الاعمال
[illegible] في توبته علم انه لا ينال ما عند الله من الثواب والمغفرة
الا باعمال المكاره فاحضر وصبر وتعبد فكان ذلك عنده حقيرا يسيرا في جنب ثوابه و
عقابه [illegible] يعرف قدر ما يطلب سهل عليه بذل المجهود لقدر الصبر
و[illegible] واذ ابتلى ابراهيم ربه بكلمات فاتمهن قال اني جاعلك للناس اماما
فاذا نظر الله تعالى اليه وهو مجتهد في طلب رضاه امده بالمعونة ورغبه فيما كان منه وبحال العلم
[illegible] يجد العمال في قلوبهم انه يذهب شهواتهم ولذاتهم وسائر [illegible]
[illegible] في الطاعة وقتل النفس عن الدنيا وان كان كالذباب [illegible] في [illegible]
[illegible] حال فرح الى حاله الاولى [illegible] المعونة ثم ينتقل من مقام التائبين الى مقام الخاشعين
ومن مقام الخاشعين الى مقام الراجين ومن مقام الراجين الى مقام الصالحين
ومن مقام الصالحين الى مقام المريدين ومن مقام المريدين الى مقام المطيعين ومن مقام
المطيعين الى مقام المحبين ومن مقام المحبين الى مقام المشتاقين ومن مقام المشتاقين
الى مقام الاولياء ومن مقام الاولياء الى مقام المقربين [illegible] ومراتب
لا يعرف قدرها [illegible] مقام التوبة وهو على خمس مقامات اولها الخروج من سائر الجهل
[illegible] والفعل المحظور لربك عز وجل وترك الشهوات واعتقاد مقت النفس الامارة
بالسوء واخراج المظلمة والانتقال عن الصغيرة والكبيرة ليصل الى الله ما كان و
ترك القيام [illegible] الغفلة [illegible] واصلاح المطعم وتقديم [illegible]
فهو على عشرة مقامات الخوف اللازم والعمل [illegible] والخشية [illegible] وكثرة البكاء
والتضرع في الليل والنهار والهرب من طلب الراحة وكثرة [illegible]

وموافقة الكتب ومنادى الخوف نزول الموت والفوت واما مقام الراجين فهو على
الحج والجهاد والرباط والامر بالمعروف والنهي عن المنكر والمعاونة على البر بالمال والنفس والنصر
للمظلوم واجابة الصارخ وتفريج الكربة واغاثة الملهوف واما مقام الصالحين فهو على
عشرة مقامات صوم النهار وقيام الليل والاستعداد وذكر الموت وتشييع الجنائز والمام
المقابر ومسح راس اليتيم بالايدي وعيادة المرضى ووصل الصدقة ومحبة اهل الخير
ومداومة الذكر واما مقام المريدين فهو على عشرة مقامات التحبب الى الله بالنوافل
والتذلل عنده بالنصيحة في الخلق [illegible] في الخروج والاتباع
والصبر على احكامه والايثار لامره والحياء من نظره اليه وبذل المجهود في محبته والتعرض
بكل سبب يوصل اليه والرضا بالقلة والقناعة بالخمول واما مقام المطيعين فهو [illegible]
اعظام امر الله والغضب لله والهيبة لله والمراقبة [illegible] الاخلاص لله
ووضع الرغبة في [illegible] والسكون بين يدي الله وخفض النفس [illegible]
انتظار [illegible] واما مقام المحبين فهو على عشرة مقامات السهر الدائم و[illegible]
الكاين والرغبة في الخروج من الدنيا بالموت وشهوة لقاء المنعم والتبرم بالخلق وكثرة
[illegible] وطلب الفرج وطلب مجالس ذكره والاستراح بكلامه واستثقال [illegible] النطق
بغيره واعتقاد اهل الاصول اليه واما مقام المشتاقين فهو على عشرة مقامات تعليق
القلب وطيران الضمير اليه وهيجان النفس عند الحركة والقلق عند ذكره وكثرة البكاء
وخوف فوت النظر الى الله والانس بالوحدة والهرب من الالفة والنوم وقراءة القرآن والتدبر
لمعاني كلام الرحمن والتلذذ بطول مناجاته واما مقام الادباء فهو على عشرة مقامات
الحب في الله والبغض في الله والموالاة للحق والتبري من الباطل والصبر في مواطن
المحن والزهد في الحلال ومطالبة الرؤية والحنين اليه ومجالسة اهل البلاء ومحادثة
الفقراء في معاملة فقرهم والاجتهاد في سلامة [illegible] عند الله واما مقام المقربين
فهو على عشرة مقامات [illegible] سلامة الصدر واعتقاد الرضا والتوكل على الله في
والآخرة والرفق بعباد الله وطلب الرحمة للعصاة وصلاح ذات البين [illegible] الفقراء
والمساكين بالبر والفرح لصلاح الامة والغم لفسادها واعتقاد حسن الظن بالله

الانكماش
الانقطاع

واما ذوق مسالك الطريق في [illegible] من قبل التضييق واخذ القلوب بالمحن [illegible] زاد
[illegible] الا ازداد واكثر منه فاذا لا يصبح على حالة واحدة فقد نقص ومن كان
نقصان فالموت خير له ومن استوى يوماه فهو مغبون وان زاد [illegible] الله تعالى
[illegible] وعلامة وصول الجزاء من الله عز وجل [illegible] القلوب [illegible] وكشف
لها النور وانشرحت لها الصدور وامور كانت على القلوب مستورة في ستر الغيب [illegible]
[illegible] فيتقلدون والعارف فوق ما يقول [illegible] الزاهد
دون ما يقول [illegible] الدنيا والعارفون غرباء الآخرة وان [illegible]
زهده [illegible] والعارف [illegible] لان العارف كانت الدنيا عنده اقل
[illegible] كما [illegible] عظم الرب جل وعز في القلب صغر [illegible]
[illegible] وصلى الله على خير خلقه محمد وآله وصحبه اجمعين وسلم تسليما
كثيرا كثيرا الى يوم الدين ه م

هذه فصول اجراها الله تعالى على لسان عبد من عباده [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

هذه فصول اجراها الله تعالى على لسان عبد من عباده في دقائق [illegible]
[illegible] والفضل [illegible] والحمد والمنة [illegible]
واول [illegible] [illegible]
[illegible] النفس [illegible] بعضها فوق بعض
[illegible] تخرجت ارض [illegible] كل شي [illegible]
[illegible] الرياح [illegible] سبع سنابل في كل سنبلة [illegible]
[illegible] والله السميع العليم [illegible] الشيطان [illegible] النفس [illegible]
[illegible] سبحان الله [illegible] الحق [illegible]
[illegible] القلوب [illegible] النفوس [illegible]
[illegible] الله [illegible] الى الصراط المستقيم [illegible]
ان الله عز وجل كان ولا شي معه ثم احدث [illegible] بارادته [illegible] الارادة

ولا يفارق المريد فلا شي الا هو معه حقيقة وشرعا وهيئة اثباتا ظاهرا ومحوا باطنا بل كشف
اللطف كان هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بكل شي عليم فهو يعني فوجهه
والكاس في الحقيقة هو وما سواه فهم وخيال ووهم اسئله التوفيق واقول انه ما ذكر الله
قط الا عاقل جاز بالعارف العالم بالله المنعم بينه بالجلال والعظمة من التقوى سد ذكره ونعم
به قصته البتة فعبد من العزة والحول والقوة لله وحده اسئله التوفيق اقول ان
الذكر لمن هو محبة من ثمرات ان طيب الانس والجن عقله المريد [illegible]
قطعي وتطرد المريد الى خطر حظوظ الدنيا والآخرة غفلة توجب سقوطه ذلك حقيقة وشريعة
وذلك مسالك العلوم بها لا يكمل الا بالذكر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اسئله التوفيق
واقول ان مخالفة الهوى شرط في صحة الارادة والاتفق مع شي من حظوظ النفس بالجملة
بل هو مريد لغيره ما هو متصف به ومريد الدنيا غير مريد الآخرة ومريد الآخرة غير مريد
الله عز وجل كل من تعلق مع مراده ظاهرا او باطنا لا يكون هو الا [illegible]
غرورا ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اسئله التوفيق واقول من كرم
بقدم الصدق جال طاير روحه في الملكوت واتصل بعالم منفصل عنه فبه يده
سمعه منه واجره عنه به يبطش وبه يبصر وبه يسمع حقا حقا حقيقة وشرعا ولله الامر
من قبل ومن بعد والله الفعال لما يريد اسئله التوفيق واقول من كمل بصيرة
بغوص في الفكر شاهد من خفي ما خط قلم الامر في لوح القدر ودل على كنز العلم
وقاده زمام الرضى الى حان شراب حبهم وسقته يد الارادة كاس وجدهم يعني
سكرا في موضعه عما سواه فلم يبق له في الارض مقعد ولا في السماء مصعد ولا يزال
بها فانيا حتى بصيره منا فيعود سكره صحوا وعماه بصرا فحاله رزق من يشاء
بغير حساب ولله الحمد والمنة والتوفيق وعليه التوكل اسئله التوفيق واقول اذا
اشرقت مشكاة الانبية مشكاة او كان نور الملح قط ابدا ولا فاريا ابدا او رجعوا [illegible]
ما شاء الله لا ينبح مشكاة ولا كان نور ابدا ولو وضع فيها [illegible] الدنيا وانما ينبح ما اشتعل
منه اول مرة واذا اغلب سبح القدم على الحادث كان مالاهل لسرع الاشتعال
والنوال الحكم الضرورة والبلد الطيب يخرج نباته باذن ربه والذي خبث لا يخرج الا

نكدا

نكدا واذا اشتبه الامران ولم يعلم السابق منهما العقب الاشبه على اكثر الاتقان وضح تبين
ذلك الذين صدقوا ويعلم الكاذبين والله بكل شيء عليم اسئله التوفيق واقول من رأى
الله عيانا عمي عما سواه وتعلقا ومن رأى الله علما استغفر واستحقر كل ما سواه حتى الكون والخلق
ولا شك ان رجال الله على تفاوت درجاتهم كثيرا لا يعرفون الاقتران ما يظهر من
احوال الدين افعالهم واوفى ذلك الاعراض عن الدنيا وعدم والالتفات الى ما سوى من عظم عنده
[illegible] على قدره هنا وهناك من صغر عنده شي منها عظم على قدره دنيا وهنا
[illegible] ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اسئله التوفيق واقول
ان العلم نشا من سوء الظن وحسن الظن نشا الرضا والرضا نشا الحب وحقيقة الحب جعل
الفقر غنى والضيق نعيما والحزن سرورا والتعب راحة والمر حلوا والصعب سهلا
[illegible] من علم احسن الظن ومن احسن الظن رضي ومن رضي احب ومن احب سارت
عنده [illegible] وتوحدت لديه الانواع ولم يبق غيرا هو متصف به حقيقة وشرعا
والجهل منشا سوء الظن وسوء الظن منشا السخط والعياذ بالله منه والسخط
منشا البغضاء وادنى البغضاء تخييل النفع ضرا والنعيم ضيقا والسرور حزنا
والراحة تعبا والحلو مرا والسهل صعبا والحسن قبيحا فمن جهل ساء ظنه ومن ساء ظنه
سخط ومن سخط ابغض ومن ابغض تشعبت عليه الاشياء وكثرت عليه الانواع الى ما لا
حد له ولا نهاية وما توفيقي الا بالله المصير وهو السميع العليم اسئله التوفيق واقول ان
موت النفس بسبب حيوة القلب وحيوة النفس بسبب موت القلب ومن العوام المساكين من تكون
كلفة العيش مع موت القلوب حيوة النفس وكلفة الحلق تعوي حيوة القلب وسبح
موت النفس وترك الحق تقوى حيوة النفس وسبح في موت القلب ومن كان في غمار دواعي
العلايق لم تتوحش الطريق ولم يصح مع الجاه ولم يقيد بالحشمة والحرية وسارع مبادي
الحق الى ماتره وساره ومن كانت حالاته دواعي النفس تقيد بالجاه ووقف مع الحرية والحشمة
وخشي مع الرياء والنفاق واذا كان حب الدنيا موجب العقوبة جلية وفقد اخرة واذا
كان الموت مودة صحيح اخرته وفقدت دنياه واذا كان الله عز وجل معه ودنياه
واخرته والعلم بالعمل يصلح الفاسد والعمل بالجهل يفسد الصالح وعزيه والله ابهمه
نشرح صدره للاسلام ومن يرد ان يضله يجعل صدره ضيقا حرجا كانما يصعد في السماء

ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید والله ولی التوفیق والقول فی العفاف
من خصم الاشراف حقیقة وشرعا اما العفاف الحقیقی فمخالفة الهوی وترک الحظوظ فی کل
حال وجلی واما العفاف الشرعی فاجتناب المحرمات الشرعیة ظاهرا وباطنا واما الاشراف
فهم اولوا العلم التی لم یرضوا بمقام ولا تزلزل بمقام وهم العلماء فعلماء وراثة علماء الشریعة
رسول الله صلی الله علیه وسلم فاما العلماء بالله تعالی فشانهم السیر الابدی فی میادین الغیوب الالهیة
والطیر السرمدی فی جو فضاء الحضور العندی بلا بدایة ولا نهایة واما علماء الشریعة
الترقی فی المناصب الدینیة والاعراض الدنیویة کالقضاء والتدریس والامامة ومشاهدة
الجمع خلفاء الشریعة تبلغ ذوی العزة والجاه والسلطان والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب
والفضة والخیل المسومة والانعام والحرث ولباس الخز والدیباج وتلک [illegible]
تلقیهم بذلتهم وعزتهم بهوانهم وجاههم باحتقارهم وبطرهم بمسکنتهم وجبرهم بکسرهم وعظامهم
بفقرهم ترکوا اللذات وفارقوا الشهوات تجردوا للبنین والبنات ورفضوا الاهلین و
القرابات واهملوا الرفوی والزوجات ان اکلوا فللرمق وان شربوا فقلیل وان
رقدوا فللارق وان لبسوا فللخلق وان نطقوا فعن فرق لا یدرک شیء عنهم ولا
یوبه بهم ان حضروا ولا ینظر الیهم ولا یعتنی بهم ان نظر فیهم اسر فیهم التجمع والعز الالهی والجاه
السرمدی الذی لا یزال ولا یفنی ولا یحول وما سواه مجازی حقیقته الکثرة وفی علته
صغاره وعاقبته بارقته کرون ما احوالکم ولتعلمن نباه بعد حین والله اسوتی الاشراف
فهم سراق الاسواق فعادتهم مواظبة الشراب والطعام والطرب والاجسام فاولئک کالانعام
بل هم اضل سبیلا وساء قیلا افنوا الاعمار فی حظوظ النفوس ولعبوا من الجهل [illegible]
ملبوس ووطؤوا الکیس مع الکؤوس وطلبوا السعود من النحوس فیا بؤس لهم من
دع المکارم لا تنهض لبغیتها واقعد فانک انت الطاعم الکاسی ۵

تم

تم کتبه العبد [illegible] ضحوة الاربعاء فی اوائل
شهر ربیع الاول سنة ۸۵۳ [illegible]
الحموی الحسینی عفا عنه

یا الله

وصایا الشیخ ابی عبد الله محمد بن محمد الخفیف الدیلمی الشیرازی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد وآله وصحبه اجمعین اما بعد فهذه وصیة
من کلام الشیخ سلطان الاقطاب ابی عبد الله محمد بن محمد الخفیف الدیلمی الشیرازی
قاضی الصوفیة قدس الله سره قال الشیخ قدس سره یجب علی المرید اذا قصد
سلوک الطریق وخرج من المضیق الی الشعب الرفیق ان یحفظ هذه الخصال التی ذکرها
[illegible] ان یخرج عن المظالم [illegible]
[illegible] الثالث لزوم الصمت والخلوة وذکر الله تعالی فی کل حال
الرابع معرفة حق الله تعالی [illegible] وجمیع احواله الخامس ان [illegible]
من [illegible] السادس ان [illegible] ولا یخطر الدنیا بالبال السابع
ان یعمل الصدق فی جمیع احواله واقواله الثامن ان یضبط بطنه ولسانه فان الجوع
اذا کان مع شره النفس [illegible] الشهوات [illegible]
[illegible] واذا کان [illegible] الکلام [illegible] ذکر الله تعالی ومراقبته فان معصیة
اللسان اکثر من سائر المعاصی التاسع ان یستعمل الادب ولا یتکلم الا لما [illegible]
العاشر ان لا یاکل حتی یجوع ولا یشرب حتی یعطش ولا ینام حتی یغلب علیه النوم
الحادی عشر ان لا یتحدث مع النساء ولا یجلس مع من فی موضع الشهوات الثانی عشر
ان یغض بصره [illegible] ولا ینظر فی حجرات المسلمین فانه
روی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم من نظر فی حجرات المسلمین فهو منافق
الثالث عشر ان لا یغفل عن الوضوء کل ساعة ولا یغفل عنه عند الکلام [illegible]
النوم والرابع عشر [illegible] واستعمال الکلام فی الدنیا الخامس عشر [illegible] ومجالسة
[illegible] السادس عشر ان لا یقول [illegible] کذا
لکان کذا [illegible] کلام المنافقین [illegible]
[illegible] وما قدر سیکون حسبنا الله وحده ونعم الوکیل السابع عشر
ان لا ینظر [illegible] ولا [illegible] ولا احدا الا [illegible]
الثامن عشر [illegible] مع اصحاب الناس [illegible]
التاسع عشر ان لا یقبل من [illegible] ولا یعلم ما لا یعلم

١٤١

عشر العشرون اباه والكبر وعلامة الكبر ان يزدري باحد من الناس ويستخف بهم لكادي
والعشرون اباه والعجب وعلامة العجب ان يرضى نفسه وعقله ولا يقبل من احد
او نصيحة الثاني والعشرون اباه والحسد وعلامة الحسد ان يكيد الناس على ما اتاهم
الله من فضله الثالث والعشرون ان لا يشتغل بما شغل عنه مولاه ويقيد عهده
ولن يقعد في مقعد صدق عند مليك مقتدر حتى يهون عليه كل صعب الرابع والعشرون
يحتاج المريد الى اربعة اشياء دابة قاهرة ودار واسعة وثوب حسن وسراج
مضي فاما دابة قاهرة وهي الصبر واما دار واسعة فهي القناعة واما ثوب حسن
فهو التقوى واما سراج مضي فهو العلم ووصيتي ان يحفظ العهد ويوفي بالعهد
ولزوم الباب وذكر الله تعالى على كل حال وكتمان الفقر والتعود مع الحق طريق
الحق حتى يصل الحق الى الحق وحسبنا الله ونعم الوكيل وصلى الله على خير خلقه
محمد وآله وصحبه وسلم تسليما كثيرا كثيرا ٥ تم بعون الله وتوفيقه

م

عظامهم

رسالة در بيان رسيدن بمحبوب و بودن وسيله درعمل رابوي

١٤٣

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الشيخ الامام العارف قدوة العالم مرشد السالكين قدوة الموحدين نور الملة والدين
بن عبد السلام القرشي البحيري المصري رضي الله عنه سميت هذا الكتاب
بريحان المطلوب في الوصل الى المحبوب ويكون وسيلة العمل بذلك ونور اهتدى
في كل ما ... فهذا لكل مجتهد وحبيب كل معتقد لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
... في بيان كيفية عمل المريد الثابت الى الله تعالى الاحاديث الاربعة المشهورة الاول
قوله صلى الله عليه وسلم انما الاعمال بالنيات والثاني قوله صلى الله عليه وسلم وانما لكل امرئ ما نوى
الثالث قوله صلى الله عليه وسلم من حسن اسلام المرء تركه ما لا يعنيه والرابع قوله صلى الله
عليه وسلم الاحسان ان تعبد الله كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك اعلم
ان المريد بعد حصول الارادة يحتاج ان ينوي والنيات يكثرها راجعة الى نوع
لانه اما ان ينوي المصلي الدنيا واما المصلي الآخرة واما وجه الله تعالى لقوله تعالى
منكم من يريد الدنيا ومنكم من يريد الآخرة قال الشبلي رحمة الله عليه فمنكم من يريد الدنيا
مطالعه ومنكم من يريد الآخرة الجنة فاين من يريد الله تعالى قبل هم الذين قال الله
تعالى في حقهم واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه
وقال صلى الله عليه وسلم الدنيا حرام على اهل الآخرة والآخرة حرام على اهل الدنيا وهما
حرامان على اهل الله اي حرام حرمان لا حرام تحريم لقوله صلى الله عليه وسلم مثل الدنيا
والآخرة كمثل المشرق والمغرب اذا قربت على المشرق ادبرت عن المغرب و
بالعكس فيتعين بالحديث الثاني عمل النية لوجه الله تعالى في العمل الكلف الا ان النفس
ان لم ترجع بالمحبة التي هي شبابة بالكار يحتاج ان يرجعها بالتكليف الذي هو ثبابه
التباكي وستعين بالحديث الرابع على ترك ما لا يعنيه بالمراقبة لان المريد لم يتوقف
بانه يرى الله فان الله يراه وان لم يقيد ان يترك ما لا يعنيه فاذا انعم الله عليه بهذا
العزم يحتاج ان يشتغل بالتوبة النصوح وهي في اللغة الرجوع مطلقا وفي الشرع الرجوع
عما لا يرضى الله تعالى الى ما يرضيه باركانها الثلاثة الندامة على ما مضى والاقلاع في
الحال والعزم على ان لا يعود الى ما مضى في المستقبل فان ترك احدها لا يوجد التوبة
فلا ... ندم من اكل الحرام في الماضي ... كل ما حصل له الاقلاع ... مره وعليه

تعالى لامر علام الغيوب واعلاما لانكشاف ... هر
طريق ... وسال العبد ان ... كل هر

في الحال العزم على عدم عودها ابدا لكن في المستقبل فحصول التوبة بالوجه الاول يوجد
اركانها الثلثة ولتوبتها خصال ثلثة الاول عدم الرضا بما لا يرضى الله تعالى ابدا
الثانية ان لا يقع في محظور سال الله تعالى الخلاص منه والثالثة اذا حصل اعمال
جدد توبته بالندامة والترك والعزم على ذلك فالعاقل يرجع من المعصية الى الله
لوجه الله تعالى للخوف من النار والخاص يرجع من الكسل والتعلق اعلاه والله
تعالى الى المحبة في التحقيق لوجه الله تعالى لا للدرجات العلى
الى الحضرة ثم الى الحضور بين يدي مولاه لوجه الله تعالى الحروف التقطيعية في حاصل
الكلام ان توبة الصوفية من الغفلة الى الحضرة ثم الى الحضور بين يدي مولاه معنى اذا
عقل عاما بان يحضر لسمع وجوده لوجه الله تعالى فصارت توبة الكامل توبة خاصا
الخاص فاذا تمام الاركان الثلثة والخصال الثلث فاشتمل كانت الشمائل كرمت عليه
لانه لوجود الخصال الثلث يزيد في الحسنة الحسنة وبدله الله سيئاته حسنات وكيفية
اخذ العهد ان يذكر الشيخ المريد اداب التوبة ثم يرشدها ثم يضع باطن يده اليمنى
فوق يد التائب اليمنى ويعرف بان الشيخ والمريد التائب مشترك في التوبة لان
الله تعالى امره بالتوبة بقوله عز وجل وتوبوا الى الله جميعا ايها المؤمنون ويقبل
الشيخ ايضا في قوله جميعا ويسكت الشيخ ويغمض عينيه ويخرج من قبله المتوب
ويرى ان الله تعالى هو المتوب في الحقيقة الا بواسطة بين الله تعالى ومن اناب
ثم يرفع الشيخ صوته باعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم استغفر الله
العظيم واتوب اليه واسأله التوبة والتوفيق لما يحب ويرضى وصلى الله على نبينا
محمد وآله واصحابه وسلم والحمد لله رب العالمين والمريد ايضا يسكت ويغمض
عينيه ويرفع صوته اتباعا للشيخ فيما يقول ونسبتها هو ان شيخنا وسيدنا ومولانا ومقتدانا
رحمه الله تعالى الاكمل الاوحد الراسخ الواصل الموحد قطب الزمان غوث الانام
جمال الملة والدين ابا المحاسن يوسف بن عبد الله بن عمر بن علي بن جعفر الكوراني
قدس الله روحه ونور ضريحه اخذ من الشيخ نجم الدين محمود بن علي الاصفهاني ومن مولانا
الشيخ الفقيه حسن الششتري ومولانا الفقيه حسن عن الشيخ نجم الدين الاصفهاني
ومن الشيخ نور الدين الطوسي وهما قبيلة السهروردي وهما اخذا من الشيخ نور الدين عبد الصمد

النطنزي وهو اخذ من الشيخ نجيب الدين علي بن برغش الشيرازي وهو اخذ من الشيخ شهاب الدين
عمر السهروردي وهو اخذ من عمه ابي النجيب السهروردي وهو اخذ من عمه القاضي وجيه الدين
وهو اخذ من ابيه السهروردي المشهور بعمويه وهو اخذ من الشيخ احمد الاسود الدينوري
ومن القاضي وجيه الدين ايضا اخذ من اخي فرج الزنجاني وهو اخذ من ابي العباس النهاوندي
وهو اخذ من ابي عبد الله محمد بن خفيف الشيرازي وهو اخذ من القاضي رويم البغدادي
وهو اخذ من رويم اخذا من الشيخ ابي القاسم الجنيد البغدادي وهو اخذ من
الشيخ سري السقطي وهو اخذ من معروف الكرخي وهو اخذ من داود الطائي وهو من
حبيب العجمي وهو اخذ من حسن البصري وهو اخذ من امير المؤمنين وامام المتقين علي
بن ابي طالب كرم الله وجهه وهو اخذ من النبي صلى الله عليه وسلم ومعروف الكرخي
ايضا اخذ من علي الرضا وهو اخذ من ابيه علي زين العابدين وهو اخذ من ابيه حسين الشهيد
وهو اخذ من ابيه علي بن ابي طالب وهو اخذ من النبي صلى الله عليه وسلم وبعد هذا
ينبغي ان يظهر عليه اثار باطنه ويلبس زيهم ويهتم بخرقة لقوله عليه السلام من تزيا بزي
قوم فهو منهم ومن تشبه بقوم فهو منهم فاذا ثبت انه منهم فيكون له علم حسن الظن
بالله تعالى ويقوى اليقين لان النبي صلى الله عليه وسلم قال حكاية عن الله تعالى انا عند
ظن عبدي بي فليظن بي خيرا وقال النبي صلى الله عليه وسلم تعلموا اليقين فاني تعلمته
ونسبتها هو ان سيدنا الشيخ الواصل جمال الدين ابا المحاسن يوسف بن عبد الله
الكوراني لبس من الشيخ نجم الدين محمود الاصفهاني ومن الشيخ مولانا الفقيه حسن الششتري
وهما من مولانا الشيخ الفقيه حسن وهو لبس من الشيخ محمود الاصفهاني وهو من الشيخ عز الدين
الطوسي وهما لبسا من الشيخ نور الدين عبد الصمد النطنزي وهو لبس من الشيخ
نجيب الدين علي بن برغش الشيرازي وهو لبس من الشيخ شهاب الدين السهروردي
وهو لبس من عمه ابي النجيب السهروردي وهو لبس من عمه القاضي وجيه الدين السهروردي
وهو لبس من ابيه محمد السهروردي المشهور بعمويه وهو لبس من الشيخ ممشاد الدينوري
والقاضي وجيه الدين ايضا لبس من اخي فرج الزنجاني وهو لبس من ابي العباس
النهاوندي وهو لبس من ابي عبد الله بن محمد ابن الخفيف الشيرازي وهو لبس من
القاضي رويم البغدادي وممشاد ورويم لبسا من القاضي الشيخ ابي القاسم الجنيد

وهو اخذ من الشيخ عماد الدين

البغدادي وهو لبس من الشيخ جعفر الحذاء وهو لبس من الشيخ ابي عمرو الاصطخري وهو لبس من
شقيق البلخي وهو لبس من الشيخ ابرهيم ابن ادهم البلخي وهو لبس من موسى ابن زيد الراعي
وهو لبس من اويس القرني وهو لبس من امير المؤمنين عمر وامير المؤمنين علي رضي الله عنهما
وهما البساه بامر النبي صلى الله عليه وسلم ونسبة الخرقة تذكر بعد لبسها بخلاف التوبة
والتلقين فان نسبتهما تذكر قبل العهد والتلقين لكيلا يرجع بعد [illegible] في اخذ
تلقين الذكر لا اله الا الله لان عيسى عليه السلام قال لن يلج ملكوت السموات والارض
من لم يولد مرتين والولادة الاولى [illegible] نسبة الملبس على [illegible] نسبة الالباس

في آداب الذكر وما يريد منه المراد من الذكر محو الانس بغيره تعالى والوحشة من الخلق
وادابه سبعة عشر الاول التوبة من جميع المعاصي والزلات الثاني الغسل او الوضوء
والثالث لبس اللباس الطيب حلالا الرابع اختيار بيت مظلم خالي من لغط
مجلس الذكر بالرائحة الطيبة للملائكة والجن والخامس [illegible] والسادس الجلوس متربعا مستقبل القبلة
والسابع ان يضع راحتيه على فخذيه والثامن ان تغمض عينيه مع تصور شيخه
بين عينيه ليكون رفيقه في الطريق كما قيل الرفيق ثم الطريق والعاشر ان يستمد
في اول شروعه في الذكر بهمة شيخه وينادي بلسانه يا [illegible] استعانة الى غير الاحتياج
والحادي عشر ان يرى استمداده من النبي صلى الله عليه وسلم والثاني عشر السكوت
والسكون لتحصيل الصدق بان يشتغل قلبه بالله الله الله بالفكر دون اللسان
حتى لا يسمع مع الله شيئا ثم يوافق اللسان القلب بلا اله الا الله فقد اراد بعده
والثالث عشر الاخلاص وهو ان يقصد بهذا وجه الله تعالى فقط لا غير وكذا
ساير الحركات لا يجوز ان ينظر على ظاهره شيئا الا قدر تخصيصه في قلبه المستقيم عليه
بالصدق والاخلاص ومما يصل الى الصدق وهو ان يطرح جميع الخطرات في قلبه من
حسن او قبيح الى شيخه وصديق يحافظ على اسراره ولهذا [illegible] من شرط الشيخ
ان يطلع على باطن المريد كما من شرط المريد ان يظهر للشيخ جميع الخطرات
وان لم يظهر يكون خائنا والله لا يحب الخائنين والرابع عشر ذكر لا اله الا الله
بقوة تامة وتصحيح لا اله الا الله من سر [illegible] النفس التي بين الجنبين ويصل
الله بالقلب الحسي الكاين عظيمه الصدر والمعدة مايله اسفل الى جانب اليسرى [illegible]

حضور القلب للمذكور فيه والخامس عشر استحضار معنى الذكر بقلبه مع كل مرة ويقطع [illegible]
والوسواس بقول بلسانه لا اله الا الله وبقلبه لا معبود الا الله [illegible] اصحاب الطلب
لطلب شيء من المعروف والذوق والشوق وغير ذلك فيقول لا مطلوب الا الله و
الخواطر كلها فيقول لا موجود الا الله [illegible] انه ينطق السادس عشر نفي كل
موجود من القلب سوى الله تعالى ليتمكن اثباته الا الله في القلب ويسري الى جميع الاعضاء
[illegible] او قيل انه من فوق راسه الى اصبع قدمه والسابع عشر [illegible]
[illegible] متلقيا لوارده او [illegible] عليه فيتم وجوده [illegible]
ويسمع مع غيره كلها [illegible] الذاكر اذا كان [illegible] في عقله [illegible] ذكره [illegible]
غايب عن [illegible] احكام [illegible] ذكر الاختيار
الذاكر فلا حرج على الذاكر [illegible] الاختيار [illegible] كشف [illegible] على انواع مختلفة
كلها محمودة وصاحبها [illegible] فانها اسرار [illegible] بلسانه الله الله الله
او هو هو هو او لا لا لا او ا ا ا او اه اه اه او [illegible] او [illegible]
بغير صوت وحرف فانه في ذلك الوقت [illegible] لوارده [illegible] كشف [illegible] بعد
سكون ودون [illegible] السكون والسكوت [illegible] استطاع متلقيا لوارده [illegible] الانواع
الصادق في مجلس واحد فان قيل قد علم انه يقول بقلبه لا معبود الا الله ولا مطلوب الا الله
ولا موجود الا الله مع مراعات الآداب كلها [illegible] الى التقرب
والعادة [illegible] فالجواب انه مراعات الآداب المذكورة رجع
عن العادة [illegible] بنور [illegible] بوارد [illegible] النور [illegible] ان يعمل الا المطلوب الا الله
فهو [illegible] الآداب [illegible] يحتاج الى ذكر اللسان [illegible] يعني ذكر
القلب [illegible] المذكور فلا حاجة الى شيء [illegible]
الى شيء مطلقا [illegible] الشيخ نور الدين عبد الصمد النطنزي قدس الله روحه [illegible]
[illegible] الفاتحة [illegible] الصلوة [illegible] السالك [illegible]
حضر [illegible] في الصلوة [illegible] الاحاديث [illegible] فان الله تعالى [illegible]
المقدرة في جنس بني آدم على العمل [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]
الفعل [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم موتوا قبل ان تموتوا [illegible]

اذا اودتك بارقة لوايه ما استطعم وظاهر المراة لا ترى ولا تتكلم ولا تتحرك ولا تتواجد ان
تمض عنه ولكن لك مقدار ثلثة انفاس او مقدار استطاعة فاذا فعلت ذلك بعد
مات وان استطاعة في ظاهره عاما وخاصا لكن العرف فيه العلم فان الخاص يعلمون
فيضبطون بالعلوم بشكره وباب الزهد مفتوح لهم والعام لا يعلمون العدد ...
ان يقوموا بالشكر بل بما يقصرونه كالتي نقضت غزلها ... الكتابا فاذا
اضاف اسما اسما بالقلب دون اللسان فقد شاركا الجمع بالحكم ان حصل
ذلك مرجعه في كل ما وجه فراغه فقد صار من السالكين الحسن على قدر ...
باسما اسما والتستحاشه من خلق يليق من خاص الخاص على قدر ثباته فيه يكون
من الفائزين الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون ومع ذلك لا يجوز ان يتمكن ...
طرفة عين واعلم انما المريد الصادق ان اوقات حسك على مطلوبك ... خمس
ظاهر السمع والبصر والنطق والذوق واللمس الظاهر الذكر والفكر والوهم والخيال
والحس المشترك اذا اردت ان يشتغل قوله صلى الله عليه وسلم ...
ذلك فيما ورد تشبيه قوله صلى الله عليه وسلم موتوا قبل ان تموتوا فالذي يقدر ان
يمسه في الظاهر السمع والبصر والنطق والذوق واللمس وفي الباطن الذكر والفكر
والوهم والخيال والحس المشترك فانه لا يفوت الا بذكر العلف ... الذكر بما كلف
عن البشرية يحتاج الى الذكر الباطن والظاهر سرا والذي يحصل النفس عنه
البشرية فلا حاجة الى ذكر الظاهر والباطن الا حين غرد البشرية فانما ...
حسنا وبعدو حينا الى ان يكمل الفنا والبقاء كما انما سبح حكم العلف مع حضرة ...
حكم البشرية مع العلف مثلا قوله صلى الله عليه وسلم اذا ... الى ان ...
فلا تفارق اسمي بعد اخذ العلم من افواه الرجال لانه دق وخلاصه كيفية هذا ...
او ضمك عن وجود البشرية ويلازمك الوجود كل المعنوي بوجود فنا ان لم يحصل الا ...
ليستقيك ما علم ... وعد ... الهم من عرفني لاشئ لا هو داخل في شئ ولا خارج
عنه ولا هو هو ولا هو غيره وهذا من ذلك ... علمه علم انت والله تعالى

فصل قد اعترض بعض الفضلاء على الذكر بالجهر مستدلا بقوله عز وجل واذكر ربك
تضرعا وخيفة الاية وقوله صلى الله عليه وسلم خير الذكر الخفي الجواب ان الله تعالى خاطب ... زاده

ممل

تبين ... تعالى افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت وخاص لخاص مثل قوله تعالى ان
القران وخاطبه اهل الحضرة محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد ان عرف ربه وتقريره
بما اراده من الفعل بقوله واذكر ربك في نفسك تضرعا وخيفة ودون الم تر الى ربك كيف
مد الظل فهم لا يعرف نفسه ولا ربه ولا اراده كيف مد الظل بل هم المخاطبون بقوله
تعالى واذكروا ... كذكركم اباءكم او اشد ذكرا الخفي نهوا ما خفي عن الحفظة لا الحفظة بالصوت
... صلى الله عليه وسلم ولكن له اسوة حسنة ... عن جابر رضي الله عنه ان رجلا
كان يرفع صوته فقال جابر لو ان هذا خفض من صوته فقال صلى الله عليه وسلم دعه
فانه اواه وقال صلى الله عليه وسلم اذا مررتم برياض الجنة فارتعوا قيل وما رياض
قال حلق الذكر وروى ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج على حلقة من اصحابه فقال ما اجلسكم قالوا
جلسنا نذكر الله ونحمده على ما هدانا للاسلام ومن به علينا قال الله ما اجلسكم الا ذلك
قالوا الله ما اجلسنا الا ذلك فقال اما اني لم استحلفكم تهمة لكم ولكنه اتاني جبريل عليه السلام
فاخبرني ان الله تعالى يباهي بكم الملائكة وعن قتادة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه و
سلم انه قال لابي بكر رضي الله عنه مررت بك وانت تقرأ وتخفض صوتك فقال اسمع من اناجي
فقال ارفع قليلا وقال لعمر رضي الله عنه مررت بك وانت تقرأ وترفع صوتك فقال اوقظ
الوسنان واطرد الشيطان فقال اخفض قليلا وروي ان الناس كانوا يذكرون الله
عند غروب الشمس يرفعون اصواتهم بالذكر فاذا خفيت ارسل اليهم عمر بن الخطاب
رضي الله عنه ان نوروا الذكر اي ارفعوا اصواتكم والجمع بين الايات والاحاديث المتعارضين
الذين تدل بعضها على ... الاحاديث والايات ان الذكرين لو كانوا مختصين الذكر
... في جميع ... الصوت بالذكر والقوة واما اذا كان الذاكر وحده فان كان من
الخواص فالاخفاء في حقه اولى وان كان من العام فالجهر في حقه اولى وقد نسب الامام
الغزالي رحمه الله على ذكر شخص واحد وذكر جماعة مجتمعين لمؤذن واحد وجماعة من المؤذنين
فكما ان اصوات الجماعة ... اكثر من صوت شخص واحد فكذلك ذكر جماعة على
واحد اكثر تاثيرا في رفع الحجب من ذكر شخص واحد ومن حيث الثواب ولكل واحد ذكر
نفسه ثواب سماع ذكر غيره من رفقايه واما قوله انه اكثر تاثيرا في رفع الحجب لان
الله تعالى شبه القلوب بالحجارة في قوله تعالى ثم قست قلوبكم من بعد ذلك فهي كالحجارة او اشد قسوة

ومعلوم ان الجلالة تنكير الالقية وذكر الجلالة محمص على ما في اصالته من قسوة ذكر
واحد والقوة شرط في الذكر فاستدل بهذه الاية وقد اعترض الحضر على انواع ذكر
لا اله الا الله دون محمد رسول الله لانه اقرار والاقرار يكفي في العمر مرة واحدة
مع قول العبد لا اله الا الله يقول الرسول صلى الله عليه وسلم هو عين الاثبات برسالته
ولهذا قال امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فاذا قالوا عصموا مني
دماءهم واموالهم الا بحق الاسلام وحسابهم على الله تعالى حتى يقولوا لا اله الا الله
ولم يقل محمد رسول الله لتضمن هذه الشهادة بالرسالة [illegible] الصلوة على النبي صلى
الله عليه وسلم في جميع العبادات ودعاء وكثرته مستحبة كما حث عليه صلى الله عليه وسلم بعبارات
شتى في شهر تعالى عنه ذكرها **فصل** في تعرض بعض احكام الفلاسفة ذكر
مكارم الاخلاق [illegible] رؤية الجمال [illegible] بالجلال [illegible] هذه الكلمات في
مقابلته على سبيل الجواب [illegible] الرحمن [illegible] واحد [illegible]
منها [illegible] التكميل للنفع ان شاء الله تعالى ۝ بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله اولا واخرا والصلوة على محمد باطنا وظاهرا قال الله تعالى وما خلقت الجن
والانس الا ليعبدون وقوله تعالى قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ويغفر
لكم ذنوبكم وقال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله لا ينظر الى صوركم ولا الى اعمالكم
ولكن ينظر الى قلوبكم ونياتكم وقال عليه السلام [illegible] فان لم تكونوا [illegible]
[illegible] التقرب في العبودية [illegible] المحبة الخالصة من اتباع النبي صلى
الله عليه وسلم عقلا ونقلا قولا وفعلا وكلها [illegible] الصافي الذي [illegible]
الله تعالى [illegible] وطريق تصفية [illegible] كما [illegible]
الوجود المستطاع على [illegible] الميل الى [illegible]
ظاهرا وباطنا وهو احد من السيف وادق من الشعر [illegible]
[illegible] الخط الوسط [illegible] قال الله تعالى
وان منكم الا واردها كان على ربك حتما مقضيا وقال النبي صلى الله عليه وسلم
شيبتني سورة هود واخواتها قيل [illegible] فاستقم كما امرت ومن تاب
معك ولا تطغوا وكمال اتباع رسول الله صلى الله عليه وسلم بالتصرف [illegible]

مع الاداب الشرعية ظاهرا وباطنا وهو الرضا بما رضي الله ورسوله [illegible]
وهو الخلق الذي [illegible] وهو مكارم الاخلاق كلها [illegible] العفو [illegible]
وامر بالعرف واعرض عن الجاهلين كانه يقول [illegible] العفو [illegible]
بالعرف [illegible] البصر الذي اذا امرته [illegible] واعرض عن الجاهلين الذين
لا يبصرون ولا يعرفون [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم [illegible]
[illegible] النبي [illegible] سكوته [illegible]
وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من راى
منكم منكرا فليغيره بيده فان لم يستطع فبلسانه وان لم يستطع فبقلبه وذلك
اضعف الايمان فالانكار بالقلب على المنكر [illegible] الظاهر لعدم قدرته على تغييره وهذا
هو التوقف مع الاداب الشرعية ظاهرا وباطنا وبالتوقف مع الاداب [illegible]
في الجمال والكبرياء [illegible] قوله تعالى فلا تبسطها كل البسط فتقعد ملوما محسورا و
مثل قوله تعالى ولكم في القصاص حيوة يا اولي الالباب [illegible] بالاداب الشرعية
[illegible] بكمال [illegible] احدهما الا [illegible]
[illegible] الى [illegible] الطهارة [illegible]
الوجود بالجمال [illegible] فان ذلك [illegible] سبقت [illegible]
صلى الله عليه وسلم حكاية عن الله تعالى رحمتي سبقت غضبي وفي رواية غلبت وقال
الله تعالى ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض ولا يجوز [illegible]
برؤية احدهما دون الاخر لانه ان انفرد برؤية الجلال [illegible] في الكفر
لان قوله تعالى ولا تيأسوا من روح الله انه لا ييأس من روح الله الا القوم
الكافرون وان انفرد برؤية الجمال وحده وقع في الخسران لقوله تعالى فلا
يامن مكر الله الا القوم الخاسرون وكل هذا في [illegible]
فان [illegible] فلا سخط وسخطا فلا رضا لان [illegible]
[illegible] الحكمة الالهية [illegible] الصفتين [illegible]
[illegible] احدهما دون الاخر [illegible]
[illegible] قوله تعالى وكتبنا عليهم فيها ان النفس بالنفس الاية [illegible]

واذا امرتهم لا يبصرون

غاية ما في الباب انه يظهر احدهما ويخفي الاخر

الامام عن اطلاق الاسماء الحسنى والسادة من المشايخ رضي الله عنهم انما وقع الكلام
في احوالهم والسعة عليهم عباداتهم في هو اطوار تقتضي معرفتهم طول اللسان بالنسبة
اليه لقوله صلى الله عليه وسلم من عرف الله كلّ لسانه اي من عرف صفاته كان
لسانه [illegible] ينطق عن حاله واحوالهم لا تحد فلا تتقيد بحسب ذلك لان الله
تعالى لا يتجلى بصورة مرتين ولا يتجلى لاثنين بتجل واحد [illegible] تقتضي من عرف
كل لسان المشار اليه بقوله صلى الله عليه وسلم من عرف الله كلّ لسانه من عرف
الذات فهم مجرده او خوضه لهم بلا عبارة وهذه الكلمات من جوامع الكلم
اصول طريق القوم دون الرموز والاشارة بانها وجد من اقوال الرجال
فصل علم الاسرار لمن كان له قلب او القى السمع وهو شهيد فانا نحن من حيث
اللسان باقوالهم ونعترف منها ولو عنا بحجبهم بكثرة ذكرهم بل كنت من
محبتهم ولا حول ولا قوة الا بالله وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه اجمعين

تم تم

رسالة در بيان اعلى المقاصد الوصول الى الحضرة الالهية

بسم الله الرحمن الرحيم ١٤٧

قال مولانا استاد الاساتذة محيي السنة جامع الشريعة والطريقة والحقيقة ابو الفضل
فخر الحق والحقيقة والدين احمد البيستاني المخاطب بصاحب الكشف من جناب
حضرة افضل البشر محمد المصطفى صلى الله عليه وسلم اعلى المقاصد الوصول الى
الحضرة الالهية ولن يتحصل الا بالانقطاع عن الغير بالكلية حتى عن علمه به ولن يتحصل
الانقطاع عن العبادات البدنية والقلبية والباطن من قوله [illegible] ان تركها
جائزة [illegible] المتلبس بانواع العوارض والموانع ومن [illegible] عالم الله
تعالى بالمعاملات والعبادات بسعيه باستمال الاوامر والنواهي عن كونه مطلق العنان
[illegible] وهذا اول درجة الانقطاع وفي القصص المذكورة في القرآن في [illegible]
[illegible] منكرا او العادمهم اشارة تعالى انهم لم يلقوا اول درجة ولم يستقيموا فيها
لكان حالهم بهذا فهم ابعد الا بعدين فكذا احوال من لم يرتق درجة اعلى منها ولم
يستقم فيها [illegible] عذاب [illegible] بحالة وهو الحرمان عن الارتقاء الى
اعالي الدرجات ايضا قال الاشارة في كون لذة الجماع الذات المطلقة بالمادة
تعني واصل ان في الجماع يخرج ملك المادة وتخلص منها بخروج ملك المادة
[illegible] منها يحصل الى اللذات [illegible] اذا تخلص [illegible] عن
النفس وان كانت بغيره غير انها كانت كنفسه حصل له لذة لا تماثلها اخرى
فكيف اذا خرج عن نفسه نفسه والفصل منها والخروج عن النفس لمراتب ادناها
ان لم يتوفر شرط ولا يتعرض لمقتضيات الطبع من الاكل والشرب والنوم وسائر
مقتضاه [illegible] الخير واعلاه ان لم يتحقق منه شيء ولا يكون [illegible]
[illegible] سلطان المشاهدة في اعالي درجات التوحيد وفي هذه الدرجة
يرتفع من اللذة ايضا او اللذة يقتضي شيئا من الوجود وحينئذ يكون فانيا او
باقيا لا انتفاء قال انا كتبت مجموع الروح والعقل والنفس فالروح جوهر الاعظم
الذي لا يقع على كنهه عبارة وهو من العالم الالهي ومن صفاته النورانية الصفاء
الطهارة والقدس كونه علويا موجودا بامره تعالى ومن نعوته الاطاعة والمحبة
والشوق والرضا والفناء والبقاء والوحدة والنفس من عالم الخلق صفاتها [illegible]

الروح في ظلمانية مكدرة جنسية موثرة سفلية مجبولة على العصيان والاعراض والميل
الى الاشياء الدنية واللذات الفانية لا زالت متبدلة الى غيره تعالى بالطبع
كما ان الروح وصفه الجبلي الاقبال اليه عز وجل والقلب هو الواسطة بينهما كالمراة
المجلوة جوانبها القابلة للانعكاس مما يقابلها فالانسان في اول احوال الوجود
قوي فيه القوى النفسية وهو بذلك الجسد الارضي السفلي ساعة فساعة و
لذلك تاصلت في القلب صفات النفسانية و انحجبت الروحانية فالمراة المجلوة
احدى جهتيها اثار المتصفة منها الادخنة ثم زادت جهة النفس في وجهها وظلمت جهتها
الاخرى متصاعدة الادخنة فتحتت قبول انعكاس ما يقابلها ولا يزال كذلك الى ان
يبلغ مزيد مقومات النفس غاية تقريبها او تقديرها ما قارب البلوغ فيتحقق ويظهر انوار
العقل الذي هو الروح كالعين المحجوبة بل فتوح الحواس فاذا حصل في الحد بعد ذلك
التمكن فيما كان من مقتضيات الطريق الحق الاعلى الا ان كان قد بني على الحق كان
من الناجين وان خلد بني على الباطل او سلك طريق البطالة والكفر رايه واغواه
نفسه كان من الهالكين نعوذ بالله منهما واما الطارق به لا العقل الى الروح فلا
ويحرم على الافراط في المبعدات ويفرط في المقربات ثم شرع في تدارك ما فات
او فاته بالطاعات وكما ازداد نظر العقل في مطالعة الحق في العرفان ازداد في
اوصاف القبول من الزهد والتقوى بنور الايمان وهكذا قرب من الروح درجة درجة
ومرن عليه بالمداومة والطاعة والتوكل وسائر النعوت الالهية فيصل عنده مرة مرة
وباعتبار ربط النفس مع القلب والقلب مع الروح انعكس ما في القلب الا وصاف
النفس فاستجلى انوار شمس الروح وقع من عكس النور على قالبه وان كان
بين النورين تفاوت بين وهكذا القلب لا يزال مترقيا ومتمكنا فيه الاوصاف
الروحانية و زال عنه النفسانية الى ان صار القلب مع جانب ومحاذيا للروح
الروح الاعلى وبقي هو في الروح ويصير درة القلب في هذا الوصف تتزين
النفس بالاوصاف الحميدة وفي هذا المقام يظهر في النفس من الاحوال الخارقة
للعادة من الطي والسير في الهواء والعلن ان قوى التاثير والتاثر والا فبقدره وحين
كان اقوى حالا في الباطن لا يغشى عليه ولا يخرج عن حد الخبر والعلم حضور حاضر كان

علم باطنه يقينا في معنى التوحيد فيغلط كما يخلط بالله او حازه منه من غيره والشطح والكلمات
والاقوال وسائر المحسوسات والمعلومات سبحانه تعالى الله ان ذلك الشيء قد كان من الله
تعالى من روحه وعنه تعرفه ولا الروح باسم النفس لا العقل الروح وكان
الروح مانا من هو ذا شاهد اليه شعورا فانا في ابتلاء النفس شغوله وخطوطها
الى هارب هلا لما لا حظها بانها ولا يشتغل الناس بمحاوره ولا اهل على الروح
حد ما وهي بالغة عارضة احكام الروح في احواله كما لا يراها الروح في احوال الكمل
بعضهم كالمجذوب هم تصرف العقل هو انما تصرف النفس بطبعها لكن لا يخرج به
عن حد العقل والشرع في تصرفاتها لكونها تحت اشعة انوار الروح وبعضهم يغلب
عليهم الحيرة والعلم واما اقوى حالا او اشتغله ضعف من الا هذا الذي ذكرنا كلاهما من
حوال اهل الصحو اما اهل السكر الدائم فلا رجوع لهم الى عالم الظاهر والخلق الا الى الوله
لا هم كان منهم في بعض الاحايين سكران وبعضها صاحيا ان تستوي له الحال
المجذوب دون الى عالم العدم الشهود والمتخلفون عنه نفسه كالمكلف بالشرع و
تصرفات العقل الظاهري طريده والمحبة على روحهم وقلبهم بحيث على ما غرق فيهم
قبل تركيبها او بعده ولكن لما وقع الفصل والتصرف من الروح ولكل الاكمل
عليها من انوار ولا يظهر منهما من اثاره صار الروح منهم في معالم الشهود والولا
والنفس فتصرفه كالطبع خارج عن دائرة العقل مع اكثر الاحوال الا او اغلب الحال
الروح واستولت على النفس فيظهر في نفسه من احواله واثاره فهي بعقل كان
عادة وحكم مثل ذلك ويعني بالوصول الى الروح بعالم القدس وفصول الكمل عبارة
ايضا قال الله تعالى وتزودوا فان خير الزاد التقوى واتقون يا اولي الالباب
ردوه الاطريقها والزاد والزاد انما يحتاج اليه عند المسافرة فدل على ان
العبد في السفر وما هو الا السير الى الله في ذلك الا ليعلى ان الزاد انواع وخير
انواعه التقوى والسفر مختلف انما يكون من مقام الفرقة اما بالعكس وهذا السفر
انما هو من دار الغربة الى الوطن الاصلي ... وعليه السلام كن في الدنيا كانك غريب
او كعابر سبيل الحديث وقوله عليه السلام حب الوطن من الايمان ثم التقوى انما
يكون خير الزاد لان الزاد يحتاج اليه التقوى على قطع المسافة فكلما كان ... التقوى

الاقامة الى دار

يفيد الحملة سقوبا على القطع لما يشار اليه لابل مرصلا كان من الانواع والتقوى يجمع
مقاصد الزاد وكان خيرا وحاصل معنى التقوى وقاية المسافر عما يمنعه من الوصول
الى المقصد والسفر العبد الى الله تعالى منازل ومراحل لا يمكن قطعها الا بعد الاطلاع
عليها من طيبها وحربها فمن ان الظهر والثلاث الاول النفس والثاني القلب والثالث
الروح اما اولا منازل النفس والاتقاء عما يمنع عن قطع شارع الشريعة واولا يستحق
مكارم الله تعالى فالاستقامة وذلك بالتزام العزائم وسنن الهدى ولا يتعدى
الا ما هو مباح وجائز شرعا ويتقي الملذات والشهوات في المباحات ويجتنب عن
لا يمكن ذلك الا بالتزامها ولما تقدر الضرورة والتزام المشروع في كل الغرائز و
كل قول وفعل وحركة وسكون حصل منه بدون نية وضرورة يتحسر عليه ويندم
ولا يزال كذلك الى ان يستقيم في ذلك ويعتاد به او يستاد به بالنوافل والخيرات
فلا فانه اذا فعل فعلا مباحا او قولا مباحا فانه حضر كان منه ناظرا وخيرا لشيء
ولو فعله بدونها كان لا عليه ولا له [illegible] هو من اول الامر الى ان يبلغ به الانعام فيما
تردد في منازل كثيرة ويقطع مراحل خطيرة واما اول مراحل القلب فالاجتناب
عما يعوقه عن طريق الطريقة فابتداء يزكي قلبه عن الاخلاق الذميمة ويحليه بالاخلاق
الحميدة [illegible] انفعا للظاهر قولا وفعلا ومستقلا الى ذكر اللسان ثم [illegible]
الى سعي عن الخطرات [illegible] القلب عن الذكر والعبادات [illegible] مدارج الروح
فالاتقاء عما يحجبه عن [illegible] فاول [illegible] منازل الحضور في الذكر والعبادات ولو
درجات [illegible] من خطر حضور نفسه لحضرة كانه يعبده ويسمعه في مجلس الحضور
الى ان يرى كانه حاضر يسمع منه ويرى [illegible] العبادة [illegible] المراقبة
التي هي رؤية الحق سبحانه كانه يرى ويعلم ما يصدر من العبد ظاهرا وباطنا
ومنها يظهر الاخلاص في الاعمال وكلما [illegible] المراقبة يرى [illegible] الاعمال
مخلص عن الالتفات لحضرة ومنها [illegible] المحبة والشوق وسائر الاوصاف التي هي
من المقامات والاحوال ولا تزال يحصل له الاخلاص ثم [illegible] عن الله [illegible]
العبد عن روحه ويجلبه بمجلس المشاهدة فصار كانه يرى الله تعالى وهذا له
يمكن كسب العبد فاذا [illegible] الله تعالى بكرمه [illegible] مكاسبه [illegible] الفضل كونه دائما

149

في عالم المشاهدة لارتفاع الحجاب عن عين البصيرة ثم رتبة المشاهدة لا نهاية لها
ما دام كان في المراقبة ما يرى في تجليات الاوصاف ويستغرق ويفني فيها بقدر
استعداده وصار شغله العبادات والاذكار والافكار حجابا فان المشاهدة
من باب شغل الذات دون الصفات [illegible] الصفات عند الذات حجاب الذات
وما دام علمه بعالم المشاهدة باقيا لا يحصل له الكمال بهذا انما المراد الفناء عن العلم
والعلم حجاب الله الاكبر ثم اذا ترقى وانفتح باب التوحيد يتجلى له جمال الوحدة ويرى
الاشياء كلها [illegible] الى ان يراه دون الاشياء ويرى الصفات عين
الذات فكلما ترقى وتوسع ومشاهدته [illegible] ترقى وصار [illegible] حاضرا
فحران [illegible] الى ان يرى ذرات الكون كلها [illegible]
في عالم وحدة الاشياء كما هي وهذا محل حيرة [illegible] الجنيد رضي الله عنه حين
سئل عن النهاية فقال الرجوع الى البداية وهذا كله ما كسب العبد فيه [illegible] المبتدا
المشاهدة ثم [illegible] ان [illegible] هذه الفناء [illegible] والبقاء [illegible] العالم
التي يحصل التي لا دخل لكسب العبد فيه ولا نهاية اذ وصل ولا ابدا اذا
وصل شعر [illegible] لارباب النعيم نعيمهم وللعاشقين بكل ما يتجرع ولا يطعن
الذي [illegible] من المنازل الثلاثة تقدم الاول شرط على الثاني من البداية الى
والثاني والثالث ولا يحصل [illegible] الثاني قبل قطع الاول ولا [illegible]
الثاني النفس [illegible] الثالث ان [illegible] الثاني مع الاول [illegible]
الثالث مع الاول والثاني الى ان [illegible] الدرجات لا للحصول
[illegible] باعتبار الطالب لا للوصول وان لم يتعدد [illegible] فعليك
بالتقوى التي هي احسن للوصول الى المأمول وبالله التوفيق ه م

تم بحمد الله سبحانه وتعالى

م

۱۵۰

جواهر القرآن

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

جوهر چهارم در بیان مشرب شطار

هرگاه که طالب از اعمال ابرار و اخیار و از اسرار دعوة برگذرد باید که قدم در
مشرب شطار نهد مشرب شطار مشربیست که از همه مشارب علی و عظیم
القدر است و بحضرت عزت جلت عظمته به این اصول وصول است
هر سعیدی را که سعادة ازلی است او بشرف این مشرب مشرف خواهد شد
و داننده این مشرب از همه مقربان اقرب باشد چنانچه بحالات این
مشرب حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله سره العزیز میفرماید طریق
السایرین الی الله و الطایرین بالله هو طریق الشطار من اهل المحبة
السالکین بالجذبة قالوا اصلوا منهم فی البدایات اکثر من غیرهم
فی النهایات اهل این مشرب نه فناست نه فنا الفنا بلکه در هر چه
نمود بخود مشهود بقا البقا باقی در این حال حالتی دارند که حال
هیچکس در آن نگنجد و طایفه اهل محبت بعضی هوشیار مست اند بعضی مست

هوشیار اهل این حال از هر دو حال فارغ اند چه این جماعه را ابلک بر نسبت
بی نشان آن نشان را در شان هر خاص و عام می بینند و محتاج
نیستند بخلا و ملا و نظر ندارند به هولا الم اصول مشرب شطار در
حم عسق تصور عین ذات است به حروف اشارت بلفظ امر و نهی
فرمودند که اشارت شیخ معدن معنی این مشرب حضرت رسالت علیه السلام بجعفر
امیر المومنین علی کرم الله وجهه را تلقین کردند و انا مدینة العلم و علی بابها
در حق حضرت ایشان فرمودند ثم هو لقن للحسین رضی الله عنه و هو
لقن الامام زین العابدین رضی الله عنه و هو لقن الامام محمد باقر رضی الله
عنه و هو لقن الامام جعفر صادق رضی الله عنه و هو لقن السلطان العارفین
بایزید بسطامی قدس الله سره العزیز و هو لقن الشیخ الاعظم الخواجه
الخواجه محمد مغربی قدس سره العزیز و هو لقن الشیخ الاعظم الاکرم
الخواجه الاعرابی یزید عشق قدس سره و هو لقن ابا المظفر مولانا
ترک طوسی و هو لقن ابو الحسن خرقانی و هو لقن الشیخ المعظم خدا قلی
ماورا النهری و هو لقن الشیخ المعظم الشیخ محمد العاشق ابن الشیخ خدا قلی
و هو لقن الشیخ محمد العارف و هو لقن حضرت الشیخ ابا رضا عبد الله
الشطاری و هو لقن الشیخ القاضن الشطاری و هو لقن الشیخ
ابا الفتح هدیة الله سرمست و هو لقن سلطان الموحدین حضرت الشیخ

ظهور جاجی حصور و هو الفقیر الحقیر ابا المؤید محمد الحنابلی الغرقی
عفی الله عنه و روی عند المشایخ المذکورین هر طالب را معرفت لازم
که این علم باطن از مرشد حاصل کند تا نتیجه تخلقوا باخلاق الله
در وجود او ظاهر گردد و آنچه باطن است جمله مکشوف شود مقدمه این

علم [illegible]
اذکار است [illegible]
کما باشد جهر و خفیه [illegible] حضرت [illegible]
و طریق ذکر منقول است از حضرت رسالت [illegible]
علی کرم الله وجهه [illegible]
بیان کرده [illegible] قال علی یا رسول الله [illegible]
[illegible] فقال علی [illegible]
و [illegible] ذکر الله تعالی و [illegible] فقال [illegible] لا اله الا الله [illegible]
علیک [illegible]
[illegible]
علیه [illegible]

باید که چون [illegible] نشستن [illegible] زانو [illegible]
دست راست بر هر دو زانو نهد و انگشتان دست [illegible] دارد
همان نقش لفظ الله [illegible] سر را بر زانو [illegible] کند [illegible] گردد

که [illegible] مختصر [illegible] ابتدا از اینجا لا اله الا الله آغاز کند و سر را بر زانوی راست
آورده و دور تمام به کتف راست [illegible]
و اندکی سر را از کتف راست بجانب [illegible] از اینجا که لا اله را خود
کرده بود و هم اینجا الا الله را هبوط کند [illegible] الا الله بهیئت اصلی خود

[illegible]
و در حالت [illegible]
[illegible] الا الله [illegible]
که [illegible] نفی کند و وجود [illegible]
[illegible]
[illegible]

در [illegible] ضربی [illegible]
[illegible] در میان [illegible] الا الله [illegible]
بطریق [illegible] برآمده [illegible] الا الله گویان [illegible]

از سر آغاز کند منه چهار ضربی طریق ذکر چهار ضربی در یابد جلسه معهود

منه دو ... نگاهدارد ضربی بر زانو چپ و ضربی بر زانوی راست ضربی در میان

دو زانو ضربی برابر ناف الا الله گویان زند اول ضرب بر لا اله الا الله

کند و دیگر ضربها الا الله الا الله بیالی گوید فایده از بعد ان روشن حرکت

منه پنج ضربی

در پنج ضربی در یابد جلسه معهود ... در زانو آورد ... نفس ... نگاهدارد لا اله الا الله ... ضرب ... بعد ازان ... الا الله ... طریق ... [illegible]

منه پنج ضربی ... متصل الا الله ... آورده ... [illegible]

کند بکشف ... الا الله ... [illegible]

... [illegible]

از سر آغاز کند ثمره این است از غلط مکشوف خواهد منه شش ضربی طریق

ذکر شش ضربی ... در یابد جلسه معهود نگاهدارد الله لا اله الا الله از آن چپ آغاز

کند بکشف ... انصرام رساند از انجا که ... گرد سینه ... زبان بزودی

کند بکشف ... است انصرام رساند از انجا که و ... گرد ... راست ضرب ...

چپ ... زانکه بدی ... رقیق الا الله گویان ضرب ... همچنین یک ضرب ...

راست ضربی در میان دو زانو باز ... بطریق حمله برآید ضرب

در جزو الا الله الا الله گویان ... رقیق آواز بدر آمدن ... ذکر

ذکر رعایت دم رقیق واجب است باز از سر آغاز کند منه هفت ضربی

طریق هفت ضربی در یابد جلسه معهود نگاهدارد ... السیار حرکت ...

۱۵۳

... ضربی ... جانب ... بین ... ضربی جانب ... الا الله گویان ... [illegible]

... ضربی جانب ... بین ضربی جانب ... الا الله ... [illegible]

... آورده ... جانب ... ضربی ... [illegible]

... آورده ... رقیق ... طریق ... ضربی ... [illegible]

باز ضربی ... [illegible]

... ضربی بر زانو ... [illegible]

... بر زانو چپ ... آورده ... الا الله ... [illegible]

کند ثمره این شش است از کثرت خطا برخواهد شد منه دوازده ضربی طریق ذکر

دوازده ضربی در یابد جلسه معهود نگاهدارد الله لا اله الا الله را زبان بزودی ...

آغاز کند بکتف راست انصرام رسد از انجا ضربه بر زانو چپ و ضربه بر زانو ١٥٣
راست و ضربه در میان دو زانو و ضربی در خود باز ضربه بر آرنج چپ
و ضربه بر آرنج راست و [illegible] بر ناف و ضربه در خود باز ضرب بر بازوی
چپ و ضربه بر بازوی راست و ضربه بر صدر و ضربه در دو زانو شده
بمقدار یک دو وجب از زمین بر آورند الا الله گویان در خود دهد باز
از سر آغاز کند فایده این ذکر از تعداد روشن خواهد شد ضرب شانزده [illegible]

طریق
ذکر شانزده ضربی [illegible]
[illegible]

طریق [illegible]
[illegible] بیرون بنشیند و انگشتهای پا بر زمین بنشیند و کف دست راست بر کف

پای چپ و کف دست چپ بر کف پای راست نهد و با انگشت سبابه دست
بر انگشت دست نر انگشتهای پا بگیرد و بعده سر را در میان دو زانو
برده از انجا بطریق حمله لا اله گویان بر آورد [illegible] الا الله را در خود ضرب دهد
ضربی بر سر پای راست که جانب چپ افتاده است و ضربی بر سر پای چپ

١٥٤

[illegible]

الا الله گویان [illegible] در خود ضرب دهد بار ضربه بر سر زانوی چپ [illegible]
[illegible] همچنین باید بفوق و انگشت و پا چهار [illegible]

از زانوی چپ ضرب کنان بزانوی راست رسد از زانوی راست بر آرنج چپ [illegible]
راست رسانیده برصدر که شده بر کتف و آرنج چپ آمده بر سر زانوی چپ رسد
اینجا سر ضرب متصلا دهد باز از اینجا چنانکه آمده بود همچنان ضرب کنان بزانوی
چپ رسد باز سر ضرب متصلا اینجا دهد باز از زانوی چپ ضرب کنان بیان

[illegible]

باز ضرب [illegible] بر آرنج راست که نزد رسانیده و نزدیک آمین رسانیده که دوازده
بر آرنج و بر خود کوبد هم بباید این ذکر که اصلا انفصال نیفتد [illegible]

پس ذکر عظیم است از آنکه معلوم خواهد شد **مشق ضرب به جز کوب** طریق [illegible]
نزد [illegible] بسر کوب بباید ضرب بزانوی چپ گوئی و بر خود و ضرب بزانوی
راست و گوئی در خود دو ضرب در میان [illegible] و بزانو و گوئی در خود الا الله
گویان بباید کند انفصال [illegible] تا ذوق و شوق روی نماید **مشق چهار**
ضرب دو حلقی طریق ذکر ده حلقی چهار ضرب در باید حلقه اول سر را

[illegible]

راست و ضرب بر ناف الا الله گویان کند باز از سر گیرد و فایده این ذکر
عظیم است [illegible] **[illegible]** طریق ذکر

[illegible]

يک حلقه شد ضربها هشت کوبها بدين سر ميان کتفين از کتف چپ [illegible]
ضربي بزانوي چپ کوبها به پهلوي چپ وضربي بزانوي راست کوبها
به پهلوي راست وضربها [illegible] زانو کوبها در خود بازسه ضرب و سه کوب
همدرين محلها برين طريق کند بار دو زانو نشسته برين مقداري از زمين
برا آورده دو ضرب و دو کوب در خود الا الله گويان ده بار از سر آغاز کند

[illegible]

طريق ذکر [illegible] دوازده ضرب [illegible]
[illegible]

ضربها بپهلوي چپ وضربها به پهلوي راست کوبها در خود الا الله گويان [illegible]
باقي ضربها وکوبها بهذا القياس انصرام رساند بار از سر آغاز کند

فايده اين ذکر بس است از عمل روشن خواهد شد ايضاً طريق اسم ذات
طريق ذکر يکضربي بدين وتيره دو زانو بر جلسه معهوده نشسته چهار انگشت بالاتر از ناف بکتف راست
اندکي بلند کرده نشسته الا الله گويان بر بالاي پهلوي چپ ضربي سخت که
استخوان پهلوي چپ بشکند شود وبالاي برين طريق ذکر کند [illegible]

156

[illegible]

ذکر عظيم [illegible]
دران بودن آيد که اگر آدمي ميان دجانوران شنود آن [illegible]
اين سر از کثرت عمل روشن خواهد شد دوم آنکه ذکر بلند بگوید [illegible]

طریق ذکر یکضربه با هیئت ... بزبان بفکر واحد در یابد جلسه معهوده
وسر الکون کرده در میان دو زانو برابر ناف داشته الله گوید وقت
نشستن که در پشت نشیند و هیئت یک انگشت که عبارت از انگشت
دست پای باز است برابر زبان حرکت کنند فایده لا یعد ولا یحصی است

ضرب پنج نفی [illegible]

نفی ضرب ... پنج ضرب [illegible]

طریق ذکر ... [illegible]

دم در یابد جلسه معهوده ... [illegible]

[illegible]

طریق ذکر ... [illegible]

[illegible]

طریق ذکر ضرب یک جلسه در یابد که جلسه معهوده
نشسته الله را بصفت احد موصوف کرده بزانوی چپ ضرب

کند و از اینجا برآورده الله را بصمد موصوف کرده در خود ضرب کند
تا به نصف ضربات الله را بصفت صمد موصوف کرده بزانوی راست
ضرب کند و از اینجا برآورده الله را ... ضربات حد کرده در خود ضرب
کند تا به نصف ضرب چون هزار ضرب شود باز از سر گیرد و ثمرات این ذکر

[illegible]

طریق ذکر ... [illegible]

[illegible]

چون طاقت ... [illegible]

در ... جانب زمین ... ضرب ... [illegible]
خود ... باز از سر گیرد فایده این ذکر ... [illegible]

فرموده‌اند در سبیل فتح باب نام نهاده‌اند دریابد ذکر لا هو حق طریق ذکر
لا هو باید و در یابد باید که جلسه معهوده نگاه دارد و ... کتف چپ
اندکی جانب پشت کج کرده دو هو ... تا او بدو یک ضرب در خود کند
یکی به روی همانجا باشد باز سر را برابر ناف خود گرداند و هو منفصلاً

[illegible]

سر باد در میان دو زانو بر نزدیک زمین هو یا واحد گویان ضرب
کنند و از اینجا بر آورد با احد گویان در خود ضرب کنند طریق ذکر هو

طریق ذکر هو یک شش ضرب هو در یابد باید که دو زانو بنشیند پشت
... راست بر کف پای چپ نهد چنانکه سرین بر شتالنگ باشد هو را
از تحت ناف باواز قوی برون کشد از فوق هو گویان ضرب در خود زند
چهار چهار بر این طریق ذکر کند ثمره این ذکر عظیم است از مواظبت این ذکر ... خواهد
نمود

[illegible]

این ذکر را نهایت بست و ثمره بلا غایت است از کتب معلوم خواهد شد
طریق انواع اذکار که مرشدان نامدار مرشدان کامل ...

دیا یدیا واحد یا احد یا پنج هر یکی ده نوبت گوید و بعده ضرب راست

یا الله گویان در خود کند باز از سر گیرد فایده از عمل او کشف خواب ذکر ملکوتیه

طریق ذکر ملکوتیه در یابد باید که بر سر معهود نشسته یا الله ضربه بزانوی چپ یا علیم

و ضربه به پهلو راست یا حفیظ و ضربی بزانوی راست یا عزیز و ضربی به پهلو

چپ ... گویان [illegible]

یا شهید ... گویان [illegible] ذکر [illegible] طریق

[illegible]

کشف ذات است ... بیده الا الله با بر زانوی چپ ضرب کند [illegible]

در ازاله ... کوب ... گویان ... در خود باز از سر گیرد ذکر اسم ذات طریق

ذکر مشاهده در یابد جلسه معهود نشسته تصور نفی موجود است

و در اثبات واجب الوجود در خود در حال نفی و اثبات نگاه دارد

از زانوی چپ لا مطلوب لا مقصود ... لا معبود لا موجود

ان ... الکتف راست ... الا الله را در خود ضرب کند و

از تحت ناف ... الدماغ رساند و بعده ضرب گویان

[illegible]

... معهود ... الا ... از ناف ... کشیده الله را به پهلو

... ضرب کند باز همه ان ... ضرب الا الله گویان باز

۱۵۸

بود ای امداد صوت بر کتف چپ ضرب کند چنانچه بزرگان فرموده است **شعر**

تیغ لا برآر از ناف تا نام / بر یمین بگذار زین سان کن قیام / حمله بر

جمله آورد راست کوب / زین سپس بخت روی از پی امام

بعد از آن حمله آوردی بچپ / جا بده الا الله راست والسلام **توحید دیگر**

طریق دیگر لا اله الا الله از زیر ناف برآورده ضرب به پهلوی راست [illegible]

الله [illegible]

الله [illegible] دو زانو

کند فاتحه [illegible]

خواهد **ذکر اره** طریق [illegible] دو زانو [illegible]

بنشیند [illegible] از ناف [illegible]

ضرب [illegible]

[illegible]

وصوم [illegible] بعضی [illegible] میکنند و بعضی بالله [illegible] طریق ذکر ربع [illegible]

ذکر ربع

این ذکر [illegible] خواهد [illegible] هو الاول [illegible] پهلوی

بچپ است [illegible] با دو زانو [illegible] هو الآخر بر پهلوی چپ [illegible]

ضرب کنند [illegible] درمیان دو زانو [illegible]

در خود باز از سر آغاز کند در اذکر [illegible] هو الطیب این ذکر غیب

و شهادت ازل و ابد یکی است یعنی خواهد بود **ذکر [illegible]** طریق ذکر

در یا بدجانب [illegible] و با دو زانو نگاه دارد یا شاهد گویان بر

ناف ضرب کند و یا شهید گویان در خود و در حالت یا شاهد گفتن چشم

واز دارد و تصور کند که عیان است [illegible] خود و وقت

یا شهید گفتن چشم بر بندد و فکر کند عین است بذات خود [illegible]

۱۶۰

طریق [illegible]

[illegible] **ذکر [illegible]** [illegible]

[illegible]

[illegible] **ذکر [illegible]** [illegible]

[illegible]

جانب کتف الست روی آورده گویی جانب کتف چپ [illegible]

[illegible] ذکر [illegible] چون که در خود [illegible] گویی بالی برین [illegible] ذکر کند

کرنامهٔ این عمل قطب عالم غوث اعظم ابی سید محی الدین عبد القادر جیلانی
رحمة الله ورضی الله [ذکر ضرب دو ضرب] طریق ذکر ضرب است در با جلسهٔ معهود
نطفه دارد و سرنگون کرده چنانچه گویان بعده از تحت ناف بسیج
دم برآورده و راست آمده متصلاً از انجا حق گویان در خود ضرب
کند

[حلقی] [ذکر دو ضرب]
باز از ذکر کرده ... سر برآمد [illegible]
بر این بسنده ... [illegible]
بده ذوق و ذوق روی خواهد ... جلسهٔ معهود [illegible]
طریق این ذکر در با جلسهٔ معهود [illegible]
حب لا اله گویان بکتف راست [illegible]
... الا الله گویان [illegible]
[illegible]
ارکان معلوم خواهد شد [illegible]
[illegible]
[illegible]
معرفت [illegible]
و ترتیع [illegible]

بعد این ذاکر را آید بعنایت حق تعالی در میان سه یا چهار روز تمامی
غیب الغیب دیده و ولایت بدین غایه بسنده ذکر جلسهٔ معهود نطفه دارد نخستین

برزخ صغری و کبری ظاهر او باطن قرار داده سر برابر زانوی چپ رسانیده
لا اله گویان دور شروع بر زانوی راست شده بکتف راست با انصرام
رسانند مقدار سر را بجانب ... الا الله ... کرده از انجا سر
بزانوی چپ الا الله گویان کند و سر ضرب میان دور الا الله گویان

[illegible] الا الله [illegible]
[illegible]
بزانوی چپ ... بزانوی راست [illegible]
[illegible]
دور ... بکتف چپ ... دور [illegible]
در عشق ... بکتف ... [illegible]
متصور ... ذکر ... [illegible]
بعده ... [illegible]
... قوت [illegible]
بر این طریق معهود ... [illegible]
... بهمان طریق معهود [illegible]
... بهمان طریق [illegible]

سه جلوس ... بطریق مذکور با انصرام ... بعده سر را جانب ...
و چپ ... پس ... کند که اعضا را انجانب ... دوم ...

اعضا را ساری بود چون پا طاقت نشود روی بهر آسمان کرده آواز
رفیق هو گویان دم را ببندد یکجا کند از دیک بسط اتمام شود و همچنین بهشت
بسط دیگر لسنند مذکور با نظر او بر سر دولی دوازده ضرب کم در بسط اول
اول الله برد آنرا زانکه در بسطها دیگر از دو ایر شروع کند و با هر دو دوازده

[illegible]

ذکر مقدس

ذکر گویان

[illegible]

لطیف چرده دانند
شد مسح
کرده آورده

... فرو دخفتن بهنده باز از اهر ز بای حبه برا ابو بعده
مقعده دا بند دو دم بالا کشد و ناف را بالا کرد داشتن فرو زیر ابرا و چسپانده

دو زانو ببندد و زبان را بیخ کند و در باطن یا باسط را فکر کنند چون بسند
گویا سالک ذاکر کرده در اندک مدت فتح باب مقصود شود و صفای
باطن دست دهد و خارق عادت ظاهر گردد و به عالم ارواح ملاقات کرده
دست دهد این چنان بسیط کرده هر دو بسته دو دانند که گویا که جدا جدا شده دانند

۱۶۲

ذکر صدا دی

ذکر دو دو

[illegible]

انقطاع

در حالت اثبات جسم از هوا مشت بسته بدان آنکه تصور کند که هوا
اکبر را برابر الا بقا یا او از هوای هویت گرفته به الله اختم و است حق

حق و اطلاق مطلق ثابت کردیم **ذکر دیگر** جلسه معهود دو قیام و قعود چنانچه
در نوع سابق مذکور است درین هم همان طریق است لیکن همین فرق
که آنجا قیام و قعود دو دست [illegible] برابر دو [illegible] زبر آورده در ینجا لیکن
دست در قیام و قعود به هوا برده بر دل [illegible] الله و تصور [illegible] نگاه دارد

درین
ذکر سری عظیم است [illegible]
هم از طلب [illegible] ذکر [illegible]
نشستن [illegible] از حضرت شیخ [illegible] الله [illegible]
تا نیند **ذکر دیگر** [illegible] دست [illegible]
طریق [illegible] [illegible] نگاه دارد [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] جلسه [illegible] دل [illegible]
[illegible] [illegible] جلسه معهود [illegible]
برای [illegible] شیخ [illegible]
اندکی جانب [illegible] طریق ذکر [illegible] کنند [illegible]
خاص [illegible] **ذکر [illegible]** [illegible] ازواج [illegible]
دعا [illegible]

دعا ماند و این ذکر را نیز تن پاک نیز گویند **ذکر [illegible]** طریق ذکر [illegible] برای
کشف الارواح در جلسه معهود نگاه دارد [illegible] سبع درجها

قدوس و در طرف آسمان رب الملائکة بگوید و در دل ضرب کند والروح
فایده ذکر مذکور بیشمار است و تجلیات بانکرار است از کتب معلوم خواهد
شد **ذکر ضیا** طریق ذکر ضیا در جلسه [illegible] بوده نگاه دارد و بر دو
[illegible] بر [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] الله گویان دم [illegible] معده

[illegible] گویان
[illegible] بر [illegible] نفس [illegible]
[illegible] معده [illegible] بر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] **ذکر [illegible]**
[illegible] طریق ذکر [illegible] [illegible]
[illegible] **ذکر تجلی** [illegible] از [illegible] انوار [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
طریق [illegible] [illegible] [illegible] جلسه معهود [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] دل [illegible]
طریق ذکر [illegible] [illegible] الله [illegible]
[illegible]

در هر شب طریق [illegible] ذکر کند امید است که در اندک مدت کشف
ملکوت [illegible] شک [illegible] از پرده غیب [illegible] ذکر صفت

١٦٧

ثبوتی و سلبی مندرج است البته تا اثر دهد اما عمل کردن شرط است

ذکر جلاجی طریق ذکر جلاجی برای تجلی ذات و ترقی درجات دریابد

جلسه مذکور را نگاه دارد و اول از اسم الله الف و لام را طرح کند و هاء را

حرکت دهد و در راستا مفتوح دو در بناهای بکمونه بگوید و در دل الله سازد

کند

[illegible]

حاصل شود دریافته و عمل کرد و ثمرات بی غایت و تجلیات

بی نهایت بحصول پیوست دریابد ذکر عنقا طریق ذکر عنقا دریابد دو زانو

١٦٨

شنید بر دو دست ... بر سر هر دو زانو نهد یا بر کوهان ابهام پستان چپ فرو

رده منفصلا از تحت ناف بر کوهان دم را بالا کشد بجانب ... نفس

پستان راست و صدا نگاه دارد یا چنین در مشغول باشند تا ...

عنقا ... ذکر سنگ خاره ذکر سنگ خاره بنشیند

[illegible]

ذکر حضرت مولانا جلال الدین رومی رضی الله عنه از حضرت خواجه شمس الدین

تبریزی نقل کنند که ... چنان حال ... شود که ...

۱۶

چون ... از حبس ... معلوم ... از مرشد است علاحده التصور ... بر ذکر ... این درویش میگفت ذکر که ... نشسته ... جانور ...

شوقی پیدا شده ذوقی حاصل گشت ... و در رفتم و بدان ذکر مشغول ... باید که درین ذکر مشغول ... تا ...

بعد از کسب و ریاضت ... کشف گشت که آن ... خلاصه ... هر چون سالک خواهد که او را ... ملکوت مقابل آید

ذاکر بود چون ... خواهد که ... این ذکر مشغول گردد و باید ... جل معبود ... کاهی ... عکس در نظر آید باید که درین ذکر مشغول ...

نگاه دارد

هفتم حقیقی ...

[illegible]

نفیس ... الطریق الی ...

هر دو اطوار دیگر است

پاس انفاس ... لا اله الا الله ... بر اذکار پاس انفاس ...

و قوت نفس بیرون ... منصور ... و تصور فرق داشت

۱۶۵

۱۸۴

ذکر مشغول نماید تا در مکان کان الله ولم یکن معه شیء استقامت یابد **منه**
هو الحی چون سالک خواهد که غیب را در مشاهده شهادت معاینه کند باید که درین ذکر
مشغول نماید سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم عیان در نظر آید **منه** فانی
باقی چون سالک خواهد که وجود ممکن را فانی بیند و تجلی وجه واجب الوجود باقی داند باید که
درین ذکر مشغول نماید **منه** هو الظاهر هو الباطن چون سالک خواهد که
اثنینیت مرتفع گردد و غیب و شهادت را یکی حقیقه بیند باید که درین ذکر مشغول
نماید تا ظاهر و باطن جز وجود واحد در نظر نیاید **هو الاول والآخر** چون سالک خواهد که
ماهیت هو دو ازل و ابد که یک رشته آغشته است دریابد باید که درین
ذکر عامل باشد **طریق دم از ذکر خفی** طریق ذکر قلب دریابد که حرکت معده و دل
جنبش میدهد چندگاه چون همچنین عادت کند دل خودی خود ذکر کرده در یک
بی اختیار ذکر شنود بعد از یکسال بنور ذکر جان معمور به حضور گردد
که ذات شیء تسبیح لله ما فی السموات والارض گویایست اطلاع یابد و پیوند
کرده این ذکر معلوم کند جلسه معین نیست دم حبس کند تصور اسم ذات معلق
بالا کشد و دل را دهد باز بهمان تصور فرود برد بیاید همین طریق ذکر کند
تا آنکه این ذکر روشن خواهد شد و ذکر القلب و بوسه و ذکر الروح را هم و ذکر
شرک کرده‌اند نکته جهت دریابد که دل همیشه بذکر یا فرد یا صمد
کرست خواه سالک مطلع باشد خواه نه وقتی که سالک خلعت یکتائی پوشیده
و لباس ... از بر جان و دل برکشیده‌اند و بمرتبه حق الیقین رسانیدند

١٦٧

ودرین حال نیز دل برکشیده بسعادت قدیم بزرگ مذکور ذاکر است ازین سبب ذکر القلب
پیوسته گفته‌اند و روح مرتبه و سلطنت دارد و ... بالا ... غیب و شهادت
... روح ... نفس راسب و ... شال اعراف ... چون ذاکر بمرتبه روح میرسد
ابتدا و انتها و غیب و شهادت نظر میدارد و از هر دو جانب محفوظ میشود
... ذکر الروح را ذکر گفته‌اند و سر مرتبه بادست و سیده واسطها جهت
لایزال حضور دارد و ذکر واسطه ایست بین الحق والعبد ازین سبب ذکر السر گو
گفته‌اند **منه ذکر عبرت** طریق ذکر عبرت دریابد جلسه معین نیست دایم حالت
احوال مشغول باشد ببین هر چیز را که بیند چشم ببیند و ... بتصور اسم
... اگر کسی یک اربعین این ذکر را مواظبت کند حالتی او را پیش آید
... ظاهر و باطن هستی مطلق روی نماید **منه ذکر حیرانی** طریق ذکر حیرانی
دریابد چون سالک خواهد که بذکر حیرانی مشغول گردد باید که ...
جلسه معین ... بهر احوال مواظبت این ذکر کند ...
دم حبس کرده ... از تحت ناف معلق را بتصور الله بالا کشد
... الله ... دم را ... از تحت ناف بالا
... تمام کند بعد دم را ... گذارد
باز ... بعد از چهل روز فتح باب خواهد شد ...
... ذاکر ... از این ...

وصفات ملاحظ باید و بر حد وادی جبروت که مقام تجلیات انوار ذات است برسد
منه ذکر اره طریق [illegible] با [illegible] کرد [illegible] راحم کرده [illegible]
کیفیتی چنانچه دم را [illegible] تا [illegible] کنند و حبس کرده [illegible] نماند
[illegible] بازگرد آغاز کنند [illegible] سرعت [illegible] ضعف تجلیات خواهد شد
تصور [illegible] مصلح کنند **ذکر قلم** طریق [illegible] ذکر آن ذکر استیلای ذکر [illegible]
و کتف [illegible] کلمه طیبه [illegible] خود [illegible]
[illegible] ذکر و طریق [illegible] عقیده [illegible]
منه استیلاء شغل [illegible] طریق [illegible] ذکر [illegible]
[illegible] کاتب [illegible] قلم [illegible]
را برابر باطن بنویسد [illegible] صورت [illegible] چنانچه [illegible] حبس کرده [illegible]
از کتف [illegible] آغاز کند [illegible] مقصود [illegible] قلم [illegible]
جانب [illegible] بکند [illegible] الله [illegible]
الا [illegible] نور [illegible] الا الله [illegible] دل [illegible]
متصلا [illegible] بار [illegible] متصلا از [illegible]
و کنند [illegible] در میان [illegible] مقصود [illegible] سر [illegible]
[illegible] زیر آن [illegible] الله [illegible] نزدیک [illegible]
[illegible] در میان سینه [illegible] نزدیک [illegible] الا الله [illegible]

[illegible] کنند در منتهی [illegible] و لفظ الله را در میان [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] قلم میکرد [illegible] همراه [illegible]
[illegible] صورت [illegible] از [illegible] بدی [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] کردن توان **منه استیلاء [illegible]** طریق [illegible]
[illegible] اول [illegible] چنانچه [illegible] دوم [illegible] درون [illegible]
[illegible] الا الله [illegible] رب [illegible] کرسی [illegible]
و [illegible] قلب [illegible] الا الله [illegible] بنویسد الا الله
[illegible] الله را [illegible] **[illegible]** زبان [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] کرده [illegible] الله [illegible]
[illegible] اثبات [illegible]
[illegible]
[illegible] **در بیان [illegible]** [illegible]
[illegible] صورت [illegible]
الا [illegible] وقت [illegible]
[illegible] الله [illegible] خلق آدم علی صورته [illegible]

[illegible]

و منفی و انا سره هر دو را شامل است اما بنا المعنی فینظر بنظرة البصیرة حتی یبقی فی الحقیقة گاه عینی و عکس عین از عین نماید و گردد گاه عین و عکس عین را نماید مرتبت در عین
وارد است شاید فنا اما تمام ... فی شرح دست ... مطلع صورت مرشد کامل حق بسیار است در ... عین عین ذات ... چون کاملی باشد
ببین کاین آینه حسن ... ببین ... تا با حی بر حق ... چون سته ... عجب است این ... باشد
صنوبر ... تمام ... که در ... نقش ... چون سالک ... تصورات مذکور ... در اطوار ... بصیرت ...
بتصور ... و متفکر ... گردد ... معلوم ... نظر حق ... عدم ... وجود ... التحوات
گردد که چنان مستغرق شود ... اسم ... چنان ... شهود ... شهادت وجود شهود ... لا اله الا الله ... است
وجود نماند علم بالله وجود ... آیه هو الاول و هو الآخر و هو الظاهر ... الله ... است ... انت ...
اطوار و الوان این تصور ... اطوار و الوان ... غالب ... ناظره منظور ... نظاره ... ناظره ... الله
... کما ظهر الشمس ... آفتاب حقیقی ... طلعت ... نهایت ... چون ناظر منظور ... حبل الورید ... هو معکم اینما کنتم
و لفظ ... در روح ... ما باطل ... شهود ... دریا ... این ... مستقیم گشت ... آن
اشرقت ... آفتاب حقیقی طلوع کند ... اعیان ... عالم ... المستقیم ... استقامت ... اسماء الهی
بعضا ... سالک ... مقام ... شهود ... حقیقت ... هرگاه سالک ... قدم ... کمال
در نظر است ... ایضا ... تصور ... تحقیق ... جامع ... ظهور اسماء گند
تا ذوق فنا و الفنا و بقا و البقاء ... عین ... صورت ... عین ... عجب اسماء الهی ... بصورت ... تحقیق ... غیر
معاینه کند اما عکس عین در وجود ... تصور ... صورت ... شرط ... سالک ... انتقال
عین منظور ... منظور عین ناظر ... ناظر و منظور ... عین در عین ... وجود و شهود ... علم
عین عیان نماید گاه عجب عین از عکس عین ... گاه عین بعین عین ذات ... غیرت نظم ز غیرت غیر را در ... غیر الله ... برآورد ... آنچه ...

جمال و وجدان جلال امکان بیان بود بیانی افتاد حالا احوال رتبتها در بیابد آلمح
از ذات ذو الجلال [illegible] اسم الله جلال اسم جمال بی ذات حق سبحانه و تجلی بصفت
جلال و جمال ظاهر است و این مراتب در مرتبه ذات اند نه در جمال لنفسه و ذات حق است
در پرده جلال عظمت محتجب است و در جمال کبریا منکشف و حضرت جمال جمیع کمال دارد و حضرت
جمال جمع و صمال کمال دارد جلال منزه در جمال جالب تشبیه در جلال جلال و جمال
با کل ذات و مصدر جمیع اسما و صفات حضرت جلال قبل الان ظهور طلبد جمال را بتنزیه
تا در حضور ظهور از فقدان خیانت چون حضرت جمال استتار را وان حلوه
کرد است تا استیلا و حشمت در فقدان اندازد و در دین مرتبه مخفی تجلی ذات تقدس قامات
نقش در حجاب عشق مست و در خفته اند مست از دیدار بیعن عین جا که [illegible]
نشان تعیم در حجاب جمع بکمال اکرامین آراسته کرده تجلی نماید چرا که حاجب است و حضرت جلال و ب
و بعد ندارد چرا که کامل است و هر دو در سطوات ذات مستهلک بیابد از سپهر ابکار پرده
گر ذات حق ده عالم و آدم منور اند هستند و خفته و نهان شده و اشکار چون ذات ذو الجلال
نه چشم و نه چهر اند حالا رموز بشنو بوجه خاص و عام تمیم این را بتنزیه و تصور در سط
و را بطا بیکو بند هر جا نام برند است و در شده و نعت صور دیگر رود هم جلال و صفت
قائم اند وحدة صرف و وحدة جامع صرفه جانب باطن جامع جانب ظاهر هر فرد اند اکر با
ارواح جامع و اند اضعف بر اجب و بنجد اجب مدارک اشتمال من جام آدم یافت و بتنزیه صور گشت
و جمع صور شد کبریا در یافت و با منظر کبری گشت بهر دو وجه داد حق از تنزیه کبریا

اصل و آنچه در وسط در جمال نزاکت و آنچه نهایت بود جمال و جمال افتاد حالا وجه جلال را
و تنیکه رو نمی از تنزیه صوری و کبری را در ظاهر و باطن خود آراسته بود واجب حق شد کامل
کمال طرفین یافت تا خود را در یافت خود ذات تا کمک ناقص است این نقصان را بصفت جبر کند
خلق آدم علی صورته بعین معاینه کند تا این سر روشن کرد آن یکتا هر کیست این هیچ یکتا در
این یکتا نیست هر جوانب رب بود جبارت آمد جبارت یعنی اشارت
بعد صورت نفس گرد حق خاصیت اختصاص دان **اب ص** چیست و سوال اصل حاصل کرد در
اسما و الی ملاحظه کند که تجلی و تجلی رو تجلی واحد بذاته از آنها بصفات بذات
الله حضرت الوهیت من احد تجلی واحد تجلی و تجلی ذات اسم ذات و اسما صفات
و تعدیل و تنزیه و ارتباط و ابدی سلبی و ثبوتی بر تبه خود منور اند و در تقدس منزه از او
منزه اطلاق فوقیت ازلی و ابدی الفاظ اسما و فرقت بانی تنزیه از اسم ذات عین نقش
بر ذات و از اسما و نقش و آنچه چند صفات ذات و اسما و تقدیس و را و ذات تقدس
و از اسما تنزیهی منزه و از اسما و ابدی فرق لا نهایت و لا بدایت آن از اسما
بر او سلبیه و از اسما ثبوتیه جز و نهایات و تقسیم اسما بر وجه جلال و جمال و اشتراک
بر تفصیل خواهد یافت آنچه بیان اسما بود در این فی افعال حالات وجدانیه بر آن تجلی ذات
تجلی شود و تجلی در و تجلی [illegible] و در نیستی در میان او ناچار تجلی ذات و صفات
بهو که جلوه گر آید کاملت [illegible] و کامل بود کنایه هم بشود چون تجلی صفات پیر زنده سرابر
جلوه گر کرد که ظهور اسما الهی بر تبه ترتیب جمال نماید اما از غایت ظهور عیان شد بر وجوب و ایمان

دیرع و در دسته نشود الا بنظر حق هرچه که تجلی ذاتی باشد اگر رؤیت که شعور صفات هم باشد
اما هرگاه که تجلی صفاتی باشد [illegible] عنت که به ذات نباشد و درین مرتبه مشغول باشی عاجز بک
عنوان نیست چه ایشان در ذات و صفات که انچه ماهیت اسما و صفات و افعال که
بود و رقم آمده حالا طریق شغل علی الترتیب در باید و راقم جایی هم اوال [illegible] چون خواهد که
شان بجوید نزاد رشان نظر شان باید باید که الف و صاد را مع الجیم در خود [illegible]
طور مستغرق گردد که آنچه حکم دو شان باشد بصفت [illegible] الف باید بدین صورت
چون خواهد که مرتبه تلوین و تمکین در ان واحد حاصل کند باید که در شغل [illegible]
که آنرا مهمات صفات که بند مشغول نماید که این با [illegible] گردد تجلیات مختلفه چون بجود
با وجود سه چون با وجود سه [illegible] بدین تجلیات تجلی دور نماید [illegible] بود
بعد و ناید درین [illegible] حق بود از انوار روشن خواهد شد ب اص س ب ی ک
ع ق م د ق ح ن ش چون داخل اصل تقدس خواهد الخ [illegible] و [illegible]
تقدیس ملاحظه نماید تا الوان تغیر یا انفعال که در دست ری نموده باشد مرتفع گردد
دایم [illegible] احوال منعکس باشد بدین صورت ب اص ق س س س ص م
ل د ق ح ن س چون تجلیات اسما مقدسه بر سالک مستوجب نمود [illegible]
سلوک باید و دایم [illegible] نظر روشن بود و الوان او بر حسب دل در نظر آید مثلا [illegible] باید
اما درین مقام [illegible] از ماندن در طرح بر هم آمدن مشکل است باید که بر اثبات [illegible]
تنبیه بجود در اسما تنزیهی را فکر کند تا شعور بینند و در دانند هم از [illegible] عظمت ذات [illegible]

ب اص ک ج ع م د ق ح ن
ش ب چون سالک خواهد که خود را در [illegible] صفت [illegible] نیز بر دو [illegible]
خلاء علا دین از دیدن او نا پدید گردد و چون این صفت وقت را پیدا گردد از اخفاء
صفت اسما گرد پیدا و نا پیدا از ذوق پید است و ذوق [illegible] باطن جویدست باید که در اسماء
عاشق و نا بدین صورت ب اص ا د ا ب ط ق
ا د ق ح ن چون سالک خواهد از علایق و عوایق آزاد باشد و غیر او هیچ وجه ملحوظ نبود
[illegible] و [illegible] سبب هر چه بذات خود ایجاب باید تمام اسماء ایجابی را در مرتبه
سلبی سلب [illegible] و [illegible] را در مغز خود ایجاب دارد باید که در اسماء سلبی مشغول نماید بدین
صورت ب اص غ ر م ق ح ن ش هرگاه که سالک کامل خواهد که
اسماء ثبوتیه را در عالم شهادت مشاهده کند و اصلا اثر انفعال در وی موثر نگردد
باید طرف هیچ [illegible] که در اسماء ثبوتیه مشغول نماید بدین صورت ب اص م م م
غ ب د ق ح ن ش ب اص م ع ق و [illegible]
ق ح ن ش در احدیت و ثبوت اسماء الهی
و عیان نماید کند که در ظل وحدت [illegible] غایب شهادت علم و جود تکمیل چون [illegible]
[illegible] وجود [illegible] صورت باید [illegible] نگوید باید که در دوره [illegible]
[illegible] طی مواجب [illegible] معرفت بر معارج صفات عروج کند
[illegible] بر مراتب طی بدقیقه تحقیق نزول کند [illegible]

دولت طریق تنزل و عروج و نزول و هوش دستور در ارکان سوکوره دو لذت شغل
انداز و رشد کامل ... اتخاذ شد بمجرد آن دو ذکر دو فکر در تحت دو از
رکن علی التفصیل ذکر خواهد شد

ب ح ... ع ش

ن ش ... ج ع ... دقم رق ح ن ش

برسد ذکر مطلق شود و در هر رکنی حبس دم کند و باقی ارکان

ب اص ف ق س خ ر د ق ح ت ش

ب اص م تم ح ع ش د ق ح ن ش

ب اص ح ح ع ح ح د ق ح ن ش

ب اص ک ر م و ح د ق ح ن ش

ب اص م ب ش ج د ق ح ن ش

ب اص و ح م م د ق ح ن ش

ب اص م م م م د ق ح ن ش

ب اص و ب ت م م د ق ح ت ش

ب اص ع ع م م متسط د ... ن ش

ب اص م م ض ت ک د ق ح ن ش

ب اص ر ه ب ر اصل ق ح ن ش

مرتبه جمع و جمع الجمع خواهد باید که در اسم جامع مشغول نماید چون ذات
جامع است غایب مطلق و شهادت مطلق را طریق شغل دریابد ب اص
ن ش هر که خواهد که تحقیق مراتب احدیت و وحدت

... گردد بحقیقت کمال ایقان نفی را حبس کند در رکنی از ارکان او چو چند ارکان
دور بان ... و ذکر برزخ در چشم الله اصلاً بلکه نز ... زبان
... گردد و ذکر ... باشد ذکر دریابد ... ها یا جهات صفات را
... حصول مراتب حضور کند ... یا باشد یا حی الله حضور دردرس ب ع
ایضاً ... بوحدت وجود موجود در اعیان تفصیل مراتب دریابد
... فوافق و کاه قرب نوافل کاه ذات و ... بان عین عیان ... چند
ح ن ش ... خواهد که سیر مراتب تنزل دریابد
بعد از ذکر ذات الله ذات کل شی ها لک الا وجهه و اجعه عین خود یابد و استغنا
دولت بذات چند بعد در این شغل حالتی دوری خواهد که کثرت مطلق را

تجلیات ذاتیه وتجلیا بالوان مختلفه ملون خواهد دید تا دیدن مشاهد هیچ از انعکا
نخواهد بود که هست ولطف تابیست و متخلق باسما و صفات باید کرد تبدیل ذکر
عمل نماید تا حجاب اشخاص ان مذکور متعدد است دیدن هم منظور است مجملا آن بگذرد مفصل
در کتب این ذکر کرده خواهد شد

ب ع ج م ث ش م د م م
ص ف د ق ح ن ی

شغل از کتب تا هو ابلارد ارکان مشغول کردد ان هو تصور کند الم الم
چون ذکر قرار گرد تصور را گذارد و در صدای صلای هو صعود کند بلکه هو چنین شود
کردد شغل ... باسم مربوط را ملاحظه کند تا وجه تحقیق ع ج م از جمله
وقت خواهد که لطیف و کثیف که در بین صورت پابند دست عارف

نظم زان سوی لامکان و زین سوی کائنات چون دان دو در ...

باید که در شغل ملفوف عمل نماید لف در ... بود است انجا چه مناسب
در هو وجه مناسبت علی الترتیب بیان کرده شود بدانکه این وجود ترجود در کتم عدم
باید بود بوجه عالم نابود بود بوجه معلوم هرگاه که عالم معلوم از فیض الم

رزد وجود معلوم پدید گشت وجود عالم همیشه با وجود وجود
معلوم همیشه نابود علم واسطه است درمیان ... معلوم وجود معلوم
ثابت از وجود عالم وجود عالم عین وجود است چون وجود معلوم را
... که وجود عالم است وجود معلوم نفس الامر اعتبار
دانستن ... ... و ... قبول دارد این وجه عارفست برآمد
ولیکن چه این نبود و نبود پس آن بوجه نبود ماهیتش درباب حق بگانه
و ... را تجلی ظهور بنا شد خلق را چه حق وجود نبود از روی ظهور عیان
خلق نهان حق شود از روی بطون حق عیان شد و خلق نهان چون از خلق
سیر کند بسوی حق برآید چون از حق سیر کند بسوی خلق بهتر باید قبار اهمد
احسن الخالقین عیان گشت بنیاد و نهاد این بنیان از است سر و ...
عین حسن ... آن ... ماهیت اصلا ... بدان ...

ع ی ع م ر ق ب لف ک م ل ر ن ع س ر ی ک
ا ی ص ب
ن ا ن ذ م ی ر م ح م

چون سالک ... باطنی خود باید کردن ادوات قسم بهذا حقایق ...

کرد ضمیر او مستور اند ظاهر کردند و بآن همه [illegible] را از احوت کرد اند
و در اسماء اکرم قضا — اما باعتبار اصطلاحات دارند باعتبار ظهور تجلیات
مختلفه انواع متوقف تا تحقق نشوی به معرفت را بجا آوردن نتوانید و تا
معرفت ابد و ازل عیان نکرد حقیقت هر شی مجمل آن رب ندانی مشکلات
بلکه هر مرتبه را مرتبه معلوم است تجلی ذات یا الصفات اگر این نبیند [illegible]
و مقامات تجلی ذاته و صفات هیچ متعرض در یافتن نتوان
هر مرتبه موصوف بوصف خاص خود است بقدر تقید بتجلی نیست بصور حضرات علمیه و غیره
و در هر مرتبه نقد است نه وجود و نه عین است و نه غیر [illegible] شهادت شهود در آن
شهادت هیچ مرتبه حسی غیر نا نیست آن سایر مراتب [illegible] این نسبت معقول
با اسماء مختلفه است در غیب و شهادت یا حسی بالطبع و وصف [illegible]
وجود بقابلیت اسماء مجمل و مقادیر تجلیات است و هر شی بصورت اسماء ذات
و بلون ملاحت وجود منظور است اگر طلعت وجود نباشد نیست هست تمامی در حقیقت
قابلیت مخصوص نشود این عارض وجود است به عوارض اسماء معروض تجلیات
اسماء بتجلیات اگر اسماء نباشند معروض نه بود قاهر ان با یکدیگر در تعقیب اند
اصلا قرار ندارند اسماء بصورت اشیا که نه صورت کرده است و ای گر اشیا پرده اند از او نبود

هر کو تجلیات مختلفه اسماء ظاهر ندان آن کس ملاحت کرد آن این بوصف غرض
سر کردن خود نیدان چون خود مقدر بوده ولی [illegible] که از دان بوده باو
ہے در بود دیگر او بدان ظاهر و باطن معدوم را بود دیگر دانستن با نزهت
بود را بود دیگر در یافتن نزهت در حجب این جها بیانه که هر کار را که در
کار در انیست هر کار در وحدت نعل اسماء جاریست و متکلم صفات
فعل در صلاح و در فساد خلط دارند اما محجوب قول و فعل خود بیند است
اگر فاعل را داند فاعل را بیند که بغیر تصرف متصرف تصرف و کست
ترتیب در باب تا غلط نیفتد ان فی هذا الشغل بکون تنبیه و تعیین ملاحظه دفاع
ملاحظه تسویه البطن فرد و نه اسماء تو فیق اند و هر و سیر را بطن است بطریق تو
و تنزه از این اسماء در یابد کردن سیر تحقیق نه و تکلم را از صفات و متکلم در میان
نه بیکار غلط — دیگر بیکتا اگر بابد چون ایشان نباشد این جهت منور شوند
اگر این جهت منور و صفات بیکی [illegible] گردد درین اشارت نا قابلیت
علاوه بر تحقیق س ز ع ف م گ ب ش هر شی کر
روز هر او قات عزت سر ریز فعل و انفعال یا چون سالک مجذوب باشد
به هبوط و صعود بار [illegible] غوره گاه او نخود هر فوج که در دریا ر
قیاس باشد جمله منقطع الا دست چون مجذوب سالک شد
خادر بسالک نقل تمام مرد صادق آید و رای آن در احوال محقق باشد

ودر افعال حق وچون مجذوب مجذوب باشد اسما و افعال را در نفی وجود مطلق
تصور نکند مراتب [illegible] متلاشی باید کل شی هالک الا وجهه روی نماید چون
سالک مجذوب باشد در یاد اسما و صفات ذات و افعال بود واو را مغفرة روزی کرده در صفات
که لطیفت ذات او قریب بود آنرا سلاس زده بارز تجلیات بود و بلطیفات فکر و ورد دین ذکر
ملفوظ مشغول شد که ذاکر خود ذکر کرده مذکور و ذاکر با زجای قدم نهد نه ذاکر ماند
احد الا بعد الصمد اشهد و حالاتی که در شغل **ق و خ ق لا**
ع ز ن ه ب ب چون حالات اخوا است
بر تو غالب آید یعنی مبتلا وهستی دوری نماید که منع از هستی رانیت سازد اگر درین
قوم نهال بعیر و وارد ات خود کرده دین در آن یقین دان مرتبه و ترقی کرده جمع آنچنین
یکذات بود منصف بطور و کون ذات این حرف خلاف ذات این جا بحاجت عین بود
بصیرت باید بیافت یعنی عیانت عین بعین فناء مستور است وحدت
است مثال باید که خلوت در انجمن نیست **ن ش ل** هرکاه سالک در حالت
وقوف جایگاه و بیگاه ترقی و تنزل بر اطوار خویش لازم ولا و متعلقان و
در هیچ مراتب کرانی بود از متعلقان بعض صفات ذاتیه مراد از و افعال در کثرت آید
از پوشش ذات رفتن اسم و رسم هر مرتبه در مرتبه آن شیئی عیان شود و هر از اسم
و رسم خبر دهاد ستود و هر مرتبه نظر است عکس این آن عکس آن این اکر سالک
عنوان کامل گردد یقین دان که در مراتب او تفاوتی است مراتب حقیقی اینست

ل ج م ن چون صوفی بمقامات کمال رسید جمله جهان صفا دید و در هیچ مرتبه انکار
زبان کار پیدا و پنهان نیست عین و عکس عین و عیان این عیانت آنچه به
در تحت این شهود شد هرچه میکند این در تحت آن موت است این رب روحی است
این رب الارباب این را باید که در هر باب دوام خیال با خیال ماند تا غرض حالت او را
معلوم شود این اشارت هوشیاری باید کرد انست **ذ ر ز ذ** وچنانکه سالک
طریق نمات بکنند جذبه کرده باشد بعد انجام و انکار اختیار کنند واز سر طریقت را سرانجام
بهر اگر چه مراتب بکنند و ترقی کرده بود باز آن مراتب بطریق سلوک بباید انجام
منزل به وقوف کند و در غلط نیفتند و بجای معاد در مراتب او از ره و هدایت **ب اص**
م م م م م م این سالک مالک چون ملک جاوید یافت و بیین را در یافتی
هوشیار نشین تا بیداری و غفلت در مملکت نبوده باشد در کار رفتن نظر در دین
بجمعیت است در ره سیر که باعث دین بلا دشاه نباشد و بهوشیار در پادشاهی بطلبد هوشیار باشد
شارت اوم ما فقیر را بهر دین قوت در فکر نگاه بینی
ابدان عالم کرد و عالم است و علم قایم بذات عالم چون بمعلوم تعلق گرفت عالم در وجود آمد
این معلوم در علم و عالم قایم بذات این هیچ لطیف الا لطف باشد هنوز عالم علم است
علم قایم عالم است آن معروض کو د مستقیم علم این معلوم
علم حالت عالم و علم در یک قبول چنانچه هرکاه که این فکر در دل قرار گرفت
دوم دستقیم سفر و روش حاصل گردد که این عالم معلوم آینه معلوم عالم معلوم در آینه

١٧٦

اذا تجلی الله تجلی لذاته بذاته فی ذاته من ذاته الی ذاته علم ذات ... حاصل شود

تا انکه از شرک تجلیات و خطر ضلال ... بدان ... طریقت ... وجود ... حقیقت

... و دانستن ... و در حقیقت الحقیقة یکی شدن گوئیست ... الکلام ...

اخفی من دبیب النمل علی الصخرة ... و این ... طهارت

طریقت ... صمصام ... قطع علایق ماسوای کند تا بعالم رسد

و از خودی خود تمام گردد و ... غیب و شهادت جزای ... صمصام ... بیاید

... اغیار ... از ... که در ... از آنچه غیر او ... نکند

... همراه بود ... طریقت ... مراتب را مطلع گردد ... از تیغ

لا ... باطلها نفی کرده اند و اثبات ... واجب الوجود ... این وقت هم

اوقات ... بر فکر ... حقیقت را ... دیگر ...

که ... دور ... کرده اند و اثبات کنند وجود ... این ... شود

... در نظر آید از نفی کند و اثبات

... عین را ... باین فکر ... جمله جهان را ...

... سالک ظاهر ... که وقت مذکور ... مستعد ... در رتبه دیگر

... نفی بود عین ... اثبات ... و شبهت

عین ... و اصل ... و وحدت ظاهر ... حدیث

مقید ... در تجلیات ... در حضرت یکتای ذات

١٧

علم حسن و زاده ناست ... در سالک ... روندگان ره ...

یکی اهل رتبت ... اهل حقیقت سالک ... می‌باشد

یا ... وجود ... الله ...

و خود را ... ظاهر و باطن ظاهر را

با احکام شرع و ... تحقیق حقیقت ...

دارند از خود ... اختیار ... سالک حقیقت از کمال هستی ...

میکند ... از ... دیگری ...

... اختیار ... بتصور و تصدیق ...

... ذات در رتبه جمع تجلیات ... منصور ... عرفت ربی ...

و آن ... در رتبه جمع ... مرتبه جمع الجمع ...

مقید ... اصدیت مطلق مطلق ... اینجا ...

کامل ... شغل و دریا بدانست ... شغل اول

روش ... طریقت را ... که ... اول را از ... اغیار ...

و غسل و ذکر کلمه طیبه که توحید ... مشغول شده در ... مراتب ...

... حفظ کند ... غلط نکند ...

... یکی ... اول ... و ... غیب و شهادت ... السویة ...

زیرا چه نفی و اثبات ... تشبیه تعطیل ... بذات ...

تعینات ... گوید

الذاتی الله

پس کشف شد که غیر در قید و اطلاق علی السویه هست از نجا معلوم کند که فی الحقیقت اثبات

فی الاثبات فالنفی عین اثبات شکل اینست

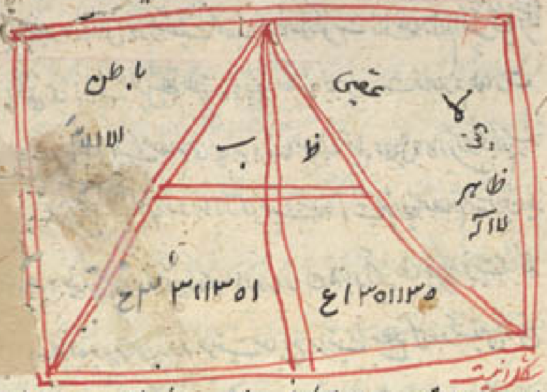

شکل ذاتست

ای طالب صادق چون راه صدق گرفته در راه صحیح وارد شو تا ترا موفق شود و جاهل

حاصل کرده در افتاده در الحوادث بدان تا اگر عارف شده و با انفس و بجا نبود تحقیق شود واصل

و واصل نگردد عرفان بعد عرفان حق است من عرف نفسه فقد عرف ربه عرفان

عرفان عالم اینجا تو لا رنتم وجه الله اشارتست عارفش عبارتست بود و از نهی

هیچ دشواری در شان او شاه نیست ایشان را ن دادن ممکن نیست و معرفت

بهیچ وجهی موجه نیست و کی خبر دارد از حکمت حکیم سلیم چون سر رشته و پای گشته

هر سنگی اند یا نکه یکی هیچ یکی را در این راه نیست که او داند آن نظر بدین بصیره

نمود تحت منزه لا بدایه و لا نهایت است و جز نظر در و نمایش قلبت داعی

نقد آمد هر که درین گنجیده و سنجیده براو در نقد یافت هر که نسنجید و نگنجید نفس خود گذاشت

۱۷۷

دل وجود مطلق هست افلاک پرده ها و نار و هوا و آب و خاک سو بهست خواه اطلاق

نقطه که پاکی یکر مینما بدان تمام کره وجود ربع الامین هست و آنکه و لیدا است که بر آنا

انکه آن است انسانیست قلب ربع الامین است با فرق در عوالق او دالا زین درست آمد

و رفت او بصورت انسان اخبار ها جامع و اخبار به خط نظام بود و ربع الامین را ربع الکل

ربع آخر نیز میکرد تفضل تمام مراتب در رتبه جامع جمع گشت این کره را از بر بود گشته

عن هر گاه که در قلب ربع الامین را قلب انسان نام نهاده انداز روی گوش حشم

ای بر صفات متجلی و تجلیات انسان این بود که مخلوق است خاصیت خلق آدم علی الصوره

عین اختصاصیت این انسان گرفته گشت تبارک الله احسن الخالقین دو نشست و

از روی صورت از موش عالم کبر است این سر ملاحظه خاص عالم انسانست الانسان

بنیان اینست بنیاد و نهاد و این نهاد انداز ان روی ظهور است و از روی بطون نیک

تو انسان و جهان آدم المضغه و المضغه مؤاد او مؤاد و هو المضغه

و پی سر انسان مرتبه وحدت و تجلی و تعین تخریس این غمزه خاص نظر نقش حلول در انسان

ار در وجه بود احد او دانست و در گشت بر وصف شاهنشان جامع عالم خاتمه است ذات

انسان که ما قبحه هر دو سواد در سید اکثر نامحدود بود و احد و با اندازه نی دست آید

بیت

و با یکمون ... ون آید از عدد و نهایت ۹ و تعریف قلب منعوت نمره انکه کانها کوکب

دری یجی از روح ... نیز بدان انکه یکیه کنند در درون دید با نه نهد قدم بر قدم

چون قدم بر قدم نیاید بر حال خود را اطلاق پنا بد شاد هر چه از تو بر آید بر قطره انکه جو تو گل

باغچه رنجه بنود و آنجا کتب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
حافظ بابو گویند تمت

ذکر ققنس یعنی ققنس جانوریست که در کوه نهایت یک دریاست که
او را دیدمان ساکره میگویند نواحی آن و بر الست آن جانور در کرام
آن در [illegible] عمر آن هزار سال است و آن غالب خوب صورت است
که او را جانور شنوده اشفته جوادر را شنود جان در قالب نماند چهل روز
از بهر او بلا نماند و از کوه تا ققنس را راه منقار برای آید در منقار
او هر گردی است از آن برابر آوازی زیر و بم که از آن چهل روز
از آن ققنس آتش پیدا میشود و در آن آتش خود را سوخته میکرده چون
سوخته گشت از آن خاکستر یک بیضه پیدا میشود از آن بیضه باز جانور
چنانچه بود همچنان میشود و بعضی مسافران آنجا رسیده و وضع او دیده
مشغول شده بدین صورت معتقد او گشتند و با زود ایشان
جانب از پهلو جدا کرد و انگشتان فراکرد هر دو دست را بر زمین نهد
و در میان که میبود و زبان [illegible] آواز از انگشت را زیر و بم صدای
کند اصلا اصلا انگشتان را حرکت ندهد بتصور هر مشغول شاید چنانکه تواند
ققنس را که پیدا بود باز از سر گیرد البته و الله اعلم مدت شاهده و حفظ نغمه
ختم شد

تمثیل ثالث هرگاه که سالک از قید تقلید و حس گذشته باشد بعد از آن در وسط هر دو ول
به صورت یکی در صورت یک آغاز و در انجام نه و است تجلیات مختلفه از یکجا که بی نماید چنین اسرار
آگاهی است و مطلع با رشادها است هرگاه در کان خود است او چو کان چندان حسن افتاد
که در قبله وجود است تجلیات اسماء او را با یکدیگر برابر نماید عکس یکا و دیگا کثرت مینماید
اما به جهت [illegible] همین وجود است ابدا و ازلا در این گونه است هر آن ذات
[illegible] صفت و هر ان فنا یا تفرق و ذات هر شئ را که در شهادت با هم با انقلاب
[illegible] بی نماند اختلاف فی خلق الله نمی تو بیرون رود در بط ذات و صفات در آنکه
عزت مقرر است این چه طریقت تا الکه اندراج اسماء در هم ذات و در هم صورت تراب
تا به وحدت نبوت تا زه کرد در صورتش شکل اینست.

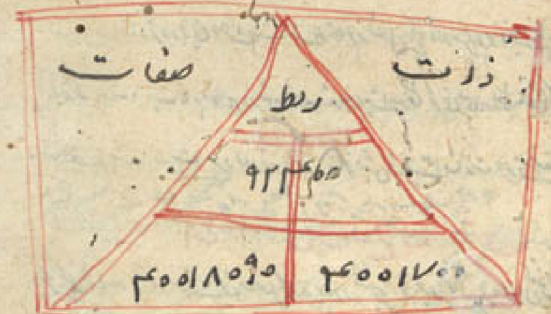

دیگر ارواح شده در غیب و جنبیده الان نحیت لا ریب و جو نیدا را از جهل
و دو نون رموز معنی هستی پس زنهار رانگار را از آینه دل برده روش همه توین
چنین و آینه معاینه که دل جهت و جوا بجد ار یکوه را نفس از ازل و ابد را در یکند

چنین که نهان می‌آمد و اکنون پیدا شده است مبدأ ظهور بدان که ظاهر و باطن ازین اشارت
نزد است ... چنانچه منشو فراز عین عینی ذات است و از عین ... که ظهور صفت حقیقت
و از قاف قدم که وظیفه ذات است سر بکشان که در عین و توقف با رادت ذات نمود
بر انگیخت و از هر دو شد اند یکی از نشان آدم و عشق روی نمود هر آینه نسبتی داشته عاشق
و معشوق و عشق پرده خود و در خود در آویزی داشتند رنگ آمیزی با فشرده در عین
لطافت آراسته اند که این کیفیت اصلا است و آن هر دو با هیئت فرع که ظاهر بکمال
درکا ینی آرایه هر نقاط هر عینی آن حسن نماید زیرا که تجلیات صفات بر صورت ماده گرداند
و هر یکی خزانه اسرار است و هر که در این خزاین بمفتاح عرفان بگشاید و کنج اسرار دست یابد
عارف گشت موحد محبوب مانند اینکه سالک راه را شرط است که در چند نفسی پای چند بماند
تا از هر چیز آزاد گردد این صحبت نه به تا در شغل کنج الاسرار رود و طلب نماید
در اندک مدت ماهیت تمام مظاهر روشن خواهد شد بعنایت الله تعالی که حق سبحانه و تعالی مالک الملک
و عالم الغیب والشهادت است ... علانیه و قدرت خویش قدرت اشارت ...

ب اص ح م ع س ق د ح ن ش

دیگر کسی که وجه آن اشتغال سابق حاصل کرده باشد در شجره توحید افعال ... ابتدا از تحقیق
وجود و شهود است تفصیلا اما حقیقت وجود و شهود علی الشمول بیان کرده می‌آید
تا هیچ اهل کشف در غلط و خطا نیفتد و بی بصیرت در نیابد و بر دل ایشان قبول کند
که حضرت حق بمطلق را هیچ وصف و قید نیست جز اطلاق اما در این ...

قابلیت ثبوت اعیان در وجود و تعین بقید معلوم است در علم و لیکن هیچ یکی نه
وقف علم در وجود قید معلوم و نه فقد است و نه شهود از ذوق احدیت حقیقت
انتقاش مراتب کرده اند و از حقیقت این تا مرکز مراتب که از آن در قید وجود آ
مانی در نمودن شهود حقیقت انسانی است ... اما مدار ظهور بر مرکز است
اگر مرکز نبود یکی هیچ یکی از یکدیگر نمایان نگشتی تا که ظهور نرسیده با جانب غیب
ملکوت است و جانب شهادت ملک است هر گاه که حضرت رب الارباب خواست
وجود بخشد دو مرکز مراتب غیب و شهادت که با یکدیگر نزدیک اند با استعداد ...
می‌شوند و صفت اقسام حاصل می‌کنند هر یکی بمراتب خود قرار می‌گیرند
تا نهایت در مرتبه جمع یعنی احدیت ذات و صفات در هر صورت ظاهر گردند
... و دایم در اینجا تمام است الخ تعین مراتب بود اجمالا و تفصیلا یعنی که ...
حال الحقیقت ... چشم در باب تا در سلوک غلط نیفتند و واقف گردند
اعیان که در مرتبه وحدت ... آن حقیقت صفات است چون از مرتبه وحدت تنزل
کردند در مجمع انوار و احدیه که مرتبه جمعیت است رسیده اند هر یکی بمعلوم علم مقید گشتند
که آنرا صور علمیه گویند چون از آنجا تنزل کنند در مقام الطف رسند در اینجا ایشان را
ارواح مجرده گویند در این مرتبه شعور وجود خود موصوف گردند چون از مرتبه ارواح
در عالم لطیف تنزل کنند ... مثال و خیال منفصل خوانند ایشان را در این مرتبه وجود ظهور

تا هر کس خاک ... [illegible] ... کمال صورت گیرد ظاهر چند گوید ... [illegible]

خلق و الامر ... در عالم ... چیز مخصوص ... از عالمت ... [illegible]

با جسم تعلق دارد آن روح ... لطیف ... منور ... و از ترکیب ... جسم ...

ترکیب عناصر اربع ... وجود ... و ربیت ... روح ... وجود ...

حق صورت خلق ... جسم ... اطلس ... [illegible]

بطریق سیر سلوک چون ... در تزکیه و تصفیه قدم نهاد ... فوق ... [illegible]

آید آنچه در عالم خلقت ... سالک ... آن ... جسم ...

... نهایت ... این ... تجلیات ... [illegible]

سالک ... هر مرتبه ... [illegible]

چون آن سالک از ... یابد ... سلوک ... آید ... [illegible]

... صار العبد فانیا بالحق ... باقی ... سالک ... [illegible]

... مراتب ... تنزل ... عالمت ... [illegible]

... صار العبد فانیا ... سالک ... [illegible]

... ترقی و تنزل ... سالک ... [illegible]

... سالک ... [illegible]

بود ... [illegible]

دریا بد ... التوحید ... [illegible]

شاهد الله

حافظ ناظر شاهد

چون دو نوبت ازاو کند و بعضی گفته اند و قدم فواتح بعد تعداد ذکر از ارکان ثمانیه را
علو آمده و این ذکر عنوان کلید معارفست هرچه فزاین موقوف اسرار وحدت
کرده و بعضی سابق حاضر شدند و آنچه مسطور باشند بعد این ذکر [illegible]
چو نهایت و ملکات [illegible] غایت بود نماید و در حین ذکر کی ارکان را ارکان قوت [illegible]
اگر بعد ثبات و [illegible] تحقیق [illegible] ارکان با محلات قرار دهد یکی را [illegible] باقی
بعد از رفته آهسته [illegible] با قوت تا وقت [illegible] ازین بود هر یکی نماید
اگر در میان [illegible] خطره [illegible] سبب آن خطره [illegible] بعنوان [illegible]
مشغول بود چنان [illegible] دم [illegible] چون مقدار [illegible] نفس [illegible]
بهیچ جای راه ندهد [illegible] شود [illegible] از این نفس [illegible]
تا در رفتن [illegible] حفظ نماید چون ازان [illegible]
[illegible] ظاهر و باطن [illegible] تصرف متصرف نگردد باز [illegible] آغاز [illegible]
بعد از [illegible] و بعد از [illegible] هرچه میسر آید عمل نماید چون وقت [illegible]
باشد [illegible] عمل [illegible] ذکر لازم گیرد [illegible]
بی آورد [illegible] صورت [illegible] ظاهر کرده [illegible] اسرار [illegible]
[illegible] الکامل فهم **حیث** [illegible] ذات و صفات [illegible]
[illegible] نفس [illegible] **ب اص [illegible] و** [illegible]
از ورود این ذکر [illegible]

[illegible] کند [illegible] صغری یا کبری اگر [illegible] بسته نفس کند [illegible] گوید
[illegible] اسم ذات کبری [illegible] اسماء [illegible] حروف آن اسم
[illegible] خواند چون بعد تمامی اسماء [illegible] آن اسم را [illegible] لطیفه غیبی
[illegible] چون در هر نفسی یکبار ذکر گوید این [illegible] صورت [illegible] و در یک دم صد
[illegible] هم گفته [illegible] سند گیرد [illegible] **سند صفاتی ذات ب اص**
[illegible] دقح ن ش **ب اص** [illegible] دقح ن ش **ب اص**
[illegible] دقح ن ش **ب اص** [illegible] دقح ن ش **ب اص**
[illegible] دقح ن ش **ب اص** [illegible] دقح ن ش **ب اص**
[illegible] دقح ن ش **سند اسماء تقدیسی ب اص** [illegible] ن ش
ب اص [illegible] دقح ن ش **ب اص** [illegible] دقح ن ش
ب اص [illegible] دقح ن ش **ب اص** [illegible] دقح ن ش
ب اص [illegible] دقح ن ش **سند اسماء [illegible]** [illegible] دقح ن ش
ب اص [illegible] دقح ن ش **ب اص** [illegible] دقح ن ش
ب اص [illegible] دقح ن ش **ب اص** [illegible] دقح ن ش
ب اص [illegible] دقح ن ش **ب اص** [illegible] دقح ن ش
ب اص [illegible] دقح ن ش **سند اسماء [illegible] ب اص**
[illegible] دقح ن ش **ب اص** [illegible] دقح ن ش **ب اص**

قب دقح ن شں ب اص ع دقح ن شں
ب اص غ دقح ن شں ب اص ل دقح ن شں ب اص
م دقح ن شں ب اص ق دقح ن شں ب اص ع دق
ح ن شں ب اص م دقح ن شں ب اص
م دقح ن شں ب اص م دقح ن شں ب اص
خ دقح ن شں ب اص ب دقح ن شں ب اص
م دقح ن شں ب اص غ دقح ن شں ب اص
ق دقح ن شں ب اص و دقح ن شں ب اص
ق دقح ن شں ب اص ث دقح ن شں ب اص
خ دقح ن شں ب اص ز دقح ن شں ب اص
م دقح ن شں ب اص م دقح ن شں ب اص
خ دقح ن شں ب اص ع دقح ن شں ب اص
ش دقح ن شں ب اص خ دقح ن شں ب اص
خ دقح ن شں ب اص غ دقح ن شں ب اص
خ دقح ن شں ب اص گ دقح ن شں ب اص
ز دقح ن شں ب اص م دقح ن شں ب اص
و دقح ن شں ب اص خ دقح ن شں ب اص

و دقح ن شں ب اص م دقح ن شں ب اص
ث دقح ن شں ب اص ب دقح ن شں ب اص
ش دقح ن شں ب اص خ دقح ن شں ب اص
و دقح ن شں ب اص ث دقح ن شں ب اص
ج دقح ن شں ب اص م دقح ن شں ب اص
م دقح ن شں ب اص م دقح ن شں ب اص
و دقح ن شں ب اص م دقح ن شں ب اص
و دقح ن شں ب اص ب دقح ن شں ب اص
ث دقح ن شں ب اص م دقح ن شں ب اص
م دقح ن شں ب اص ع دقح ن شں ب اص
ز دقح ن شں ب اص م دقح ن شں ب اص
م دقح ن شں ب اص غ دقح ن شں ب اص
م دقح ن شں ب اص ك دقح ن شں ب اص
ة دقح ن شں ب اص ق دقح ن شں ب اص
ز دقح ن شں ب اص ة دقح ن شں ب اص
ب دقح ن شں ب اص و دقح ن شں ب اص
ت دقح ن شں ب اص ض دقح ن شں ب اص

سندا اسماء بلطف ب اص ع علی الاعلا اعلی العلی دقح ن ش

ب اص ع علیم الاعلم اعلم العلیم قح ن ش ب اص ک کبیر الاکبر اکبر الکبیر

قح ن ش ب اص ق قریب الاقرب اقرب القریب قح ن ش ب اص ل لطیف الالطف

الطف اللطیف دقح ن ش ب اص ک کریم الاکرم اکرم الکریم دقح ن ش

ب اص ن نور الانور انور النور دقح ن ش ذو عزیکره ه ب اص م ن

ارحم الراحمین دقح ن ش ب اص ا ن اکرم الاکرمین دقح ن ش

ب اص ا ن اجود الاجودین دقح ن ش ب اص دم ذو الفضل العظیم

دقح ن ش ب اص ی محیی الحمی دق ن ش دقح ن ش ب اص دم

ذو الفضل العظیم دقح ن ش ب اص ع علی العظیم دقح ن ش سنه الخاة

ب اص ق قدوس دقح ن ش ب اص و ودود دقح ن ش

ب اص ح حی دقح ن ش ب اص ق قیوم دقح ن ش

ب اص ط طهور دقح ن ش ب اص ر رؤف دقح ن ش

ب اص ن نور دقح ن ش ب اص ه هادی دقح ن ش

ب اص ب بدیع دقح ن ش ب اص ب باقی دقح ن ش

چون صوفی خواهد که علی التفصیل تمام مراتب را در دو تنائی آن علی استیلاء

معتبر برو خیال غالب که اصلا وصول و فصول را تمیز کردن نتوانند بجو هاء مشهود

حال او شود نه در آن عالم گذری و نه در این عالم نظری تمام مراتب طی کرده بینی

١٨٤

او کان بشد از کان لیکن جو جلوه قدرت را کان رود و تیغ کان باید

کو درین وقت عمل صاحب تحقیقات اختیار کند تا بهوش ... رسد چرا که او ان این

یکی عنوان غیبت بدین سبب هیچ کس بدین عمل کردن نتوانند و مراتب غیب

و شهادت در اعیان عین چند باوجه التحقیق فنون چون از سر او برود چنانچه

تعینات ست همچنان ... آید صفت ذاتی ابتغر و ناطقی متصف

گردد سطر بیت ب اص م ق ش دق ح ن س ب اص

م م ع دق ن ش ب اص ع دقح ن ش ب اص

ج دقح ن ش ب اص م دقح ن ش ب اص ق

دقح ن ش ب اص خ دقح ن ش ب اص ة

دقح ن ش ب اص م دقح ن ش ب اص ع

قح ن ش ب اص ک دقح ن ش ب اص ج

دقح ن ش ب اص ی دقح ن ش ب اص م

دقح ن ش ب اص م دقح ن ش ب اص م

دقح ن ش ب اص م دقح ن ش ب اص ق

دقح ن ش ب اص م دقح ن ش ب اص م

دقح ن ش ب اص م دقح ن ش ب اص م

دقح ن ش ب اص م دقح ن ش ب اص ض

١٨٤ دقح ن ش ب اص و دقح ن ش اسماء جالي
ب اص ه لـ دقح ن س ب اص م
دقح ن ش ب اص م دقح ن ش ب اص ب دقح غ
ب اص غ دقح ن س ب اص و دقح ن ش
ب اص ر دقح ن ش ب اص ف دقح ن ش
ب اص ب دقح ن ش ب اص ر دقح ن ش
ب اص م دقح ن ش ب اص ل دقح ن ش
ب اص ح دقح ن ش ب اص ع دقح ن ش
ب اص ل دقح ن ش ب اص ح دقح ن ش
ب اص ک دقح ن ش ب اص و دقح ن ش
ب اص ح و دقح ن ش ب اص و دقح ن ش
ب اص ح دقح ن ش ب اص م دقح ن ش
ب اص ح دقح ن ش ب اص ق دقح ن س
ب اص م دقح ن ش ب اص ص دقح ن ش
ب اص ب دقح ن ش ب اص ت دقح ن ش
ب اص ع دقح ن ش ب اص ر دقح ن ش
ب اص م دقح ن ش ب اص م دقح ن ش

ب اص ن دقح ن ش ب اص ن دقح ن ش
ب اص ه دقح ن ش ن اص ب دقح ن ش
اص دقح ن ش دقح ن ش
١٨٥ دقح ن ش دقح ن ش
دقح ن ش دقح ن ش
اسماء منزل ب اص م دقح ن ش ب اص خ
دقح ن ش اص ی دقح ن ش ب اص م
دقح ن ش ب اص ع دقح ن ش ب اص س
دقح ن ش ب اص ب دقح ن ش ب اص ح
دقح ن ش ب اص ع دقح ن ش ب اص غ
دقح ن ش ب اص ع دقح ن ش ب اص م
دقح ن ش ب اص ح دقح ن ش ب اص ب
دقح ن ش ب اص م دقح ن ش ب اص ب
دقح ن س ب اص ش دقح ن ش ب اص ح
دقح ن ش ب اص ح دقح ن ش ب اص م
دقح ن ش ب اص و دقح ن س ب اص ا
دقح ن ش ب اص م دقح ن ش ب اص م

دقح ن ش ب اص ۱ دقح ن ش ب اص ۱
دقح ن ش ب اص ب دقح ن ش ب اص لا
دقح ن ش ب اص [illegible] دقح ن ش ب اص و
دقح ن س ب اص ا دقح ن ش ب اص م
دقح ن س ب اص غ دقح ن س ب اص ج
دقح ن ش جواب اس دقح ن س ب اص [illegible]

از اشتغال ذکر بر کذر و بعد در دو عین متوجه نماید که نهایت کار [illegible] در شغل است القوة بهوا الله درین مقام گفته اند که حق اول در غیب و شهادت علی السویه است کل شیء هالک الا وجهه وصف وجه اوست فاینما تولوا فثم وجه الله مشاهده شهود است در تجلی اسم ستار یعنی عینی با بدو در ظهور نور عین عیانی نماید اما درین مقام گفته اند چه علم چه معلوم نیست این منزل سالک را از دیگر است هر سالک که از مراتب گذشته [illegible] ذات ز اکات قدم در [illegible] همه در وی نهای آن دروی نباشد هیچ در وی [illegible] میگوید ادنی علی بصیرة کل اولیائی زمانه از پس اخبار این جماعت [illegible] نمیکنند

ع ع ای محقق که گاه و بیگاه در فکر مبدا و معاد طریق ترقی و تنزل هوشیار که مرتبه غیب از عینیه و غیرت و بسط بود تا شاح عشق بدو رسید در کنج مخفی باز گشت و آنچه شیون آلهی بود نا

دقح ن ش ب اص ج

و در تعین و تعین یافته بلا شعور و حضور همان شیون در هر منزل جمع دیگر یافته و در هر مرتبه نامی علاحده یافته در احدیت شیون و در وحدت صفات و در واحدیت اسما الهی و صور آن که صوفیه آنرا اعیان ثابته گویند و حکما صور علمیه و در مرتبه ارواح عالم عقول و نفوس مجرد خوانند درین مرتبه وجود اشیا بوجودی که بان شعور بوجود [illegible] خیال منفصل نامند اشیا درین مرتبه وجود بصور مرکبات لطیفه که قابل تجزی و تبعیض و خرق التیام نباشد ظهور دارند یعنی نه ماده مطلق اند نه مجرد مطلق و در مرتبه حس عالم ملک و عالم اجسام میگویند و اشیا درین مرتبه وجود بصور مرکبات کثیفه که قابل تجزی و تبعیض و وقوف [illegible] باشند ظهور دارند و مراتب سته مربوط اند شیون الهی یعنی هیچ مرتبه بغیر [illegible] صورت نگرفته است و هر مرتبه را نسبت است اعلا دانیه و واسطه و [illegible] رالاسای بیکران [illegible] روشن خواهد شد از غیب تا بمرتبه [illegible] صورت بنده دارد انیست

١٨٧
القدر
النفس

١٢

اي محقق که تحقيق دان تدقيق در معرفت کار هر کس نيست اگر شود در
تنزل مشهود است نه بوجود حضرت وجود الآن کما کان است
بر وجه عارض است و حضرت وجود را قابليت سايه صفات تغير نبود و
نه بند و محالست چنانچه بعبارت عامفهم شنو تا ... اوقات
الکبرياء ردائي والعظمة ازاري حاجت نشو والله لعدو والله الصمد
چه بهيچ کس معيت و کفوا ندارد و حکمت حضرت او نه وصل است و نه فصل و نه قرب
نه بعد نه جسم است نه جوهر نه حلول است نه اتحاد نه خرق نه التيام منزه است
از جمله احکام وجود او عين ذات او است وجود مشهود عين تلوين او است
و شان در خود تغاير اعتباري دارند اما عدم اند خيانه ... و عدد اند حيثيه
در قدم است عدم اند حقيقه ... در عدم است حضرت وجود بجميع
صفات متجلي است و بعضي معلوم متجلي سراب را آب نگرد و آب سراب ... سراب را
سراب نتوان گفت نه آب است و نه سراب اگر عارف عارف گردد جز خدا
راه بنا ئي نيست و اسم و رسم جز خدا نه چنانچه ميفرمايد ...
حجاب ... فعال ... الاستار و حجاب ... ظلمات ...
في بحر لجي يغشيه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق
بعض بر ان ... است اگر خواهي که خود را يابي بايد که شغل ... معرفت
ملازمت کني تا اورا در ... فيکون ... و ... در دريا ...

تو راه

٢٨

تو راه يابي در عين و عيان يکي نمايد و يکي است هرچه آمد برون زين چهار
روي ... نان گرفت تا که آنچه ... اولا هو بيرون ... ملاحظه
... حقيقه ... اختيار ... آخر الاول و لا آخر ... و که ... هو الذي
هويت اينست

١٩٠

... الاول ... الظاهر والباطن ... الاول الآخر

چون ... وقت ... ابتدا طريق که در ... رسيده در آن حال بايد که کار
بتدريج از سر آغاز کند که النهاية هو الرجوع الى البداية ... بالقدم
و در اين مرتبه ذکر ... مواظبت نمايد اگر ... نتواند ... لازم کرد
... ذکر ...
... ذکر ... در قلم ... زبان ... اگر ... روز ...
حروف ... بايد ... که ... در نظر ... وحدت وجود در نظر
بيايد ... جميع ... و ... وجود ...
... چون ... بايد ... عمل ... ناگاه ...
و ... در نظر ... در حالت ترقي ... و در حالت تنزل ... است

طاؤس ۱۹۱ طاؤس طاؤس

طاؤس مجید

طاؤس حق طاؤس وکیل

طاؤس متین طاؤس قوی طاؤس ولی

طاؤس حمید طاؤس محصی طاؤس معید

طاؤس محیی طاؤس ممیت طاؤس حی

طاؤس قیوم طاؤس واجد

طاؤس ماجد طاؤس واحد طاؤس احد

طاؤس صمد طاؤس قادر طاؤس مقتدر

طاؤس مقدم طاؤس مؤخر طاؤس اول

طاؤس آخر طاؤس ظاهر طاؤس باطن

طاؤس والی طاؤس متعالی طاؤس بر

۱۱

طاؤس طاؤس طاؤس

طاؤس جبار طاؤس قهار

طاؤس وهاب طاؤس رزاق طاؤس فتاح

طاؤس علیم طاؤس قابض طاؤس باسط

طاؤس خافض طاؤس رافع طاؤس معز طاؤس مذل

طاؤس سمیع طاؤس بصیر طاؤس حکم

طاؤس عدل طاؤس لطیف طاؤس خبیر

طاؤس حلیم طاؤس عظیم طاؤس غفور

طاؤس شکور طاؤس علی طاؤس کبیر

طاؤس حفیظ طاؤس مقیت طاؤس حسیب

طاؤس جلیل طاؤس کریم طاؤس رقیب

طاؤس مجیب طاؤس واسع طاؤس حکیم

[illegible]

ویک واو دو شین دو ظا نا که بفوق مقطعات مستور است در باب دوا و فی کل
نفس واحد و شین دانسته شده باشد بر حسب و ضعیف تصور کنند ظا ظا اشارت
بظاهر و باطن شده که باشد یا بجز بجا ذکی تا ملاحظه و منهم ملاحظه
و معاینه یا واسطه کاف و صاد بر حاشیه برزخین اول و آخر نگاه دارد
و در حالت تصور صعود و ورود ملاحظه ذات با صفات و ملاحظه صفات
با ذات در جهو معاینه کنند که که ملک از ظلمات جسمانیه و تجلیات روحانیه
و منظورات نورانیه مکدر بود و در بساطت ظاهر چو قدم که از بیرنگی رنگ
نهادست قدم می نهند در طبقات سالک را منازل منسوب است یکصد بر تفصیل
البدایات اعلم انه ما بين السالك لا الله عشر اقسام بدایات ثم ابواب
ثم معاملات ثم اخلاق ثم اصول او دیت ثم احوال ثم ولایات
ثم حقایق ثم نهایات وفی کل منها عشرة منازل اما البدایات ففیها عشرة منازل

لا الوس اه ت تواب م م م لا الوس اه م منعم م م م لا الوس اه م منتقم م م م
اه ع عفو م م م اه ر رؤوف م م م اه م مالک الملک م م م
لا الوس اه ر رب م م م لا الوس اه م مقسط م م م لا الوس اه ج ذو الجلال م م م
لا الوس اه غ غني م م م لا الوس اه م مغني م م م اه ع معطي م م م
لا الوس اه م مانع م م م لا الوس اه ض ضار م م م لا الوس اه ن نافع م م م
لا الوس اه ن نور م م م لا الوس اه ه هادي م م م لا الوس اه ب بديع م م م
لا الوس اه ب باقي م م م لا الوس اه و وارث م م م لا الوس اه ر رشيد م م م
لا الوس اه ص صبور م م م

اشارت سیم و یک شین شین کرده است
مقطعات مستور است و در فوق طا و ظا که افتاده است در باب
ملاحظه کنند یعنی صفات معه مفهوم ملاحظه یعنی صفات سیوم
معاینه یعنی عین بعین خود را معاینه کند المعاینة رؤية الله بلا كيف

[library stamp]